

قرن چینی



کشور شماره یک جدید متفاوت است

نویسنده: ولفرام السنر

مترجم: خ. طهوری

تارنگاشت عدالت

تابستان ۱۴۰۰

فهرست

مقدمه از فولکر هل ماير

- ۷ پیش‌گفتار: چین، چینی‌ها و من ...
- ۷ علاقه محدود و کنترل شده من به چین ...
- ۹ ۱۹۶۸: «انجیل مائو» و «انقلاب فرهنگی»
- ۱۰ ۱۹۷۶: «انقلاب فرهنگی» و مرگ مائو
- ۱۲ ۱۹۷۶ و سال‌های بعد از آن: «باند چهار نفره»، دنگ سیائوپینگ، احراز ثبات، رفرم و گشایش
- ۱۳ ۱۹۸۹: تیانانمن
- ۱۹ در این باز در آلمان:
- «مائویست‌ها» در حال پرسه زدن سبز در دستگاه‌های دولتی
- ۲۰ ۲۰۰۱: چین به عنوان اقتصاد بازار به رسمیت شناخته می‌شود:
- عضویت چین در سازمان تجارت جهانی
- رؤیای کلینتون که گوگل و فیس‌بوک چین را تصاحب کنند
- ۲۲ ۲۰۰۸: «آیا سرمایه‌داری می‌تواند با صعود چین زنده بماند؟»
- ۲۴ سال ۲۰۰۸ و سال‌های بعد: لکوموتیو شکوفایی اقتصاد جهانی
- ۲۶ ۲۰۰۹: «نامه‌هایی از چین»
- ۲۹ ۲۰۱۰: اولین چینی «من»
- ۳۰ چینی‌های دیگر هم می‌آیند
- ۳۲ «لطفاً BER (فرودگاه برلین-براندنبورگ) و یک قطار مگلو! (Magnetic&Levitation)»
- ۳۴ گفت‌وگو در هواپیما در راه بازگشت از چین
- ۳۵ ... و گفت‌وگو در آلمان: در قطار
- ۳۷ توربو کاپیتالیزم‌ها؟ دوست و یا دیکتاتور؟

- ۳۸ پی‌نوشت در اواخر سال ۲۰۱۹: «البته، اما هنگ کنگ ...»
- ۴۳ «بلی، اما، اویغورها!»
- ۴۷ پی‌نوشت اوایل ۲۰۲۰: «آری، اما ویروس کرونا ...»
- ۵۶ به کمک چین بیاموزیم که چگونه بیاموزیم ...

۵۹ قسمت اول

درک چین ... یا جنگ ایدئولوژیکی

بخش اول: آنچه که توجه یک مسافر چین را جلب می‌کند ...

- ۶۴ بخش دوم: انگیزه‌های مختلط در غرب: بین قدردانی و فراآموزی و حسادت و ابراز خشم علنی
- ۷۵ بخش سوم: آموختن درک چین، به معنی درک خویشتن هم هست

۸۸ قسمت دوم

از کشور در حال رشد به ملت پیشرو. ساختارها و روند موفقیت‌های اجتماعی و اقتصادی

بخش اول: «اوخ! اوخ! اقتصاد برنامه‌ریزی شده!»، آری ولی از نوع دیگر: جایی که برنامه‌ها صرفاً شعارهای انتخاباتی نیست - ۱۳همین برنامه پنج ساله (۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰)، ایده‌های مهیج آینده، نیروها را در کلیه بخش‌ها بسیج می‌کند.

بخش دوم: «اوخ! اوخ! اقتصاد و پول!»، آری ولی از نوع دیگر: اقتصاد، پول، امور مالی، فن‌آوری و

ساختار عمیق اقتصاد محکم - سیاست صنعتی متحرک، کارآفرینی و تأمین اعتبار، تنظیم و آزادسازی، دولت و

۹۴ بازار

بخش سوم: «اوخ! اوخ! مالکیت دولتی!»: مالکیت، کارآفرینی، اقتصاد مشترک و اشکال شرکت‌ها ۱۲۷

بخش چهارم: «فقط مردم دست به دهان و میلیاردرها!»: درآمد، توزیع و بازتوزیع به پایین: از بین بردن فقر،

۱۳۴ افزایش دستمزدها، کاهش مالیات‌ها و فشار بر درآمد میلیاردرها

بخش پنجم: «همه کارگر برده‌اند!»: کار و امور اجتماعی در حرکت: حقوق کار، مبارزات کارگری، بیمه‌های اجتماعی و بهداشتی، آزادی زنان و سیاست کنترل جمعیت، کارگران مهاجر و «Hukou»، بسیج اجتماعی و مشارکت محلی

۱۴۴

بخش ششم: «دهکده‌های دهقانی فقیر و شهرهای غول‌آسا!»: یک سطح کردن و جبران منطقه‌ای، مناطق همکاری نوین، شهرهای عظیم قابل سکونت، جنگل‌های جدید در پیرامون آسمان‌خراش‌ها و «شبکه ۳۰۰ شهر سبز»

۱۵۶

بخش هفتم: «آلوده کننده بزرگ محیط زیست!»: حفاظت از محیط زیست و آب و هوا: از کثافت‌پراکنی وابسته غرب به قدرت پیشرو زیست‌محیطی - انقلاب زیست‌محیطی در همه جبهه‌ها، درخت، درخت، درخت و کاربرد «مورچه‌های جنگلی» ...

۱۶۳

بخش هشتم: «کشف جدید دیکتاتوری!»: رفتار روزمره و رفتار «Nudging»: فلسفه، مذهب، شیوه مصرف، مبارزه با ارتشاً - و «چین قابل اعتماد»

۱۸۹

بخش نهم: «وضعیت اقلیت‌ها و دولت پلیسی!»: سیاست چین در قبال اقلیت‌ها و ملیت‌ها: تایوان، تبت، شین جیانگ ...

۲۰۸

بخش دهم: «امپریالیسم نوین!»: جهانی شدن از نوع دیگر: همکاری جنوب/جنوب، سازمان ملل متحده، قرارداد پاریس، سازمان شانگ‌های برای همکاری، جاده ابریشم نوین، سرمایه‌گذاری در خارج، چین به عنوان یک کشور مهاجرتی نوین.

۲۲۳

۲۶۲

قسمت سوم

«It's the System, stupid!»

بخش اول: پروژه‌های ساختمانی فراوان، مدول‌های فراوان: «موزائیک» و «سیستم» - معجونی شدیداً متحرک

بخش دوم: «همه چیز کمونیستی است»: این چه «سیستمی» است؟ «کمونیستی»، «اقتصاد بازار سوسیالیستی»، «توربو کاپیتالیسم»، «دیکتاتور» و یا چه؟ باید در این درهم‌ریختگی مفهومی نظم ایجاد کرد.

۲۶۴

بخش سوم: «نمی‌شناسم، نمی‌دانم، نمی‌خواهم!»

یک سیستم نوین سوسیالیستی برای قرن ۲۱. مهم برای تو و تو ... و برای من: متفاوت از آنچه اعتقاد داشتیم،

متفاوت از هر آنچه می‌شناختیم و متفاوت از آنچه می‌شنویم ... ۲۷۹

بخش چهارم: و در آخر، بلی، یک تعمق انتقادی: بخش‌های مشکل‌دار و چشم‌اندازهای آن ۲۸۵

باید بدون پیش‌داوری‌های ایدئولوژیکی به چین نگریم!

مقدمه از فولکر هل‌مایر*

حضور این کتاب از مدتها پیش لازم به نظر می‌رسید زیرا کتاب دارای این توان است که عاقبت عینیت لازم برای گفتمان چین را ارایه کند. در حال حاضر نه در فضای سیاسی و نه رسانه‌ای این عینیت تامین شده و از این رو این کتاب پرووکاسیونی در مقابل بازنمودهای رایج است. بنا بر تجربه شخصی من پرووکاسیون در رابطه با تم چین به شدت ضروریست زیرا نگاه خود شیفته و درس اخلاق‌دهنده به مواضع خود در غرب توجه ما به دینامیک تحولات جهانی در سطح اقتصادی را مکدر و منحرف می‌نماید.

محتوی این کتاب باید ما را تهییج کند، با نگاهی انتقادی روح زمان غربی خود و به اصطلاح برتری اخلاقی خود را مورد سؤال قرار دهیم. «ارزش‌های ما» در سیاست خودمحوربینانه‌ای تبلور می‌یابد که در اثر آن نحوه برداشت ما اغلب با نحوه برداشت تعیین‌کنندگان و مردم کشورهای در حال رشد هم‌خوانی ندارد و این وضعیت خطرات فراوانی را پدید می‌آورد.

این امر به ویژه برای نگاه به محورهای قدرت مالی/اقتصادی صدق می‌کند. سهم کشورهای در حال رشد از تولید ناخالص جهانی در آغاز جهانی شدن شتاب یافته، پس از فروپاشی کمونیسم در سال ۱۹۹۰ تنها ۲۰٪ بود، که امروز به ۶۳٪ ارتقا یافته است. از آن‌جا که رشد کشورهای در حال رشد نسبت به کشورهای غربی حداقل دوبرابر است، رسیدن به سهم آنها در تولید ناخالص به ۷۰ درصد تنها مسأله زمان است. این کشورها معرف ۸۸٪ جمعیت جهانند و تقریباً ۷۰٪ ذخایر ارزی جهان را در اختیار دارند. آنها سرعت رشد اقتصادی جهان را تعیین می‌کنند. به ویژه چین دیگر میزکار جهان نیست، بلکه در این بین خود به کشوری پیشرو در زمینه فن‌آوری‌های کلیدی از جمله شبکه 5G شده است.

آیا این کشورها حاضر خواهند بود کماکان سلطه غرب را که امروز تنها ۳۷٪ تولید ناخالص جهانی (با گرایش نزولی) و تنها ۱۲٪ جمعیت جهان و فقط ۳۰٪ ذخایر ارزی جهان را در اختیار دارد بپذیرند؟

کار درست این است که اروپا تجربه پیمان هانزایی را به یاد آورد که شعار اصلی آن «تغییر و تحول به دنبال تجارت» بود. احترام متقابل که اصل مرکزی رفتار بود، برای برقراری رشد پایدار ضروری است. تجارت، سیاست فعال صلح است زیرا پیش فرض تجارت همکاری و پل زدن به سوی یکدیگر است. تجارت باعث تبادل فرهنگ، آموختن از یکدیگر و آموختن همراه یکدیگر می شود.

البته فرهنگ های دیگری هم وجود دارد که سنخیتی با فرهنگ غربی ما ندارد. نمونه های فراوان اخیر از عراق و افغانستان و لیبی و سوریه وجود دارد. ساختارهای غربی را نمی توان به زور بمب تحمیل کرد. تحمل واقعی و نه ظاهری فرهنگی باید در دستور کار ما قرار گیرد.

این کتاب جوانب مختلف و متعددی را نمایان می کند و در رابطه با اهمیت آتی چین و کشورهای در حال رشد، بینش عینی، که برای کشوری صادر کننده چون آلمان و یا برای منطقه یورو و اتحادیه اروپایی اساسی است، ارائه می دهد. روشن است که ما به خاطر وفاداری کاذب خیلی عقب افتاده ایم. چین و دیگر کشورهای در حال پیشرفت منتظر ما نخواهند شد!

من از ولفرام السنر به خاطر مساعی اش تشکر می کنم و آرزو می کنم که کتاب او خوانندگان زیادی پیدا کند.

برمن، مارس ۲۰۲۰

* فولکر هل مایر سال های مدیریتی اقتصاددان ارشد "برمر لاندسبانک"، تحلیلگر ارشد Solvecon-INVEST GmbH و عضو هیأت ریسه BVDSI (انجمن فدرال ابتکار آلمانی جاده ابریشم) که در سال ۲۰۱۹ تأسیس شد، است.

پیش‌گفتار

چین، چینی‌ها و من

علاقه محدود و کنترل شده من به چین ...

در حقیقت تا ۱۵ سال پیش حاضر نبودم در مورد آینده چین شرط‌بندی کنم: «آیا آنها قصد دارند از ببر سرمایه‌داری سواری بگیرند؟! این ببر سواری نمی‌دهد! او سوار تو خواهد شد و هرگز قادر نخواهی بود خود را آزاد کنی.» همانطور که دیدیم جنبش شهروندی سابق در آلمان دمکراتیک رویای «سرمایه‌داری تطهیر شده اجتماعی» خود را مانند بسیاری دیگر در تاریخ با وجود جامعه مصرفی و وعده و وعیدهای پرزرق و برق، به قیمت سنگینی چون ناامنی حیات، تبعیض، استعمار درونی به وسیله «غربی‌های همه‌چیز دان» و نهایتاً با از دست دادن اعتماد به نفس از دست دادند.

ولی من از ایده‌ها و تجربیات غنی چین، از توانایی عظیم و عزمی که میراث تاریخی این کشور برای خروج از «قرن تحقیر» از سوی استعمار اروپایی، خروج از گرسنگی، فقر و عقب‌ماندگی در اختیار مردم این کشورنهاد بود، از قدرت و توانایی بسیج مردم و یا «سیستم» آن اطلاعی نداشتم. در نتیجه منم مانند بسیاری از مردم اروپای غربی (که هنوز هم همان‌طور فکر می‌کنند) بسیار باشک و تردید و یا بهتر بگوییم با بی‌اطلاعی و عدم تفاهم زیاد به این «پدیده» می‌نگریستم.

در واقع همیشه من چین را «پس می‌زدم». ایده مسافرت به چین در حریم خصوصی من از سال‌ها پیش وجود داشت. دوستان و فامیل تصاویری دیده و گزارش‌های خصوصی شنیده بودند که آن‌ها را به چین علاقمند و جلب می‌کرد. بازدید از دیوار بزرگ چین ... و این چینی‌های «دیوانه»؟ و من همیشه این ایده را عقب می‌زدم: «بروم آنجا که چه؟». فرهنگ آن‌ها برایم بسیار غریب و زبان‌شان بسیار بغرنج بود...

در واقع احتمالاً از ناامیدی می‌هراسیدم. می‌ترسیدم با ایده‌ال خالص و تمیز سوسیالیستی مورد پسند یک روشنفکر معمولی اروپایی رو به رو نشوم، بلکه سرزمینی را در مقابل خود بیابم که به شدت ناتمام مانده و هنوز در یک

مارش طولانی به سر می‌برد، و کسی نمی‌داند به کدام سمت؟ و یا خیلی ساده‌تر: می‌ترسیدم پیش‌داوری‌های مطلوبی را که در خود پرورانده بودم از دست بدهم.

ولی من واقعاً آنقدر نادان نبودم و به طور قطع مانند کسان دیگر که بر مرکب اروپامحور بالابلدی نشسته و با نخوت فکر می‌کنند که باید هنوز «ارزش‌های» مطلق خود را برای دیگران موعظه کنند و معتقدند که می‌توانند جهان را به خوب و بد تقسیم کنند و باید دیگران را به دلخواه «نجات دهند» و یا «تنبیه کنند» نبودم. دبیر فرهیخته تاریخ در اواخر دهه ۶۰ در دبیرستان چنین تکبر و نادانی را از من بیرون کرده بود. و آن‌چه را که من به عنوان نوجوان سال‌های ۱۹۶۸ در توانایی از انتقاد و انتقاد از خود آموخته بودم را نیز نمی‌خواستم هرگز به دست فراموشی سپارم و یا «سبز» و یا به طریق دیگری خوش‌باور شوم. و خوشبختانه قصد هم نداشتم که حزب جدیدی تاسیس کنم و دنبال مناصب سیاسی بدم تا از آن طریق جهان را آموزش دهم و یا از «منافع (مواد خام) خود» در کشورهای دیگر «دفاع کنم».

من تاحدی از تاریخ چین اطلاع داشتم و همین‌طور چگونه این قدرت بزرگ تاریخی با هزاران سال فرهنگ غنی و امتیازهای علمی و فنی عظیم نسبت به اروپا (که همواره عقب‌ترین چرخ اورآسیا بود) که هرگز کشور دیگری را به بردگی نگرفته بود، از قرن ۱۶ به نحوی نسبت به همین اروپا عقب‌گرد کرد و نهایتاً قربانی استعمار و امپریالیسم اروپایی شد، سرکوب گردید، تقسیم شد، مورد تاراج قرار گرفت، تحقیر شد و میلیون‌ها نفر از مردم آن به دامن اعتیاد تریاک رانده شدند، با کشتار توده‌ای روبه‌رو گشت، ویران شد و پس از «یک قرن تحقیر» به عنوان فقیرترین کشور عقب‌مانده در جهان رها شد. بعد از آن آمریکا نیز همراه با انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و روسیه تزاری، (در رابطه با علم و خرد و محصولات و فن‌آوری و منابع و همین‌طور نیروی کار و بازار فروش) خواستار سهم خود از این تکه فربه در کره زمین شد. و خشونت‌ی که استعمار انگلیسی و آلمانی به مردم این کشور وارد ساخت به وسیله یک اشغال به مراتب نژادپرستانه‌تر دیگر به وسیله رقیب بالقوه اروپا در آسیای شرقی یعنی ژاپن در سایه قرار گرفت که خون کشور را مکید و (مانند اغلب ارتش‌های متهاجم در کشورهای غریبه) آن را به به فحشا خانه تبدیل کرد.

من تاحدی نیز از مارش طولانی (۱۹۳۴-۱۹۳۵)، از مائوتسه‌دونگ، از جهش بزرگ به جلو (۱۹۵۸-۱۹۶۱) و همین‌طور قحطی بزرگ در دوران جهش بزرگ اطلاع داشتم. و مانند دیگر روشنفکران در آن زمان با شور اشتیاق از «انقلاب فرهنگی» (۱۹۶۶-۱۹۷۷) سخن می‌گفتم.

۱۹۶۸: «انجیل مائو» و «انقلاب فرهنگی»

نسل من در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه در جنب تحصیل رشته منتخب خود، «انجیل کوچک مائو» (سخنان صدر مائوتسه‌دونگ) و شاید برخی دیگر از نگاشته‌های طولانی مائو را که در آن زمان به عنوان «مجموع آثار» به عنوان کپی بی‌مجوز قابل ابداع بود به امید درک عمیق‌تری که «مائوئیست»‌های دانشجوی ما وعده می‌دادند مطالعه کرده بود. ولی مجموعه کوچک تشبیهات مائو زیاد به دلم نمی‌چسبید. به نظر من همه آن زیاده از حد خارج از متن بود: من به عنوان یک روشنفکر اروپایی از آن چه که در واقع دهقانان فقیر و به طور عمده بی‌سواد چینی را در نظر داشت و دقیقاً منطبق با وضعیت آنان بود و به کمک تصاویر و استعاره‌هایی بیان می‌شد که ما در اروپا اصلاً آن را درک نمی‌کردیم، برای شغل، تمرین زندگی، درک جهان و سیاست چه چیزی فرا گیرم؟ در این مجموعه بسیاری از مطالب خیلی سطحی به نظر می‌رسید هرچند که برای دهقانان انقلابی چین که سرکوب و قحطی و گرسنگی را تجربه کرده بودند و شاید در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به ارتش آزادی‌بخش خلق پیوسته بودند (زیرا آلترناتیو دیگری نداشتند) احتمالاً به نحو خارق‌العاده‌ای گویا بود. برخی از نوشته‌های طولانی مائو بیش‌تر ما را حریص‌تر می‌کرد. ولی متأسفانه «مائوئیست»‌های فراوانی در دانشگاه وجود داشتند که اغلب بسیار متعصب و ستیزه‌جو رفتار می‌کردند که نهایتاً من از آن فاصله گرفتم و تحصیل خود را روی مشکلات کشور خود (که به حد کافی موجود بود) متمرکز کردم.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ حدس می‌زدم که چین نتواند اشکال و نتایج «انقلاب فرهنگی» را در دراز مدت تحمل کند. (تازه ۴۰ سال بعد در سفر خود به چین اطلاع یافتیم که ضربه روحی ناشی از «انقلاب فرهنگی» هنوز هم در بین برخی از خانواده‌های چینی بسیار عمیق نشسته.) و هرچه که «مائوئیست‌های ما» در دانشگاه «انقلاب مستمر» را بیش‌تر تبلیغ می‌کردند، ترس و نگرانی من در مورد آینده چین شدیدتر میشد. و از این رو

هنگامی که چین را به طور موقت به دورافتاده‌ترین زاویه مغز خود تبعید کردم (که در آنجا سال‌های سال خفته ماند)، روحیه‌ام بهتر شد.

۱۹۷۶: «انقلاب فرهنگی» و مرگ مائو

با مرگ مائو یاد چین مجدداً در من زنده شد. آیا چین حال که تا اندازه‌ای به آرامش رسیده بود، ندوباره به ورطه هرج و مرج و اغتشاش می‌افتاد؟ و امپراتوری مدعی سرکردگی جهانی اکنون برای مرعوب کردن قلمرو تضعیف شده چینی، این لقمه بزرگ چرب و برای تکه تکه مجدد آن شاید به ۱۰۰۰ قسمت بین جنگ سالاران منطقه‌ای، نژادی، مذهبی-متعصب، حاضر بود تا کجا برود؟ همان‌طور که لقمه‌های بسیار کوچکتری را منکوب و سرکوب کرده و یا کوشش کرده بود با بمباران به وضعیتی غیرانسانی سوق دهد. همان‌طور که می‌دانیم امپراتوری قصد داشت ویتنام را با بمباران «به عصر حجر» عودت دهد که با درنظر گرفتن بمباران‌های ناپالمی تصورش عجیب به نظر می‌رسید. جنگ ویتنام تازه به پایان رسیده بود ولی هنوز در خاطره‌ها زنده بود. پیروزی یک خلق کوچک بر امپراتوری، داوود و جالوت، پیروزی که با مخارج هنگفتی به دست آمد. رشد و تکامل و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی در بسیاری از موارد مشابه برای مدت‌های طولانی غیر ممکن شده بود. همین‌طور تاریخ آمریکای لاتین پیش چشمان ما قرار داشت. در آن زمان امپراتوری هنوز همه جا به طور مستقیم مداخله نظامی می‌کرد.

ولی در سال ۱۹۷۶ ایالات متحده ترجیح داد صبر کند. مائو به خاطر انحرافات فراوانی که در طول حکومتش رخ داده بود («جهش بزرگ» با قحطی و گرسنگی، «انقلاب فرهنگی» با افت مجدد اقتصاد)، در درون تضعیف شده بود، مجبور شد دست به یک اتحاد استراتژیک با واشنگتن (در ضمن علیه اتحاد شوروی) بزند. از این رو واشنگتن می‌توانست روی چرخش چین به سوی غرب و گشایش کشور برای سرمایه‌های مازاد آمریکایی که به شدت نیازمند تاسیسات و کارگاه‌های تولید محصولات ارزان قیمت بود، حساب کند.

در آن زمان فکر می‌کردم ایده اصلی خوب مائو یعنی «انقلاب فرهنگی»، به معنی مبارزه علیه خطرات سیستم‌های سوسیالیسم دولتی دیوان‌سالار شده را درک کرده‌ام و آن‌ها را جالب توجه می‌دانستم به ویژه با در نظر گرفتن طرح سوسیالیسم اروپا محوری که در شوروی وجود داشت.

البته این طرح با وجود تهاجم مستمر قدرت‌های بزرگ اروپایی و خشونت‌بارترین جنگ‌های تاریخ که رژیم نازی به اتحاد جماهیر شوروی تحمیل کرد و بعد از آن تحمیل مسابقه تسلیحاتی که شوروی برای آن پدید نیامده بود، با این حال نقش بزرگی در رشد و توسعه نیروهای مولده، پیشرفت‌های اجتماعی، پدافند ملی و کمک‌های بین‌المللی برای رشد و توسعه ایفا کرد. ولی با این حال همواره در طول عمر خویش شکننده ماند و آن هم نه بخاطر حملات و تهاجمات مداوم از خارج از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۵، از انگلیس گرفته تا آلمان نازی. و همین‌طور نه به خاطر بزرگی منابع و قدرت مالی «بلوک غرب» به رهبری امپراتوری، بلکه به نظر من ظاهراً به همین دلیل «گرایش به بی‌ثباتی» در درون. هرچند لنین با «سیاست اقتصادی نوین» خود NEP این ایده را دنبال می‌کرد که رشد نیروهای مولده را که در واقع باید در فاز سرمایه‌داری صورت می‌گرفت ولی آن‌ها در انقلاب اکتبر میان‌بر زده بودند، به کمک مکانیسم‌های بازار سرمایه‌داری و شرکت‌های کوچک و متوسط زیر شرایط سوسیالیستی جبران کند. ولی او خیلی زود مرد و خطر امپراتوری نازی و جنگ نابودکننده و وحشتناک آن از سوی دستگاه نظامی برتر و به دلیل انگیزه‌های نژادپرستانه سبب شد که به سرعت پدید آمد، ظاهراً اجازه نداد که برنامه سوسیالیستی اتحاد شوروی بتواند به تکامل خود ادامه دهد و بدین سان کوشش برای ساختمان سوسیالیسم در اروپا مثلاً از دیدگاه اقتصادی با عدم وجود مکانیسم‌های تشویق فردی تنها یک اقتصاد واقعی ماند که از نظر ساختاری این توانایی و آمادگی را نداشت که مثل سرمایه‌داری مالی به طور هدفمند، برای کسب قدرت و امکان مانور، سرمایه مازاد پول استراتژیک ایجاد کند. این نوع سوسیالیسم دولتی نمی‌توانست در زورآزمایی برای تحت‌تأثیر قراردادن جهان با پول و سرمایه مازاد و از این طریق تأمین و تضمین استقلال مالی خود و منابع جهانی پیروز شود. با کوشش‌هایی که بعد برای ساختمان سوسیالیسم در چین صورت گرفت تنها چندین دهه بعد وضعیت کاملاً متفاوت شده بود ولی در سال ۱۹۷۶ چنین فکری به فکر هیچ‌کس، حتا خود چین نیز خطور نمی‌کرد.

۱۹۷۶ و سال‌های بعد از آن: «باند چهار نفره»، دنگ سیائوپینگ، تثبیت، اصلاحات و

گشایش

با پایان انقلاب فرهنگی و پس از مائو یک مبارزه اساسی برای تعیین جهت‌گیری در درون حزب کمونیست چین آغاز شد. بدیهی است که بحث بر سر این بود که چگونه می‌توان انقلاب فرهنگی را به طور نهایی پایان بخشید و بالاخره راه رشدی با ثبات و پرتحرک در جهت ایجاد جامعه رفاهی آغاز کرد. در آن زمان من هنوز با نیم‌نگاه به چین می‌نگریستم و امروز نمی‌دانم چرا سمپاتی و علاقه من در ابتدا به شکل مبهمی متوجه بیوه مائو "جیان کینگ" و به اصطلاح «باند چهارنفره» او بود. شاید به این دلیل که رسانه‌های حاکم در آلمان ریسمان امید خود به بلع «لقمه چرب» را به عملگرایانی چون دنگ سیائوپینگ بسته بودند و آن را تنها آلترناتیو در مقابل ادامه اغتشاش ناشی از انقلاب فرهنگی (که ظاهراً دیگر غلوآمیز شده و کنترلش از دست نظام خارج شده بود) معرفی می‌کردند. ولی من نه این و نه آن را می‌پسندیدم. انقلاب فرهنگی بیش‌تر به یک حرکت جنون‌آمیز ضدفرهنگی عاری از هر معنی و مفهومی تبدیل شده بود که ظاهراً رسانه‌های باب روز غربی نیز دیگر حاضر به تبلیغ آن نبودند و عملگرایان وعده می‌دادند ثبات، گشایش برای سرمایه‌های غربی یعنی تولید ارزان و در عین حال بازار فروش جدید برای مازاد تولید غرب میسر سازند.

از جمله فاکتورهای ثبات در این دوران بحرانی گذار، قبل از هرچیز نخست وزیر با قدمت "چوئن‌لای" (که در سال ۱۹۷۶ از دنیا رفت) و همین‌طور سیاست‌مدار با سابقه دنگ سیائوپینگ (از سال ۱۹۷۸/۱۹۷۹ رهبر حزب و در واقع در حرف و عمل فرد قدرتمند دولت و کشور) محسوب می‌شدند. با استقرار دنگ و سیاست «عملگرایانه» حزب کمونیست چین واقعاً آرامشی در روند تکاملی داخلی پدید آمد. زیر چنین شرایطی از سال ۱۹۷۸ چین - به زعم قواعد بیانی غرب - سیاست «گشایش نسبت به خارج» و «آغاز اقتصاد بازار» را پیشه کرد. البته در چین از عبارات بسیار ساده شده «اصلاح و گشایش» و «اقتصاد بازار سوسیالیستی»، فرمولی که در حروف و تصویرسازی چینی به اندازه کافی گیرا به نظر می‌رسد، استفاده می‌شد.

ولی من براین عقیده بودم که کشور به سرعت در حال سریدن به زیر بال امپراتوری و از دست دادن استقلال خود برای یک قرن دیگر است و به جای قیام و پیشرفت ملی به خود اختگی خویش عزم کرده. پس از هزاران سال تاریخ پر عظمت باز «یک قرن تحقیر»؟ از علاقه من به چین باز بسرعت کاسته شد زیرا فکر می‌کردم که

قابلی را که قرار بود چین پذیرا شود، می‌شناسم و در نتیجه باز به این نتیجه رسیدم: «چین چه ربطی به من دارد؟»

باز ۴ سال بعد، در سال ۱۹۸۲ کنسرن فولکس‌واگن به عنوان اولین کنسرن خودروسازی در جهان و اولین کنسرن خودروسازی آلمانی تولید خودرو به نام «سانتانا» را در چین آغاز کرد. شعار رسانه‌ها در آن زمان این بود که «اکنون ما میلیون‌ها خودروی اضافه برای چین تولید می‌کنیم. یک گلف (یعنی در ابتدا یک سانتانا) برای هر فرد چینی!» فکر می‌کردم که صدها میلیون موتور احتراقی دیگر در کره زمین، سرعت رسیدن به فروپاشی زیست‌محیطی را به شدت افزایش خواهد داد و تقصیر آن به گردن «چینی‌ها» خواهد بود. دلیل دیگری که موجب شد وحشت‌زده و بی‌علاقه از این مسأله دوری جویم و خود را به کار و کوشش علمی در شبکه همکاران منتقد خود در امور اقتصادی (که در آن زمان منحصرأ در غرب وجود داشت) مشغول کنم. در این بین با رشد سرمایه‌داری لجام گسیخته و نولیبرالی و مالی شده، که «دولت رفاه» کهنه را به کنار زده بود، مسایل زیادی پدید آمده بود که نیازمند تحلیل، روشنگری و هشدار بود. پس لازم بود به کار خود ادامه داده و علمی برخورد کرد و تا آنجا که ممکن بود در مورد دوران فروپاشی اجتماعی اقتصادی و سیاسی در شرف وقوع و سقوط عظیم مالی در پیش، روشنگری کرد. در آن زمان برای من مسجل شده بود که از چین جهانی بهتری پدید نخواهد آمد.

در حقیقت من هیچ اطلاعی نداشتم و نمی‌دانستم که من به چین و چینی‌ها در تجربیات غنی‌شان طی ده‌ها سال مبارزه برای رهایی ملی و عزم و اراده آن‌ها برای تکامل حاکمیت ملی و پایان بخشیدن به تحقیر و بازگشت به عظمتی که در شان اهمیت آن‌ها در جهان بود و هم‌چنین به سیستم اجتماعی آن‌ها با توانایی‌های ناشناخته برای نوآوری کم بها می‌دهم، در حالی که فکر آن‌ها و آن هم نه تنها در مورد ۳۰۰ میلیون موتور احتراقی گلف، خیلی فراتر می‌رفت.

۱۹۸۹: تیان آنمن

۵ سال بعد تیان آن‌من، «میدان دروازه صلح آسمانی» در بیجینگ، روبروی «شهر ممنوعه» باز توجه عموم را به خود جلب کرد.

ظاهراً برنامه «اصلاح و گشایش» در چین ناشناس مانده بود ولی تعجب آور نبود، حال که با درگیری پنهانی سیستم‌ها با غرب روبرو شده بود، با ورود نه تنها سرمایه‌ها و تولیدهای غربی به چین، بلکه همین‌طور ورود رسانه‌ها، موسسات دولتی، احزاب و انواع و اقسام بنیادهای دولتی، نهادهای غیر دولتی وابسته به دولت و ارتش، و سازمان‌های جاسوسی و غیره غربی روبه رو شود. و ظاهراً در اثر دینامیک سریع رشد و تغییر ساختار شدید در جامعه چین شکست‌ها و تضادهای زیادی پدید آمد که امپراتوری تصور کرد با استفاده از آن‌ها می‌تواند در زمینه دولتی و سیاسی-ایدئولوژیک سکان را به طور کامل به سوی تکامل سرمایه‌داری در چین به حرکت درآورد. کدام جامعه می‌توانست چنین تحول رادیکالی را در کلیه جوانب حیات اجتماعی، توزیع نوین رادیکال ثروت تولید شده و یا حتی تنها نرخ رشد بین ۱۰ تا ۱۵ درصد در طول یک دهه را تحمل کند؟ در آنجا کاستی‌ها و نارضایتی‌ها مختلفی با انگیزه‌های متفاوت و اهداف کاملاً متضادی (از سوسیالیسم بیش‌تر و رادیکال‌تر گرفته تا آرزوی استقرار سرمایه‌داری غربی) وجود داشت و نهایتاً همه این جریان‌ها به میدان تیان‌انمن ختم شد. شهرچادرها که در میدان برپا شده بود همان‌طور که می‌دانیم چند روز پس از تشدید اعمال خشونت به وسیله برخی از رهبران و گروه‌های حاضر در میدان که به لینچ پلیس و سربازان انجامید (تصاویری که در غرب پرهیزه محسوب می‌شود) عاقبت در ژوئن ۱۹۸۹ به دست ارتش برچیده شد. بدین صورت نقطه عطف اهداف غرب و هسیتی‌ری رسانه‌ای حاصل شد و اکنون ممکن بود چین را به بحرانی سوق داد که مجبور شود هدف سوسیالیسم را به کلی به کنار نهد و در مقابل سیستم از نظر مالی، فن آوری و نظامی بیش از حد قدرتمند امپراتوری، که به باور غرب معرف سیستم «جهانی شدن» و یا «جامعه ارزشی» است، زانو زند. یک نقطه عطف تاریخی غیرقابل قیاس، به ویژه که در همین ایام اتحاد شوروی به وسیله گارباچف و یلتسین روی سینی طلایی جهت تاراج به غرب تقدیم شده بود.

ولی هرچه رسانه‌های یک‌دست شده «از نظر سیاسی به قاعده» و «حامی دولت» در غرب بیش‌تر به آتش هیستری در مورد «سرکوب شورش خلق» می‌دمیدند و بیش‌تر دم از «کشتار» می‌زدند، بیش‌تر مجبور می‌شدم گوش‌های خود را ببندم و باز به دانش و تجربیات و قدرت تعمق و تعقل خود رجوع نمایم؛ چرا رفتار چین نسبت به کشورهای سوسیالیستی در حال زوال اروپایی کاملاً متفاوت بود؟ چین چگونه می‌توانست این گونه عمل کند؟ آیا اقدامات آن‌ها از موضع قدرت بود و یا از موضع ضعف؟ این اقدامات چه نشانه‌هایی (به سوی

واشنگتن) ارسال می‌داشت؟ آیا خطر دخالت نظامی ایالات متحده عاجل بود؟ و یا این که درست برعکس با این اقدامات خطر برطرف شده بود؟ دیگر نمی‌خواستم از توضیح مستقل آنچه که روی داده بود «سرباز زخم». ولی هنوز از شناخت جامع و یا تعریف و توصیف «راه چین» بسیار دور بودم.

خارج از دستگاه حاکم رسانه‌های علناً نگرشی چگونه ممکن بود به اطلاعات دست یافت؟ خیلی سخت، سخت‌تر از امروز. عملاً انحصار رسانه‌های نگرشی یکدست هنوز بی محدودیت وجود داشت. روزنامه‌نگاری تحقیقی و انتقادی خلاق که حقیقت‌یابی کند و واقعاً دقیق تحقیق نماید، (تحقیقاتی که امروز خیلی ساده در مورد کلیه مسایل حاد می‌توان در اینترنت یافت) هنوز وجود نداشت. تنها تعداد خیلی کمی از رسانه‌های مکتوب مثل روزنامه و مجله می‌توانست کمک محدودی ارائه کند.

خیلی سریع روشن شد که «عمل‌گرایی» دنگ، آزاد سازی و «گشایش» برای سرمایه بین‌المللی امیال و آرزوهای فراوانی برای امپراتوری و اذنباش بیدار ساخته. حرص و آز برای رفتاری که چند سال بعد به عنوان فیلم‌نامه جهانی امپراتوری به نام «انقلاب‌های مخملی» و یا «انقلاب‌های رنگین» با دخالت‌های علنی و مخفی تا مرز دخالت نظامی (یعنی جنگ) و بعضاً به کمک شبکه نهادهای غیر دولتی مورد حمایت دولت شهرت پیدا کرد. همین‌طور آشکار شد که در پس «عمل‌گرایی» چینی مسایل دیگری نیز منظور بود که از عمل‌گرایی خالص فراتر می‌رفت. ظاهراً آن‌ها قطب‌نمای رشدی ملی و مستقل و تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر خود را از دست نداده بودند و علاوه بر این آن‌ها در آن زمان جزو گروه کوچک قدرت‌های اتمی محسوب می‌شدند و لذا نمی‌شد آن‌ها را از طریق حله نظامی و یا سیاست ساده کشتی‌های توپدار مرعوب کرد.

در مسکو پس از گارباچف، «قهرمان تراژیک» و «خوب» فردی به نام بوریس یلتسین بر سریر قدرت نشست که تنها به فکر کسب مال برای خود و قبیله‌اش بود و برای این کار گنجینه‌های اتحاد شوروی را به تاراج گذارد و ناگهان اجازه یافت به عنوان «خرس رقااص روسی» در همایش G7 برای مدت کوتاهی شرکت کند، از جمله برای این که به عنوان فردی دایم‌الخمر به انظار عمومی جهان معرفی شود. به سرعت قراردادهایی که به آمریکا اجازه می‌داد منابع روسی را مورد بهره‌برداری قرار دهد و در آن بین برخی از مناطق محدود را از روسیه جدا کرده بود، بسته شد (Production Sharing Agreement). لذا گام‌های اولیه برای سلب مالکیت و

نابودی دومین لقمه چرب جهانی برداشته شد.

و اکنون پس از لقمه چرب شوروی سابق ممکن شده بود لقمه بزرگتر و چربتر، چین به عنوان آخرین انبار منابع بزرگ، بزرگترین اندوخته نیروی کار و بزرگترین بازار فروش جهانی را در سیستم سلطه نولیبرال جهانی ادغام نمود. این کار می‌توانست به سرمایه‌داری مالی در حال افول کمک کند تا در قرن ۲۱ به یک جهش رشد آخر نایل گردد و برای قمارخانه وال‌استریت آخرین جشن بزرگ برای شاید ۲ یا ۳ دهه را میسر سازد. این رویاها با تخلیه میدان تیان‌آنمن نقش بر آب شد ...

ایالات خودمختار غربی چین، به ویژه ایالت "شین‌یانگ" که از نظر مکانی، نژادی، فرهنگی دورتر و نسبت به گرایشات سنت‌گرا و افراطی مذهبی (اسلامی) مستعد است، به نظر می‌رسید که در سال ۱۹۸۹ همین‌طور بعد در دهه ۲۰۱۰ گرایشاتی به تشدید خشونت در درگیری‌ها پدید آمده است (در پایین به آن خواهیم پرداخت). این روند مطابق با نمونه ایجاد، سازماندهی و تعلیم نظامی افراطیون اسلامی نوع طالبان در افغانستان که قبلاً علیه دولت لائیک ملی و مترقی حاکم با موفقیت به کار گرفته شده بود صورت گرفت. ایالات متحده همین‌طور در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی در آسیای مرکزی نفوذ فراوانی پیدا کرده بود. هسته مرکزی سیاست راهبردی نظامی آن‌ها برای توسعه «خاورمیانه بزرگ» تا آسیای مرکزی و سپس به غرب چین هم‌اکنون آماده شده بود و آنهم از دوران مشاورت هنری کیسینجر و همین‌طور زیگنیو برژینسکی .

و علاوه بر آن تسخیر منطقه مرکزی قاره اورآسیا به عنوان «کلید سلطه جهانی» یک شناخت قدیمی و یک سیاست راهبردی آنگلساکسنی بود . ما بعداً در فصل دوم کتاب بخش نهم به زمینه ژئواستراتژیکی روند تکاملی اخیر در ایالت خودمختار اویغور در شین‌یانگ خواهیم پرداخت.

هر فرد باتوجه و هر شاهد منتقد واقعه‌های جهانی تا اندازه‌ای از نقش اصولگرایان اسلامی یعنی نوعی «هیولای فرانک‌اشتاين» استراتژی امپراتوری مطلع بود: این نیروهای جدید مصنوعاً برای این کار ساخته شده بودند تا کلیه کوشش‌های لائیک و مترقی و همین‌طور رشد و توسعه ملی کشورها و دولت‌های «نامطلوب» مانند افغانستان، عراق، و بعدها لیبی را نابود سازند. و اولین ناآرامی‌های اسلامی در چین تقریباً هم‌زمان با وقایع میدان تیان‌آنمن در سال ۱۹۸۹ در ایالت شین‌یانگ گزارش داده شد.

در پایان روز، فارغ از هیجان‌های «جامعه ارزشی غربی» برای من یک شناخت و یک پیام بسیار ساده‌ای از تیان‌آنمن وجود داشت: «تا اینجا قبول ولی دیگر بس!» با وجود کلیه مبارزات تئوریک و عملی درونی برای تعیین

جهت‌گیری و سیاست راهبردی رشد و تکامل ملی و این که چقدر «بازار» میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری جایز است، با وجود آشفتگی‌های عظیم اقتصادی و اجتماعی ناشی از لیبرالیزه کردن، گشایش و استفاده از عناصر سرمایه‌داری و بسیاری چیزهای دیگر، ظاهراً حزب کمونیست از جنگ افغانستان، فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای میانه و شرقی و همین‌طور از نمونه‌های دیگر در جهان آموخته بود و توانست برخلاف «افکار جهانی»، «ترمز اضطراری» را بکشد و وقوع یک «انقلاب مخملی» در چین را مانع شود و از این طریق پیش شرط‌هایی فراهم آورد که کلیه طرح‌های سوسیالیستی که عمدتاً اروپا محور و تحت تاثیر اتحاد شوروی بود، برای خود تکامل بخشد.

خیلی کوتاه از شناخت‌های امروزی استفاده کنیم چون تازه در سال ۲۰۱۹ همه جزئیات مورد تایید قرار گرفت (در پایین دقیق‌تر توضیح خواهیم داد). در سال‌های ۲۰۰۰ نشان داده شد که پایه و اساس داستان موفقیت‌آمیز اقتصادی، فن آوری و اجتماعی چین و شرط موفقیت برای توسعه و تکامل مستقل و نسبتاً فارغ از نفوذ خارجی، وجود حاکمیت ملی و تمامیت ارضی بود. بدون "تیان‌آنمن" دیگر نیازی نبود که امروز کتاب‌های متعدد در مورد صعود چین که رتبه اول را احراز کرده، نوشته شود، که به عنوان کشوری در حال رشد با درآمد متوسط پایین، در کلیه بخش‌های اقتصادی و اجتماعی مانند یک مقوی عظیم، مانند یک اهرم و با پویایی چشم‌گیر نتایج مبهوت‌کننده‌ای به بار آورده و آن هم نه تنها با کاشتن درخت و تاثیرات اقلیمی آن برای بشریت. (بعدها به آن خواهیم پرداخت) و همین‌طور ۳۰ سال بعد نیازی به نوشتن این کتاب نبود و اگر نوشته می‌شد احتمالاً تشریح نوعی کابوس غیرانسانی به سبک لیبی (و آن‌هم به توان سه!) بود.

نگاه به تیان‌آنمن با شناخت امروز: "رولف برتهولد"، سفیر با سابقه آلمان دمکراتیک در چین، شاهد عینی آن‌زمان و طبیعتاً یک چین‌شناس اوضاع ۳۰ سال پیش را این‌طور تعریف می‌کرد: «در سال ۱۹۸۹ ایالات متحده آمریکا کوشش کرد چین را به عنوان یک کشور سوسیالیستی، مجدداً به دامن سرمایه‌داری بازگرداند. این کوشش که در تاریخ چین به عنوان کودتای دانشجویان ثبت شد، با شکست روبه‌رو گردید.» این حکم ظاهراً در چارچوب درک رسانه‌های باب روز غربی و همین‌طور روشنفکران لیبرال چپ اروپا محور آلمانی با ادعاهای مطلق‌گرایانه ارزشی‌شان از نظر سیاسی درست نیست ولی با در نظر گرفتن، فاصله تاریخی ارزیابی سفت و محکمی است.

در این بین از غبار اسطوره تیان‌انمن به وضوح زدوده شده و دیگر نباید در مورد وقایع تیان‌انمن حدس و گمان زد. هنوز به خاطر حفظ منافع، قدرت و سیاست‌های راهبردی روایت‌های کهنه موجود است و مطمئناً در رسانه‌های ما برای همیشه باقی خواهد ماند ولی در سال ۲۰۱۹ تحلیل‌های دقیقی ارائه شد، که با آزاد شدن روایت و مطالعه اسناد محرمانه دولتی پس از گذشت ۳۰ سال مقدور گردید، یعنی این اسناد دقیقاً در سال ۲۰۱۹ برای بهره‌برداری عموم آزاد شد. یک تحلیل جامع در فوریه ۲۰۱۹ یعنی قبل از ۳۰مین سالگرد «تیان‌انمن» منتشر شد که رسانه‌های اصلی غرب حول آن برای هزارمین بار روایت کهنه خود را تکرار کردند.

اکنون ممکن بود کلام و تنظیم کلام رسانه‌ای و همین‌طور تصاویر را کنترل کرد و نکات مشترک با وقایع مشابه در کشورهای دیگر را مقایسه کرد و پیش‌زمینه‌ها را تحلیل نمود و ارتباطات بین‌المللی را مشخص کرد و نقل قول‌های تعجب‌آور از اسناد دولتی و سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده و یا ویکی لیکز را مدنظر قرار داد. تحقیقات نامبرده برای مردم عادی که همیشه روایت «کشتار» را شنیده بودند به این نتیجه بسیار جنجالی ختم میشد که به غیر از کشتار سربازان و افراد پلیس که قبل از تخلیه میدان به دست تظاهرکنندگان صورت گرفته بود، کشتار دیگری رخ نداده بود مثلاً سفیر وقت ایالات متحده در چین تلگرامی به واشنگتن ارسال کرده و تخلیه میدان را گزارش کرده بود که طی آن نه کسی کشته و نه حتی تیری شلیک شده بود^{۱۰}. در طول تظاهراتی که در این زمان در گوشه و کنار بیجینگ صورت می‌گرفت و توسط نظامیان چین سرکوب می‌شد، بنابر گزارش رسانه‌ها صدها نفر به قتل رسیده بودند^{۱۱}. ولی «کشتار میدان تیان‌انمن» که در ضمیر مشترک انظار عمومی غرب حک شده، به گفته شاهدین عینی هرگز صورت نگرفته بود^{۱۲}.

این تحقیقات نشان می‌دهد که «موفقیت» در سیاست کاربردی تیان‌انمن، ایجاد هیستری بین مردم کشورهای غربی بود که توانست «کشتار تیان‌انمن» را به نحو پاک‌نشدنی در مغز آنان حک نماید. بنا بر نتیجه این تحقیقات مهم‌ترین، پیچیده‌ترین و موفق‌آمیزترین چیز در این سازوکار، ادغام روش‌شناسی اجتماعی- روان‌شناختی عملیات برای مردم کشورهای غربی به عنوان مخاطبین در واقع اصلی بود. در ضمن می‌توان اشاره کرد که برخی از رهبران شاخص شورش دانشجویی، پس از این وقایع بلافاصله به ایالات متحده، بریتانیا و تایوان مهاجرت کردند.

تاکید می‌کنم: بدون «ترمز اضطراری» چین در میدان تیان‌آنمن، ما امروز با قاره ای در حال زوال و نابودی روبه رو بودیم که بین صدها نژاد محلی و منطقه‌ای، مذاهب سنت‌گرا و جنگ‌سالاران تقسیم شده و به وسیله قدرتهای خارجی اشغال و استثمار می‌شد.

لذا ۳۰ سال پیش نظر من، هرچند هم که غریزی، ولی زیاد اشتباه نبود که «تیان‌آنمن» را پیام چین به امپراتوری و به جهان تعبیر کردم که با وجود وابستگی اقتصادی و مالی به عنوان «کارخانه جهان» برای توسعه و تکامل ملی خود قصد دارد راه ویژه خود را انتخاب کند. در آن وضعیت وابستگی چین، بسیار جسورانه می‌نمود که می‌توانست به راحتی با ناکامی شدید روبه رو شود. در سال ۱۹۸۹ شک داشتم که چین بتواند «پیام» خود را جامعه عمل بپوشاند.

در این بین باز در آلمان:

«مائوئیست‌ها» در حال پرسه زدن سبز در دستگاه‌های دولتی

تقریباً در آرامش نسبی و عدم علاقه به چین ده‌سال را پشت‌سر نهادم. یک سری از «مائوئیست‌های دهه ۱۹۷۰، در دهه ۱۹۸۰ به سیاست‌مداران «درست و حسابی» مبدل شده و بعد بعضاً به نحو تعجب‌آوری هوادار جنگ و به ویژه به شدت مخالف چین شده بودند و به همین دلیل روز به روز بیش‌تر به جزء با ثباتی از سیستم حزبی و پارلمانی آلمان فدرال تبدیل شدند. آن‌ها مجبور شده‌بودند رویاهای سابق خود در مورد «انقلاب مداوم» (البته نه در آلمان، بلکه در چین!) را به خاک بسپارند. در بسیاری از آن‌ها از روی یاس و سرخوردگی انزجار و تنفر عمیقی نسبت به این چین «نسبتاً متفاوت» که «در کار سخت روزمره» راه تکاملی «ترمال» خود بدون رمانتیسیم انقلابی را انتخاب کرده بود، پدید آمده بود که البته از نظر روانشناختی قابل درک بود. احساس می‌کردم که آن‌ها در این دنیا دیگر قادر نیستند با چین به صلح و توافق برسند! و در واقع تا امروز هم هنوز نتوانسته‌اند. شاید آن‌ها حتی در آینده از هر نوع دخالت نظامی علیه چین به نام دفاع از «حقوق بشر» و «ارزش‌های غربی» حمایت کنند همان‌طور که برای اولین بار ده‌سال پس از وقایع تیان‌آنمن در سرکوب و تلاشی نظامی یوگسلاوی و ویرانی صربستان (دشمن کهنه اسلاو) از سوی آلمان، اتحادیه اروپایی، ایالات متحده و ناتو در سال ۱۹۹۹ کردند؟ به هر حال این طور به نظر می‌رسید که تاریخ به نحوی از معضل چین و

«مائوئیست‌های» سابق عبور کرده و در نتیجه من هم دیگر توجه چندانی به آن معطوف نداشتم. یعنی تا سال

... ۱۹۹۹

۲۰۰۱: چین به عنوان اقتصاد باز، از به رسمیت شناخته می‌شود: عضویت چین در

سازمان تجارت جهانی ... و آرزوی کلیتون که گوگل و فیس‌بوک چین را در اختیار

خود گیرند

غرب در دهه ۱۹۹۰ به نحوی با چین به صلح راهبردی رسید. معامله اساسی از نگاه چین این بود: «ما کماکان به طور کارا، سازمان‌یافته با نیروی کار متبحر فرآورده‌های ارزان شما را برای شرکت‌ها و مصرف‌کنندگان شما آماده می‌کنیم و شما اجازه می‌دهید که ما توسعه و تکامل ملی و ارتقاء فنی اقتصادی خود را تا حدی مستقلاً خود تعیین کنیم.» این صلح و این معامله اساسی در سال ۲۰۰۱ به اوج رسید و چین مشروط بر نتیجه بررسی بعدی خصلت چین به عنوان «اقتصاد بازار» به طور موقت به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمد. چین مجبور بود اول خود را هوادار «اقتصاد بازار» اعلام کند و قول دهد «اصول اقتصاد بازار در تجارت بین‌المللی را حفظ خواهد کرد و آن‌ها پذیرفتند و من برای خود (بار دیگر بسیار سطحی) به این نتیجه رسیدم: «آن‌ها اکنون همه ادعاهای خود در مورد رشد و توسعه مستقل و سوسیالیستی را به کنار می‌نهند و از این لحظه به بعد چین به سرایش سقوط خواهد افتاد. تیان‌آنمن یک پیروزی شکست‌آمیز بود و در نهایت امپراتوری پیروز شد» ایالات متحده اکنون رشد چین را از طریق سازمان تجارت جهانی که گوش به فرمان آنست تعیین خواهد کرد، همانطور که از طریق سازمان تجارت جهانی مقررات بین‌المللی بازی و همین‌طور به وسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول سیاست کشورهای متعددی را تعیین کرد. چین هم اکنون مجبور خواهد بود مانند کلیه کشورهای دیگر، تراز تجاری منفی ایالات متحده را با خرید اوراق بهادار جبران کرده و دلار را که به طور سیستماتیک بیش‌تر از ارزش واقعی خود معرفی می‌شود، تثبیت و تقویت کند و برتری جهانی دلار را میسر سازد و در واقع کسربودجه فزاینده ایالات متحده و دستگاه عظیم صنایع تسلیحاتی آمریکا را فاینانس کند.

و طبیعتاً آمریکا از برتری اطلاعاتی خود (تا این لحظه) به وسیله تنها انحصارهای اینترنتی مانند مایکروسافت، آپل، گوگل، فیس‌بوک و آمازون در جامعه چین استفاده کرده و هر حرف و لغتی که در کامپیوتری در چین

نوشته و یا در موبایلی گفته شود، ذخیره کرده از نظر تجارتي تجزیه و تحلیل کرده و همین‌طور ۱:۱ در اختیار سازمان جاسوسی آمریکا NSA قرار خواهد داد. و به کمک آلوگوریتم‌های مربوط انظار عمومی چین را زیر کنترل خود درخواهد آورد.

در سال ۱۹۹۹ ایالات متحده آمریکا و چین یک قرارداد دوجانبه تجارتي به امضای رساندند و در ماه مارس ۲۰۰۰ رئیس‌جمهور آمریکا بیل کلینتون طی یک سخنرانی با اطمینان خاطر اعلام کرد:

«می‌دانیم که اینترنت چگونه آمریکا را تغییر داد و تازه ما دارای یک جامعه باز بودیم. پیش چشمان خود مجسم کنید که اینترنت چه تغییراتی را در چین بوجود خواهد آورد ... چین کوشش می‌کند اینترنت را مغلوب کند، شکی نیست. خوب، برایشان آرزوی موفقیت می‌کنیم ... درست مثل این که بخواهیم لرزانک را با میخ به دیوار بکوبیم»

شنوندگان حاضر در جلسه از خنده روده‌بر شدند.

یک نامزد ریاست جمهوری حزب جمهوری‌خواه به نام "جان هانتزمن" در مرحله اول مبارزات انتخاباتی در سال ۲۰۱۱ حتی با فانتازی یک فرد دهاتی معتقد به آمریکای قادر مطلق وعده می‌داد که با اینترنت می‌توان به حساب چین رسید:

«ما خوب است که با هم‌پیمانان و هواداران خود در درون چین تماس برقرار کنیم ... در چین بیش از ۵۰۰ میلیون نفر کاربر اینترنتی و ۸۰ میلیون بلاگر وجود دارد. آن‌ها تغییر را با خود به همراه دارند و در عین حال به حساب چین خواهند رسید. از این طریق می‌توانیم مجدداً صعود کنیم و قدرت اقتصادی خود را بازیابیم»

از این رو جای تعجب نیست که امروز یاس و پرخاشگری علیه چین در بین خبرگان سیاسی حاکم در ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپایی حاکم است، زیرا آنچه که به وقوع پیوست با آنچه که آن‌ها آرزو می‌کردند به کلی متفاوت بود. از آنجا که کسی در جهان نمی‌تواند «اقتصاد بازار» را به طور عینی و عملیاتی تعریف کند، طبیعتاً توقعات سال ۲۰۰۱ در هر دو طرف به کلی متفاوت بود که معمولاً به کمک عبارت «اقتصاد بازار» مخفی می‌شد.

اقتصاد چین واقعاً اقتصاد بازار شد، اقتصاد بازاری که در واقع می‌توانست بشود: نه هدف و گوساله طلائی، بلکه وسیله‌ای برای افزایش رفاه مردم، نه مکانیسم آزاد سازی لجام‌گسیخته، که در کوتاه‌ترین زمان به تمرکز قدرت

تعداد خیلی کمی یعنی به انحصار چندجانبه محدودی تغییر شکل یابد، نه یک وسیله نقلیه نولیبرال که به کمک آن اغنیا غنی تر و قدرتمندان قدرتمندتر شوند، بلکه مکانیسمی که باید توانایی خود را برای خدمت به رشد و تکامل ملی به اثبات می‌رساند و مطابق با آن تقویت شده و در خط توسعه ملی ادغام می‌شود. این برداشت اولیه کلاسیک‌های لیبرال مانند آدام اسمیت از «بازار»، از «بازار» و «اقتصاد» به عنوان وسیله و نه هدف رشد و تکامل انسان، پس از سه دهه ویران‌سازی نولیبرالی اقتصاد، زیرساخت‌ها، جامعه و فرهنگ به کلی از دست رفته بود.

حال تا چه حد بازارها در چین پرتحرک عمل می‌کنند، چگونه چین قدرت کارآفرینی را در بین مردم بسیج می‌نماید، چگونه چین اقتصاد بازار خود را به کار می‌گیرد بدون آن که اجازه دهد سیستمش «اقتصاد بازار» سرمایه‌داری شود، و نهایتاً چگونه پدیده نوینی در رابطه بین دولت و بازار به وجود می‌آورد را بعد به تفصیل مطرح خواهم نمود.

حول سال‌های ۲۰۰۱/۲۰۰۰ هنوز به بیل کلیتون و جان هانتزمن که امروز دیگر نقشی در تاریخ ایفا نمی‌کنند، بیش‌تر از چین باور داشتم ... چین برای آخرین بار باز (ظاهراً) برایم بی‌تفاوت شد.

۲۰۰۸: «آیا سرمایه‌داری می‌تواند با صعود چین زنده بماند؟»

ولی با این حال جای تعجب نبود که فارغ از افکار و تصورات من، جهان تغییر می‌کرد و اطلاعات در مورد چین دیگر نه قطره قطره، بلکه سیل آسا جاری شد و دیگر ممکن نبود آن‌ها را نادیده گرفت. در سال ۲۰۰۸ کتابی راجع به چین به دست من افتاد که با کتب دیگر تفاوت داشت. عنوان کتاب «صعود چین» بود که یک سؤال تعجب‌آور را مطرح می‌کرد: «آیا اقتصاد سرمایه‌داری جهانی می‌تواند با صعود چین جان زنده بماند؟» بعدها فهمیدم که تا چه حد این سؤال به حق بود و چه ابعاد مختلفی را دربر می‌گرفت. اقتصاددانان مشهور روی جلد کتاب آن را مورد تقدیر و تفقد قرار دادند. نویسنده کتاب فردی به نام "لی مین کی" از یک دانشکده معروف اقتصاد در ایالات متحده، یعنی دانشگاه اوتا در سالت لیک سیتی بود. ۲۰ سال قبل در یک سفر تحقیقاتی به چندین دانشگاه آمریکا چند هفته هم به عنوان میهمان در دانشگاه سالت لیک سیتی بودم. "لی" به عنوان زندانی سیاسی سابق در چین (۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲) به من معرفی شد. فکر کردم باز هم یک فرد دیگر که به خاطر

اختلافات گذشته با بیجینگ سر دعوا دارد؟ این خطر همیشه وجود دارد که انسان پس از حصر ناشی از دلایل سیاسی دیگر نتواند عینی به مسایل کشور خود پردازد. با این حال کتاب به نظر من بسیار دقیق و تحلیلی و نه سیاسی و تبلیغی رسید.

به نظر من پاسخی به این سؤال که چین در شرایط فاجعه بار کنونی دقیقاً چگونه می‌تواند اقتصاد جهانی شده نولیبرال را که باعث افزایش فقر، رکورد جدید گرسنگی، نابرابری شدید توزیع و فاجعه آب و هوایی شده تغییر دهد، داده نمی‌شد ولی امکانات بدیل مطرح شده بود؛ یکی این که چین آن‌ها را به عنوان آلترناتیو به کنار زند و خود را به عنوان نمونه بهتر جایگزین کند و یا این که آن‌ها را به دست خود در رادیکال‌ترین شکل تا مرزهای ممکن زیست‌محیطی، اجتماعی و بهره‌گیری سرمایه در جهان بتازاند. چه آلترناتیو جالب و هراسناکی، که مرا باز به یاد ۳۰۰ میلیون فولکس‌واگن (گلف) تولیدی در چین می‌انداخت، که در دهه ۱۹۸۰ در خیال داشتم. ولی نویسنده کتاب حداقل برایم روشن کرد که چین در صحنه بین‌المللی به عنوان بازیگر اصلی نوین ظاهر شده بود و دیگر ممکن نبود از این نوع نگرش جدید چشم پوشید، همان‌طور که خبرگان حاکم و رسانه‌های آنان نیز دیگر نتوانستند چشم‌های خود را به روی آن ببندند.

تازه بعدها اطلاع یافتم که برخی از تاریخ‌شناسان از مدتها پیش هزاران سال فرهنگ و تاریخ کشور چین را از نو مورد بررسی قرار داده و به زیر یوغ بردن آن به وسیله استعمارگران اروپایی و ویران‌ساختن صدساله و تبدیل آن به نوان‌خانه آسیا را یک استثنای تاریخی و از این طریق صعود مجدد چین به رتبه اول جهانی را یک پدیده نوین ولی نرمال تاریخی نامیده‌اند.

ولی تصویر چین به عنوان کارخانه جهان که آرام و سربراه محصولات بنجل پلاستیکی غرب را تولید می‌کند، تصویر چینی که هنوز در دوران اولیه رشد صنایع به سر می‌برد و به شدت به آلودگی محیط زیست دامن می‌زند و همین‌طور مناسبات اجتماعی را ویران می‌کند در فکر من نقش بسته بود. روزانه رسانه‌های توده‌ای غرب به جز انتشار «اطلاعات» در مورد محصولات نازل‌قیمت، فقر و ویرانی محیط زیست هیچ چیز دیگری ارایه نمی‌کرد، گویی که در این میان «غرب آزاد» کاملاً بی‌تقصیر است. من نیز مانند هیچ کس دیگری حتی تا ۱۰-۱۵ سال پیش نمی‌توانستم تصور کنم که چین تا یک دهه بعد از نظر اقتصادی، فن‌آوری، زیست‌محیطی و رشد و ازجوانب مختلف دیگر قدرت رهبری کننده در جهان خواهد شد. گذشته از همه اینها حداکثر بعد از این

بیشتر به بررسی مسائل مربوط به چین و طرح سؤالات متعدد پرداختم مثلاً: صعود، «قدرت جهانی»، تولید محصولات ارزان قیمت، آلودگی محیط زیست ... همه اینها در کنار هم چگونه ممکن است؟ جریان چیست؟ این روند به کجا خواهد رسید؟ تا چه مدت می‌توان این روند را تحمل کرد؟ من روز به روز بیشتر، دلخور ولی همچنان امیدوار از جمله با همکاران خود به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختم ولی از طرف به ویژه همکاران جوان خود که طیف گسترده‌ای از برداشت‌های معمول نسبت به چین در غرب از جمله: «سرمایه داری ناب»، «توربو کاپیتالیسم»، «امپریالیسم»، «دیکتاتوری» ... انتقاداتی که بسته به موضع سیاسی از طرف چپ و راست محافظه کار مطرح می‌شد را منعکس می‌کردند تا حدی مایوس می‌شدم.

سال ۲۰۰۸ و سال‌های بعد: لکوموتیو شکوفایی اقتصاد جهان

ولی بعد از سال ۲۰۰۸ بحران مالی بزرگ آغاز شد که ما اقتصاددانان را کاملاً به خود مشغول کرد و از آن زمان ما را با پیامدهای خود و در این بین با پدید آمدن بحران بعدی مشغول نمود. این بحران به وسیله یک بخش مالی بیش از اندازه بزرگ و بیش از حد سوداگر نئولیبرال آزاد شده و لجام گسیخته به وجود آمد که تنها در فکر خویش بود و به باد کردن خود می‌پرداخت و به جای خدمت به اقتصاد واقعی و تولیدکننده به تاراج آن پرداخته و (به نام نوآوری‌های مالی) هرم تبه‌کارانه مشتقات را ایجاد کرده آن را به افراد سرخورده و احمق، افراد آزمند و آنانی که به هر حال دارای پول زیادی هستند فروخت. رویای سیستمی که دائماً رشد می‌یابد ولی منطقاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. در کنار حملات راهزنانه جهانی به دستمزدها، به ثروت دولتی و اجتماعی، به برداشت‌های کشاورزی و به مناطق گسترده زراعتی **Land Grabbing** این سیستم از طریق اختراع آبشارهای مالی ساختگی به کمک مشتقات مشتقات مشتقات، به کمک هرم‌های بدهی و اعتباری، از طریق استفاده از اعتبارات به کمک اعتبارهای جدید خود را بیش از اندازه باد کرده و تمامی اقتصاد، کشورها و جهان را بی‌ثبات نمود، تا این که سرآخر کوچکترین کاهش نرخ رشد (در اوایل سال ۲۰۰۷ در بخش مستغلات) در سطح جهان بزرگترین بحران تقریباً ۸۰ سال گذشته را به وجود آورد.

سده‌ها احزاب و دولت‌های نولیبرال، غیردولتی سازی، خصوصی سازی، آزاد سازی، کاهش و تخریب دولت رفاه و دولت حداقلی ناتوان (به غیر از پلیس، ارتش و دستگاه قضایی) را تبلیغ نموده و به اجراً گذاردند و آن را به

عنوان بهشت روی زمین معرفی کردند که البته جایی برای «اقدامات اجتماعی خوب» نداشت (که البته گویا دیگر نیازی هم به آن نبود). با این حال ناگهان روی هم رفته صدها میلیارد دلار از بودجه دولتی پیدا شد که برای بیرون آمدن بانک‌ها از این درهم‌ریختگی ناشی از سوداگری هزینه شد.

البته در آلمان برنامه ویژه‌ای برای افزایش تقاضا در «صنایع اصلی» کشور یعنی صنایع خودرو سازی از آستین بیرون آمد. ۱،۵ تا ۲،۰ درصد تولید ناخالص ملی برای خرید خودرو نو البته هنوز با فن‌آوری احتراقی وارد بازار شد. (در آن زمان هنوز کسی کاری به صنایع موتورهای احتراقی و همین‌طور فن‌آوری ارزان‌قیمت موتورهای گازوئیلی نداشت) و کلاهبرداری بزرگ صنایع موتورهای احتراقی هنوز برملا نشده بود. البته ترفند دستکاری گازهای خروجی در آن زمان مورد استفاده بود چون دو صدراعظم وفادار به صنایع خودروسازی آلمان، یعنی آقای شرودر و خانم مرکل در بروکسل نتوانسته بودند همه کاهش‌ها در حدتابع را بلوکه کنند که البته گویا مقامات مربوطه در آلمان از آن «اطلاعی نداشتند» در این زمان هنوز «سرور و شادمانی صنایع خودروسازی و همین‌طور دولت در این بود که آن‌ها توانسته‌اند با همکاری یکدیگر از تصویب شرایط سخت‌تر در محدود کردن آلاینده‌ها در بروکسل جلوگیری نمایند».

با استفاده از ابزار مالی (که در واقع زیاد هم نو و تازه نبود، بلکه فقط ده‌ها سال مورد استفاده قرار نگرفته بود)، از طریق پرداخت «جایزه اسقاط*» وضع اقتصادی تثبیت گردید و از سقوط اقتصاد در آلمان جلوگیری به عمل آمد. (*هرکس خود رو خود را که بیش از ۹ سال عمر کرده بود، اسقاط می‌کرد، در خرید خودروی جدید ۲۵۰۰ یورو از دولت جایزه می‌گرفت م.). یک اقدام کوچک موفق مالی که مغایر با کلیه روایت‌های نولیبرالی سابق همه احزاب و دولت‌ها و رسانه‌ها و پاسداران نظام و مغزهای متفکر آکادمیک نولیبرال، صورت گرفت. به طور ناگهانی عملاً "کینز"، قاطر باربر برای همه شرایط و مواقع که از چرخش نولیبرالی در اواسط دهه ۷۰ به این سو مکروه و پرهیزه اعلام شده بود، زنده شد.

ولی باز امروز و یا بهتر بگوییم هنوز بخش مالی بدون تغییر ساختاری در اقتصاد واقعی و جامعه و سیاست و دولت و اقتصاد جهانی و در همه روندهای تغذیه‌ای و بهداشتی و محیط زیستی عمل می‌کند و حتی قوی‌تر از گذشته شده است. می‌توان گفت که دهه گذشته، بدون سرمایه‌گذاری، با رکود رشد، با توزیع شدید از پائین به بالا، با اضمحلال اجتماعی و زیرساختاری، با ناتوانی و بی‌عملی فزاینده دولتی، با انشقاق اجتماعی و آوارگی، با

لغو حقوق بشر برای داشتن مسکن قابل پرداخت و همین‌طور با فاجعه‌های زیست محیطی و نتیجتاً افزایش فشار سیاسی در جهت رشد ناسیونالیسم و منطقه‌گرایی، خارجی‌هراسی و نژادپرستی و فروپاشی جهانی، از دست رفت.

و در سال ۲۰۰۸ چین ناگهان و به‌طور نهایی در صحنه سیاسی و اقتصادی جهان ظاهر گردید! در این زمان چین هنوز وزنه امروزی خود در جهان را به دست نیاورده بود ولی آن‌ها آرام و قرار نداشتند: چین ۸٪ (!) تولید ناخالص خود را (رتبه دوم در جهان) صرف برنامه‌های حمایتی، طبیعتاً در سرمایه‌گذاری فناوری‌های نوین و قبل از هرچیز سرمایه‌گذاری در محیط زیست کرد (که تازه اکنون رفته رفته درک می‌شود و برای بازدیدکنندگان چین کاملاً مشهود است). در سال ۲۰۰۸ اتفاقاً مسابقات المپیک در بیجینگ صورت می‌گرفت و در آن سال میلیاردها درخت کاشته شد و شهرهای میلیونی دارای فضای سبز فراوان شد و در سرتاسر کشور پارک‌های ملی ایجاد شد و فن‌آوری زیست‌محیطی ترغیب و تشویق گردید.

این بزرگترین برنامه سرمایه‌گذاری در جهان بود و تاثیرات سرمایه‌گذاری، افزایش درآمدی و رشد تقاضا آن به‌طور غیرقابل‌مقایسه‌ای بزرگتر و پایدارتر از برنامه حقیر خرید خودروی خانم مرکل بود (در آلمان برای رونق بخشیدن به اقتصاد داخلی هرکس که خودرو کهنه خود را می‌فروخت و خودروی جدید می‌خرید، ۲۵۰۰ یورو دریافت می‌کرد. م.) علاوه بر آن بزرگترین برنامه صادراتی برای آلمان شد. چین لکوموتیو رشد اقتصاد جهانی و همین‌طور موتور بزرگترین رشد اقتصادی آلمان شد، خیلی بزرگتر و درازمدت‌تر از آنچه که دولت آلمان خود به اجرا گذارده بود. همه این‌ها در دهه ۲۰۱۰ به شکل روزافزونی تاثیرگذار شد و نتیجتاً این شد که چین بعد از سال ۲۰۰۸ به‌طور نهایی نه تنها دیگر «قابل اغماض» نبود، بلکه حتی باعث رشد روزافزون فانتازی و امید شد.

۲۰۰۹: نامه‌هایی از چین

همسرم برای ارضای علاقه بیدار شده من نسبت به چین ایده کاملاً متفاوتی داشت. من هنوز آمادگی سفر به چین را نداشتم. ولی: «تو کتاب نامه‌هایی از آن سو را که می‌شناسی؟» نه نمی‌شناختم. یک روزنامه‌نگار و طنزپرداز آلمانی به نام "کریستیان ی. اشمیت" به چین مهاجرت و با یک بانوی چینی ازدواج کرده بود و از

چندین سال پیش به طور منظم س تون‌های طنزآلود برای مجله "تایتانیک" و "تاتز" و دیگر مجلات ارسال می‌نمود. من این کتاب را برای چندین ماه از سمت راست میز صبحانه به سمت چپ و بالعکس جا به جا می‌کردم. نمی‌خواستم که یک کتاب طنز ایمپالس دهنده نزدیک شدن من به آنچه که در حال وقوع بود، باشد! که نهایتاً شد و بود.

چون این کتاب کوچک با طنز فراوان در مورد نحوه رفتار عجیب روزمره چینی‌ها ولی در عین حال با طعنه و کنایه فراوان در مورد پیش‌داوری موجود «رسانه‌های جهان» در مورد چین، گاهی بین خطوط و گاه بسیار صریح، یک آئینه جدی و دقیق در مقابل ادراک به هم ریخته ما، «داستان‌های» غیره حرفه‌ای و بی‌پایه و یا به طور کلی جعلی و رفتار مخرب رسانه‌های حمایت‌کننده دولت و از نظر ایدئولوژیک غالب قرار می‌داد. قبل از آن یک کتاب کوچک از همین نوع چاپ شده بود و بعد از آن نیز کتاب‌های مشابهی منتشر شد. اشمیت ابا نداشت تا به شیوه‌ای انتقادی با مطالب کلاسیک اجتناب‌ناپذیر هیستریک غرب مانند تبت و دالایی لاما و یا "آی‌وی‌وی" برخورد کند و مقررات فکری و زبانی رسمی غرب را که وارونه بود، مجدداً روی دوطرف قرار دهد.

در این جزوه «آئینه از چین»، مجله معروف "اشپیگل" آلمانی (اشپیگل به زبان آلمانی یعنی آئینه) طبق انتظار به قول اشمیت (۲۰۱۰ و ۱۸۸) به عنوان «مجله هشدار دهنده به چین» برجسته شد، که از نظر صحت اطلاعاتی بسیار فقیر و از نظر تحقیقی، تنبل و یک‌طرفه رفتار می‌کرد ولی در عوض در ارایه نظر و نگرش بسیار قدرتمند و همواره نولیبرال و قرص و محکم و از نظر سیاسی همیشه «درست و به قاعده»، پرافاده، شبه روشنفکرانه، اروپامحور و نسبت به ارزش‌ها مطلق‌گرا بود: «ما خوب! و آن‌ها بد!» در مجله اشپیگل دنیای غرب هنوز سالم و سر حال است و طبیعتاً چالشگران سیستم آن تنها می‌توانند بدترین انواع دیکتاتوری باشند و در این لحظه دیگر جایی برای حساسیت فکری وجود ندارد. اشمیت شیوه گزارش دهی این «آئینه تحریف‌کننده» در مورد چین را خیلی زودتر از «مدل تجارتي کلاّس - رلوتیوس» که در اشپیگل منتشر شد، افشأ کرده بود. (کلاس رلوتیوس میکروزنامه‌نگار آلمانی بود که عمدتاً برای مجله "اشپیگل" مقاله تهیه می‌کرد و رپرتاژهای او جوایزه متعددی دریافت کرده بود. در دسامبر ۲۰۱۸ افشأ شد که بسیاری از مقالات او جعلی بوده است. م. اشمیت با استفاده از نمونه‌های «گزارش‌دهی» اغلب غلط و مقبوح در مورد المپیک تابستانی در بیجینگ در سال ۲۰۰۸، توانست با

طنز خود، بیش تر از هر توضیح مستقیم روشنگرانه سیاسی روشنگری کند. او همین طور کلیشه‌های دیگر غربی مثلاً نجات‌دهندگان تبت در بین ستارگان هالیوودی و یا خوانندگان پاپ بین‌المللی، را همواره از جنبه زندگی روزمره و شهروندان معمولی و «از پائین» با شوخ‌طبعی چینی و طنز یک فرد آلمانی که مردم چین را می‌شناسد و از این رو خود را مجبور می‌بیند که رسانه‌های آلمانی را هدف قرار دهد، تجزیه و تحلیل می‌کند. همین‌طور تحقیقات وی در مورد معمار برجسته سابق چینی "آی‌وای‌وای" و روایت رسانه‌های آلمانی در مورد او که مانند یک داستان مهیج جنایی است و ما بعداً به آن خواهیم پرداخت.

و از این طریق نویسنده به طور هم‌زمان تصاویری از آزادی، تضاد، شوق بحث، سبکبالی و تحول سریع در چین ارایه می‌کند. این تصاویر بسیار ظریف و زیبا تعصب‌هایی کسانی که آن چنان پرتکبر سوار بر مرکب قهرمان بودن آلمان در صادرات نشسته بودند که گویی این مدل تجاری یک‌طرفه آلمان چند سال بعد با وضوح با مشکل روبه‌رو نخواهد شد را تضعیف کرد. اقتصاد آلمان در پایان سال ۲۰۱۹ با این واقعیت تلخ روبه‌رو شد.

و در این لحظه تصویر نسبتاً رنگارنگی از شرق آزاد، علاقمند به بحث و گفت‌وگو، سرکش، مقاوم، تضاد آفرین و تضادپذیر هویدا شد. آری، همان‌طور که هر توریستی با تعجب دیده که در میدان‌های شهر به هنگام غروب صدها نفر از مردم آزادانه ورزش می‌کنند و با اجرای مراسم "چی‌گونگ" و یا "تای‌شی" آرامش کسب می‌کنند. ولی یعنی چه؟ آیا دلیلی برای انبساط خاطر شهروندان چینی وجود دارد؟

روزی "کریستیان اشمیت" ناگزیر بود به طور جدی از خود سؤال کند که اگر خواست‌ها و آرزوها و رویاهای غرب در مورد چین تحقق می‌یافت، چه برسر چین می‌آمد؟ و تصویری که او در این صورت ترسیم می‌کرد، بسیار هولناک بود. در پایان او اذعان داشت: « احتمالاً خانم آنجلا مرکل چنین چینی را می‌پسندید (...). ولی من مجبور بودم میهن دیگری را انتخاب کنم.»

تصویری از چین که من در آنجا مشاهده کردم بیش از یک موزائیک قابل درک و یا یک پیام تحلیلی روشن بود ولی علاقه من به شناخت بیشتر این کشور را دامن می‌زد. در اینجا ندای دل هم بود که اگر قرار بود انگیزه‌های شناخت، قوی و مقاوم باشد، باید عقل را تکمیل می‌کرد و بدین سان دوران چهار دهه بی‌توجهی به چین، به سر رسید!

۲۰۱۰: اولین «چینی من»

بقیه چیزها ظاهراً ناگهانی و غیرمترقبه رخ داد ولی زمینه داخلی ظاهراً آماده بود: چین به فاکتور تعیین کننده‌ای در جهان تبدیل شده بود و من در شبکه بین‌المللی علمی جایی برای خود یافته بودم، البته تا این لحظه عمدتاً با گرانیکه‌های غربی (اروپای غربی، ایالات متحده آمریکا، استرالیا و آفریقای جنوبی). همکاری که شبکه ارتباطی آن‌ها از مدتها پیش تا شرق آسیا می‌رسید، از جمله از این همکار چینی ما که یکی از معدود دانشمندان برجسته‌ای پس از سال ۲۰۰۸ محسوب می‌شد که بحران مالی را دقیقاً پیش‌بینی کرده بود، تعریف می‌کردند.

"چنگ‌پینگ" یک دانشمند «اقتصاد پیچیده» **Complexity Economics** و یکی از آخرین شاگردان برنده جایزه نوبل شیمی "ایلیا پریگوژین" که در دانشگاه "اوستین" (تکزاس) تئوری ساختارهای پراکنده در سیستم‌های بغرنج را بررسی می‌کرد، بود. این همکار که در بخش به اصطلاح سیستم‌های پیچیده اقتصادی تکاملی تحقیق می‌کرد بین دانشگاه اوستین و دو دانشگاه چین در شانگهای و بیجینگ رفت و آمد می‌کرد. او یک اقتصاددان منتقد و مخالف نولیبرالیسم در «شبکه ارتباطی» ما بود که در چین هم شهرت داشت و از آن قماش دانشمندان نولیبرالی نبود که از ایالات متحده به میهن خود بازگشته بودند با این وظیفه که دانشکده‌های اقتصاد دانشگاه‌های چین را تسخیر کنند، برندگان جایزه نوبل را به چین دعوت کنند و موسساتی را که با پول ایالات متحده ایجاد شده بود گسترش بخشند و دانشگاه‌ها را به سوی سیستم ایالات متحده منحرف نمایند. این قماش از دانشمندان که در آن زمان بر دانشکده‌های اقتصاد چین غلبه کرده بودند، هنوز هم اکثریت را تشکیل می‌دهند. البته او یک مارکسیست حزبی نبود. آیا عملی بود؟ شنیدم که او برای سخنرانی به اروپا سفر می‌کند و لذا او را به دانشگاه خود دعوت کردم.

پس از سخنرانی‌ها، از دید بافرهنگ و مودبانه او، شاید کمی احمقانه و بی‌مبالا از او پرسیدم: «خوب، شما یک نولیبرال «باب روز» نیستید. ولی در عین حال مارکسیست هم نیستید. پس واقعاً کدام امکان مانوری در اختیار دارید؟ مثلاً تاچه حد می‌توانید از دولت انتقاد کنید؟». شاید این برخورد او را به یاد هموطنان سابق خود می‌افکند که استعمارگران اروپایی را وحشی می‌نامیدند. پاسخ تا آنجا که ممکن بود بسیار آرام و بدیهی و در عین حال دیپلماتیک و خلع سلاح کننده بود: «من بی هیچ مشکلی دولت خود را مورد انتقاد قرار می‌دهم، آنهم اغلب در کلاس‌های درس و برای این کار حتی تشویق هم می‌شوم.» «و صبح روز بعد باید در مقابل کمیسیون

شوند دولت حاضر شوید. درست نیست؟» بلی روز بعد به دعوت نمایندگان دولت در مقابل آنها نشسته‌ام و در مورد سیستم‌های پیچیده اقتصادی و تحرک مالی برای آنها توضیح می‌دهم همین‌طور در مورد اقدامات اقتصادی سیاسی مربوطه. «زبانم بند آمد! من بار دیگر او را دعوت کردم و در این مورد کلاً سؤالات خود را مطرح نمودم ... و امروز مثلاً در انتشار مطالب مشترک با یکدیگر همکاری می‌کنیم. اولین چینی واقعی در زندگی من بقیه سدهای ذهنی مرا با آرامش و اطمینان خاطر خود به هنگام پاسخ‌دادن به سؤالات بیش‌تر خام‌من، شکست .

چینی‌های دیگر هم می‌آیند

به نظر می‌رسید شهرت من در این بین به نحوی تا چین رسیده و دانشجویان چینی نیز در این بین مایل بودند پس از دریافت لیسانس برای مدتی به خارج سفر کنند و دولت نیز از آنها حمایت می‌کرد. ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در آن زمان معمولاً انتخاب اول و آلمان انتخاب دوم بود. ولی فارغ‌التحصیلان چینی که به طور خودجوش برای انجام دکترای خود از من درخواست پذیرش می‌کردند، ظاهراً از تم‌ها، انتشارات و شبکه‌های ارتباطی من مطلع بودند. آنها کنکور شورای بورس تحصیلی چین CSC برای بورس چهارساله (!) دکترای در خارج از کشور را با موفقیت پشت سر نهاده بودند. پس از چندین هفته تماس از راه دور و از طریق ایمیل، سؤال و جواب‌های مربوطه، تهیه یک گزارش کوتاه در مورد تعریف مشترک تم دکترای، یک مصاحبه اسکایپی، اولین دانشجوی چینی می‌توانست به آلمان بیاید. و ما می‌توانستیم بدون بودجه مربوطه (که در هر حال موجود نبود) کار گروه خود را گسترش دهیم. در پایان و در طول سال‌ها رقم همکاران چینی ما به سه نفر رسید. تقریباً هر بار یک سال نیاز بود تا من اسپیران‌های دکترای را به آنجا برسانم که هر بار با ورود من به اطاق کار فوراً از جا نجهند و خبردار نایستند و حالا که مجبوریم به انگلیسی محاوره کنیم، رفتار آنگلو ساکسونی پیشه کنند و پرفسور را بدون عنوان و با اسم کوچک خطاب کنند. آنها امروز این استاندارد بین‌المللی را فرا گرفته‌اند و خود دانشمندان و پرفسورهای جوانی در آلمان و چین شده‌اند.

تازه پس از این که آنها استقلال حرفه‌ای خود را به دست می‌آوردند، فرهنگ خاص حرفه‌ای چینی آنها ظهور می‌کرد: «می‌توانیم این و یا آن مقاله را به اتفاق تهیه کنیم؟» «کجا و در کدام بخش‌ها می‌توانیم با یکدیگر

همکاری کنیم؟»، «می‌توانید در چین هم تدریس کنید؟» توافق برسر همکاری و تبادل نظر بسیار سریع حاصل شد. رئیس دانشگاه مربوطه با رغبت به آلمان آمد زیرا آلمان در گذشته و حال نه فقط در ارتباط با «صنعت 4.0» و یا «تعلیم دوگانه» هنوز آدرس جالب توجهی برای سفرهای رسمی است. چین در تامین مالی تبادل دانشجو و استاد سخاوتمندانه عمل می‌کند.

از شش سال پیش از جمله یک مدرسه تابستانی با کورس‌های فشرده یک هفته‌ای برای اسپیران‌های چینی دکترای تاسیس کردیم که به وسیله ۴ پرفسور غربی که با هماهنگی با چین انتخاب شده‌اند گردانده می‌شود. گروه غربی متکثر است و کلیه مکتب‌های بزرگ منتقد و یا سمتگیری‌های متفاوت تئوریک باید در آن شرکت داشته باشد، این مکاتب از طرف پروفیسورهایی از مدارس محلی چینی **School of Economics** (که در آن‌ها "ارتودوکسی" آمریکایی عمدتاً غالب است) ولی همین‌طور **School of Marxism** (که اغلب تحلیلگران باتجربه با شیوه‌های رسمی تحلیل پرزحمت را در برمی‌گیرد) انتخاب می‌شود. عکس این جریان را متصور شوید، که دانشگاه آلمانی از یک اقتصاد سیاسی دان مارکسیست چینی برای تدریس در یک مدرسه متکثر دکتری دعوت کند! نه، آنقدر هم که گفته می‌شود، آزاد نیستیم.

هدف تعریف شده برای سیاست‌های علمی نوین در دوران "شی‌جین‌پینگ" از میان برداشتن جدایی کهنه دانشکده اقتصاد چین بین اقتصاد سیاسی مارکسیستی و ارتودوکسی اقتصاد نولیبرالی است. از این طریق باید هم به ایجاد صلاحیت دانشکده مارکسیستی کمک شود و هم آن را جالب توجه‌تر و جذاب‌تر کند و هم خطر غلبه مدل‌های ساده‌اگارانه آمریکایی «باب روز» و خواست‌های متعصبانه سیاسی شناخته شده بر دانشکده‌های اقتصاد چین و **Business Scholl** را برطرف سازد که از نظر ایدئولوژیکی قوی ولی عملاً بسیار یک‌جانبه تبلیغ می‌کنند که در چین بسیار سترون تعبیر می‌شود. همکاری "چن" که در بالا از او نام برده شد در مقابل تعجب من، خیلی زود توضیح داد که در چین مشاوره سیاسی در امور اقتصادی چگونه عمل می‌کند: کلیه فرضیه‌ها و سمت و سوهای فکری می‌توانند پیشنهادات خود را عرضه کنند. کیفیت عملی و بارآوری تعیین کننده است و اقتصاددانان مارکسیست به خودی خود در مقابل دولت ارجحیت ندارند. من یاد برخی از همکاران غیرمتعصب معروف خود افتادم که حتی اجازه نداشتند خود را به دولت‌های نولیبرال ما نزدیک کنند ...

ما استادان غربی اکنون چندین سال است که شاهد گشودگی و آمادگی تعجب‌آوری در برخورد به تکثر چشم‌اندازهای مختلف تئوریک در چین هستیم. ما در آلمان برای تشکیل چنین مدارس تابستانی مدتهاست که مبارزه می‌کنیم و آن‌هایی که امروز تشکیل می‌شود، اغلب خارج از محیط دانشگاه و به ویژه خارج و بدون کمک دانشکده‌های رسمی اقتصاد است. علاوه بر آن، ما هم در چین شاهد علاقه فراوان به آموختن و آمادگی به همکاری ولی همین‌طور سرعت بسیار در تحقق بخشیدن به پروژه‌های جدید هستیم، که در واقع، همگی مبین مشخصاتی است که به طور عام معرف بازیگران حرفه‌ای در چین امروز است.

و به این صورت نهایتاً همکاران چینی سابق من، ارتباط مرا کاملاً واقعی با شبکه ارتباطی چین برقرار کردند. در این بین طبیعتاً حضور چینی‌ها به طور عموم در آلمان خیلی محسوس‌تر شده است؛ چه از لحاظ حرفه‌ای، دانشگاهی، دانشجویی و هم از لحاظ گردشگری. ولی به عنوان گروه‌های گردشگر آن‌ها برای آلمان‌ها هنوز غریبه و شاید نامطبوعند.

البته برخلاف بخش‌های حرفه‌ای. مثلاً شهر دانشگاهی من بیش از ۸ سال است که دارای یک انستیتوی فرهنگی کنفوسیوس است که از طریق آن برنامه‌های جالبی ارایه می‌شود و به کمک آن می‌توانیم با استادان چینی تبادل نظر کنیم. هیات‌های نمایندگی چینی از بخش‌های صنعت و نمایندگان دولتی و همین‌طور دانشمندان به طور منظم میهمانان مدارس عالی ما هستند. شرکت‌های منطقه‌ای متعددی در ارتباط نزدیک با شرکای چینی خود قرار دارند. کاملاً ملموس است که جهان، چه به طور محلی و چه در محل کار شخصی به شدت و به شکل نوینی به حرکت درآمده است.

«لطفاً ۵ BER (فرودگاه برلین-براندنبورگ) و یک قطار مگلو (قطارهای سریع

مغناطیسی)!»

در ابتدا در چنین تبادلهایی تاثیرغافلگیرکننده در من بسیار بزرگ بود و حتی آنجایی که تصورش را نمی‌کردم. ولی دیگر رفته رفته به جایی رسیده‌ام که زیاد متحیر نمی‌شوم، وقتی که میهمانان جدید ما از چین پس از سفری به برلین و یا مونیخ در اولین آخر هفته‌های آزاد خود بسیار جدی و ناباورانه از من سؤال می‌کنند: «چرا اغلب قطارهای شما تاخیر دارند؟» و یا «چرا همزمان با خرید بلیط، جا هم رزرو نمی‌شود» و باید برای

رزرو جا پول اضافه پرداخت)؟» و یا «چرا سکوهای قطار شما همیشه پرهیاهو و این چنین درهم و برهم است؟» و یا «چرا ایستگاههای قطار شما اینقدر کثیف است؟» و غیره... بلی، آلمان همیشه از نظر هنر مهندسی و سازماندهی کشور ایده آل آنها بود ...

دیگر این گونه پرسشها مرا به تأمل و افسرده نمی سازد. اکنون می دانم که ایستگاههای قطار چین مانند فرودگاهها عمل می کنند، که متناسب با سرعت ۳۵۰ کیلومتر در ساعت و اخیراً حتی ۴۵۰ کیلومتر در ساعت قطارها نیز هست. بعداً بیش تر به آن خواهیم پرداخت. برعکس در آلمان، قطار، ریل های قطار و طرح ایستگاههای قطار متعلق به دوران لکوموتیوهای بخاری است. در گفت و گو با همکاران چینی امروز دایم به شوخ طبعی متوسل می شوم. در پاسخ به سؤال وقت شناسی قطارهای آلمان همیشه می گویم: «قطارهای شما چون سریعتر حرکت می کنند سر وقت به مقصد می رسند. منطقی نیست؟»

از این طریق از تفکر و تأمل در مورد نابسامانی زیرساختهای آلمان که نتیجه سیاستهای نولیبرالی و خصوصی سازی شرکت های دولتی و نیمه دولتی است، که فقط کسب سود و بهره و پاداش مدیران و حق الزحمه مشاورت و نظایر آن و در واقع مرگ تدریجی نولیبرالی را دنبال می کند و همین طور در مورد ناتوانی در عمل دولت و عدم تمایل به عمل سیاستمداران ما (که در این بین از ابتدایی ترین دانش اقتصادی سیستم چرخه اقتصاد ملی بی اطلاعند) و کار دیگری جز از رقصیدن دور گوساله طلایی به نام صفر سیاه (که برای منحرف کردن و مثبت قلمداد نمودن آن، «متوقف کردن بدهی ها» نام گرفته)، نیاموخته اند، اجتناب می کنم. من از این طریق مانع می شوم که بار دیگر در مورد بی صلاحیتی دولت و از آن طریق رشد بی علاقگی به سرمایه گذاری و مکیده شدن عصاره شرکت های دولتی سابق (که اکنون خصوصی شده) به وسیله «سرمایه گذاران» خصوصی با توقعات زیادشان در مورد درآمد و سود، دچار یاس و سرخوردگی شوم.

سپس به پروژه های زیرساختاری چینی با پیچیدگی های و طول عمر بیش تر نسبت به مثلاً فرودگاه پایتخت خود (BER) فکر می کنم که پس از گذشت یک دهه هنوز نیز تمام نشده و در واقع یک ویرانه است. و حالا که به طعنه زدن رسیده ایم، به استهزا می پرسند: «آیا می خواهید که ما خیلی سریع پنج BER برایتان بسازیم؟» و یا مثلاً از زبان من: «لطفاً یک ترانس راپید (مگلو = **Magnetic-Levitation**) برای ما بسازید. هر چند ترانس راپید اختراع ماست، ولی دیگر یادمان رفته که چطور کار می کند». اغلب بین همکاران که می دانند در حقیقت در مورد چه

چیز صحبت می‌کنند دعواست: هر دو طرف می‌دانند که تفاوت‌ها تصادفی نیست و نمی‌توان ساده‌انگارانه، خطی و با کلیشه‌های ساکن مثل «سیستم اقتدارگرایی» چینی و «دیکتاتوری در مقابل آزادی» و عبارات توخالی نظیر علت این تفاوت‌ها را برای افراد تهی مغز تعریف کرد. هر دو طرف می‌دانند که مسأله کاملاً متفاوت است و آن، تفاوت بین سیستم‌ها است، که در پایان فرآیندهای پیچیده، تفاوت‌های کیفی جمعی (و همین‌طور دولتی) و توانایی (و یا ناتوانی) عمل ایجاد می‌کند.

تعریف‌های کلیشه‌وار و ساده که از کاهلی فکری، راحت‌طلبی احساسی و شکم‌سیری عمومی و رفلکس پاولف گونه ما استفاده می‌کند که: «ما خوب! آن‌ها بد!» (که بسیار عمیق رسوب کرده)، قادر به توضیح نیست و نوآوران حرفه‌ای، کارگران ماهر، تکنیسین‌ها، مهندسین، صاحبان شرکت‌ها، افراد کاربر، جویندگان، کسانی که می‌خواهند بیاموزند و یا درک کنند و از این طریق راغبین بالقوه برای همکاری در درون ما را با احساس نامطبوعی رها می‌سازد. و بدین سان برای من کلیه آب‌بندها برای درک کردن و آموختن گشوده شد. با پیش‌داوری‌ها، تنگ‌نظری‌ها و بی‌اطلاعی‌ها وداع گردید و بالاخره آشنایی بیش‌تر با چین در دستور روز قرار گرفت.

گفت‌وگو در هواپیما در راه بازگشت از چین ...

از این رو اکنون سال‌هاست که به خاطر کارم به طور منظم به چین سفر می‌کنم و با مسافرینی که به خاطر حرفه خود به چین سفر می‌کنند، در بالابر و یا لابی هتل برخورد و گفت‌وگو کرده و از ارتباطات و نحوه همکاری‌های آنان در چین اطلاع کسب می‌کنم. اغلب در طول پرواز به آلمان در هواپیما اطلاعاتی بیش‌تری به دست می‌آورم. انسان مجبور است چندین ساعت کنار هم بنشیند و نیم‌ساعتی از آن را می‌توان صرف گفت‌وگو کرد. من مخاطبین را سؤال‌پیچ می‌کنم و از آن‌ها می‌خواهم تا تجربیات جاری خود در رابطه با همکاری‌هایشان در چین را برایم تعریف کنند. تجربیات اغلب مشابه است: آن‌ها اغلب از گشاده‌رویی، میل به فرآموزی و انعطاف‌پذیری شرکای چینی خود، از آمادگی آن‌ها برای همکاری و کوشش آن‌ها برای ایجاد وضعیت برد-برد، در مورد سرعت تحول و سهولتی که برای کشف راه‌حل‌های نوین مشاهده می‌شود، هیجان زده‌اند. اغلب تکنیسین‌ها و مهندسین آلمانی در رابطه با سلسله مراتب شرکت خود و یا صاحبان شرکت‌های

متوسط در مورد دولت «خود» متفکر و یا خشمگین می‌شوند. در اینجا هردو معترضند. یکی می‌گوید: «حالا باید در آلمان راه‌حل‌های نوین را از نو توضیح دهیم.» و دیگری می‌گوید: «باز باید ماه‌ها صبر کنم تا از بالا اجازه **Go!** داده شود.» و من از خود و از دیگران می‌پرسم «چه چیز در ساختارهای عمیق آن‌جا متفاوت است؟ و به طور مشخص این «سیستم متفاوت» در برخورد، در رفتار، در توقعات و در انگیزه‌های انسان‌ها چگونه عمل می‌کند؟ ...»

و بدین سان می‌رسیم به مسأله «سیستم». برای چینی‌ها نگرانی‌های متعدد و گوناگون ما در رابطه با آینده، کاملاً غریبه است. وجود امنیت اجتماعی همراه با انتظار ارتقاء شغلی، درآمدی و رفاهی، قدرشناسی، حقوق کاری و اطمینان به این که اگر شغل فعلی تغییر کند، آن‌ها با کسب صلاحیت دیگر برای بازار کار جالب توجه خواهند ماند و کماکان با افزایش درآمد روبرو خواهند بود و در غیر آن صورت از یک سلسله امکانات شغلی دیگر برخوردار خواهند بود همگی امری مسلم است و با «دیکتاتوری» و برده‌داری تیره و تار هیچ نوع شباهتی ندارد. در این مورد باز سخن خواهیم گفت.

رشد چین هم طبیعتاً بی‌حدومرز نیست زیرا رشد بی‌پایان در یک سیاره محدود نمی‌تواند وجود داشته باشد ولی رشد قابلیت‌های نوآوری، رفاه و کیفیت حیات از طریق تامین امنیت اجتماعی و ساختارهای باز مانند **Flexicurity** (تقویت امنیت کاری به کمک انعطاف‌پذیری) سوئد در گذشته و هم‌چنین حداقلی از همگانی بودن و انسجام ملی، اجتماعی را می‌توان فارغ از رشد کمی، فراگیر و مصرف‌کننده منابع، همیشگی کرد. خوانندگان این کتاب در پایان خواهند توانست این چشم‌اندازها را برای کشور رتبه‌اول جدید جهان بهتر داوری کنند.

... و گفت‌وگو در آلمان: در قطار

بالاخره هواپیما در آلمان بر زمین می‌نشیند و مسافر اطلاع پیدا می‌کند که پرواز بعدی کنسل شده، گیت پرواز بعدی چندین بار تغییر پیدا کرده و فرد مسافر سرانجام ناچار است مسافرت خود را با قطار ادامه دهد و گرفتار اغتشاش و در هم ریختگی معمول راه‌آهن آلمان می‌شود. به کشور «لاغر شده» و سازمان‌هایی که سرمایه‌گذاری نمی‌کنند با ارزش سهام بالا، با کشوری با دولت نحیف شده «صفرهای سیاه» و زیرساخت‌های ویران خوش

آمدید. کشوری که وزرای دارائیش فارغ از این که به کدام حزب تعلق داشته باشند، همگی قهرمان مغرور صرفه جویی هستند.

هنگامی که تکنیسین‌ها و مهندسین و دیگر افراد «حرفه‌ای»، صاحبان شرکت‌های متوسط ... آلمانی با این وضعیت متضاد داخلی روبه رو می‌شوند، حتی با وجود رهنمودهای مصر سیاسی درست از سوی برنامه‌های تلویزیون‌های دولتی و یا رسانه‌های باب روز معمول آلمانی که بنا بر تعریف، چین جز از خودکامگی و دیکتاتوری چیز دیگری نمی‌تواند باشد، با این حال برای مدت نسبتاً طولانی قادر نخواهند بود چین را فراموش کنند. تجربیات شخصی در خاطره بسیاری باقی خواهد ماند، از جمله به خاطر تجربه متضاد در رابطه با "دویچه باهن" DB (شرکت راه‌آهن آلمان). قطار دیر می‌رسد، قطار بعدی از دست می‌رود و یا قطار بعدی با ۴۰ دقیقه تاخیر وارد ایستگاه می‌شود (که البته DB-App از آن مطلع نبود) و قطار به جای سه واگن درجه یک فقط یک واگن درجه یک داشت و ترتیب واگن‌های قطار با اطلاعات داده شده خوانائی نداشت، یا قطار استثناً واگن غذاخوری نداشت، از برخی از درها نمی‌شد استفاده کرد، سروصداهای غریب از زیر واگن‌ها بگوش می‌رسید. در محلی قطار باید منتظر لوکوموتیو ران بعدی می‌شد که با قطار دیگر به ایستگاه می‌رسید و تصادفاً این قطار هم متاسفانه تاخیر داشت. احتمالاً متداول‌ترین جمله‌ای که در ایستگاه‌های راه‌آهن آلمان به گوش می‌رسد جمله «از مسافرین محترم پوزش می‌طلبیم» است که آن هم کمکی به رشد انبساط خاطر مسافرین نمی‌کند. امکان استفاده از شبکه محلی بی‌سیم؟ مسافرت بدون مواجهه با Funkloch؟ این چنین فنآوری‌های پیش‌رفته‌ای در قطارهای آلمان هنوز نادر است ...

در چنین مناسبت‌هایی است که سر صحبت با همسفران تجاری باز می‌شود و ظاهراً از چندین سال به این طرف تجربیات در مورد چین بسیار رشد کرده است، حداقل من با خاطرات حسرت‌بار خود در مورد ایستگاه‌های قطار چین دیگر تنها نیستم. در آنجا چند دقیقه قبل از ورود قطار، انسان با خیال راحت و در کمال آرامش وارد سکوی قطار می‌شود. روی زمین محل توقف واگن‌های مختلف نقش بسته. هیچ ازدحام و تنش وجود ندارد زیرا هرکس با خرید بلیط به طور اتوماتیک صندلی خود را نیز رزرو کرده است. اگر قطاری ۱۰ دقیقه تاخیر داشته باشد، روز بعد در روزنامه منتشر می‌شود و علت آن رسماً و علناً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

وقتی مسافران تجاری در قطار در مورد چنین مسایلی با هم گفت‌وگو می‌کنند از خود می‌پرسند: «چرا واقعاً ما نمی‌توانیم؟»، بلافاصله جو گفت‌وگو بین عصبانیت و یاس به نوسان می‌افتد. درست مانند دولت، در شرکت‌های مرکزی تامین آتیه و تامین زیرساختاری، نیز احساس مغبون و محدود شدن در اتیک شغلی و حرفه‌ای خود به وسیله سیستم بزرگ «صرفه‌جویی»، اقتصاد ریاضتی، ارزش سهام در بورس، تقسیم و توزیع از پایین به بالا و عدم سرمایه‌گذاری شدید است. چنین مسافرانی به ناگاه دقیقاً می‌بینند که چگونه خصوصی‌سازی‌های مخرب و مدیریت بد درک شده کسب و کار کوشش‌های و مساعی شغلی آنان را خنثی می‌کند و با توقعات حرفه‌ای و اجتماعی آنان مقابله می‌نماید. و برخی از آنان رفته رفته در می‌یابند که این پدیده‌ها تا حدی به «سیستم» مربوط می‌شود، زیرا از نظر شغلی آن‌ها روز به روز بیش‌تر مجبورند در سیستم‌های پیچیده فکر کنند.

ولی چگونه می‌توانیم سیستم را تغییر دهیم و به سرمایه‌داری کارا، مولد، نوآور و پیشتاز دست‌یابیم؟ در ادامه جزئیات در بخش‌های اقتصادی و اجتماعی مطرح داده خواهد شد و خواهیم دید که چگونه این با آن (چه در آلمان و چه چین) به طور «سیستماتیک» در ارتباط است و داشتن این یک بدون آن یک میسر نیست: «It's

«the system, stupid!

توربو کاپیتالیست‌ها؟ دوست و یا دیکتاتور؟

آیا تکنیسین‌ها، مهندسين و صاحبان شرکت‌های متوسط که اینقدر مشتاقانه در مورد همکاری با چینی‌ها سخن می‌گویند «توربو کاپیتالیست‌هایی» هستند که در چین یک سرمایه‌داری شرقی وحشی و لجام گسیخته را حاکم می‌دانند؟ بنابر تجربیات من، این طور نیست. و یا این‌که آن‌ها ضدمکرات‌های آتشینند، که در چین کارایی دستوری خالص را حاکم می‌بینند که مایلند آن را فوراً در آلمان نیز به کار ببندند؟ من در گفت‌وگوهای خود با این افراد هیچگاه چنین احساسی پیدانکردم. بسیاری از آن‌ها در نتیجه تجربیات خود می‌بینند که چین راه دیگری انتخاب کرده است حکام خود کامه و دیکتاتورها هرگز نتوانسته‌اند پایدار و گسترده صعود کنند، زیرا همیشه مجبورند تضادهای درونی خود را به کمک پرخاشگری و سبعت خارجی جبران کنند و نهایتاً در اثر زدو خورد و جنگ از بین بروند. چین به دنیا همزیستی مسالمت‌آمیز، خشونت‌پرهیزی و همکاری براساس احترام متقابل را پیشنهاد می‌کند ... و برخلاف نیروی دریایی آلمان در سواحل چین، در سواحل جزیره

هلگولاند (آلمان) مانور نظامی ترتیب نمی‌دهد ... بازهم چیزهای بیش‌تری وجود دارد که می‌خواهیم به اتفاق پیدا کنیم.

ناسیونالیسم اقتصادی که مخاطبین من در هواپیما و یا قطار از خود بروز می‌دهند به نحو حیرت‌آوری ضعیف است. آن‌ها از این مبدأ حرکت نمی‌کنند که: «چین رقیب ماست و باید آنرا سرکوب کنیم!». اتیک «حرفه‌ای»‌های خوب به طور اساسی جوانب دیگری را در نظر دارد، که اقتصاددان مشهور "توراستاین ب. ویلن" آن را «طرز کار غریزی» *instinct of workmanship* می‌نامد: پس از گذشت ده‌ها هزار سال راست قامت شدن انسان، پیوندها در مغز ما در نوقشر و یا نئوکورتکس، در «غرایز» و یا تمایلات واقعی ما برپایه همکاری بنا شده است یعنی این‌طور شکل گرفته که ما از انجام کارهای دسته‌جمعی لذت می‌بریم و از یک نتیجه خوب به ویژه که به صورت دسته‌جمعی حاصل شده باشد خوشحال می‌شویم. تنها «راه هدف نیست»، بلکه هر دو به یک اندازه مهم است. ما از به دست آوردن نتیجه مسرور می‌شویم ولی راه رسیدن به آن، یعنی ارتباط، هماهنگی و همکاری اجتماعی که ما را به این موفقیت رسانده مسرورکننده است. آیا علاقه ما به این سیستم کاملاً «متفاوت» که با این حال به نظر می‌رسد که بسیار خوب عمل می‌کند از این‌جا است؟

پی‌نوشت در اواخر سال ۲۰۱۹: «بلی، ولی هنگ‌کنگ...»

برخی که روند پربار آموزش چین را پشت سر نهاده و نسبت به این کشور درک مثبتی کسب کرده و به آن علاقمند شده بودند، به دنبال وقایع هنگ‌کنگ در سال ۲۰۱۹ باز به سرعت و با رفلکس پاولف به دامن پیش‌داوری‌ها و محکوم‌کردن‌های گذشته، که به کنار نهاده شده بود افتادند. ظاهراً آن‌ها مبهوت تصاویر تلویزیونی رسانه‌های غربی و روایت‌های متداول و مربوط به «مبارزین راه آزادی و دموکراسی» نقاب‌دار، کلاهخود به سر، مجهز با پاره سنگ، کوکتل مولوتف، اسپری فلفل، تیرو کمان و کمان زنبورکی علیه چین قاره شدند. البته در مورد پیگرد و شکار چینی‌های قاره و به اصطلاح مخالفین سیاسی چندان گزارشی داده نشد. آنجا چه خبر بود و چه چیز به احساسات و مغز ما ورود پیدا کرد؟ این شور و شوق ناگهانی و نسبتاً علنی رسانه‌های غربی در مورد هرزگی‌های خشونت‌آمیز و ویرانگر گروه‌های کوچک مجهز و سازمان‌یافته‌ای که در آلمان بدون این که ارتش آلمان وارد صحنه شود، حتی یک روز تحمل نمی‌شدند، از کجا پیدا شدند؟

در نتیجه در کتابی که در مورد چین نوشته شده باشد نمی‌توان از کنار واقعه «هنگ کنگ ۲۰۱۹ بدون تفسیر» گذشت. ما در پائین این چالش را پذیرا می‌شویم ولی پیشاپیش می‌گوییم: خیر، هنگ کنگ، «تیان‌انمن ۲۰» نیست و باوجود همه امیدها و کوشش‌های فراوان دولت‌ها و رسانه‌های غربی هم تیان‌انمن نخواهد شد. چرایش را در پائین ارایه خواهم داد.

برخی از ناظرین و متفکرین معاصر از این امر ناراحت و متعجب شدند که چرا مبارزین راه آزادی و دموکراسی در هنگ کنگ و چین قاره با پرچم کهنه مستعمراتی هنگ کنگ و پرچم ایالات متحده آمریکا و پلاکاردهایی با مضمون «ترامپ، ما را آزاد کن!» به خیابان‌ها ریختند، یعنی از «بوریس «برکسیت» جانسون» و دونالد ترامپ «قاچاقچی» برای دفاع از دموکراسی و حقوق بشر امداد طلبیدند؟! این حقیقت حتی برای برخی از ناظرین غربی نیز عجیب به نظر می‌رسید، گویی که زیر دیکتاتوری خونین استعمارگران انگلیسی در هنگ کنگ هرگز برای چینی‌های معمولی و زحمتکش آزادی و دموکراسی وجود داشته است!

امروز در هنگ کنگ هنوز برای چینی‌های معمولی قانون ۷روز کار در هفته و ۱۲ ساعت کار در روز متداول و مرسوم است. این امر حتی برای کارمندان و یا مدیران جوان بانک نیز که برای «آزادی بیش‌تر» در تظاهرات شرکت می‌کنند، بدون این که اعلام کنند واقعاً مشکلشان چیست، صدق می‌کند.

بیهوده نیست که بنیاد آمریکایی "هری تیچ" (اندیشکده سرمایه‌داران آمریکایی) ۲۵ سال است که هنگ کنگ را «آزادترین اقتصاد جهان» می‌نامد. قوانین کار در هنگ کنگ، ضد کارگری ترین قوانین در جهان محسوب می‌شود که زیر آن کارگر معمولی عملاً هنوز در وضعیت استعماری اوایل قرن ۲۰ به سر می‌برد در حالی که سازمان بین‌المللی کار ILO وابسته به سازمان ملل متحد، قوانین کار چین را به عنوان یکی از مترقی‌ترین قوانین کار در جهان مورد ستایش قرار می‌دهد (رجوع کنید به قسمت دوم، بخش ۵ و همین‌طور مقاله میهمان). درآمد کارگران در هنگ کنگ غالباً تنها برای زندگی در واحدهای مسکونی بسیار کوچکی کفاف می‌کند. قانون کار هیچ‌گونه حقوقی را برای کارگران قایل نیست و ILO کراراً از هنگ کنگ خواسته مقررات الزام آور طبق قوانین بین‌المللی از طریق توافقنامه‌های جمعی را محقق سازد. که البته تاکنون بی‌نتیجه بوده است. شرکت بزرگ بندر میلیارد "لی کا شینگ" یکی از چندتن الیگارش‌ی که بر همه چیز در هنگ کنگ حاکمند، در سال ۲۰۱۳ مبارزه شدیدی علیه کارگران بندر آغاز کرد، با این هدف که سندیکای کارگری را نابود سازد. ۱۵ سال

بود که دستمزدها افزایش پیدا نکرده بود. رانندگان جرثقیل‌های کانینری اجازه نداشتند طی ساعات کار برای رفتن به توالت حرکت جرثقیل‌ها را متوقف سازند.

دانش‌آموزان، دانشجویان و کامندان جوان بانک با وجود تحصیلات و امکانات و درآمد خوب زیر شرایط کنونی هرگز قادر نخواهند بود از نظر مالی آپارتمانی خریداری کنند و یا تشکیل خانواده دهند. آن‌ها مانند بسیاری دیگر در هنگ کنگ عمیقاً در ارتباط با وضعیت مالی و اجتماعی خود و روی هم رفته آینده اقتصادی و اجتماعی هنگ کنگ مایوس و ناامید هستند. سهم هنگ کنگ در تولید اجتماعی چین طی ۲۰ سال گذشته از ۱۸٪ به کم‌تر از ۳٪ کاهش یافته است و در این شرایط به طور روزافزونی گردشگران مرفه‌الحال چین قاره، از جمله کارمندان بانک که ظاهراً با آینده بهتری روبه رو هستند از شهر شکوفای شنژن که در مقابل هنگ کنگ قرار گرفته و یا کلان‌شهر مالی، شانگهای به این شهر می‌آیند،...

در حال حاضر هنگ کنگ جذابیت خود را حتی در بین مشتریان کلاسیک خود یعنی الیگارشی‌های غربی و فراریان مالیاتی از دست می‌دهد از این رو منطقی به نظر می‌رسد که ناظرین منتقد صحنه، حامیان مالی و مادی اعتراضات خشونت‌آمیز را با کنایه توصیف می‌کنند: «واشنگتن و لندن توانایی هنگ کنگ در پولشویی برای غرب را از بین می‌برند.» و یک بانکدار عملگرا می‌گفت: «هنگ کنگ: تا کی؟ (...). ادامه سقوط اقتصاد محلی با پایان مناقشه محتمل‌تر می‌شود.»

هنگ کنگ درست در همسایگی چین طبیعتاً به عنوان «آزادترین اقتصاد جهان» مکه افراد بسیار غنی و تبه‌کاران اقتصادی و مالی بود و از جمله برای کسانی از چین قاره که به طور منظم از سال ۱۹۷۸ تا تقریباً سال ۲۰۱۲ میلیارد دلار ثروت خود را که با ارتشاً و فساد جمع‌آوری کرده بودند تا بعد به هنگ کنگ فرار کنند. ولی آن‌ها در دهه ۲۰۱۰ طی مبارزه علیه ارتشاً و تبهکاری مالی و مقابله با فرار از مالیات‌ها به طور پیگیر مورد پیگرد قرار گرفتند و مجازات شدند.

طبیعتاً این نیروها و نیروهای پرنفوذ دیگر تا وقتی که جنبش اعتراضی برای حفظ وضع موجود و تضمین وضعیت نخبه ممتاز و رویایی آنان در اعتراضات شرکت دارند از آن‌ها حمایت می‌کنند. گزارش شده که NED (موقوفه ملی برای دموکراسی) تنها در سال ۲۰۱۴ تقریباً ۳۰ میلیون دلار برای حمایت از تظاهرات هزینه کرده است. فیسبوک، تویتر، اینستاگرام، گوگل و بقیه، هزاران حساب شهروندان هنگ کنگی را که عقایدشان با

سیاست کاربردی غرب برای تشدید خشونت مطابقت نداشت (به همین شکل در کوبا، ونزوئلا، بولیوی و گه‌گاه حتی در آلمان) را مسدود کردند. همزمان با آن غول رسانه‌ای هنگ‌کنگ، "جیمی لای" مجاز است با رنگین‌کمان‌های مطبوعاتی خود به آتش خشونت و ویرانی بدمد و دگراندیشان را تحقیر کند. نقطه موقت اوج در نوامبر ۲۰۱۹ با تصویب «قانون حقوق بشر و دموکراسی هنگ‌کنگ» در کنگره آمریکا حاصل شد، که با اعمال تحریم‌های مالی و اقتصادی و فن‌آوری، ادعای سلطه مطلق آمریکا بر جهان را به نمایش می‌گذاشت. چین برای اولین بار به این اقدام پاسخ مستقیم داد و ورود کشتی‌های جنگی آمریکا به بندر هنگ‌کنگ را ممنوع کرد و اعلام کرد که پس از این آژانس‌های مالی و سازمانی تظاهرکنندگان، NED، سازمان‌های حزبی حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، انستیتوی دموکراتیک ملی برای روابط خارجی و انستیتوی بین‌المللی جمهوری‌خواهان و علاوه بر این «خانه صلح» زیر نظر قرار خواهند گرفت.

وزیر امور خارجه آلمان که معمولاً از هیچ نوع لغزش دیپلماتیک نمی‌گذرد، "جوشوا وونگ" دانشجوی را برای تبادل نظر در مورد مسایل حاد سیاسی بین‌المللی به حضور پذیرفت. آیا نمی‌توانست فکر کند که شعار «اول هنگ‌کنگ و سپس چین قاره» که "وونگ" در مقابل دوربین‌ها و میکروفون‌ها تبلیغ می‌کرد، احتمالاً بدون آغاز یک جنگ جهانی ممکن نیست؟ به هر حال بنا بر تحلیل نیروهای تشنج‌زدا، که واقعاً در «غرب» هم وجود دارد این رفتار هیچ نوع سختیت و سازگاری با حقوق بین‌الملل و حل مناقشه نداشت.

چند فاکت ساده: در سال ۱۹۹۷ هنگ‌کنگ از طرف استعمارگران انگلیسی به چین بازپس داده شد. فاز گذار تا ادغام کامل هنگ‌کنگ در سرزمین مادر ۵۰ سال تعیین شد که در واقع تا سال ۲۰۴۷ ادامه خواهد داشت. هنگ‌کنگ تا آن تاریخ دارای وضعیت یک منطقه خاص اداری و خودمختار چین با قانون اساسی ویژه خود که هنوز تا حدی متأثر از دوران استعمار است خواهد بود. در این جا چین بنا بر اصل «یک کشور، دو سیستم» که در ارتباط با تایوان، هنگ‌کنگ و ماکائو اعمال می‌گردد، تشنج‌زدایی کرده و وقت کافی در اختیار این مناطق برای تطابق بخشیدن خود و وحدت ملی قرار داده است.

لذا در وهله اول چین عمدتاً مسئول مرزهای خارجی هنگ‌کنگ و تمامیت ارضی آن است، که البته آن را از نظر مواد غذایی، انرژی و غیره نیز تامین می‌کند. این امر در ماه اوت ۲۰۱۹ هنگامی برجسته شد، که چین اجازه ورود دو کشتی جنگی آمریکایی به بندر هنگ‌کنگ را نداد. (تصور کنید درست وقتی که کنگره در

واشنگتن، با کوکتل مولوتف مورد حمله دانشجویان معترض قرار گرفته که پرچم چین را به اهتزاز درآورده‌اند و از "شی‌جین‌پینگ" خواستار آزاد کردن ایالات متحده اند، دو کشتی جنگی چینی وارد بندر نیویورک شوند...

روشن است که ظاهراً هنگ کنگ «برای غرب در حال افول صحنه نبرد مهمی در مبارزه علیه دشمن اصلی نوین، یعنی جمهوری خلق چین که از نظر اقتصادی بسیار موفق بوده می‌باشد و فیلم‌نامه «انقلاب مخملی» با خشونت‌های خیابانی و ترور دگراندیشان در خیابان‌ها به سبک «بخش راست» در میدان، بار دیگر به کار گرفته می‌شود. با بررسی دقیق تصاویری که «غرب» تهیه کرده، هسته اصلی تظاهرکنندگان، همان‌طور که گفته شد به نحو تعجب‌آوری حرفه‌ای و مناسب با جنگ داخلی تجهیز شده بود. آن‌ها خود را کاملاً استتار نموده و کلاهخودهایی به سر داشتند که به طور مشخص از کلاخود دوچرخه‌سواران متمایز بود. آن‌ها تخته‌سنگ‌های مرمر را با ابزار و لوازم حرفه‌ای به اندازه‌ای که مناسب پرتاب باشد، خرد می‌کردند.

چین خونسردانه منتظر شد و در مسأله داخلی هنگ کنگ زیاد دخالت نکرد. چین واقعاً می‌تواند با آرامش صبر پیشه کند زیرا طی ۲۷ سال آینده بسیاری از چیزها تغییر خواهد کرد. "شن‌ژن"، "گوان‌ژو" و شانگهای مطمئناً از هنگ کنگ سبقت خواهند گرفت و ستاره هنگ کنگ به عنوان کلان‌شهر مالی بین‌المللی رفته رفته رنگ خواهد باخت. به هر حال دانشجویان در حال حاضر به روشنی به فرار سرمایه از هنگ کنگ و تسریع افول اقتصادی این شهر کمک می‌کنند. به طور هم‌زمان چین در مرز شمالی ایالت "شن‌ژن" یک مرکز مالی ایجاد می‌کند که هم اکنون نسبت به مرکز مالی هنگ کنگ که از نظر اجتماعی و سیاسی متعلق به دوران اولیه سرمایه‌داری است، به «ویترین» جذاب یک سوسیالیسم «رفاهی» قرن ۲۱ تبدیل گردیده است. شانگهای و "شن‌ژن" مراکز مالی هستند که حجم سرمایه‌های آندو هم‌اکنون بیش‌تر از سرمایه‌های مجتمع در هنگ کنگ است. این امر مطمئناً در دراز مدت حتی روی جوانان تظاهرکننده نیز تاثیر خواهد گذارد. در "شن‌ژن" آن‌ها خواهند دید که می‌توان به عنوان کارمند بانک زندگی خوبی داشت حتی بدون این که طبق سنن استعماری گذشته از مدل امتیازات نخبه‌گرا بهره‌مند بود. ولی احتمالاً تعداد زیادی از تظاهرکنندگان نخواهند توانست شخصاً در تغییر و تحول سهم باشند و دیر و یا زود در وال‌استریت و یا سیتی لندن سرپناهی با ۷۰ ساعت کار در هفته، کوکائین، پارتی و سکتة قلبی زود هنگام خواهند یافت.

علت ظاهری پیدایش تظاهرات و خشونت همان‌طور که می‌دانیم قانون استرداد بین دو بخش چین یعنی هنگ کنگ و سرزمین مادر بود. این‌گونه قوانین استرداد بسیار معمول و در بین اغلب کشورهای جهان، مشروط بر این‌که دشمن یکدیگر نباشند، متداول است. هنگ کنگ حتی در موارد تبه‌کاری شدید با ترکیه و عربستان سعودی همکاری می‌کند. هنگامی که اقدامی در هردو کشور خلاف محسوب می‌شود نباید تبه‌کاران بتوانند با تغییر مکان، از زیر مجازات بگریزند. در این مورد مشخص قتل یک زن هنگ‌کنگی به دست یک مرد تایوانی که بعد به تایوان فرار کرده بود سبب شد که هنگ‌کنگ این قانون را برای چین، ماکائو، هنگ‌کنگ و تایوان به تصویب رساند. در عین حال انگیزه چین علاوه بر مبارزه با جرایم جنایی، از جرایم مالی، مالیاتی و به ویژه ارتشاً و فرار سرمایه ناشی از آن جلوگیری به عمل آورد.

با این پیش‌زمینه، بعد به سیاست‌های چین در رابطه با اقلیت‌ها، ملیت‌ها، مناطق خودمختار و کنترل جمعیت که مورد ستایش سازمان ملل متحد قرار دارد و همین‌طور در زمینه تم‌های جاری مشابهی چون تبت و اویغورها خواهیم پرداخت.

«بلی، اما اویغورها...»

سازمان ملل متحد همین‌طور در سال ۲۰۲۰ سیاست‌های چین در قبال اقلیت‌های نژادی و آزادی مذهب در چین را حتی در رابطه با اویغورها ستود. نمایندگان سازمان ملل به طور منظم از "شین‌یانگ" و «اردوگاه‌های» آن که واقعاً به عنوان مراکز تعلیماتی قابل بازشناخت است، به طور مشخص بازدید می‌کنند. آن‌ها همین‌طور همراه سیاست‌مداران از کشورهای متعدد دیگری به ویژه از کشورهایی که خود با معضل اسلامگرایان رادیکال روبه‌رو هستند (اخیراً با گروهی متشکل از رهبران اسلامی از کشور اندونزی) از چین بازدید به عمل آوردند و توانستند با «اردوگاه‌ها» از درون آشنا شوند، برخلاف کشورهایی چون آلمان (چه رسد به ایالات متحده) که کماکان ترجیح می‌دهند روی تبلیغات ضدچینی خویش پافشاری نمایند.

کمی پایین‌تر به داستان پیدایش معضل جعلی اویغورها خواهیم پرداخت. در این بین روشنگری در این مورد به طور گسترده در اینترنت صورت گرفته است. خانم "گی مک‌دوگال" که بدون مجوز، این داستان را به نام سازمان ملل متحد در جهان انتشار داد به عنوان بازیگر دستگاه دیپلماسی واشنگتن شناخته شده است. تکذیب

دفتر کمیسر عالی سازمان ملل متحده در امور حقوق بشر که توضیح می‌داد، هیچ مقام رسمی سازمان ملل متحد هرگز چنین اتهاماتی (به خاطر به اصطلاح اردوگاه‌های کار اجباری اویغورها) علیه چین مطرح نکرده و «یافته‌های» "گی مکدوگال" ۵۰ در اختیار کمیسیون نیست، همواره در گزارش‌دهی رسانه‌های غربی طی سه سال گذشته مورد اغماض قرار گرفته و پرهیزه اعلام شده و سانسور گردیده است.

در رابطه با مسأله اویغورها نسبت به غرب وضعیت در سازمان ملل متحد (منظور عمدتاً کشورهای روپای غربی، آمریکای شمالی، استرالیا، نیوزلاند و ژاپن) کاملاً به شکل دیگری مطرح می‌گردد. در این جا از آغاز سازوکار در سال ۲۰۱۷، شکایت ۲۲ کشور غربی (بدون حتی یک کشور مسلمان) از چین در مقابل ۵۴ کشور (که بیش از ۱۰ کشور مسلمان را در بر می‌گرفت) که درست در همین زمینه از چین دفاع می‌کنند، قرار دارد.^{۵۱} با سفر به قاره‌های مختلف و مطالعه رسانه‌های قاره‌های مختلف به طور کلی این احساس پدید می‌آید که سازوکار در مورد اویغورها و یا سازوکارهای دیگر علیه چین تنها در این ۲۲ کشور غربی اثر گذارده است، در حالی که در بین تعداد فزاینده کشورهای دیگر جهان، یعنی انظار عمومی جهانی غیرغربی بی‌اثر مانده است. ولی در حالی که در غرب نیز بخش رشدیابنده‌ای از مردم ظاهراً با دیدی انتقادی و مشکوک به رسانه‌های خود می‌نگرد، با این حال هنوز می‌تواند به ویژه طبقه سیاستمداران از صدر تا در سطح محلی و از جمله کلیه احزاب پارلمانی که در سواس ضدچینی و یک جنگ سرد دوم گرفتارند، را آن‌طور که لازم است تغذیه کند.

به هرحال به طور رسمی در سازمان ملل متحد سندی به نام «سفر اطلاعاتی دیپلمات‌های سازمان ملل متحد» مقامات رسمی و نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی و روزنامه‌نگاران به شین‌یانگ موجود است. خلاصه سند از جمله می‌گوید:

«آنچه که شرکت کنندگان در سفر اطلاعاتی به شین‌یانگ دیدند و شنیدند با آنچه که رسانه‌های غربی تبلیغ می‌کنند کاملاً مغایرت دارد.»^{۵۲}

به سال‌ها حملات تروریستی خونین تروریست‌های اویغور در ایالت "شین‌یانگ" و دیگر نقاط چین که در بخش مربوطه کتاب بیش‌تر توضیح خواهیم داد (فصل دوم بخش ۹) حداقل از سال ۲۰۱۷ پایان داده شده است. "شین‌یانگ" اکنون به جای ترور خونین سنت‌گرایان قرون وسطایی با تشدید آموزش‌های حرفه‌ای و

ساختارهای زیربنایی و رشد و توسعه روبرو است.^{۵۳}

از سال ۲۰۰۱ تعداد زیادی از این جهادگرایان اویغوری حتی گروه گروه در زندان‌های مخفی ایالات متحده در سطح جهان به سر می‌بردند و هنوز به سر می‌برند.^{۵۴} در این زندان‌ها چه بر سر آن‌ها می‌آمد و می‌آید را ویکی‌لیکز در سطح جهان افشأ کرد که بنا بر نظر رسمی سازمان ملل متحد، "ژولیان آسانژ" در زندان‌های انگلیس به خاطر آن مورد شکنجه روانی قرار دارد.

از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که تمامی داستان‌های تروریسم و «جنگ‌های ضد ترور» را باید از نو نوشت.^{۵۵} در این مورد کتاب‌ها و بلاگ‌های فراوانی نوشته شده، که حتی اگر بخواهیم بسیار کلی به آن‌ها بپردازیم، از حوصله این کتاب خارج خواهیم شد.

اویغورها در چین همواره دارای امتیازاتی بودند و مثلاً مانند اقلیت‌های دیگر سیاست یک فرزندی شامل حال آنان نمی‌شد. آن‌ها به عنوان «منطقه خودمختار "شین‌یانگ"» تاحدی مدیریت منطقه را به عهده داشتند. آزادی دین و فرهنگ اسلامی نه تنها در قانون اساسی تضمین شده، بلکه در چین حتی به مراتب راحت‌تر از غرب با آن برخورد می‌شود. ما بعداً در مورد فلسفه روزمره و تحمل‌پذیری مذهبی و بین‌فرهنگی در چین خواهیم پرداخت (قسمت دوم، بخش ۸)

"شی‌آن" یکی از پایتخت‌های قدیمی چین در "شین‌یانگ" قرار دارد و بهترین نمونه همزیستی صلح‌آمیز بین اویغورها و چینی‌های "هان" و یکی از مدرن‌ترین و از نظر زیست محیطی بهترین شهرهای چین است که بعد به آن خواهیم پرداخت. این شهر یکی از مراکز مهم گردشگری چه داخلی و چه بین‌المللی (کلید واژه: ارتش سفالی) است، که با غرور تندیس‌های تاریخی و مساجد به خوبی حفظ شده خود را به نمایش می‌گذارد. بنابر نوشته چین‌شناسان غربی، چنین همزیستی صلح‌آمیزی بین چینی‌های ترک تبار و یا "هان" تبار که در آنجا حاکم است در هیچ کشور غربی وجود ندارد.^{۵۶} در ایالات متحده آمریکا، کشوری با بزرگترین دستگاه صنایع تادیبی، با بالاترین درصد شهروندان زندانی، صدها زندان با امنیت بسیار بالا و مراکز شکنجه در کشورهای ثانی، مسلمانان حتی بعضاً ممنوع‌الورود هستند.^{۵۷}

ولی از بدو تاسیس جمهوری خلق چین، نوعی تجزیه‌طلبی اویغوری وجود داشت که ابتدا با گرایش‌های نژادی «ترکیسم» و سپس با اصولگرایان و جهادبست‌های اسلامی همکاری داشت. از سال‌های دهه ۱۹۸۰ در این منطقه پیش‌داوری‌های مذهبی و نژادی علیه چین به طور تلفیقی بسیج و تشدید شد.^{۵۸} از این زمان نه تنها در

"شین یانگ"، بلکه حتی در بیجینگ نیز سوءقصد‌ها و کشتارهای خونینی علیه چینی‌های "هان" تبار از طرف تروریست‌های افراطی اویغور انجام شد. این رد پای تروریستی را می‌توان از طریق آسیای مرکزی، افغانستان تا سوریه و اندونزی دنبال کرد که آنجا تروریست‌های اویغوری در تروریسم اسلامی شرکت کرده بودند. اسلام‌گرایان اویغوری که از سوی ترکیه اردوغان سازماندهی شده بودند، دست به کشتارهای نژادی در بین اعراب و کردهای شمال سوریه زدند.^{۵۹} پس از شکست نسبی جهادگرایان در سوریه، ظاهراً جهادگرایان «تجربه یافته» اویغور اکنون برای تجزیه "شین یانگ" از چین و خرابکاری در ساختمان جاده ابریشم نوین که شاه‌رگ اصلی آن از پایتخت اویغورها یعنی "اورومچی" عبور می‌کند، به بازگشت به "شین یانگ" ترغیب شدند.^{۶۰}

در تمام این جریان‌ها، عدم فاصله گرفتن نمایی و عدم محکوم کردن قاطع این فاکت‌ها از جانب رسانه‌های غربی، علاقه و محبت عجیب، ناگفته و پنهان آن‌ها برای تروریسم اسلامی و خسارات‌های جانی و مادی زیرساخت‌های حساس، چشم‌گیر است.

فاجعه‌ای که در سطح جهان بازتاب یافت، کشتار و لینیچ ۱۳۷ چینی "هان" تبار در ژوئیه ۲۰۰۹ در اورومچی بود.^{۶۱}

و حالا که دولت چین تروریسمی را که از آسیای مرکزی و غرب کشور داخل چین شده سرانجام مهار کرده و مرزهای غربی کشور را امنیت بخشیده و با افزایش تعلیمات حرفه‌ای، با ایجاد زیربنا و توسعه و تکامل "شین یانگ" سه سال است که به تروریسم در "شین یانگ" خاتمه بخشیده، رسانه‌های غربی پیش‌بازی برای آن قایل نیستند و بدون ذره‌ای تحقیق دست به سازوکار خصمانه و تاکنون بی‌سابقه‌ای زده‌اند.^{۶۲}

کراراً ثابت شده که منطق جهانی که در پس این تبلیغات قرار دارد در نهایت همیشه خصومت با چین این چالشگر در حال صعود اقتصادی و سیستمی است.^{۶۳}

چه می‌شد اگر چین مانند ایالات متحده آمریکا در سطح جهان یک جنگ اعلام نشده پهبادی علیه این «مبارزین راه خدا» برپا می‌کرد؟ در آن صورت به ظن یقین جنگ سوم جهانی آغاز شده بود. کشوری که قصد دارد تمام مردم خود را به سوی آینده هدایت کند، حتی آنگاه که بخشی از یک اقلیت نژادیش هنوز

گرفتار خرافات قرون وسطایی باشد احتمالاً بمب بر سر آنها فرو نخواهد ریخت. واکنش طبیعی دولتی که قصد دارد بسوی آینده حرکت کند، رشد و توسعه ساختارهای زیربنایی و علم و فرهنگ خواهد بود.

تروریست‌های اسلامی در ایالات متحده در قیاس با مراکز تعلیم و تربیت حرفه‌ای با سرنوشت بدتری یعنی با تعداد زیادی گوانتانامو و ابو قریب نظیر آنها روبرو هستند. ایالات متحده در گوانتانامو حتی تروریست‌های اویغوری را شکنجه می‌دهد.^{۶۴} کلیه کشورها مجازند علیه تروریسم اسلامی اقدام کنند و در اینجا ظاهراً کلیه ابزار و وسایل از نظر اخلاقی مجاز و برحق شمرده می‌شود. فقط ظاهراً چین است که به عنوان تنها کشور اجازه ندارد برای حفظ امنیت خود دست به اقدام‌های مناسب زند.

ایجاد شرایط انسانی، تعلیم و تربیت، حرفه‌آموزی، یک‌پارچه‌سازی اجتماعی و آینده‌ای نوین برای جوانان اویغور و «جنگجویان الهی سابق»، همه آن چیزهایی است که رسانه‌های غربی نمی‌پسندند. قتل جنگجویان داعشی با پهبادهای آمریکایی بیش‌تر و بهتر باب دندان صنایع جنگ‌پرست و جنگ دوست رسانه‌ای غرب است. و در ضمن وقتی که انسان خود به چین سفر نکرده و دعوت‌های مکرر دولت چین برای بازدید از "شین‌یانگ" را نیز رد کرده، نوشتن راجع به چین خیلی ساده‌تر است. یک منبع مشکوک کلیدواژه را مشخص می‌کند، یک کارتل بین‌المللی چرخه و استناد جایگزین تحقیقات روزنامه‌نگاری می‌شود و اخبار جعلی را طی چند روز به عنوان حقیقت مطلق در جهان پخش می‌کند.

لذا ما مجبور خواهیم بود در مورد «اویغورها و شین‌یانگ» فاکت‌های عینی در مقابل اخبار جعلی قرار دهیم. بیا بید هشیار و بیدار آنچه که غیر ممکن به نظر می‌رسد را به چالش طلبیم و فرهنگ ارایه فاکت را برپا نگاه داریم و یا مجدداً احیاً کنیم. اولین روشنگران و اصلاح‌طلبان قرن ۱۶ و ۱۷ از طرف حکام مذهبی و رهبران دنیوی در خرمن آتش سوزانده شدند. البته امروز دیگر اینکار مقدور نیست لذا بگذار آغاز کنیم.

پی‌نوشت، اوایل ۲۰۲۰: «آری، اما ویروس کرونا...»

آیا می‌توان در سال ۲۰۲۰ کتابی در مورد چین منتشر کرد بدون این‌که در مورد همه‌گیری کرونا سخنی نگفت؟ ولی من با کمال تعجب وقتی قبل از انتشار کتاب این سؤال را مطرح می‌کردم از بسیاری شنیدم: «البته! با ویروس کرونا بیش از اندازه غلوآمیز برخورد می‌شود و لذا این مسأله به زودی به دست فراموشی سپرده

خواهد شد» و یا «وقتی من به چین علاقمندم، مشتاق جمع‌آوری ۹۹٫۹٪ اطلاعات دیگر هستم و نه همه‌گیری کرونا» ولی پاسخ شخصی من نهایتاً همیشه این بود: «نه، نمی‌توانم». انسان می‌تواند شیوع اپیدمی در چین را با آرامش، تعمق، منطق و به طور حساب‌شده مورد داوری قرار دهد و آن را کاملاً درست، یک تضاد بداند (که «ممکن بود به همین صورت در ایالات متحده آمریکا رخ دهد»). بسیاری از مردم که قصد دارند در فکر خود روشن و شفاف و در روح خود مستقل و آزاد بمانند و از هر نوع هیستری و شادی بدخواهانه پنهانی نسبت به چین و تشدید شکار نژادپرستانه چینی‌ها در که در برخی رسانه‌ها^{۶۵} و در اینترنت^{۶۶} صورت می‌گیرد، پرهیز می‌کنند، از این قبیلند.

ولی نمی‌توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که این واقعه در چین رخ داد و به هر دلیل (که در پائین بیش‌تر توضیح داده خواهد شد) چین به دنبال این اپیدمی، در سال ۲۰۲۰ احتمالاً با خسارت اقتصادی سنگینی مواجه خواهد شد (و اکنون در کشورهای صنعتی غربی نیز ویروس ظهور خواهد کرد که به دنبال جنگ‌های اقتصادی ترامپ می‌تواند ایмпالسی برای آغاز بحران اقتصادی و مالی جدیدی که تاکنون به طور بطئی و مزمن وجود داشت گردد)^{۶۷} و در واقع این اپیدمی مناسب خواهد بود تا کشور را به قعر اغتشاش و هرج و مرج بکشاند، نه به این خاطر که ابعاد آن بسیار گسترده است، بلکه چون ویروس نسبتاً نوینی است و خصلت‌های جدیدی از خود بروز می‌دهد.

اگر این اپیدمی در کشور دیگری آغاز شده بود که از نظر اجتماعی و دولتی توانایی‌های عظیم سازمانی و اجرایی چین را نداشت و از این ثبات اجتماعی روحی تعجب‌آور برخوردار نبود، مطمئناً حیات کشور با اغتشاش ویران‌ساز (ترس و وحشت و شورش و قیام) به خطر می‌افتاد که می‌توانست تا فروپاشی کامل ادامه پیدا کند. جالب بود که هم‌زمان با آغاز شیوع کرونا در چین، «مستند»های دقیقی از سوی "نتفلیکس"، فرستنده تلویزیونی آمریکایی **CNN** و سناریوهایی از انستیتوهای زیست‌شناسی بنیاد "بیل گیتز" در ایالات متحده آمریکا و بریتانیا وجود داشت که فرآیندهای اپیدمی را نشان می‌داد که دقیقاً از این طریق برای کشور حیاتی می‌شد. سناریوهای فروپاشی دولت برپایه اپیدمی‌ها قبلاً از نظر علمی مطرح و به طور انتزاعی به اجرا درآمده بود و در نتیجه کاملاً واقعی و شناخته‌شده بود.^{۶۸}

حال چرا در چین اغتشاش، ترس، شورش و نهایتاً فروپاشی رخ نداد و نمی‌توانست رخ دهد را در اینجا خیلی کوتاه بیان می‌کنیم. خوانندگان پس از مطالعه کتاب تفاهم برای آنچه که من در این و در «فرضیه‌های بی‌باکانه» دیگر مطرح می‌کنم را پیدا خواهند کرد.

اگر این اتفاق در کشور دیگری رخ داده بود، هیجان رسانه‌ای که بر سطح اطلاعات و آگاهی ما از وضعیت حاکم و مسلط است، احتمالاً به این شدت نبود و این که این واقعه در چین رخ داده برای برخی از رسانه‌های غربی از «جذبه» بیش‌تری برخوردار بود زیرا درست‌کسوری را هدف قرار داده بود که از واشنگتن تا درون برخی از هیات‌تحریریه رسانه‌های اصلی در برلین، بسته به «شدت و حدت» سیاسی، یا به عنوان «دشمن اصلی» (مثلاً برای سیاست‌مداران آمریکایی) و یا حداقل به عنوان رقیب اصلی به شمار می‌رفت، که باید با کلیه امکانات موجود خفیف نگاه‌داشته شده (و یا حتی نابود می‌شد).^{۶۹}

و بیش از هر چیز اقدامات انسدادی اقتصادی و سازمانی دولت‌ها، آژانس‌های هواپیمایی، شرکت‌ها و نهادهای غیردولتی (مثل بستن مرزها، ممنوعیت سفر، ترتیب بازگشت اتباع از کشورهای خارجی، قطع ارتباطات هوایی و تعطیل تولید و غیره) در کشورهای دیگر صورت نمی‌گرفت و یا حداقل از نظر کیفی و کمی در سطح (از نظر پزشکی منطقی) نازل‌تری صورت می‌گرفت.

به هر حال می‌بینیم که به دنبال همه‌گیری جهانی، واکنش کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بین خود نسبت به چین بسیار ملایم‌تر است. کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در مورد چین سازمان بهداشت جهانی را آن‌چنان زیر فشار قرار دادند که وضعیت اضطراری بین‌المللی اعلام کند و بعد بدون این که اطلاعات تجربی دقیقی وجود داشته باشد از آن برای منزوی ساختن شدید چین **De-Coupling** استفاده کردند. در این بین دولت‌های غربی که اکنون خود با همه‌گیری دست به گریبان هستند، به نظر می‌رسد که متواضع‌تر شده‌اند.

لذا چه چیز منطقی است، چه چیز هیستریک است، چه چیز ریشه‌ایدئولوژیک دارد و چه چیز ریشه در دشمنی مطلق دارد؟ آیا ویروس کرونا موقعیتی است تا کاری که قبلاً ممکن نبود را به انجام رساند، یعنی چین را به زانو درآورد؟ پاسخ به این سؤالات احتمالاً ماه‌ها و یا شاید سال بعد، هنگامی که مه و غبار اطلاعاتی از بین رفت ممکن خواهد بود و شاید هم که هرگز نتوان پاسخی برای آن‌ها یافت.

در اپیدمی آنفلوآنزای سال ۲۰۱۷ در ایالات متحده آمریکا با ۴۵ میلیون ابتلاً و ۶۱۰۰۰ قربانی وضعیت اضطراری اعلام نشد و پرواز هواپیماها به ایالات متحده کنسل نگردید و تولید متوقف نشد و هیچ مرزی مسدود نگردید.^{۷۰} و بیش از همه هیچ نوع سازوکار تحریک آمیز نژادی و ملیتی^{۷۱} علیه آمریکایی‌ها به راه نیافتاد.

ولی کمک زیادی نمی‌کند که بگوییم گریپ «ساده» (ویروس آنفلوآنزای B) سالانه در سطح جهان ۵ میلیون نفر را مبتلا می‌سازد و ۶۵۰ هزار نفر را می‌کشد و از نظر سازمان بهداشت جهانی هم «وضعیت اضطراری جهانی» به شمار می‌رود ولی به طور منظم به سرتیتر مطبوعات تبدیل نمی‌شود و هیچ «برنامه اضطراری ملی» در بالاترین سطح شدت را به دنبال ندارد. و این شناخت هم که بشریت در هر حال به طور فزاینده‌ای به لبه پرتگاه یک فاجعه عظیم ویروسی و باکتری‌شناسی نزدیک می‌شود نیز در این رابطه کمکی به ما نمی‌کند. در حالی که در چین تقریباً ۳۰۰۰ کشته شناسایی شد^{۷۲} در ایالات متحده در همان زمستان ۲۰۲۰/۲۰۱۹ در اثر آنفلوآنزا ۸۴۰۰ نفر در بین ۱۴۰ هزار بیمار بستری در بیمارستان‌ها دیده بر جهان فرو بستند.^{۷۳}

لذا در حالی که نرخ ابتلاً به ویروس کرونا در بین هرجمعی، به مراتب کوچکتر از نرخ ابتلاً به آنفلوآنزای B است و تنها بخشی از مبتلایان (تا لزوم بستری شدن در بیمارستان) اساساً علایم بیماری از خود بروز می‌دهند، هرچند که می‌توانند ناقل بیماری باشند، ولی نرخ مرگ و میر بستری‌شدگان نسبت به آنفلوآنزا چندین برابر بالاتر است (تقریباً ۲-۳ در صد، نسبت به ۰،۱۵ درصد).

البته آنفلوآنزای B ویروس شناخته‌شده‌ای است و واکسن آن نیز (هرچند ضعیف و کهنه) وجود دارد و برخلاف ویروس کرونا که ویژگی‌های ژنتیکی آن به ویژه قدرت تطابق آن را با میزبانان مختلف (انسان و حیوان) تشدید می‌کند، قابلیت جهش آن نیز زیاد برجسته نیست.^{۷۴} سرم ضد آن احتمالاً در طول سال ۲۰۲۰ تکامل خواهد یافت. در حال حاضر همکاری‌های تحقیقات پزشکی چین با روسیه (در حال حاضر ظاهراً پرتوانترین مجموعه تحقیقی و تفحسی پزشکی در این زمینه) دارای بهترین چشم‌انداز برای موفقیت است.^{۷۵}

با این حال به خاطر عدم تجانس یک سلسله از فاکت‌ها مثلاً از یک طرف با این که ویروس گسترش نسبتاً کمی یافته بود، یک تست سریع آماده شد و از طرف دیگر سازمان بهداشت جهانی در ابتدا از نظر پزشکی خطر پاندمی را نفی کرد ولی به زودی «وضعیت اضطراری بین‌المللی» اعلام شد و محدودیت‌های سنگینی برای سفر، پرواز، عبور از مرز و غیره به ویژه در کشورهای غربی به وجود آورد، باعث شد که برخی از ناظرین

این طور تعبیر کنند که منزوی ساختن بین‌المللی چین بیش‌تر به خاطر جنگ اقتصادی سیاسی بود و نه به خاطر دلایل پزشکی و اپیدمیولوژیک.^{۷۶}

حتی برخی از رسانه‌های بانفوذ غربی کوشش کردند از اپیدمی در چین و از گفتمان گسترده‌ای که در درون چین در مورد اشتباهات و کم‌توجهی‌های محتمل صورت می‌گرفت به نفع خود سوءاستفاده کنند. اگر تبلیغات آن‌ها را باور کنیم، در چین در رفتار با ویروس اشتباهات بسیار فراوانی صورت گرفته و روشن‌گری مردم مطلقاً نادیده گرفته شده است. در اینجا گفتمان به زور به سوی سیستم و ملیت و نژاد هدایت گردید. این امر به نوبه خود در بین افراد ساده لوح و محیط پیرامونی آنان زمینه مساعدی یافت و به تبلیغات نفرت‌انگیز آنان در اینترنت دامن زد.^{۷۷} یکی از بزرگترین «رسانه‌های پرکیفیت» در سطح جهان که بیش‌تر به ایجاد «تصویر» و نه تفکر شهرت دارد مثلاً در سرتیتز خود عنوان کرد: «آیا می‌توانیم به چینی‌ها اعتماد کنیم؟»^{۷۸} برخی از اسلام‌گرایان بانفوذ حتی علناً دعا کردند که ویروس چین را «از صفحه تاریخ پاک کند».^{۷۹}

ما بعداً به گفتمان درون چینی و نتایج به دست آمده آن خواهیم پرداخت. ولی در رابطه با «مسأله سیستم» باید اول به ویژه غبار و مه تبلیغاتی فروکش کند. مانند نمونه‌های متعدد دیگری در این کتاب می‌توان نسبتاً مطمئن به سازمان ملل متحد و ارگان‌های آن، یعنی در این مورد سازمان بهداشت جهانی استناد کرد، که از روز اول با مقامات چینی در ارتباط بسیار نزدیک بود و آن هم در همه سطوح از سطح پزشکی تا واحدهای محلی دولتی و ملاقات مدیرکل سازمان با رئیس‌جمهور جمهوری خلق چین.

سازمان نسبتاً مستقل و بی‌طرف بهداشت جهانی کراً و در همه سطوح از برخورد چین با همه‌گیری بسیار قدردانی کرد و اعلام داشت که هیچ کشوری در جهان مانند چین، چنین برنامه‌ها، توانایی‌ها و اقدامات مشابه دقیقی در ارتباط با بهداشت عمومی شهروندان خود ندارد.^{۸۰} چندین فاکت ساده که کلیه تحقیرها و زخم زبان‌های غرورآمیز رسانه‌های غربی را بی‌ارزش و مضحک نشان می‌دهد: چین توانست تنها چند روز بعد از شیوع اپیدمی نقش‌برداری کامل ژن ویروس نوین را ارایه کند و این شناخت را فوراً شفاف‌سازی نموده و در وب‌سایت ویژه‌ای که برای هرکس قابل استفاده بود در سطح بین‌المللی منتشر کند. رشد سریع موارد تشخیص داده شده دقیقاً ناشی از همین شناخت بود که بدنبال آن ابزار تشخیص بیماری همه‌جا به طور سریع تکامل یافت که برای سازمان بهداشت جهانی یک نشانه بسیار مثبت بود.^{۸۱}

از این طریق چین توانایی‌های شدیداً رشدیافته خود در پزشکی و **Life Sciences** را به اثبات رساند. به نظر سازمان بهداشت جهانی وضعیت کنونی با شیوع ویروس "سارس" در سال ۲۰۰۳/۲۰۰۲ اصلاً قابل مقایسه نبود. به گفته مدیر اجرایی سازمان بهداشت جهانی "مایکل راین" این سریع‌ترین تشخیص یک عامل بیماری‌زا در تاریخ که علاوه بر آن بلافاصله در سطح جهان معرفی شد، بود.^{۸۲} همین‌طور دولت محلی در "ووهان" که این‌طور در غرب مورد استهزا و شماتت و عتاب قرار می‌گیرد خیلی زود کلیه اطلاعات را به‌طور شفاف در سطح بین‌المللی منتشر نمود به طوری که پزشکان و انستیتوهای تحقیقاتی در سطح جهان توانستند بسیار سریع ابزار تشخیص لازم را پیدا کرده و تکامل بخشند. وبسایت‌های بین‌المللی چینی دائماً با جدیدترین اطلاعات به روز می‌گردد. مدیر اجرایی سازمان بهداشت جهانی در این مورد می‌گوید:

«چین درست عمل می‌کند و به شدت واکنش نشان می‌دهد. من طی بازدیدهای خود از چین این برداشت را دارم که دولت چین مسئولیت مطلق بهداشت و سلامت مردم را در اولویت توجه خود دارد. تا آنجا که به یاد دارم چنین ملاقات‌های متراکم همراه با مسئولیت دولت و رئیس‌جمهور کشور تاکنون وجود نداشته است.»^{۸۳}

دبیرکل سازمان بهداشت جهانی "ندروس ادهانو کبریسوس" در یکی از کنفرانس‌های مطبوعاتی از ملاقات روزانه با وزیر بهداشت چین و ملاقات با رئیس‌جمهور چین "شی" گفت و اشاره کرد «اطلاعات دقیق رئیس‌جمهور در مورد اپیدمی و نقش فعال و شخصی او در کلیه اقدامات مرا بسیار تحت تاثیر قرار داد و مرا امیدوار کرد. برای من این رفتار، نوع نادری از رفتاری مدیریتی بود.»^{۸۴}

بیباید زمان‌های کشف توالی ژن‌ها در اپیدمی‌های گذشته را بررسی کنیم: در اپیدمی ابولا در آفریقا در سال ۲۰۱۴ انستیتوی تحقیقاتی برجسته آمریکایی **CDC** (مرکز کنترل و پیشگیری بیماری) دو ماه وقت نیاز داشت.^{۸۵} همین انستیتو برای انفلوآنزای خوکی در ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۹ با ۵۵ میلیون مبتلا و ۵۵ هزار کشته بیش از ۶ هفته وقت مصرف کرد. چین برای تعیین توالی ژن‌های ویروس کرونا بیش‌تر از چند روز وقت نیاز نداشت.

دستاوردهای اجتماعی و تدارکاتی دولتی چین در اجرای قرنطینه از نظر تاریخی بی‌نظیر است: میلیون‌ها نفر انسان به کمک میلیون‌ها نفر امدادگر به صورت غیر متمرکز در خانه‌های خود با مواد غذایی تامین شدند.^{۸۶} برخلاف برخی از گزارشات غربی که گویا «ضعفا» نادیده گرفته شدند، ارتباط و کمک همسایگی به کمک **WeChat**

(واتزاپ چینی) ظاهراً بسیار خوب سازماندهی شده بود.^{۸۷} و همین‌طور به کارگیری رسانه‌های اجتماعی پرتوان به شناخت سریع و اطلاع‌رسانی در مورد نشر جدید علائم بیماری کمک فراوانی کرد. دولت چین همین‌طور توانست با استفاده از استعاره مهم تاریخی «جنگ خلق» و یا «مارش طولانی» (علیه ویروس) به شکل موثری مردم را بسیج کند. البته تصویر و تقلید از تاریخ تنها به این دلیل کارا و موثر بود چون همه مردم از پایین‌ترین سطح تا بالاترین راس مقامات کشوری شخصاً آن را تجربه کرده و به صورت باورپذیری به اجرا درآوردند.

سازمان بهداشت جهانی از «اقدامات کنترل‌کننده تاریخی چین در زمینه بهداشت» سخن می‌گفت که با «موفقیت‌های چشمگیری از ابتلا بسیاری از مردم در سطح جهان جلوگیری کرد» و از کلیه کشورها می‌خواست، اقدامات چین را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و از این کشور بیاموزند.^{۸۸} به نظر سازمان بهداشت جهانی «کلیه اقدامات به موقع و با کارایی تمام» صورت گرفت. رییس تیم بازرسی سازمان بهداشت جهانی، "بروس آیلوارد" در برخورد با اپیدمی از «همبستگی واقعی» جامعه و دولت چین سخن می‌گفت. "یوهان نایتز" رئیس انجمن بین‌المللی تحقیقات ضدویروسی اعلام کرد که در اثر کارایی رفتار و برخورد چین «از ائتلاف وقت جامعه بین‌المللی جلوگیری شد.»^{۸۹} و چین کراراً آمادگی خود را برای در اختیار نهادن اطلاعات موجود به همه کشورها اعلام داشت.

مقابله علمی، فنی، اداری، اجتماعی و روان‌شناختی چین با اپیدمی همان‌طور که می‌دانیم در ابتدا به دلایل مختلف بسیار سخت بود، از جمله این واقعیت که علائم آن با علائم بیماری آنفلوآنزا بسیار شبیه بود و ممکن نبود در بدو امر از مبدأ یک اپیدمی جدید حرکت کرد. علاوه بر آن کشف ویروس جدید مقارن با تعطیلات چندهفتگی سال نو بود که نقطه اوج رفت و آمدهای مردم چین در سطح کشور محسوب می‌شد. در این زمان صدها میلیون شهروند چینی برای دیدار از بستگان خویش اقدام به سفر می‌کنند. از آن‌جا که ویروس آنگاه که هنوز علائمی از خود بروز نداده، واگیردار بود، اپیدمی می‌توانست بالقوه بسیار سریع در سطح کشور پخش گردد. تنها اقدامات قرنطینه سریع، موکدا و کارا می‌توانست از وقوع بدترین پیامدها جلوگیری به عمل آورد. سناریوهای ترس و وحشت آن‌طور که ایالات متحده آمریکا پیش‌بینی می‌کرد، هیچگاه در چین رخ نداد.

از این رو نگرانی سازمان بهداشت جهانی در وهله اول متوجه چین نبود، بلکه کشورهای دیگری که از نظر توانایی دولتی برای سازماندهی اجتماعی ضعیف‌تر بودند را در نظر داشت.^{۹۰} در آفریقا ممکن بود که ویروس

به ایجاد ترس و وحشت و اعتراضات اجتماعی و فروپاشی‌های دولتی که سناریوهای آمریکایی پیش‌بینی می‌کرد بیانجامد.

همان‌طور که گفته شده، از مدتها پیش معلوم شده که بشریت از نظر باکتری و ویروس‌شناسی روز به روز با خطر بیش‌تری روبه روست چون ما ده‌ها سال است که با «مسابقه تسلیحاتی» روز به روز خطرناک‌تری بین جهش‌ها و قابلیت‌های تطابق ژنتیکی «سریع‌تر و باهوش‌تر» و شناخت، تحلیل و مقابله پزشکی با آن‌ها به کمک تولید واکسن (که معمولاً کندتر صورت می‌گیرد) سروکار داریم. اتفاقی که در چین رخ داد می‌تواند به این شکل و یا هر شکل دیگری، در هر زمان و در هر کشور دیگر نیز صورت گیرد. نگاه پیروزمندانه و خوشحالی از خسارت دیگران فقط دردناک و چندش‌آور است.

حال انباشت و تمرکز حملات به چین از جنگ بازرگانی و فناوری گرفته تا «حمله» ویروس کرونا و اقدامات منزوی کننده علیه چین **De-Coupling** به وسیله غرب (که از نظر پزشکی مستدل نبود) و همین‌طور رشد چین‌هراسی و تحقیر فرهنگ چین و شکار شهروندان چینی در برخی از کشورهای غربی که اغلب به وسیله زبان رسانه‌ای احمقانه و تحقیرآمیز تشدید می‌شود برای برخی از ناظرین دیگر تصادفی به نظر نمی‌رسد.^{۹۱}

این کتاب جای ارزشیابی چنین چیزها و تکامل و تولید گمانه‌زنی‌های وحشی و یا تئوری‌های بی‌پایه توطئه نیست. ولی اگر روزی پس از چندین ماه و یا سال بار دیگر با شناخت کاملاً متفاوتی از وقایع اتفاقیه روبرو شدیم، نباید تعجب کنیم.

چین برپایه اقدامات سریع، پیگیر و کارای خود، با وجود رفت و آمدهای غیرقابل کنترل مسافرتی در ابتدا و دینامیک غیر قابل کنترل شیوع خواهد توانست در زمان قابل پیش‌بینی بر اپیدمی فایق آید و واکسن مربوطه را تهیه کند. کارشناسان براین عقیده‌اند که در بهار ۲۰۲۱ غائله به پایان خواهد رسید. وقتی که برخی از مولفه‌های ویروسی و جمعیتی مشخص شد، از نظر اپیدمیولوژی می‌توان پیش‌بینی‌های دقیقی در مورد روند همه‌گیری ارایه کرد زیرا مدل‌های بسیار پیشرفته‌ای در اختیار ما قرار دارد.

طبق معمول اول نرخ رشد عفونت و تعداد کشته‌شدگان کاهش می‌یابد و سپس پس‌رفت مطلق هردو شاخص به صفر حاصل خواهد شد. دبیرکل سازمان بهداشت جهانی "گبریسوس" اوج اپیدمی در چین را در اواخر ماه

فوریه ۲۰۲۰ اعلام کرد.^{۹۲}

در هر حال چین هم‌زمان با جنگ تجارتی و فن‌آوری، مسابقه تسلیحاتی، محاصره نظامی و نهایتاً اپیدمی ویروسی، بر چالش‌های گوناگون (در زمینه اقتصادی، فن‌آوری و زیست‌شناسی) غلبه خواهد کرد. پیامدهای اقتصادی اپیدمی احتمالاً طی یکی دو سال آینده از بین برده خواهد شد. آمیزه با چین در رابطه با زنجیره جهانی تولید ارزش که اکنون در اثر بحران مالی و اقتصادی غرب سرمایه‌داری که از مدت نسبتاً مدیدی وجود دارد، می‌تواند منجر به یک دوره بحران شدید و طولانی مدت شود.

فارغ از این امر امروز در چین گفتمان شدید و سازنده‌ای (که ویژه چین است) در مورد پیامدهای اپیدمی برای آینده چین صورت می‌گیرد. هنگامی که سردبیر روزنامه نیمه‌رسمی "گلوبال‌تایمز" در آژانس اخبار کوتاه چین "وای‌بو" می‌نویسد «این گونه شیوع نمی‌بایست در کشوری چون چین، که دارای استانداردهای مرفقی پزشکی و توانایی سازماندهی اجتماعی است رخ دهد»^{۹۳}، به هیچ وجه آن طور که رسانه‌های غربی کوشش کردند جنجال برپا کنند و آن را «انتقاد و انتقاد از خود پسا استالینی و یا انقلاب فرهنگی» نامیدند، نبود، بلکه گفتمان اجتماعی استاندار در چین امروزی بود. این که هرچه که امروز در چین صورت می‌گیرد، مورد پسند «غرب» قرار نخواهد گرفت و نباید هم حتماً مورد پسند غرب قرار گیرد و اصلاً کسی هم نمی‌خواهد که مورد پسند غرب قرار گیرد ظاهراً در ضمیر جمعی جامعه جای گرفته است.

لذا به این نتیجه می‌رسیم که وقتی به کمک توانایی‌های انسانی، اجتماعی و دولتی به سرعت بر اپیدمی غلبه شد، ولی با این حال برای چین پیامدهای ساختاری درازمدتی به همراه خواهد داشت. فارغ از این که آیا بازار "هوانان" مبدأ شروع اپیدمی بود و یا شاید علت کاملاً متفاوت دیگری مسبب این واقعه شد، چین به زودی از این بحران برای یک رانش دیگر مدرن‌سازی استفاده خواهد کرد که رفتار با حیوانات، بازارهای سنتی، عادت‌های غذایی و نحوه رفتار متناسب با آن‌ها را در بر خواهد گرفت.^{۹۴} حداقل چین به عنوان واکنش تجارت با حیوانات وحشی و اخیراً مصرف غذایی، حیوانات وحشی را مطلقاً ممنوع کرده است^{۹۵} و از نظر حفظ حیات حیوانات وحشی رسماً مرفقی‌ترین کشور در جهان محسوب می‌شود. ما در پایین نشان خواهیم داد که چگونه امروز عادت‌های غذایی و رژیم تغذیه‌ای در چین مورد بحث قرار گرفته و سازوکارهایی برای تغذیه آگاهانه‌تر و به ویژه پرهیز از صرف حیوانات وحشی مدرنیزه می‌گردد.

در رابطه با «سلامت عمومی» و اشکال سازماندهی اجتماعی و در رابطه با سنت‌های کهن در نگهداری و صرف حیوانات که دیگر با شرایط جامعه مدرن توده‌ای و شرایط مدرن ویروس شناسی و خطر اپیدمی تطابق ندارد، مطمئناً در سال‌های آینده گفتمان سختی صورت خواهد گرفت و اصلاحاتی منظور خواهد شد. با روندی که ما امروز مشاهده می‌کنیم، چین مطمئناً آگاه‌تر و مدرن‌تر از این بحران بیرون خواهد آمد.

من فرضیه‌های «بی‌باکانه‌ای» وعده داده بودم. بفرما! این هم فرضیه‌های من. و چرا من این فرضیه‌ها را مطرح می‌کنم، خوانندگان طی مطالعه این کتاب درخواهند یافت. «آیا می‌توانیم به چینی‌ها اعتماد کنیم؟» پاسخ به این سؤال احمقانه کاغذپاره‌ای که به ناحق خود را «روزنامه می‌نامد» (منظور نویسنده بیلدستایتونگ آلمانی است) یک «البته!» استوار و محکم است.

پس از این همه تحمیق رسانه‌ای آیا در ضمیر ناخودآگاه ما این سؤال لانه نکرده که «در نهایت آیا سیستم مقصر نیست؟» و همین‌طور پس از مطالعه ۲۵۰ صفحه بعدی و در نظر گرفتن فاکت‌های مطروحه خواهیم توانست مسأله «سیستم» را نیز با جوانب غافلگیرکننده‌ای مورد بحث قرار دهیم.

به کمک چین بیاموزیم که چگونه بیاموزیم ...

بیاید به کمک توانایی‌های مشخص و ساختارهای عمیق موجود در پس سیستم چین تمامی آن را از پایه‌های میکرواکنومیک (اقتصاد ذره‌ای) در بین افراد و شبکه‌های ارتباطی آن‌ها گرفته تا شرایط در محل کار، از رفتار نوآورانه و کارآفرینی، ارزش‌ها و رفتار روزمره، مهاجرت‌های کارگری، تا مناطق و کلان‌شهرها، از رفتار ماکرواکنومیک (اقتصاد کلان) سیستم در اقتصاد، در امور مالی و اجتماعی، محیط زیستی، تا سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی، از رشد و ثبات، تا ادغام بازیگران در اهداف رشد و توسعه ملی و تا مشخص کردن چارچوب‌های دولتی و کمک برای درک محیط تا هم‌چنین بخش‌های مختلف سیاست و جهانی‌شدن نوین از طریق ابتکار کمربند و راه (جاده ابریشم نوین) مورد بررسی قرار دهیم.

تنها وقتی که اجزأ و ابعاد متعدد یک سیستم پیچیده در تضاد با یکدیگر قرارنگرفته، بلکه استوار و همگرا باشد، آنگاه ممکن خواهد بود سیستمی را برای همیشه به اندازه کافی باثبات و در عین حال موفق نگاه داشت، نوآوری و ثبات را با یکدیگر ممزوج کرد و فرآیند جبران و رشد را مقدور ساخت. در آن صورت این نوع روندهای

جالب توجه پیشرفت مقدور خواهد شد که چین را (هرچند از نظر تاریخی بسیار کوتاه) در تقریباً همه سطوح و زمینه‌های اقتصادی، فن‌آوری، محیط‌زیستی و اجتماعی-اقتصادی به کشور رتبه‌اول در جهان رسانده است.

لذا بیایید دقیقتر بررسی کنیم که در قرن ۲۱ شرایط موفقیت یک «کشور رتبه‌یک» چه چیز می‌تواند باشد و آیا بشریت تحت برخی از این شرایط و از طرق مشابه می‌تواند پایان قرن ۲۱ را در شرایطی نسبتاً انسانی تجربه کند، رویایی که دانشجویان و دانش‌آموزان امروزی ما روزهای جمعه برای تحقق آن به خیابان‌ها می‌آیند؟

آیا می‌توان و یا مجاز است که خیلی ساده «چین را کشور رتبه اول جدید» نامید؟ بعد از این همه چیز که ما از طریق رسانه‌های خود در مورد چین شنیدیم، چطور می‌توانیم چنین چیزی را باور کنیم؟ ما در اینجا به مسایل دیگری نه مثل فاکت ساده سهم ۲۰ درصدی چین در تولید ناخالص جهان می‌پردازیم (ایالات متحده: ۱۵٪).

اخیراً "فلوریان ارنست کیرنر"، کابارتیست، شاعر و ترانه سرا و بلاگر طی دو صفحه متراکم و مهیج لب کلام را بیان کرد. او نوشت درحالی که دیگران هنوز ناوهای هواپیمابر را می‌شمارند و از این رو کاملاً روشن ایالات متحده را در سکوی مقام اولی قرار می‌دهند: آری آمریکا رتبه یک بود ولی جهان یک قطبی و سرکردگی آن به پایان رسیده است با این که هنوز بسیاری آن را درنیافته‌اند. ما در این کتاب پیام پیروزی انتخاباتی بیل کلینتون «قضیه سرمایه‌داری است، بی‌شعور!» را تغییر داده و می‌گوییم «قضیه سیستم است، بی‌شعور!».

"کیرنر" نیز گام مشابهی برمی‌دارد و با اشاره به "آ.گ. فرانک" که بازی با لغت زیبایی او **Re-Orient** (از یک طرف می‌توان آن را بازگشت به خاور زمین و از طرف دیگر سمت‌گیری نوین تعبیر کرد. م.) (فرانک ۱۹۹۸) و پیامش که قرن ۲۱ را قرن آسیایی و به ویژه قرن چین می‌داند، می‌گوید «قضیه آسیاست، بی‌شعور!»^{۹۷}

شاید برای بسیاری تعجب‌آور باشد ولی از جمله کسانی که زودتر از دیگران (البته چون دسترسی مستقیم به بهترین و منحصر به فردترین منابع را داشت) به این امر واقف شد، وزیر امور خارجه سابق ایالات متحده آمریکا آقای "هنری کیسینجر" بود. اگر او راهی را می‌شناخت که بتواند از صعود چین جلوگیری کند، حتماً آن راه را انتخاب می‌کرد و او مطمئناً جزو کسانی است که کراراً با ابزار و وسائل امپریالیسم برای تحقق این امر کوشش کرده است. او گویا حتی به دونالد ترامپ پیشنهاد کرده بود که چگونه ممکن است که امپراتوری سلطه با روسیه علیه چین «خطرناک» هم‌پیمان شود و هردو را تضعیف نماید.^{۹۷} ولی او در کتاب خود در مورد چین

(کیسینجر ۲۰۱۱) تصویری ملایم و حکیمانه از خود ارائه می‌کند: ایالات متحده نخواهد توانست امپراتوری جهانی یک قطبی خود را حفظ کند. آمریکا قدرت شماره ۲ خواهد شد. برخی دیگر از تحقیقات که ما از آن نقل قول خواهیم کرد، آمریکا را در سال ۲۰۳۰ در رتبه سوم برآورد می‌کند.

در نتیجه امروز دیگر کسی نمی‌تواند به خود اجازه دهد چین را نادان، متزور، سبع، از نظر ایدئولوژیک یک‌دنده، نادرست، پرافاده و خودبرتربین ببیند و برآورد کند. نگاهی دقیق و مجدد و فراآموزی از چین باید در غرب آغاز شود. **Think twice!** به خاطر خود دوباره بیاندیش!

قسمت اول

آیا باید چین را درک کرد

یا با آن به جنگ ایدئولوژیک پرداخت؟

بخش اول

آن چه که توجه یک مسافر چین را جلب می کند ...

هوا در بیجینگ تمیزتر است ...

بیاید با یک کلیشه بی‌آزار و کهنه آغاز کنیم: «چین، نماد آلودگی محیط زیستی دوران صنعتی سازی اولیه است که آن را می‌توان در هر زمستان در آلودگی هوای بیجینگ مشاهده کرد ...»

در حقیقت دوران آلودگی شدید هوا در پایتخت چین مدت‌هاست که سپری شده است! ما بعداً موارد تعجب‌آوری را در مورد صعود یک کشور صنعتی آلوده‌کننده محیط زیست سابق که کالاهای ارزان برای کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تولید می‌کرد تا سطح دستمزدهای آن‌ها پایین و محیط زیست آن‌ها تاحدی تمیز بماند، به یک ملت نمونه در زمینه زیست‌محیطی ارایه خواهیم کرد. بسیج مردم چین و شرکت دادن آن‌ها در اتخاذ سیاست‌های زیست‌محیطی از جوانب مختلفی بسیار جالب توجه است.

و بدین سان خیلی زود روشن شد که تصاویر بیجینگ دودگرفته که همه ساله در زمستان تکرار می‌شد، دیگر با فرکانس گذشته تکرار نخواهد شد. شهروندان چینی هم دیگر امروز حاضر نبودند این وضعیت را تحمل کنند و حزب و کنگره ملی و دولت در سال ۲۰۱۲ پایان مدل کهنه رشد و توسعه صادرات محور به هرقیمت و تبدیل کشور به میز کار گسترده کشورهای سرمایه‌داری را اعلام کردند. با امکانات جدید و با خودآگاهی جدید و همین‌طور اهداف جدید باید همین‌طور ظاهر چین نیز تغییر می‌کرد و در نتیجه آلودگی همه‌ساله هوا در زمستان نیز با این نیت مطابقت نداشت و سرانجام در سال ۲۰۱۴ «مبارزه علیه آلودگی هوا» رسماً اعلام شد.^۱ و برای این کار آن‌ها نه ۳۰ سال و نه حتی ۱۰ سال زمان لازم داشتند. در طی ۵ سال کیفیت هوا در بیجینگ به شدت بهبود یافت.^۲ اگر هنوز چندسال پیش از این انسان پس از ورود به بیجینگ فوراً با تحریک مجاری تنفسی روبه‌رو میشد، امروز حتی طی اقامت طولانی‌تر در این شهر نیز با پدیده نامبرده برخورد نمی‌کند. من ابتدا با احتیاط از برخی از همکاران خارجی خود که سال‌هاست در بیجینگ به کار و زندگی مشغولند سؤال کردم. پاسخ آن‌ها روشن و سریع بود: «آری، آن‌چه که در این رابطه این‌جا تحقق یافته، بسیار خارق‌العاده است. همین سؤال را برای همکاران چینی خود مطرح کردم و آن‌ها پاسخ دادند: «آری توانستیم بر آن غلبه کنیم.»

وداع چینی با ذغال سنگ: طی ۵ سال و نه ۳۰ سال

در این رابطه برخی از اطلاعات و آمار تصویر بهتری در اختیار ما می‌گذارد: از سال ۲۰۱۵ چین با قدرت تحول ساختاری در صنایع کهنه را به پیش‌تازاند. تنها در سال ۲۰۱۷ توانایی تولید ذغال‌سنگ در چین به حجم ۱۵۰ میلیون تن متوقف شد و در سطح کشور ۱۰۰۰ (!) معدن ذغال سنگ تعطیل گردید. در سه تا پنج سال بعد قرار شد تولید ذغال سنگ ۵۰۰ میلیون تن دیگری کاهش پیدا کند. علاوه بر آن در سال ۲۰۱۶ در چین توان تولید فولاد به حجم ۶۵ میلیون تن تعطیل شد. این اقدامات در صنایع ذغال سنگ و فولاد به معنی از دست رفتن دو تا چهار میلیون اشتغال بود که در بخش‌های دیگر صنعتی از نو ایجاد شد. تغییر ساختاری مشابه، با این کیفیت و با این حجم در آلمان غیرقابل تصور است.

در همان چهارسال اول «مبارزه علیه آلودگی هوا» چندین و چند نیروگاه ذغال سنگی تنها در بیجینگ تعطیل شد و تعداد آن‌ها در سطح کشور ۱۵۰ عدد بود. ذغال سنگ به وسیله گاز و یا انرژی خورشیدی (فتوولتیک) جایگزین شد که مقدار انرژی تولید شده به این شکل، تنها در بیجینگ با ۲۲ میلیون نفر جمعیت بیش‌تر از انرژی تولید شده مشابه در کل آلمان با ۸۳ میلیون نفر جمعیت بود. علاوه بر آن صدها تاسیسات صنعتی کهنه با برون‌فرست زیاد و هم‌چنین تولیدکننده آهن و فولاد که بسیار تخریبی روی محیط زیست عمل می‌کند، تعطیل شد. در شهرهای بزرگ تعداد خودروها محدود گردید و ترخیص جدید خودرو عملاً تنها برای خودروهای الکتریکی (حداقل خودروهای هیبریدی) مقرر گردید. در سال ۲۰۱۹ بیش از ۴۰۰ هزار اتوبوس الکتریکی برای نقل و انتقال مردم در راه بود که ۹۰٪ کلیه اتوبوس‌های الکتریکی در سطح جهان را تشکیل می‌داد. مناطق صنعتی کهنه بعضاً (البته به طور گذرا) مانند شهر ارواح به نظر می‌رسند تا ویران شده و راه را برای تاسیسات جدید بگشایند.

جلوگیری از ترافیک در سطح وسیع: استان پایتخت جدید "جینگ جین جی"

در شهر پرجمعیت بیجینگ در برنامه‌ریزی شهر از تعطیل و تخته‌کردن برای پروژه‌های بزرگ استفاده شد تا به طور کلی از نظر فضایی از تراکم جلوگیری شود و از ایجاد ترافیک ممانعت به عمل آید: باید بار از شانه پایتخت برداشته می‌شد و عدم تمرکز تقویت می‌گردید، کوششی که استان "هه‌بای" با ۷۵ میلیون نفر جمعیت

خود در کنار بیجینگ نقش بزرگی ایفا کرد. این شهر قرار است پایتخت جدید ایالت شود که در کنار راه بیجینگ همین‌طور شهر بندری "تیان‌جین" (تقریباً ۱۷ میلیون نفر جمعیت) را در برمی‌گیرد. یک پروژه بسیار عظیم و جالب توجه جهانی: "جینگ جین جی" ^۵ وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی و واحدهای مسکونی لازم کمی بعد از آغاز بنای پروژه از بیجینگ به آنجا منتقل شد. رفت و آمد با خودرو به وسیله خطوط راه‌آهن با عملکرد بالا جایگزین شد تا از ترافیک در بیجینگ و حوالی آن جلوگیری به عمل آید.

توسعه و تکامل شتاب‌یافته بخش‌های روستایی

به جای تاسیسات صنعتی کهنه و تعطیل شده، زیرساخت‌های لازم برای مرتبط کردن اقتصادی به ویژه استان‌های روستایی در غرب کشور که اکنون با قدرت صورت می‌گیرد، ایجاد شد. سال‌هاست که این زیرساخت‌ها نسبت به مناطق شهری شرق کشور سریع‌تر رشد می‌کند. آخرین اثر فقر در این مناطق از سال ۲۰۲۰ به طور کامل محو گردید. شهرها و روستاهای این مناطق با کشاورزان فعال و مبتکر و تعاونی‌ها و جوامع روستایی با سابقه خود امروز دیگر با مشکل رشد توسعه روبه‌رو نیست. به کمک شبکه‌های الیاف شیشه‌ای و **WLAN** سریع، انواع و اقسام خودروهای الکتریکی و شرکت‌های صنعتی نوین روند جبران عقب‌افتادگی به سرعت در جریان است و در این راه بسیاری از جوامع روستایی از تجربیات فروشندگان آنلاین به اصطلاح "تائوبائو" و یا دهکده‌های "تائوبائو" استفاده می‌کنند، که به طور مشخص و ویژه فرآورده‌های کشاورزی را مستقیماً به بازار عرضه می‌کنند. "تائوبائو" یک پلتفرم آنلاین چینی برای خرده‌فروشان است که در سال ۲۰۰۳ از سوی کنسرن مادر "علی‌بابا" ایجاد شد. ^۶ با رشد و توسعه مناطق روستایی از ۲۸۰ میلیون کارگر مهاجر در آن زمان ۱۰۰ میلیون مجدداً به روستاها بازگشتند زیرا آنجا در صنایع تازه تاسیس شده مثلاً در بخش تجارت آنلاین فرآورده‌های کشاورزی توانستند صاحب درآمد شوند.

مدیریت زیست‌محیطی کلان‌شهرها

شهرهای چندین و چند میلیونی را خوب مدیریت کردن و در عین حال آن‌ها را به سیستمی پایدار تبدیل نمودن مسأله‌ای است که غرب در مورد آن عملاً تجربه چندانی ندارد و در نتیجه نیز نمی‌تواند تصور واقعی راجع به آن داشته باشد. نمونه متروپول‌های عظیم که زیر شرایط تکامل نولیبرالی و سرمایه‌داری مالی به ویژه در زمینه‌های

اجتماعی به حیات بی رمق خود ادامه می‌دهند و به کابوس اجتماعی و زیست محیطی تبدیل شده‌اند، زیاد است. شهرهای میلیونی که در آن‌ها هیچ چیز ممکن نیست، نه حواصیل و نیازهای اساسی بشری ارضاً می‌شود و نه مسایل اجتماعی و زیست‌محیطی اساسی قابل حل است. در این بین حتی مناطق پیرامونی این شهرهای میلیونی در مراکز جهانی، مانند پاریس، لندن و یا شهرهای بزرگ و کوچک ایالات متحده آمریکا، اغلب مانند زمین‌های بایر و متروکه شهری به نظر می‌رسند.

بزرگترین شهرهای جهان در چین واقع است و آن‌ها برای بازدیدکنندگان غربی که فکر می‌کنند با کلان‌شهرهای مشابه در «جهان اول» و یا کلان‌شهرهای «جهان سوم» روبه‌رو خواهند شد نه تنها «نو» به معنی تازه ساز که در چند دهه اخیر بنا گردیده، بلکه نو به معنی خوب سازمان‌یافته و ظاهراً از نظر اجتماعی بسیار خوب و یکدست و تمیز و مرتب و بیش از هرچیز سبز و خرم به نظر می‌رسد.

این نمونه‌های اولیه و کوچک نشان می‌دهد که تحول ساختاری در زمینه زیست محیطی با چه سرعت نفس‌گیری صورت می‌گیرد و از جمله اشتغال نو و نقل و انتقال و شرایط زندگی دیگری پدید می‌آید. آیا این همان «سرمایه‌داری سبزی» است که از مدتها پیش اروپا آرزوی پدید آمدن آن را دارد؟ و یا یک سوسیالیسم سبز جدید است، سوسیالیسمی که ما تاکنون آن را نمی‌شناختیم؟ ما بعد به پاسخ این سؤال خواهیم پرداخت ولی یک چیز را می‌توان هم‌اکنون مشخص کرد: آنچه که دیروز در چین صادق بود، دیگر امروز صادق نمی‌کند و آنچه که امروز در چین معتبر است، فردا دیگر معتبر نخواهد بود. چین خیلی سریعتر از آنچه که می‌توانیم بینیم و تحلیل کنیم، تغییر می‌کند.

میلیون‌ها خانوار به جای نیروگاه ذغال سنگی، عمدتاً به شبکه گازی وصل شدند ولی رسانه‌های غربی بی‌تفاوت می‌مانند: گزارش تلویزیون آلمان در مورد تغییر سیستم انرژی در بیجینگ روی این مسأله متمرکز شده بود که این گام بدون اصطکاک صورت نگرفته. نشان داده می‌شد که چقدر «زشت» در چندین منطقه مسکونی قدیمی و در چندین هزار ساختمان کهنه، لوله‌های گاز روی دیوار نصب شده بود و لوله‌های اصلی گاز برای برخی از مناطق مسکونی کهنه خیلی ساده برای سرعت کار روی زمین قرارداد شده بود و در ابتدا فشار گاز گه‌گاه بقدری کم بود که جبراً باز بخاری‌های ذغال سنگی کهنه به کار گرفته شده بود. ولی مصاحبه‌شوندگان چینی ظاهراً مشکلی نداشتند که انتقادات خود را در این مورد در مقابل دوربین‌های تلویزیون غرب بیان دارند. تجربه

عمومی و تعجب آور بازدید کنندگان غربی از چین این است که مردم چین ساکت نمی‌نشینند و نتیجه این بود که تلویزیون آلمان هم مشکلی نداشت که افرادی را به مقابل عدسی دوربین‌ها بیاورد که نارضایتی خود از ضعف فشار گاز را مطرح می‌کردند.

خوشبختانه آن‌ها در مناطق مسکونی و ناحیه و شهرهای خود امکانات فراوان دیگری برای طرح انتقادات در اختیار دارند و مجبور نیستند برای طرح پیشنهادات خود تا انتخابات بعدی منتظر شوند تا مایوس و ناامید نارضایتی خود را بیان دارند. ما در مورد بسیج اجتماعی و سهم کردن مردم در تصمیم‌گیری‌های محلی در چین بعداً سخن خواهیم گفت.

بخش دوم

انگیزه‌های متفاوت غرب: از قدردانی و فراآموزی تا حسادت پنهانی و زوزه

عصبانیت

صعود چین به کشور رتبه یک در جهان از بسیاری از جهات به چالش‌طلبی سیستم غربی است که از نظر تاریخی دومین چالش جدی پس از اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شود^۱ و از این رو واکنش‌های غرب در مقابل فاکت‌ها و دینامیک نوین چین، مخلوطی از رفلکس دشمنی، کنجکاوی، یادگیری و همین‌طور علاقه به همکاری است:

از یک طرف به نظر می‌رسد که آمادگی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و رقابت و همکاری صلح‌آمیز، یعنی آمادگی برای به رسمیت‌شناختن باز، بی‌تنش، با اعتماد به نفس، خلاق و بدون حسادت و در نتیجه علاقه به درک کردن، آموختن و شاید حتی اقتباس کردن از تجربیات چین، یافته‌های علمی و راه‌حل‌های به دست آمده چین برای حل معضلات آینده در کنار انتقاد منطقی هر جا که لازم باشد موجود است.

ولی از طرف دیگر مقابله پرخاشجویانه و خصمانه و همین‌طور روز به روز بیش‌تر احساسی شده علیه رقیب که اغلب از روی حسادت پنهانی و ترس با روایت‌های متداول لفظی، پرخاشجویانه و علناً خصمانه مملو از ترس و دروغ تبلیغ می‌شود: «دنیا از ترس چین می‌لرزد!»، چین فیلم‌نامه‌های هولیوود را کنترل می‌کند، گوگل، وال استریت و فضانوردی ایالات متحده را در اختیار خود می‌گیرد و قصد دارد با G5 از ما جاسوسی کند و به‌طور کل با کلیه فعالیت‌های بین‌المللی خود در صدد است تمامی جهان را برده خود سازد. چه گستاخانه که چین در سواحل خود در مقابل ایالات متحده آمریکا قد علم می‌کند.^۲ و از اینجا مشابه‌قلمداد کردن چین با وحشیگری نازی‌ها^۳ دیکتاتوری، دولت پلیسی، اردوگاه‌های کار اجباری و غیره به وسیله رسانه‌های غربی روز به روز بیش‌تر و سریع‌تر ادامه پیدا می‌کند. برخی از سیاست‌مداران در برلین، خوشحال از این که سیاست کاربردی هرج و مرج بین‌المللی ترامپ تاکنون به هرج و مرج و اغتشاش منجر نشده، بلکه در ابتدا تنها نیروهای افراطی را به سطح آورده، امیدوارند که بتوانند در کنار ایالات متحده آمریکا مقدمات حمله نظامی به شرق را فراهم کنند.^۴ درخواست اعمال تحریم‌های مشابهی مانند تحریم‌ها علیه روسیه روز به روز بیش‌تر شدت می‌یابد و به نظر می‌رسد که جنگ گرم نه فقط به نظر تندروهای واشنگتن، بلکه حتی به نظر برخی از سیاستمداران در برلین دیر و یا زود لازم خواهد شد.^۵ در نتیجه ما به وضعیتی نزدیک می‌شویم که اقتصاددان بزرگ "توراستاین بلن" در

سال ۱۹۱۴ آن را **the triumph of imbecile institutions over life and culture** نامید (پیروزی احمقانه نحوه رفتار اجتماعی نسبت به حیات و فرهنگ واقعی)^۶

البته در بین اینها بسته به نوع انتشار و رسانه و همین‌طور بسته به خوانندگان، شنوندگان و یا بینندگان مورد نظر طیفی از واکنش وجود دارد که اغلب یک سلسله از اطلاعات و ارزیابی‌های عینی را در اختیار محافل حرفه‌ای مشخص قرار می‌دهد، هرچند که مرکز ثقل در رسانه‌های باب روز و همین‌طور رادیو تلویزیون دولتی و خصوصی بیش‌تر متوجه مجموعه واکنش‌های دوم است.

منابع در مورد چین به شدت گسترش یافته است ...

حقیقتاً دیگر یک هفته نیست که در آن حداقل یک رسانه از درون گروه روزنامه‌ها و مجله‌های بزرگ مقاله طولانی و گاه تمام صفحه‌ای راجع به چین منتشر نکنند و یک ماه نیست که در آن بنگاه نشری کتابی راجع به چین منتشر ننماید. تنها در سه سال گذشته حداقل چندین ده کتاب به زبان آلمانی انتشار یافته است. تمامی انتشارات چاپی و اینترنتی در مورد چین چه مردمی و چه علمی، چه آلمانی و چه بین‌المللی در سه سال گذشته عملاً غیرقابل کنترل شده است. از این رو در اینجا تنها به برخی از نمونه‌ها که پیام آن‌ها سمت‌گیری‌ها و انگیزه‌های طیفی که در بالا اشاره شد، بین علاقه به درک آن‌چه که در چین رخ می‌دهد و جنگ نوین ایدئولوژیکی است، اشاره می‌شود:

- روایت مبارزه برسر مرگ و زندگی بین‌المللی علیه چین: مثلاً روزنامه‌نگار مشهور آلمانی "نتو زومر"، سردبیر روزنامه "تسایت" (بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۲) و ناشر آن (بین ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ در سال ۲۰۱۹) کتابی زیر عنوان «اول چین!» (جهان در راه قرن چینی) که به وسیله بنگاه مطبوعاتی "سی.ه. بک" منتشر کرد که بیش‌تر به طیف واکنشی نامبرده بالا تعلق دارد.

او در همان سرتیتر پیش‌بینی علوم تاریخ‌شناسی را مطرح می‌کند، که قرن ۲۱ قرن آسیایی و به ویژه قرن چینی خواهد بود. او اذعان می‌کند که چین از نظر اقتصادی، فن آوری و همین‌طور سیاست رشد و توسعه رتبه اول را در جهان به خود اختصاص خواهد داد.^۷ و برای این کار "زومر" از ضرب‌المثل قدیمی آلمانی گونی برنجی که در چین بر زمین میافتد استفاده می‌کند: «اگر امروز در چین یک گونی برنج بر زمین بیافتد، جهان خواهد لرزید.»

حال این که آیا این برداشت واقعاً به ما کمک می‌کند و یا برعکس ترس کهنه و نامحسوس و یا تردیدها و پیش‌داوری‌ها علیه «خطر زرد (ویا سرخ)» را بیدار می‌سازد، به کنار!

ولی "زومر" همین‌طور رفلکس شناخته شده حاکم «ما خوب، آن‌ها بد» را به کار می‌گیرد. تنها عنوان کتاب «اول چین!» تصویر کج و کوله‌ای از جهان و مفهوم سیاست واقعی یک رئیس‌جمهور عجیب آمریکایی و سیاست درهم ریخته خودمخوری‌بنا ناسیونالیستی، خشک و سردرگم او که نهایتاً انشقاق و افتراق در جهان به ویژه در ایالات متحده را دنبال می‌کند را به چین اطلاق می‌نماید. این تلقین تنها می‌تواند این گونه تعبیر شود که چین همان‌طور خودپسند، پرخاشگر، غیرقابل اعتماد و مخرب مانند غول مستغلاتی (ترامپ) در واشنگتن است. از این طریق "زومر" در را به روی سیاست راهبردی «اول آلمان-اتحادیه اروپایی» می‌گشاید به این معنی که: از این به بعد عملاً استفاده از هر نوع وسیله‌ای در مناقشات بین‌المللی جایز محسوب می‌شود. نهایتاً بازی بسیار خطرناکی که با کلیشه‌های جعلی در این بین جافتاده و مرسوم چون «دولت تمامیت‌خواه اورول»، «بزرگان سرخ»، «شی جینگ‌پین: **Make China Great Again**»، «چین همه ما را خواهد خرید» و یا «از چه حد بیش‌تر، چین زیادی است؟» تقویت می‌گردد. آنچه که شاید هشدار باشی برای سیاست خارجی نوین اتحادیه اروپایی می‌تواند باشد، نهایتاً مانع از یک نگرش خلاق، بدون پیش‌داوری و متفاهم و از این طریق بالقوه سازنده و همکاری‌کننده با چین می‌شود.

این امر ظاهرآ در بازار عقیدتی و نگرشی حاکم نیز دنبال نمی‌شود. اینجا نه «اطلاع‌رسانی» در مورد چین و نه حتی علاقه به «تفاهم با چین» در مرکز توجه قرار دارد، آنچه که منظور است «ما» یعنی اتحاد و شکل‌گرفتن اجتماع ما زیر شرایط نوین یک قدرت نمره یک جدید می‌باشد. و مسأله اغلب خیلی ساده و پیش‌پا افتاده برسر حفظ محافظه‌کارانه ساختارها، مواضع و امتیازاتِ قهرمان صادرات در یک مبارزه نهایی تعیین‌کننده فرضی برسر داشتن جایگاه مناسبی در آینده (مکانی در آفتاب) می‌باشد.

این شیوه فکری شناخته شده است که در پیش‌زمینه جنگ اول از سوی صدراعظم بعدی آلمان "فون بولو" در سال ۱۸۹۷ در رایش‌تاگ مطرح شد و هدف سیاست استعماری آلمان را با همین «مکانی در آفتاب» استدلال کرد، که بعد به استعاره و نمادی برای کشتش و کوشش آلمان برای رسیدن به قدرت جهانی مبدل گردید و نقش تعیین‌کننده‌ای در آغاز جنگ جهانی اول ایفا نمود.

"زومر" بسیار خردمند و مطمئناً محتاطتر و معقولتر از آنست، که متوسل به کلامی ستیزه‌جویانه و خصمانه نسبت به چین گردد اما او برای مقدور ساختن و تداوم راهی خلاق و طرحی برای همزیستی بین‌المللی صلح‌آمیز، همکاری برپایه برد-برد و رقابت صلح‌آمیز باچین ظاهراً فاقد شجاعت لازم است.

• روایت مشابه و طبیعتاً بازهم خصمانه‌تر و ترسناکتر دیگری در مورد تهدید جهان از سوی «سلطه جهانی» چین نیز ممکن است. یک به اصطلاح «قدرت جهانی چون چین» بلافاصله به تهدیدی برای «همه ما» تبدیل می‌شود. روشن است. اگر ما ۵۰۰ سال گذشته برتری جهانی اروپایی را در نظر بگیریم این ترس و این موضع تدافعی و رفتار خصمانه طبیعتاً قابل درک خواهد بود. در دوران کلنیالیسم و امپریالیسم جهان همواره تنها برون‌آخته ویرانی و تاراج حاملین منابع «ما» و مردم و توده‌های (کم ارزشی) که برای ما کار می‌کردند و بعد در بهترین حالت تولیدات ما را می‌خریدند و در دهه‌های اخیر به زباله‌دانی مواد «برون‌سپرده» ما تبدیل شدند بوده است. امپریالیسم دستش به خون چندین و چند میلیون انسان آغشته است، بسیاری از کشورها را ویران و جهان را غیرعادلانه کرده و آن را تا لبه پرتگاه فروپاشی زیست‌محیطی سوق داده است. آن‌ها متأثر از تاریخ خود، چین را به جانشین بلاواسطه امپراتوری‌های معروف آنگوساکسونی معرفی می‌کنند. ولی تاکنون تنها یک کشور مدام خود را مدعی سلطه بی‌چون و چرای جهان اعلام می‌کند و همان‌طور که می‌دانیم این کشور چین نیست.^۸

در این بخش از طیف مثلاً می‌توان از "فلیکس لی" خبرنگار، روزنامه نگار (تاتز و دیگر روزنامه‌ها) و نویسنده کتاب نام برد که مدام هشدار می‌دهد که چین همه‌جا در کمین است و تهدیدی در همه زمینه‌ها (محصولات، فن‌آوری، فضانوردی ...) است.^۹ این مسأله طبیعتاً به اشکال مختلفی وجود دارد.

مثلاً در کتاب "فرانک سیرن" «آینده؟ چین!» تفکر «وجود-ما-در-خطر-است» حداقل در آخر کتاب کمی محدود می‌شود و با فراخوانی در مورد همکاری با حفظ احترام متقابل و «چشم‌انداز: قرن برابری جهانی» پایان می‌پذیرد. ولی او قبل از پایان به طور گسترده به موج سواری روی موج عظیمی که در حرکت است، می‌پردازد. «پکن به طور خزنده و بطئی اروپا را تهی می‌کند»، رئیس جمهور چین «جامعه مدنی چین را عذاب می‌دهد» و «همسایگان خود را می‌بلعد». و این که در این بین چین از نظر فن‌آوری قدرت جهانی می‌شود، بی‌ضررترین بازی با لغات در روایت ترس است در این راستا که «ما» را در مبارزه برای بقا علیه دشمن جدید دور یک

محور مشترک متمرکز کند. در اغلب کتاب‌های عوام پسند در مورد چین ظاهراً یادآوری دشمن جدید نوعی اجبار است و امکان دیگری موجود نیست.

در چنین بحبجه درگیری لفظی طبیعتاً جایی برای تحلیل و نقد خویش وجود ندارد مثلاً "یوآخیم یانکه" بلاگر ضد «نولیبرال» و مخالف جهانی شدن به طور منظم همین که صحبت از چین، دقیقتر بگوییم از «چین جدید ستیزه‌جوی شی پینگ» می‌شود، سمت و سوی روشنگری انتقادی خود را فوراً به «ما-علیه-آن‌ها» تغییر می‌دهد.

۱۱

ولی با وجود این همه فانتازی‌های بی‌پایه به فکر رسانه‌های غربی خطور نمی‌کند که حتی یک‌بار به لحن اصلی کلام چین گوش فرادهند و باور کنند که چین آنچه فکر می‌کند، می‌گوید و آنچه می‌گوید به آن معتقد است. این که چین در حال حاضر در سازمان ملل متحد با نقش تعیین کننده‌ای همراه با اکثر کشورها به طور مشخص در جهت «آینده مشترک بشریت» (شی: **Common Future for Mankind**) فعالیت می‌کند را می‌توان تنها در رسانه‌های اقلیت آنلاین زیر عناوینی چون «Give peace a chance»^{۱۲} مشاهده کرد.

"اشتفان شویرز" در کتاب خود «نقشه اصلی: راه چین به سوی سلطه جهانی»^{۱۳}، در چارچوب فانتازی‌های «سلطه جهانی چین» نسبتاً خویش‌نار و از آن طریق بیش‌تر به «تفاهم تا تقابل» نزدیک است. البته اینجا هم دولت چین کمی بزرگتر از **Big Brother** مطرح می‌شود ولی در بخش‌های موضوعی برخورد نسبتاً عینی صورت می‌گیرد و مبنا قراردادن «ما» با کمی سخنوری خویش‌نارانه تنها به بخش‌هایی کتاب محدود می‌شود (غیبت پاسخ اروپا).

کلیشه‌ها و تعبیر واقعیت روابط و گزینه‌های موجود اقتصادی، مبادله‌ای و همکاری همین‌طور در برخی از اشکال ویژه تبلور می‌یابد:

- مثلاً افسانه کهنه که «چین فن‌آوری ما را می‌رباید»: اشکال مختلف تصویر جهانی قدیمی مورد پسند ما در آلمان مثلاً در مورد اسطوره **made in germany** و یا هنر مهندسی آلمانی و یا رهبر بازار جهانی و یا صادرکننده رتبه یک در جهان که با وجود تغییر کلیه فاکت‌های عینی هنوز در ضمیر ما مقاومت می‌کند و هنوز به رغبت مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۱۴} همان‌طور که می‌دانیم کلیه کشورهای صنعتی غرب خود به دنبال حمایت‌گرایی شدید دولتی و به دنبال آموختن از دیگران و به کمک تقلید (دزدی) بزرگ شده‌اند.^{۱۵} حتی

اروپای سده‌های میانی (مارکوپولو) اختراعات مهمی را از چین از طریق جاده ابریشم قدیم به اروپا آورد. و همین‌طور انگلیس استعماری در دوران اولیه خود از نظر علمی و فن‌آوری در همه زمینه‌ها چین پیشرفته را به طور سیستماتیک از نظر فن‌آوری و علمی تاراج کرد (و دانش آنجا را نابود ساخت) (بیش‌تر در پایین خواهد آمد).

همان‌طور که در مقدمه آمد، تکنیسین‌ها، مهندسين و سرمایه‌داران متوسطی که از چین بازدید کرده بودند، در این بین وضعیت را واقع‌بینانه‌تر برآورد می‌کنند. نتایج نظرسنجی‌های جدید در مورد کاهش ارزش بین‌المللی «**Made in Germany**» تا حدی تصویر ایده‌آل را متزلزل ساخته است.^{۱۶} و در نهایت مدل قهرمان جهانی صادرات مربوط به آن نه تنها از نظر جهانی اقتصادی و ملی پایدار نیست، بلکه حتی بسیار خطرناک و از نظر ساختاری بی‌ثبات کننده است.

چرخه‌های صعودی قاره‌ای و ملی در تاریخ جهان هرگز بدون "تقلید" و "فراآموزی" از پیشرفته‌ترها صورت نگرفته، نه در انگلیس و آمریکا و نه در پروس و آلمان و نه در ژاپن و یا کره جنوبی و یا جاهای دیگر. و این کار هرگز بدون به کار گرفتن دولت در حال توسعه با صلاحیت اجرایی گسترده برای تنظیم منافع عمومی و انفرادی در درازمدت انجام نگرفته است.^{۱۷}

تاریخ اختراعات و روندهای تکاملی علمی و فنی چین که در واقع ده‌ها سده و یا شاید یک‌هزاره زودتر از تکامل مشابه در اروپا آغاز شده بود و به طور عمده به وسیله اروپا از نو خلق و اختراع نشده، بلکه از چین ربوده شده بود، در این بین چندین هزار صفحه کتاب را پرمی‌کند.^{۱۸} تخمین زده می‌شود که تقریباً ۶۰٪ از دانش امروزی جهان دارای ریشه‌های چینی است.^{۱۹}

اختراعات چین در کلیه بخش‌های علم و صنعت که بیش از ۱۰۰۰ سال زودتر از اروپا انجام شده بود شامل صنعت چاپ، تولید کاغذ، ماشین بخار، شناخت قوانین حرکت نیوتن، ریاضیات و آنالیز عددی بسیار پیشرفته، شناخت لکه‌های خورشیدی، ستاره دنباله‌دار و روی هم رفته اخترشناسی، استرلاب کروی، استخراج ذغال سنگ، حفاری گاز و استفاده از گاز و ذغال‌سنگ، ساعت مکانیکی، لرزه‌نگار، بالن‌هوای گرم، چترنجات، پرواز بادبادک با سرنشین، ماشین با محرک زنجیری، کشتی‌های چرخ‌پره‌ای، استفاده از پروانه و یا پیش‌ران. استفاده از چرخانه **Rotor** پمپ آب، چرخ‌نخ‌ریسی و تولید فرآورده‌های نساجی، شناخت مغناطیس و کشف قطب‌نما،

کشف باروت، توپ، آتش‌بازی، موشک‌های مرحله‌ای، تکنیک سد و پل سازی مقاوم در برابر زلزله، کشتی‌رانی و کانال‌های آبیاری، جرثقیل برای کشتی. در بخش پزشکی لابورهای استریل، ایمن‌شناسی، واکسیناسیون، گردش خون، کرونیولوژی، شناخت در مورد هورمون‌ها و اندوکرینولوژی می‌شود. همین‌طور مهندسی چینی کشتی‌های عظیمی ساختند و اصول جداربندی درون کشتی برای مبارزه با حریق را می‌شناختند، کارتوگرافی‌های دقیق، سیستم تصویر مرکاتور، جهت‌یابی، کشتی‌رانی برخلاف جریان باد و فن‌آوری مربوطه برای تولید بادبان و غیره از این قبیل بود. تولید آهن و فولاد و کوره‌های ذوب‌آهن، ماشین‌های بذرافشان، خوردکردن غلات، گاوآهن و اختراعات دیگر را نیز می‌توان نام برد.

مارکوپولو که در واقع صعود اروپا را مقدور ساخت در چین به عنوان یک دزد بزرگ اروپایی فن‌آوری و دانش چینی شهرت داشت. بادبان‌های چینی و فن‌آوری کشتیرانی چینی اساساً این قدرت را در اختیار اروپا قرار داد تا در دریاها به جولان درآید. و در پایان پس از بزانو درآوردن چین در قرن ۱۹ بقیه فن‌آوری و دانش چین نیز به تاراج رفت و به اروپا منتقل شد.^{۲۰}

حال این که احتمالاً در آینده چه کسی از کس دیگری «دزدی» خواهد کرد، مسأله‌ای است که می‌تواند مجدداً حاد گردد. یعنی اگر ما پس از یک دوره ۲۰۰ ساله سلطه جهانی اروپایی در آینده نزدیک باز به نرمالیتت چندین هزار ساله بازگردیم و باز مجبور شویم از چین «دزدی» کنیم و یا کنسرنهای ما «به جای خانه خود» بیش‌تر در چین دست به تحقیق و تفحص بزنند^{۲۱}، در آن صورت لازم خواهد شد که درها را برای همکاری پایا که مدام از طرف چین به ما پیشنهاد می‌شود از روی غرور و نخوت آنی نبندیم.

• فرافکنی روانشناختی «به گردن دیگری» و یا «چین به عنوان مرکز یک بحران مالی جهانی دیگر»: سال‌ها است که گه‌گاه «خطر چین» در پیش‌بینی ظاهراً تحلیلی این‌طور ارایه می‌شود که گویا این کشور مسئول بحران جهانی مالی بعدی خواهد بود زیرا که به شدت بدهکار است، که حباب مستغلاتی و حباب‌های سرمایه‌گذاری‌های دیگر دارد و در چارچوب ابتکار جاده ابریشم نوین با وام‌های خود به کشورهای دیگر به این خطر می‌افزاید.^{۲۲}

در حالی که کاملاً روشن است (و در آینده نشان داده خواهد شد) که چین احتمالاً تنها کشوری است که از کلیه ابزار برای مقابله با بحران مالی جدید برخوردار می‌باشد. دولت مرکزی چین با مالکیت حداقل ۵۰٪

محصول ملی از تقریباً کلیه کشورهای صنعتی غرب کم‌تر بدهکار است. یک حساب مستغلاتی چینی که از ۱۰ سال پیش گویا در خطر ترکیدن است، تاکنون نترکیده زیرا همواره ممکن بوده پرداخت وام به سرمایه‌گذاران ساختمانی متوقف گردد و متوقف نیز شده است. بدهی شرکت‌های دولتی چینی به ارز محلی Renminbi و صرفاً به بانک‌های دولتی در چین است و بدهی خانوارها با دارائی متناظر در قالب املاک مسکونی در سراسر کشور جبران می‌شود. و بدین سان هیچ حبایی نمی‌تواند آنقدر باد کند که بترکد و هر بدهی شرکتی و یا خانواری را می‌توان زمان‌بندی مجدد کرد و یا مهلت پرداخت آن را تمدید نمود، که قابل بازپرداخت شود. نرخ پس‌انداز از درآمد در حال حاضر در چین بالغ بر ۴۵٪ است و کلیه بدهی‌ها، برخلاف ایالات متحده آمریکا بیش‌تر برای سرمایه‌گذاری و کم‌تر برای مصرف استفاده می‌شود.^{۳۳} از این رو رشد و توسعه اقتصادی چین با وجود جنگ فناوری و اقتصادی واشنگتن، «مقاوم و پایدار است»^{۳۴}

بحران مالی بعدی و سپس بحران واقعی بعدی نتیجه بدهی‌های عظیم دولتی و خصوصی ایالات متحده خواهد بود که حجم آن‌ها هم اکنون به بیلیون‌ها دلار می‌رسد که در کلیه بخش‌های سرمایه‌گذاری در وال‌استریت، حساب‌های سوداگری عظیمی به حجم بیلیون‌ها دلار به وجود آورده، که نخواهد توانست بهره منطقی برای این سرمایه‌های فرضی را تضمین کند، به ویژه که بانک‌های مرکزی مهم دیگر نتوانند سیل پول و بهره منفی واقعی (حتی از نظر روانشناسی) را برپا نگاه دارند. ما علاوه بر این کلیه فاکت‌هایی را مورد بررسی قرار خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که چین به هیچ وجه مسبب بحران بعدی نخواهد بود.

• انواع دیگر جنگ لفظی و دروغ‌های شاخدار منباب مثال: «عصای سلطنتی چین»، «زانو زدن اروپا»، «جاسوسی»، «سرکوب»، «دولت پلیسی». ^{۲۵} هرکس که بخواهد درصاف اول موج جدید ضد چینی متشکل از فرضیات، اطلاعات ناقص و دروغ، ترس ما/آن‌ها و یا خصومت علنی موج سواری کند باید از نظر لفظی تمام و کمال بگذارد: یک بلاگر مثلاً هم‌اکنون «جهان را زیر عصای سلطنتی چین» می‌بیند^{۲۶} روزنامه فرانکفورتر آگماینه‌تسایتونگ نیز از زانو زدن اروپا در مقابل «قیصر چین» سخن می‌گوید.^{۲۷}

نویسنده مقاله در واقع قصد داشت بگوید که «اروپایی‌ها» و اتحادیه اروپایی تقریباً هر نوع توانایی عمل استراتژیک و آینده‌نگر خود را از دست داده‌اند. ولی ظاهراً ساده‌تر است به جای این که چهاردهه نولیبرالیسم و تشویق و ترغیب سرمایه مالی و انحطاط سرمایه‌داری و تبدیل آن به ماشین توزیع از پایین به بالا را مطرح

کرد و به جای این که مانند گذشته سیستم نوآوری، تولیدی و سرمایه‌گذاری را تبلیغ نمود به بازی «ما/آنها» پرداخت و چین را مقصر دانست که نولیبرالیسم، سرمایه‌داری را مالی کرده، بی‌پروا نموده، به انحطاط کشانده و به ماشین توزیع از پایین به بالا تبدیل نموده و به طور تقریباً غیرقابل بازگشتی زوال سیستم را میسر ساخته است. البته در این میان سرزنش «خودی»ها مانند مدیران دایملر، زیمنس و یا فولکس‌واگن هم صورت می‌گیرد و آنها به اپورتونیسیم در مقابل چین محکوم می‌شوند. اخیراً در دفاتر هیات‌های تحریریه باز برخوردهای اخلاقی نژاد برتری رسم شده است چون مازاد صادرات و تولید اجتماعی آلمان را نباید آنها تامین کنند. ولی وقتی سرمایه‌داری مالی وطنی قادر نیست تحرک و دینامیک ایجاد کند در آن صورت از دست مدیران ارشد که مجبورند دستمزد کارگران آلمانی را بعضاً در چین تامین کنند، چه برمی‌آید؟

بعد سیاستمداران سبز که معمولاً خرج زندگی خود را با زحمت زیاد به دست نمی‌آورند، می‌توانند از نظر رسانه‌ای بسیار موثر در راس موج رسانه‌ای به موج‌سواری بپردازند و «پرهیزه‌شکنانه» بخواهند که فولکس‌واگن باید کارخانه خود در اورومچی، پایتخت استان خود مختار «شین‌یانگ» را تعطیل کند، هرچه باشد آلمان نباید در یک کشور پلیسی سرمایه‌گذاری کند^{۲۸}. تصویر برخی ساختمان‌ها که حصار بدورشان کشیده شده طبیعتاً معرف «بازداشتگاه‌های احتمالاً کار اجباری» است. چرا «احتمالاً»؟ بار اثبات در کارتل و چرخ فلک استناد «غربی» مدتهاست که وارونه شده است: این چین است که لطفاً باید ثابت کند که از هر سه اویغور یک نفر در اردوگاه کار اجباری در حسر نیست و همین‌طور قدرت دولتی را در شین‌یانگ علیه تروریست‌های اسلامی نفوذی به کار نمی‌گیرد.

اگر هشدارباش‌های ایدئولوژیک یک خانم روزنامه‌نگار در اتحادیه اروپایی («باید درخشندگی اروپا را باز به دست آورد») واقعاً به سیاست کاربردی تبدیل شود، این هیستری «ما-آنها»ی خصمانه و مخالف همکاری از نظر اقتصادی برایمان به قیمت سنگینی تمام خواهد شد.

ولی به قول ولتر «بالاخره هرکس عاقل خواهد شد، یکی قبل از خطا و دیگری بعد از خطا». در نتیجه آلمان با ادامه این گرایش رسانه‌های باب روز باز بعداً عاقل خواهد شد، آن وقت که کوزه شکسته و آب ریخته.

به ویژه مجله اقتصادی "ویرتشافتز ووخه" همیشه این خط را دنبال می‌کند. برای این مجله جهان کهنه اروپایی - آنگلوساکسونی هنوز مانند دوران جنگ سرد اول در نظم و ثبات است: چین خیلی ساده به معنی تسلیم ما است، یعنی جاسوسی و سرکوب.^{۲۹}

در روزنامه فرانکفورتر آگماینه تسایتونگ و مجله ویرشافتز ووخه همیشه گام‌های بعدی تشدید تقابل از جنگ ایدئولوژیک به سانسور ایدئولوژیک مشخص می‌شود. همین‌طور به جنگ گرم (؟). در حالی که مثلاً ۱۶۰ انستیتو گوته در تقریباً ۱۰۰ کشور جهان (از جمله چین) طبیعتاً مبین سیاست خارجی فرهنگی «خوبی» هستند، چند ده انستیتوی کنفوسیوس چینی که تازه از سال ۲۰۱۳ به ترویج فرهنگ چینی اشتغال یافته‌اند و همکاری‌های فرهنگی را ترغیب و ترویج می‌کنند، خیلی ساده نهادهای «تبلیغاتی» و گاه حتی «جاسوسی» معرفی می‌شوند.

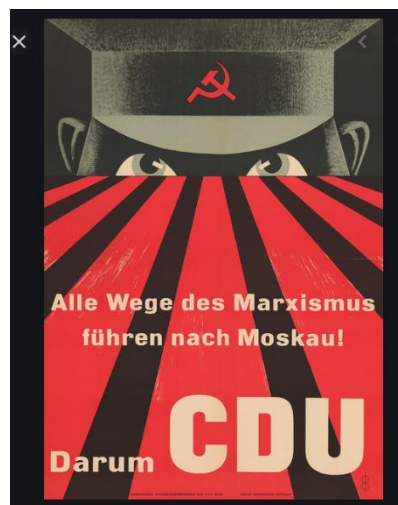
بدین صورت می‌توان با گام بعدی روابط بین‌المللی و بین‌فرهنگی را به طور سیستماتیک مسموم کرد و غیرممکن ساخت. منزوی کردن بین‌المللی (چین؟ و یا خودما؟) و جداسازی (استراتژی جدید واشنگتن **De-Coupling** هم اکنون تقسیم مشهود جهان به دو بلوک)^{۳۰} می‌تواند پیش‌شرط‌های لازم برای یک جنگ گرم را آماده سازد.

• نکته هیستریک دیگر «دیکتاتوری فن‌آوری اطلاعاتی»، «کشف جدید دیکتاتوری چین»: "کای اشتريت‌ماتر" روزنامه‌نگار روزنامه زوددویچه تسایتونگ که بیش از اندازه مجاهد صلیبی است، در کتاب جدید خود «کشف جدید دیکتاتوری . چگونه چین دولت کنترل‌کننده دیجیتال برپا می‌کند و ما را با چه چالشی روبه رو می‌سازد» که جوایز فراوانی دریافت کرده و از پرفروش‌ترین کتب سال به شمار می‌رود، در این رابطه بسیار موفق بوده است. در این کتاب هردو نکته در حد کمال مطرح گردیده است: قلمرو شرارت دقیقاً مشخص شده و احساسات «ما» شعارگونه تشدید یافته و اکنون دیگر وقت کنش رسیده! با چنین برخوردی او جای خود را روی کف موج تضمین کرده است.

قیصر آلمان "ویلهلم دوم" نیز در ارتباط با «خبثت و شرارت جهان» نسبت به «ما» قبل از این که با شور و شوق جنگ اول جهانی را آغاز کند، دیگر هیچ حزب و سازمانی را نمی‌شناخت، بلکه برای او فقط «آلمان‌ها» تعیین‌کننده بود. مکانیسم‌های ایدئولوژیک برای توجیه جنگ دوم جهانی تکمیل و از آن پس برای هر جنگ

بعدی تکمیل تر گردید. ولی در واقع از آن وقت که در خاطر انسان هست، همیشه همین بوده، نمونه الگووار لفظی شبیه برای کشورگشایی.

در کتاب "اشتریت ماتر" جنگ سرد دوم به طور کامل در جریان است و پلاکات انتخاباتی مشهور حزب دمکرات مسیحی CDU در سال ۱۹۵۳ که با تصویر روسیه خبیث که با چشمان شرربار در انتظار بلعیدن آلمان است و شعار «همه راهها به مسکو ختم می شود» به شکل دیگری جلوه پیدا می کند و در بخش آخر کتاب "اشتریت ماتر" «آینده: وقتی همه راهها به پکن ختم می شود.» نام گرفته است. این کتاب ما را به مرز سرباززدن علنی



از تفاهم، شکل گرفتن مطلق «ما» و توجیه هرنوع پرخاشگری به سبک ترامپ زیر عنوان «دفاع شخصی» سوق می دهد. اگر این کتاب بخواند هشدار به ویژه تکان دهنده برای «ما» باشد، در آن صورت هشدار بسیار خطرناکی است. به قول برتولد برشت: «کارتاژ بزرگ سه جنگ آغاز کرد...»

ما در مورد این چشم انداز که موارد روانی فردی رسانه ای ایجاد می کند، هشدار می دهیم، به این دلیل چون انسان به طور منظم (درست مثل نویسنده نامبرده) در تشخیص و در قضاوت خود در مورد روند تکاملی و همین طور سیاست های چینی در رابطه با امنیت سایبری، هوش مصنوعی، بیگ داتا، G۵ و همین طور مشوق های رفتاری اجتماعی و زیست محیطی تاحدی گمراه است. و طبیعتاً ما وظیفه خود می دانیم در این زمینه روشنگری کنیم تا بتوان قبل از قضاوت کردن و قبل از محکوم کردن چین، بتوان چین را فراآموخت و درک کرد.

بخش سوم

از چین آموختن، همین طور به معنی درک خویشتن است

روند توسعه و تکامل در چین عمدتاً بسیار جودید و شگفت‌انگیز است، ولی از طرف بسیاری از افراد تهدید‌آمیز تعبیر می‌شود. قبل از هر چیز دینامیک تقابل صنایع رسانه‌ای و بخش بزرگی از سیاست‌های احزاب و چشم‌انداز «ما-علیه-آن‌ها» که مدام تبلیغ می‌شود و در بین بسیاری از مردم «غرب» نسبت به چین ایجاد ترس و نگرانی می‌کند که به کمک آن خبرگان سهل‌تر می‌توانند حکومت کنند، نقش ایفا می‌کند. ولی چگونه می‌توان به موضع کنجکاوانه، فراگیری و تقوای درک و تفاهم دیگران دوران اولیه بورژوازی بازگشت؟

علم و فلسفه شناخت نشان می‌دهد که انسان فرضیه‌ها و رویکردهای توضیحی آلترناتیو و رقیب را می‌تواند در ابتدا تنها «ذاتی» یعنی از طریق «ورود به بطن آن‌ها»، از طریق شناخت مفروضات و پیش‌شرط‌های آن، نمونه‌های مشخص و پارادیم‌های نگرشی آن و در نهایت تاریخ تکامل آن را بشناسد. این امر به ویژه در مورد فرهنگ‌های ملی صادق است، که به اندازه زیادی سیستم‌های بسیار پیچیده‌ای هستند که آن‌ها را به قول معروف از «راه سپری شده» تاریخ تکامل و تاریخ پیدایش آن‌ها می‌توان درک کرد و از این طریق مانع از این شد که در مورد آن‌چه که هنوز درک نشده، پیش‌داوری کرد.^۱

در شهر «من» برمن یک «تونل صلح» وجود دارد که در نزدیکی ایستگاه قطار قرار گرفته و در هر دو مدخل آن نوشته شده: «فهمیدن دروازه تفاهم است و تفاهم دروازه فهمیدن». این چرخش در واقعیت نشان می‌دهد که چگونه دو جناح ترسو می‌توانند یک‌دیگر را بلوکه کنند و به جای این که یک‌دیگر را درک کنند خیلی زودتر گرفتار جنگ شوند.

البته باید گفت که «فهمیدن» به معنی «تایید کردن» نیست. ولی بین «فهمیدن» و «تایید کردن» یک رابطه ساکن وجود ندارد، بلکه این یک رابطه پیچیده و متحرک است: گرایش ما این است که هرچه بیش‌تر دیگران و چیزهای دیگر را درک کنیم و بدانیم که آن‌ها مانند ما بد یا خوب، سیاه یا سفید و اغلب روشن و یا برخی خاکستری هستند، بیش‌تر آن‌ها را مورد تایید قرار خواهیم داد. و بیش‌تر این که وقتی بدانیم که آن‌ها مثل ما با مشکلات اساسی مشابهی روبه‌رویند و در جست‌وجوی راه‌حل‌های لازمند و مثل ما راه‌حل‌های یافته را مورد آزمون قرار می‌دهند، به کنار می‌گذارند و یا به کار می‌بندند و در صورتی که درک کنیم آن‌ها چگونه از کجا به این جا رسیده‌اند و ما از کجا به اینجا رسیده‌ایم، حکم ما صلاحیت خواهد داشت.

چگونه می‌توانیم تضمین کنیم که تفاهم به ما امکان دهد تا از فرو رفتن مجدد آگاهانه جهان به ورطه ویرانی (و احتمالاً این بار نابودی) جلوگیری کنیم؟ و به طور نهایی به سنگ‌های ایدئولوژیکی جنگ سرد دوم که هم‌اکنون آغاز شده رانده نشویم؟ به جای آن چگونه می‌توانیم مشکلات واقعی بشریت را درک کنیم و سپس اشتراکاً به حل آن‌ها پردازیم تا اصلاً بشریت قادر باشد قرن ۲۱ را سپری کند؟

طبیعتاً آوای درک فعال همیشه وجود داشت و وجود دارد، تنها به این خاطر چون چنین اندیشه‌ای انسانی، طبیعی و بیش از هر چیز در جهت منافع دراز مدت ماست. یکی از اولین کسانی که در مورد چین صراحتاً خواستار «درک و تفاهم» بود، هر چند که جای تعجب دارد ولی «هنری کیسینجر» بود. او در کتاب خود در مورد چین می‌نویسد:

«هر نوع کوششی برای درک (...) نقش جهانی چین در قرن ۲۱ باید (...) با تقدیر اساسی بافت سنتی آغاز گردد.»^۲

قبل از او از نظر علمی و تاریخی "آ.گ. فرانک"^۳ که قبلاً نامبرده شد کوششی برای یک رویکرد درک آگاهانه تاریخی ارائه کرده بود که چرا در قرن ۲۱ چین دوباره قدرت نمره یک خواهد بود و این امر چیز دیگری جز احیای یک نرمالیتته درازمدت تاریخی نیست.

اخیراً فردی به نام "هنریک مولر" در "اشپیگل آن‌لاین" نوشته بود که چگونه چین خواهد توانست خود را از «تله» وابستگی اقتصادی به ایالات متحده آمریکا و از این طریق از باج‌دهی سیاسی رها سازد.^۴ در «از چین بیاموزیم» توضیح داده می‌شود که چگونه چین خیلی زود مدل قهرمان صادرات بودن، به عنوان مدل رشد و توسعه، که بسیار کوتاه و بسیار نابخردانه بود، به کنار نهاد و راه رشدی مستقل و بازر داخلی محور اتخاذ کرد. به این صورت کشور تا سال ۲۰۰۸ مازاد صادرات خود در مقابل بقیه جهان را نصف کرد، در حالی که «قهرمان صادرات» دیگر، یعنی آلمان با مدل ظاهراً موفق ولی بسیار شکننده و حساس خود اکنون با خطر باج‌خواهی روبروست. آلمان بدون برنامه و بدون سیاست راهبردی به حال خود مشغول است و مجبور است بین ایالات متحده آمریکا و تحسین فائتازی‌های قدر قدرتی ترامپ و دیگر بازیگران و ائتلاف‌ها مثل چین و یا چین-روسیه، به این طرف و آن طرف نوسان کند. لذا "مولر" به درستی نتیجه می‌گیرد:

«از چین می‌توان آموخت، رهایی از تله چگونه ممکن است.»

همین‌طور تحلیلگر اقتصادی ارشد روزنامه انگلیسی "فاینانشل تایمز"، "مارین ولف" در تأملات خود راجع به وضعیت جهانی زیر شرایط رقابت جدید سیستم‌ها، زیر عنوان چالش «یک جهان، دو سیستم» به این نتیجه خردمندانه می‌رسد در نهایت باید «پیچیدگی وضعیت را پذیرفت و راه پختگی و بلوغ را انتخاب کرد ... رقابت نامحدود بین غرب و چین یک فاجعه خواهد بود.»^۵

در صحنه رسانه‌ای آلمان که عمدتاً تفرعن و تکبر حاکم است گه‌گاه سردبیر روزنامه "هاندلزبلات" "گابور اشتاین‌گارت" برجسته می‌شود، که به خاطر افکار نامعمول خود از این روزنامه اخراج شد و اکنون روزنامه خود زیر عنوان **Morning Briefing** را منتشر می‌کند. او گه‌گاه تکامل چین را برای درک بهتر توصیف کرد و مثلاً به مناسبت دومین نشست پلنوم ۱۳همین کنگره ملی خلق در ماه مارس ۲۰۱۹ مختصر و مفید با پیش‌بینی‌های مکرر در مورد بحران‌های درپیش چین تسویه حساب نمود: رشد چین بطئی شده ولی نه به دلیل بحران، بلکه از روی حساب. چین هم اکنون نمره یک است و فاصله‌اش با سایر کشورهای جهان سال به سال بیش‌تر می‌شود. رشد سرانه تولید ناخالص در چین بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ بیش از ۳۶۰٪ بود. رتبه دوم را هندوستان با تقریباً ۱۹۰٪ احراز کرد. نرخ رشد آلمان و ایالات متحده آمریکا تازه به ۲۷٪ و یا ۲۴٪ رسیده است. این تفاوت‌ها را دیگر نمی‌توان با سطح پایین نقطه آغاز حرکت چین توجیه کرد. "اشتاین‌گارت" برای توصیف خلاقیت مستمر به مسأله جالبی اشاره می‌کند: «ایالات متحده آمریکا جهان را تحقیر می‌کند، چین جهان را مرتبط می‌سازد.»^۶

سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸ قریب ۸۳۴٪ افزایش یافته است: آیا تنها برای این‌که استراق‌سمع کند و یا جهان را بچاپد؟ زیاد مجاب‌کننده نیست! زیرا جهان از یک مشت کور و احمق تشکیل نشده است. به قول "اشتاین‌گارت" رویا چینی "شی" در مورد یک جامعه موزون با رفاهی نسبی، برتر از جامعه نولیبرال **The-winner-takes-it-all** است و در آخر: «بحران‌ها» و «حباب‌ها» و «بدهی‌های عظیم» همه و همه «آشوب‌طلبی غربی» است. نتیجه‌گیری وی:

«هشدارهای غرب در مورد سالخوردگی چینی و در مورد ترکیدن حباب‌های مستغلاتی و تبعات بدهی‌های سنگین در واقع همه امیدهای غرب است که به صورت ترس جلوه می‌کند. قدرت جدید جهانی با وجود همه این چالش‌ها ده‌ها سال است که به راه خود ادامه می‌دهد (...). فعالین حزب کمونیست چین در همین کنگره

حزبی با چنان جدیت و صراحتی بحث و گفت‌وگو می‌کنند که انسان آرزو داشت در پارلمان آلمان و یا در کاپیتول هیل شاهد آن باشد.^۷

میل رسیدن به تفاهم می‌تواند این طور باشد و روزنامه‌نگاری با کیفیت باید به این شکل توضیح دهد و از این طریق در عمل به کلیه مردم عادی و حرفه‌ای که قصد دارند جهان را به حرکت درآورند و یا حتی آن را بهبود بخشند، کمک کند.

ر. فیتزتوم: «چین را درک کنیم»...

عنوان کتابی که در دست دارید می‌توانست «چین را درک کنیم» باشد، ولی این عنوان قبلاً مورد استفاده قرار گرفته بود و در کتاب دیگری کوشش شده بود برای رسیدن به این مقصود در وهله اول به «ما» فکر نکند و یا در دام «ما-آن‌ها» نیافتد که نهایتاً ما را به درون سنگرهای ایدئولوژیکی می‌راند و گزینه‌های عملی ما را بسیار محدود کرده و آینده ما را به شدت پایان‌پذیر خواهد کرد. کتاب "رابرت فیتزتوم" «چین را درک کنیم»^۸ که پرفروش‌ترین کتاب علمی اخیر^۹ بود، می‌خواهد نشان دهد که چین برای اروپا تهدید نیست، بلکه شانس است: چرا چین که اکنون با خود و رشد و توسعه همه‌جانبه خود سرمشغول است، باید به جنگ و تجاوز علاقه داشته باشد؟ به نظر او چین بزرگترین قسمت از فقر را در جهان از بین برده است و در این بین با موفقیت در صد توزیع مجدد در جهت برابری و عدالت بیش‌تر و افزایش درآمدهای واقعی شورانگیز است. در واقع باید قلب لیبرال‌های چپ و چپ‌ها در اروپا به طپش می‌افتاد، اگر می‌خواستند درک کنند، ولی تاکنون چین در بهترین حالت تاثیری بر آن‌ها نگذاشته است.

تنها، مسائلی چون از بین بردن فقر، عقب‌راندن توزیع غیرعادلانه و افزایش دست‌مزدها که ما بعداً به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، تفاوت سیستم نسبت به غرب نولیبرالی را نشان می‌دهد: به نظر می‌رسد که هیچ یک از این تم‌ها از نظر اقتصادی، اجتماعی و یا سیاسی، کشورهای مالی شده و سرمایه‌داری که توزیع از پایین به بالا صورت گرفته و ۱،۰٪ بالایی جامعه «مانند یک معجزه» با وجود کلیه بحران‌ها همواره غنی‌تر گردیده، با دیوان‌سالاری انحصار چندتایی خود و شبکه‌های الیگارش‌ی و کارتل متحجر احزاب و سیستم حکومتی توانگرسالاری

(پلوتوکراسی) را متأثر نمی‌کند، چه رسد به این که بخواهد برای حل آن کمر همت ببندد. از این رو "فیتزتوم" با کتاب خود «چین را درک کنیم»، «باید-خود-را-درک-کنیم» را انعکاس می‌دهد.

... یا این که روشنفکران اروپایی راه چین را مشخص می‌کنند؟

"فیتزتوم" که اطریشی است با وجود جنجال (ضد)چینی موجود، ابایی ندارد، به عنوان یکی از افراد نادر مسأله «S» یعنی «سیستم» و از این طریق «سوسیالیسم» را مطرح کند که به طور سنتی تاکنون به ویژه تنها چپ‌های سیاسی را سرمشغول می‌داشت. ولی "فیتزتوم" برخلاف چپ‌هایی که «همه چیز را از همه بهتر می‌دانند» برخوردار می‌شود و به طور طراوت بخشی روشن، ساده و عملگرا ارایه می‌کند:

طی ۱۰۰ سال مبارزه برای آزادی ملی، با وجود تهدیدهای حیاتی، شکست‌های متعدد، جنگ‌های داخلی، بحث و گفت‌وگوهای فراوان، تصحیح‌های متعدد کورس، «یافتن‌های مکرر خویشتن» و فراآموزی بی‌پایان، حزب کمونیست پخته چین توانست بر استعمار اروپایی، آمریکایی و ژاپنی و همین‌طور بر مزدوران کومینتانگ پیروز شود. چین از قحطی، تجاوزات خصمانه خارجی، انزوا و مقابله با تحریم پیروز از آب درآمد. تکامل و توسعه چین در فازهای سخت چندین بار از نو ترسیم شد و نهایتاً کشوری پدیدآمد که اکنون در راه کاملاً نوینی که بشر تاکنون هرگز دنبال نکرده، گام نهاده. می‌توان با طیب خاطر اعتماد و توقع داشت که چنین نیروی سیاسی قادر است خود مشخص کند که برای آن‌ها و کشورشان «کدام راه، راه صحیح رسیدن به سوسیالیسم» است. آن‌ها نیازی به روشنفکران اروپایی ندارند که خود به شدت در سنت فکری سوسیالیسم دولتی اروپا محور محسورند و اکنون اغلب قبل از این که «درک کنند»، پیش‌داوری می‌کنند و تصور می‌کنند که بهتر می‌دانند کدام سوسیالیسم، سوسیالیسم «واقعی»، «حقیقی»، «خالص» و «ایده‌آل» برای چین است. در اینجا می‌توان با خیال راحت این حق را به چینی‌ها داد تا مستقل از قیومیت امپراتوری و فارغ از «ما بهتر می‌دانیم» ها از چپ و راست، راه خود را انتخاب کنند.

افراد دیگری چون فیلسوف مارکسیست ایتالیایی "دومینیکو لوسوردو" و یا کارشناس اقتصادمالی، "مایکل هادسن" منتقد که قبلاً از او نام رفت خیلی پیگیرتر با چنین چپ‌هایی در آلمان و اروپای غربی برخورد می‌کنند و از «نولیبرال‌های چپ» و یا «چپ‌هایی که تحت تثیر نولیبرال‌های نفوذی هستند»، که دیگر علاقه‌ای به

سرمایه‌داری مالی و تحول آن و عدالت اقتصادی و یا مسایل کارگری ندارند، سخن می‌گویند. ما باز به هادسن و لوسوردو مراجعه خواهیم کرد.

در ضمن حزب کمونیست چین بسیار متواضع‌تر از بسیاری از سبزه‌های و چپ‌های لیبرال و روشنفکران چپ و شهروندان تحصیل کرده اروپایی است که البته از ده‌ها سال پیش در مورد «پیمان نوین سبز» **Green New Deals** برای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به جرو بحث اشتغال دارند بدون این که بتوانند در این جامعه سرمایه‌داری مالی نولیبرال و تثبیت شده به دستاورد تعیین کننده و مهمی برسند و به جای آن به شکست عادت کرده و موضع اقلیت (پارلمانی) خود را پذیرفته و در این محل جاخوش کرده‌اند و منتظر سهم یافتن در تشکیل دولتند.

برعکس در چین از ده‌ها سال پیش روندهای اجتماعی و زیست محیطی اساسی به حرکت انداخته شده و با سرعت زیادی همه چیز را تغییر می‌دهد، تغییراتی که همه انسان‌های منتقد، مترقی و مبارز برای جهانی بهتر در بهترین حالت رویای آن را در سر می‌پروراند. آنچه که در این بین آنجا رخ می‌دهد قاعداً باید به جای دل‌سنگ کردن سبزه‌ها و چپ، ضربان قلب آنان را بیش‌تر کند.

برعکس، تواضع با «خصلت چینی»: راه چین به عنوان محصول صادراتی به فروش

نمی‌رسد.

واژه کلید: «تواضع»: چین، حزب کمونیست چین و رهبران این کشور در این رابطه به شکل شگفت‌انگیزی نه مغرورند و نه «امپریالیستی». بسیاری از خصلت‌های راه رشد چین در این بین وارد زندگی روزمره هر فرد چینی شده است و به شدت فکر، سخن و عمل روزانه آن‌ها در رابطه با اهداف ملی، اعتبار جدید فرد و مدیران شرکت‌ها، دیوان‌سالاران و سیاست‌مداران، در رابطه با مدیریت اجتماعی و محیط زیستی و انزجار نسبت به بی‌عدالتی را تحت تاثیر قرار داده است. ولی مدام تکیه می‌شود: آنچه که چین اینجا تکامل می‌بخشد، نباید برای هر کشور دیگری در جهان صدق کند. ما نه انقلاب خود و نه مدل راه رشد خود را صادر می‌کنیم. این روند تنها در مورد ما صادق است و ما آن را برای شرایط چین تکامل می‌بخشیم. ولی در این مورد ما صاحب‌نظریم. یعنی برعکس بگوییم: هر لحظه که بخواهید می‌توانید به ما مشاورت دهید و ما با علاقه آن را می‌پذیریم، ولی لطفاً ما را از مقررات جاهلانه معاف بدارید!

انسان طبیعتاً مایل بود با رغبت چنین فروتنی طراوت بخش و چنین اعتماد به نفسی را از دهان «مدافعین آزادی ما» و شیوه زندگی امپریال ما (که ترجیحاً در کشورهای غربیه «دفاع می‌شود») ^{۱۱} در واشنگتن، برلین، پاریس، لندن، بروکسل و یا توکیو شنید ولی متاسفانه آلترناتیوهای سیاسی از طیف‌های مختلف سبز، نارنجی و صورتی هم با چنین فروتنی بیگانه‌اند. همین‌طور امپریالیسم اغلب دارای چراگاهی برای کسانی است که لفظاً آن را نمی‌خواهند ولی با رغبت رستگاربآوری اخلاقی خود - «ارزش‌ها، فرهنگ و تمدن یعنی ما!» - را با هر وسیله‌ای هم که شده به جهان تحمیل می‌کنند.

بیهوده نبود که "آ.گ. فرانک" در تحلیل تاریخ جهان خود به طعنه گفت: «قیصر اروپامحور برهنه است!»

The Eurocentric Emperor Has No Clothes^{۱۲}

این‌طور به نظر می‌رسد که در اروپای غربی هنوز تفهیم نشده که «نوآوری‌های تحول‌آفرین» واقعی که امروز به قول معروف «صنعت ۴,۰» نامیده می‌شود، چه از نظر فن‌آوری و چه سازمانی و یا اجتماعی و زیست‌محیطی در آینده از آن اروپا نخواهد بود.

ما طبیعتاً تحریکاتی را که به وسیله «فیتزتوم»، «لوسوردو» و «فرانک» فرموله کردیم، برای درک بهتر بعداً با فاکت‌های مشخص از بخش‌های مختلف توضیح خواهیم داد.

... و بعد شاید حتی بتوان از چین آموخت؟

فرض کنیم که بتوانیم چین را درک کنیم. چه چیز می‌توان از چین آموخت؟ آیا سیستم نولیبرال، از نظر دولتی و اجتماعی تقریباً متحجر و در برخی جوانب وحشت‌زده و در نتیجه ناتوان که به نظر می‌رسد مدل آلمانی با آن روبروست، صلاحیت انجام تغییرات لازم را داراست؟ حتی اعضای «شورای کارشناسان» (به اصطلاح «۵ خردمند علم اقتصاد») رسماً و علناً اعلام کردند که آلمان از رفتار متناسب با نوآوری‌ها برخوردار نیست. ^{۱۳} اخیراً مشخص شد که آلمان به ویژه در رابطه با «گشاده‌رویی در مقابل سیستم‌های نوآورانه» در بین ۳۴ کشور صنعتی عمده در OECD در ردیف ۲۱ و از این طریق در پایین نیمه میانی قرار دارد. ^{۱۴} ظاهراً آلمان بیش‌تر در راه رشدی محصور است که با مدل توزیع شدید از پایین به بالا، اقتصاد ریاضتی، محدودیت‌ها، صفرهای سیاه، لعن و نفرین دولت و پرستش «بازار» خود، روی هم رفته نولیبرالیسم متعصبانه‌ای را دنبال می‌کند که می‌تواند کشور را

به قهقرا برد. در آن صورت دیگر نه «قهрман صادراتی» وجود خواهد داشت و نه «قهрман فن آوری». بنابر گزارشات مطبوعات تجاری در اکتبر ۲۰۱۹، هم‌اکنون **Made in Germany** و اعتماد به شرکت‌های آلمانی در انظار بین‌المللی تاحدودی رنگ باخته است.^{۱۵}

اقتصاددانان عملگرا و منتقد و همین‌طور بازرگانانی که تاحدی با دنیا و همین‌طور با چین آشنایی دارند در رابطه با این آلمان مایوس می‌گردند و مانند اقتصاددان ارشد بانک، "فولکر هلمایر" براین عقیده‌اند «نگاهی خود شیفته به آینده دید عقب، که به خطا چه رسانه‌ای و چه سیاسی (...) به مردم به عنوان شیشه جلو ماشین معرفی می‌گردد.»^{۱۶}

شرکت‌های آلمانی مثل "بوش" که دارای تحقیقات فشرده‌ای هستند همان‌طور که گفته شد، روز به روز بیش‌تر از نوآوری‌های شعبات خود در چین مدد می‌گیرند. گزارش مربوطه در مجله "فوکوس" (آلمان) براین عقیده است «دیگر چیزی نمانده که نوآوری‌ها پشت سر هم از چین سرازیر شود»^{۱۷}. گزارش فوق مثلاً به خاطر سیستم، شیوه برخورد کاملاً متفاوتی نسبت به نوآوری در تحرک نشان می‌دهد: خیابان‌های هوشمند به جای خودروهای هوشمند، سرمایه‌گذاری‌های دولتی ملی در زیرساخت‌ها به جای راه حل کنسرنها و در آخر سؤال می‌کند: «ما آلمان‌ها چه چیز می‌توانیم (یا باید) از چینی‌ها بیاموزیم؟»^{۱۸}

«چین را درک کنیم»، از این طریق می‌خواهیم نشان دهیم یعنی همین‌طور بفهمیم که قدرت عمل اشتراکی و دولتی برای توسعه و تکامل یک مدل رشد ملی، سیستماتیک و مربوط به سیستم است و طبیعتاً خیلی ساده قابل انطباق بر سیستم‌های ملی دیگر و یا قابل کپی کردن نیست. لذا قبل از این که ما از یک سیستم ملی دیگر عملاً یاد بگیریم باید اول «ظرفیت‌های جذب» ایجاد کنیم. عکس این امر نیز در مورد فاز طولانی جبران عقب‌افتادگی و صعود چین و فراآموزی این کشور از کشورهای صنعتی غربی صادق است. ما در پایان بررسی‌های خود در مورد بخش‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی و همین‌طور رشته‌های سیاسی چین دقیق‌تر خواهیم شد و نشان خواهیم داد، وقتی در پایان می‌گوییم: «**It's the system, stupid!**» به چه معنی است. ولی حتی با اینهم درک کردن و یاد گرفتن به هیچ وجه غیر ممکن نیست.

در واقع برای سیستم‌های ملی تنها یک استراتژی بقای دراز مدت وجود دارد و آن از تفاهم، همزیستی مسالمت‌آمیز، فراآموختن و همکاری تشکیل می‌گردد.

«آلترناتیو، همکاری معنی‌دار است. برای اروپا (...)

باید عملکرد سیاسی تجارتِ صادقانه (هانزا) باشد. تبادل اقتصادی (نه تحریم)، تبادل فرهنگ و تفاهم را تقویت می‌کند و این به معنی سیاست فعال صلح است. از تجارت رفاه برمی‌خیزد. (...)

مدارا و تحمل به این معنی است که ما این ارتباطها را درک کنیم.»^{۱۹}

گشت و گذار: «درک کردن» و «اعتماد کردن» - «آلمان‌ها نسبت به ایالات متحده آمریکا به چین بیش‌تر اعتماد می‌کنند» - یک نتیجه‌گیری قابل اعتماد؟

اکنون به مطلبی بپردازیم که تاحدی خارج از چارچوب به نظر می‌رسد و تعجب برانگیز است ولی در عین حال موزائیک کوچک ولی مهمی در تصویر کلی را تشکیل می‌دهد: پس از این که «آیینه مطبوعات» کوچکی ترتیب دادیم، اکنون این سؤال مورد توجه است: برخورد مردم نسبت به چین چگونه است؟ به ویژه آن‌که نتیجه نظر پرسی، به طور غیرمترقبه‌ای شدیداً از برخورد حدمتوسط رسانه‌ها متفاوت باشد.

برخلاف درک روزمره که چین اغلب در ارتباط با کلیدواژه‌هایی چون «آی‌وای‌وای»، «ویغورها»، «تبت»، «هنگ‌کنگ»، «توریو کاپیتالیزم»، «امپریالیسم»، «کنترل شدید» و «دیکتاتوری» رفلکس وار واکنش خصمانه و هیستریک رسانه‌های حاکم را پدید می‌آورد، ظاهراً شهروند حد متوسط آلمانی به طور غیرمنتظره‌ای برداشت متفاوتی نشان می‌دهد.

همین‌طور در حریم خصوصی نیز به دلیل ملاحظات و گاه به دلیل تجربیات سفر شخصی ما اغلب با علاقه زیاد و پیش‌داوری مثبت مردم روبه‌رو هستیم. در اینجا ظاهراً برداشت‌هایی وجود دارد که برپایه تأملات اساسی و تجربیات عملی مشخصی ایجاد شده است. ما این پدیده را می‌شناسیم که اولویت‌ها و برداشت‌های مردم در کشورهای صنعتی غرب می‌توانست سال‌ها و دهه‌ها در مغایرت با آنچه که دولت‌ها، احزاب دولتی، انجمن‌های رسمی و صنایع رسانه‌ای به لحاظ سیاسی درست، مناسب، به روز، لازم و بی‌بدیل معرفی می‌کردند قرار داشته باشد. این امر به ویژه در ارتباط با معضل اساسی بشریت یعنی جنگ، دخالت‌های نظامی، برخی از معضلات مشخص اجتماعی، مسائل مربوط به محیط زیست و یا «بالا» و «پایین» اجتماعی و یا عدالت اجتماعی و توزیع صدق می‌کند. و این امر می‌تواند در مورد چین هم صادق باشد.

یکی از همسایگان که از پروژه کتاب من باخبر بود یک مقاله روزنامه متعلق به فوریه ۲۰۱۹ را به صندوق پستی من انداخت. نتایج یک نظر سنجی به سفارش «پل آتلانتیکی» که به ایالات متحده آمریکا بسیار نزدیک

است و از این رو مشکوک به نظر نمی‌رسد که نتایج نظر سنجی را «به نفع چین» دستکاری کرده باشد که از طرف انستیتوی نظر سنجی Civey انجام شده بود در مطبوعات روز منتشر شد. این نظر سنجی به این نتیجه رسیده بود که ۸۰٪ آلمان‌ها رابطه با ایالات متحده آمریکا را «منفی» و یا «بسیار منفی» می‌دانستند و ۶۰٪ خواستار «فاصله‌گیری بیش‌تر» از ایالات متحده آمریکا بودند. ۲۰ البته بعد از سه سال ترامپ این نتیجه قابل فهم است. ۳۴٪ شرکت کنندگان در این نظرسنجی معتقد بودند که سیاست خارجی آلمان منفی است، که مانند نظر سنجی‌های مشابه دهه‌های اخیر دخالت نظامیان آلمان در کشورهای غریب منظور بود و از طرف ۹۰٪ شرکت کنندگان رد می‌شد. این امر می‌تواند اکنون در مورد خصومت سیاست خارجی آلمان علیه چین نیز صدق کند.

ولی هیجان‌انگیزتر این که ۴۲٪ از شرکت کنندگان در نظر سنجی چین را شریک بهتری از ایالات متحده برآورد می‌کنند (تنها ۲۳٪ آمریکا را شریک بهتر می‌دانند). در ضمن ۵۶٪ از هواداران حزب چپ‌ها که سیاست‌مداران آن زیاد با رغبت خود را نزدیک به چین نشان نمی‌دهند چین را شریک بهتری می‌شناسند.

در ضمن در ماه مه ۲۰۱۹ نظرسنجی مشابهی از سوی موسسه "فورسا" (آلمان) در بین ۲۰۰۰ از مدیران شرکت‌های متوسط صورت گرفت که به نتایج مشابهی، مبنی بر این که چین به عنوان شریک تجاری قابل اعتمادتر از ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر است رسید.^{۲۱}

این برداشت تعجب‌آور مثبت مردم آلمان از چین به چه معنی است؟ آیا می‌تواند دارای اهمیت باشد؟ و یا این که تنها تصویری از لحظه است؟ حتی اگر این تصویر از نظر عام باثبات باشد و در سال‌های آینده برقرار بماند، بنا بر تجربیات موجود مطمئناً نخواهد توانست سیاست احزاب جاافتاده و یا حتی دولت‌ها را تحت تاثیر قرار دهد. طبیعتاً این تصویر لحظه می‌تواند برای نوشتن کتاب‌های متفاوت در مورد چین انگیزه‌آفرین باشد. ولی با در نظر گرفتن خصومت فزاینده و جنگ لفظی علیه چین در رسانه‌های کنسرنهای رسانه‌ای مطمئناً تاثیر مثبتی بر تغییرات سریع احتمالی نخواهد داشت.

ما در ایالات متحده آمریکا ناظر مورد اخیر هستیم که سیاست ستیزه‌جویانه واشنگتن علیه چین در حال صعود ظاهراً توانسته میلیون‌ها بار یاس و ناامیدی و افسردگی را متوجه «دشمن» خارجی کند، جو عمومی را مسموم سازد و بدگمانی و ستیزه‌جویی علیه «چینی‌ها» ایجاد کند. اخیراً تحقیقات یک اندیشکده آمریکایی مبین

بدتر شدن نظر عموم در مورد چین است. ۶۰٪ چین را رد می‌کند و تنها ۲۶٪ از مردم نظر «دوستانه‌ای» نسبت به چین ابراز می‌دارد.^{۲۲} غرب و جنوب اروپا و همین‌طور سوئد با ۵۷٪ مخالف و ۳۷٪ موافق همین راه را دنبال می‌کنند. در این‌جا آلمان با نتایج تحقیقات بالا با ۵۶٪ مخالف و ۳۴٪ موافق زاویه چندانی ندارد. تنها یونان و کشورهای اروپای شرقی که در این بین تجربیات مشخصی در رابطه با سرمایه‌گذاری چین در زیرساخت‌ها کسب کرده‌اند (بعداً مفصل‌تر) اکثریت‌های قابل توجهی ارایه می‌دارند (بلغارستان: ۲۰/۵۵، یونان: ۳۲/۵۱، لهستان: ۳۴/۴۷، مجارستان: ۳۷/۴۰). در کشورهای آفریقایی و آسیایی و همین‌طور روسیه این ارتباط مثبت از رابطه مستقیم مردم با شرکت‌ها و کارگران چینی، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و نظر مثبت عمومی بسیار برجسته‌تر است (روسیه: ۶۵٪، کنیا: ۶۷٪، نیجریه: ۶۱٪، تونس: ۷۰٪).^{۲۳}

چین را درک کنیم؟ خود را درک کنیم؟ و بعد؟

وظیفه این کتاب چیست؟ چگونه می‌توان در طیف گسترده بین همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری از یک سو و دشمنی و سنگربندی ایدئولوژیک و در پس آن رژیم تحریم و احتمالاً یک جنگ گرم از سوی دیگر حرکت سازنده و مشکل‌گشایی در مناسبات بین‌المللی به وجود آورد؟ در این رابطه ما فاکت‌ها و شناخت‌های موجود در مورد چین در بسیاری از بخش‌ها از منابع مختلف بین‌المللی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تجربه به ما آموخته که گه‌گاه «از فرط درخت، جنگل دیده نمی‌شود». ما جزئیات را می‌بینیم ولی تشخیص نمی‌دهیم که این جزئیات، سیستمی با کیفیت ویژه خود، یعنی یک واحد کلان «مستقل» به وجود آورده است. ما باید بیاموزیم که هم تعداد زیاد «درخت‌های» چینی و هم «جنگل» چینی را تشخیص دهیم. می‌دانیم که خدمات پیچیده شناختی لازم است تا بتوان تغییر شکل **Gestalt-Switch** را عملی کرد، تا بتوانیم ناگهان اشیاء را در ارتباط با یکدیگر و یا متفاوت از شکلی که تاکنون به آن عادت داشتیم، ببینیم.

مثلاً اقتصاددانان ۲۰۰ سال است می‌کوشند ارتباطات سیستم اقتصادی را توضیح دهند و پارادایم‌های تئوریک آن را در چارچوب فرمول‌های مشخص ارایه دهند: «مسأله برسر مخارج دستمزد است.» «خیر، مسأله برسر تقاضای کل است.» «نه مسأله حجم پول است.» «خیر، توزیع درآمد مهم است.» «دولت باید صرفه‌جویی کند.» «خیر! دولت باید سرمایه‌گذاری کند.» «مسأله برسر نهادهای اجتماعی حاکم است.» «خیر، مسأله مهم محیط

زیست و تامین آینده است» و از این قبیل سؤالات. انسان می‌تواند کوشش کند بین پارادایم‌های تئوریک رقیب از این شاخ به آن شاخ پرواز کند، ولی نمی‌تواند خود را منحل ساخته و تن به مصالحه بی‌ارزشی بدهد. «حقیقت» در دراز مدت زیر تاثیر متقابل پارادایم‌ها بین خود و با واقعیت عریان خواهد شد که می‌تواند از همه آن‌ها عنصری در خود داشته باشد ولی خصلت نوین سیستمی‌اش ویژه و مختص آن خواهد بود.

هرکس این تصویر را می‌شناسد که در آن برخی چهره پیرزنی و دیگری چهره زن جوانی را مشاهده و تعبیر می‌کنند. اگر خود را روی چهره پیرزن متمرکزکنم، مشکل خواهم توانست چهره زن جوان را بیابم حتی اگر دیگران هم بخواهند به من کمک کنند و برایم توضیح دهند. اغلب مدت زمان طولانی لازم است تا از یک شاخ به شاخ دیگر پریدن برایم مقدور گردد. کراراً باید کوشش کنم و به تصویر



بنگرم و کراراً باید کوشش کنم خود را «از تصویر خود» رها سازم و فاصله بگیرم. و ناگهان آن «دیگری» هویدا می‌شود و من آن را تماماً به عنوان «تصویر» و یا سیستم می‌بینم و ناگهان تعجب می‌کنم که چرا تاکنون نتوانسته بودم این چیز عیان را ببینم. و البته این امکان هم وجود دارد که تصویر باز از نظرم مخفی شود و شناخت و یا درک «آن دیگری» باز دوباره و چندباره با زحمت زیاد ممکن گردد. آنچه که در این کتاب مطرح می‌شود چیز دیگر جز از زندگی روزمره، واقعی و نرمال نیست. چین بسیار دور است ولی در این بین نیز بسیار نزدیک شده است. و اگر ما آن را درک کنیم، کل تصویر و یا «پارادایم» را خواهیم دید. ما خواهیم توانست به دنیای نوینی راه یابیم و دنیای خود را نیز بهتر درک کنیم. ما می‌خواهیم با اولین اطلاعات و زمینه‌ها این علاقه را بیدار سازیم که بتوانیم با چین در تمامی تحولات و تغییرات دینامیک و عظیم آن بهتر درک کنیم. از این رو بیایید اکنون چشم‌انداز خود را به «درون» نمره یک جدید تغییر دهیم: در چین چه خبر است؟ چرا و چگونه این کشور متفاوت است؟ آیا با چین می‌توان به «تغییر پارادایم» برای اشکال بهتر و تازه‌تری از جهانی شدن و تکامل زیست‌محیطی جهانی برای آینده بشری دست یافت؟

قسمت دوم

از کشور در حال رشد به ملت پیشرو. ساختارها و روند موفقیت‌های اجتماعی و

اقتصادی

بخش اول:

«اوخ! اوخ! اقتصاد برنامه‌ریزی شده!»، آری ولی از نوع دیگر: جایی که برنامه‌ها صرفاً شعارهای انتخاباتی نیست—سیزدهمین برنامه پنج ساله (۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰)، ایده‌های مهیج آینده، نیروها را در کلیه سطوح بسیج می‌کند.

چین با برنامه‌های ۵ ساله خود ابزار و وسایلی در اختیار جهان می‌گذارد که بینش جامعی برای روند مستمر اصلاحات، تغییرساختاری و رشد توسعه‌ارابه می‌دارد. لذا اگر بخواهیم با بخش‌های مختلف رشد و توسعه، سیاست و مجموعه اقدامات آشنا شویم نیاز زیادی به جست‌وجو خواهیم داشت. برنامه‌های ۵ ساله همه اطلاعاتی که انسان نیاز دارد تا دینامیک پیچیده رشد و توسعه چین را درک کند دربرمی‌گیرد؛ یک برنامه ملی جامع که در واقع بیش از یک برنامه دولت به معنی محدود کلام است.

ولی همین‌طور اگر به ۱۳ همین برنامه ۵ ساله آخر بنگریم (۱۴ همین برنامه ۵ ساله اواخر سال ۲۰۲۰ به تصویب خواهد رسید)، می‌توانیم تنها انتخابی عمل کنیم و ناگزیر خواهیم بود ارتباطات افقی بین بخش‌هایی که کراراً بایکدیگر تداخل پیدا می‌کنند را برقرار سازیم.

اینجا ما به شکل کلید واژه‌ای، فهرستی از بخش‌هایی که به نظر ما مهم می‌رسد را تنظیم می‌کنیم و آن‌هایی را که بعد در ارتباطات افقی خود به طور نمونه مورد بررسی قرار خواهند گرفت برجسته می‌کنیم:

۱. توان اقتصادی، رشد اقتصادی و درآمد.

۲. رشد حقوق اجتماعی مردم و دمکراسی، تامین حقوق مالکیت (مادی و معنوی)، حاکمیت قانون و اعتبار

حقوقی چین؛ تامین صلاحیت کارمندان دولتی، چین قابل اعتماد/بهبود رفتار اجتماعی و اقتصادی: سیستم

اجتماعی امتیاز اعتباری

۳. تنظیم و آزاد سازی بازارها و شکل بخشیدن به رقابت‌ها

۴. صنایع فن‌آوری اطلاعاتی، زیرساختارهای فن‌آوری اطلاعاتی، نوآوری فن‌آوری اطلاعاتی

۵. ارتقاء خودمختاری دانشگاه‌ها و موسسات تحقیقاتی، نوآوری در علم، دانشگاه‌ها در سطح استانداردهای جهانی،

ادغام علوم دانشگاهی و موسسات حرفه‌ای، ادغام تعلیمات حرفه‌ای موسسات و شرکت‌ها

۶. مشخص کردن و تقویت حقوق استفاده از زمین.

۷. حفاظت از کشاورزی و امنیت مواد غذایی

۸. اصلاحات مالی و روابط مالی بین مقامات محلی
۹. اصلاح بخش مالی: توسعه تجارت سهام و اوراق بهادار؛ گشایش بیش تر بین المللی بخش مالی؛ سنگین تر کردن وزنه "رن مین بی" در حق برداشت از صندوق بین المللی پول
۱۰. بهبود سیستم ثبت بودجه برای کارگران مهاجر و سکنی کردن آنان، حقوق استفاده از زمین برای کارگران مهاجر
۱۱. بهبود فرهنگی در فضای مجازی، اختلاط چشم انداز رسانه‌های بین رسانه‌های سنتی و جدید.
۱۲. استقرار یک سیستم نظامی با «خصلت‌های چینی»
۱۳. در زمینه محیط زیستی: صنایع سبز و یا با برون فرست نازل؛ رتبه بندی مقامات نسبت به دستاوردهای حفاظت محیط زیست آنان، تحرک برقی و محرک‌های آلترناتیو دیگر؛ مدیریت حفاظت از منابع آبی؛ سیستم نظارت بر زمان واقعی برون فرست صنایع؛ حفاظت از جنگل‌ها و جنگل سازی، ممنوعیت استفاده تجارتي از جنگل
۱۴. هماهنگی بین المللی در استفاده از بخش‌های اینترنت، دریا‌های عمیق، دریا‌های قطبی و فضا
۱۵. ریشه کن کردن فقر
۱۶. افزایش دستمزد کارگران
۱۷. بیمه‌های اجتماعی برای کلیه شهروندان چینی، کاهش کسور بیمه‌های اجتماعی؛ بیمه بازنشستگی؛ حقوق بازنشستگی شرکت؛ مراقبت از سالمندان؛ افزایش سن بازنشستگی؛ بیمه درمانی در سطح کشور
۱۸. گسترش خدمات بیمارستانی، تبدیل بیمارستان‌های انتفاعی به بیمارستان‌های غیرانتفاعی
۱۹. سیاست جمعیتی: سیاست دو فرزندی؛ گسترش مشاوره خانوادگی، مراقبت‌های درمانی و پرستاری مادران و کودکان .

از همین جا طرح و برنامه گسترده احراز صلاحیت، تغییر ساختارها، و تطبیق آن‌ها با داده‌های نوین و نوسازی مشخص می‌شود که در مقابل تحجر روابط در شرایط نولیبرالی پیشرفته، سیاست‌های ریاضتی و توانگر سالار سرمایه‌داری قرار دارد. در این جا به نظر می‌رسد که دولت‌ها به آن‌چه که تاکنون به دست آمده چسبیده‌اند و دیگر از جای خود تکان نمی‌خورند، رفرم‌های اجتماعی مترقی ظاهراً قابل دسترس نیست، چون گویا نمی‌توان

بودجه آن را تامین کرد، دیوان‌سالاری خصوصی و دولتی جانشین کرده تا ساختارهای قدرت را ثابت نگهدارد. به دلیل از بین رفتن چشم‌انداز ترقی شغلی بسیاری از مردم به آنچه که دست یافته‌اند قناعت می‌کنند، خوش‌بینی به آینده و تحرک، به خاطر رشد شدید موضع‌گیری تدافعی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و درگیری‌ها و مبارزات در اثر تعمیق شکاف اجتماعی غالب می‌شود. و بدین صورت می‌توان درک کرد که در نهایت چرا انزوایابی، کوتاه‌بینی، رنجش و حتی غریبه‌هراسی جایگزین روابط و برخورد اجتماعی باز می‌گردد. هراس از افت اجتماعی و تهدیدهای موجود، روانشناسی اجتماعی و فرهنگ سیاسی ویژه خود را تولید می‌کند.

اولین پلنوم ۱۳همین کنگره ملی خلق در ماه مارس ۲۰۱۸ همین‌طور ساختارهای دولت مرکزی را مطابق با گرانیکه‌های رشد و توسعه ۱۳همین برنامه ۵ ساله تغییر داد. موسسه برلینی **Mercator for China Studies (MERICS)** این نشست را در همه جزئیاتش مورد بررسی قرار داد و عناصر جدید ساختار دولت مرکزی را ترسیم نمود.^۱ در اینجا به برخی از ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

- یک وزارت مرکزی که اهمیت بیش‌تری یافته، کمیسیون ملی برای توسعه و رفم، در عین حال نظارت کامل و ضامن دینامیک توسعه و همین‌طور تامین و کنترل این که اهداف سیاسی اعلام شده، فقط در چارچوب حرف و سخنرانی‌های انتخاباتی باقی نماند.
- وزارت علم و صنعت که طبیعتاً سازمان‌دهنده اصلی تجدید مستمر ساختارها و تطبیق آن‌ها با تغییرات علمی و صنعتی است.
- با در نظر گرفتن اولویت ملی جدید چین معتبر **Credible China** وزارت دادگستری و همین‌طور شرکت‌ها و افراد قابل اعتبار تغییراتی یافت که به نوبه خود سیستم تضمین شده حقوق مالکیت معنوی **Intellectual Property Rights** (حتا خارجیان!) را نیز دربرمی‌گرفت. علاوه بر آن متابعت سیستم حقوقی از «سلطه حق و قانون»^۲ و کنترل موثر سیاست‌های ضد ارتش^۳ و در آخر، سیستم مشوق‌هایی برای رفتار فردی در مصرف، مالکیت، پول و وام و اعتبار، در روابط اجتماعی و خانوادگی و در رفتار ترافیکی و زیست‌محیطی از طریق به اصطلاح سیستم جمع‌آوری امتیاز در آن منظور شده بود.
- تاسیس دو وزارت‌خانه مرکزی جدید - وزارت منابع طبیعی و وزارت محیط زیست و بوم‌شناسی - که مبین صعود قابل توجه چین به رتبه اول جهانی در عرصه زیست‌محیطی است.

- برای این که سیاست مبارزه با ارتشاً که در سال‌های اخیر آغاز شده پیگیرانه‌تر و ارزیابی تمامی عملکرد سیاسی از جمله کنترل مالی کلاسیک سیستماتیک‌تر صورت گیرد، ساختار دیوان محاسبات کشور تغییر داده شد.
- وزارت‌خانه جدید کشاورزی و امور روستایی اهمیت نوین هم‌تراز کردن رشد زندگی و درآمد در مناطق روستایی با مناطق شهری را منعکس می‌سازد.
- کمیسیون نوین ملی بهداری را نیز می‌توان در رابطه با بیمه‌های اجتماعی و بهداشتی گسترده و همین‌طور توسعه و تغییر ساختار سیستم بیمارستانی، مراقبت از سالمندان، سیاست جمعیتی و مراقبت‌های قبل و بعد از زایمان دید.
- چشم‌انداز رفرم‌های جالب توجه و اولویت‌های کنترل ملی نوین نیز از سوی آژانس دولت مرکزی برای تنظیم بازار و همین‌طور کمیسیون نظارت مرکزی برای بانک‌ها و بیمه‌ها - که ریاستش به عهده رئیس جمهور است - بازتاب پیدا می‌کند.
- و در آخر دو آژانس بین‌المللی مربوطه برای مهاجرت و همکاری بین‌المللی برای توسعه، وضعیت جدید بین‌المللی چین را منعکس می‌کند. پیش‌زمینه این دو رشد فزاینده شبکه توسعه بین‌المللی چین از جمله به دنبال سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و سرمایه‌گذاری‌های دولتی در خارج در چارچوب ابتکار «جاده ابریشم نوین» است. چین در سال‌های اخیر از یک کشور در حال رشد و «گیرنده» پول از همکاری توسعه، رسماً به یک کشور «دهنده» ارتقاء یافته است: افرادی که به چین مهاجرت می‌کنند دیگر تنها به اقلیت‌های چینی تعلق ندارند، بلکه امروز مردم آسیایی و آفریقایی ملل مختلف را دربر می‌گیرد.

در فهرست بالا می‌توانیم دینامیک گسترده گشایش و رفرم و تجدید ساختارهای لازمه را باز شناسیم، دینامیکی که غرب فاقد آنست. خواهیم دید که این برنامه‌ها واقعاً بیش از آتش‌بازی لفظی که پس از پایان انتخابات ارزش خود را از دست می‌دهد، است. این برنامه‌ها اینجا محقق می‌شود و هرکس - کارخانه‌دار، کارمند، افراد حرفه‌ای و یا خانواده‌های جوان - می‌تواند بر اساس آن‌ها برنامه‌ریزی کند. این برنامه‌ها به سمت‌گیری ملی

تبدیل می‌شود و از طریق این کمک‌ها حیات شغلی، اجتماعی و خصوصی تسهیل می‌گردد، بسیاری از فعالیت‌های نسل جدید سازنده هماهنگ می‌شود و نیروها بسیج می‌گردد.

بادر نظر گرفتن این پیش‌زمینه چین توانست در اکتبر ۲۰۱۹ هفتادمین سالگرد تاسیس خود را جشن گیرد و به چشم‌گیرترین موفقیت در رشد و توسعه خود در تاریخ بنگرد: کشور در خلال چندین دهه یک سلسله از معضلات بشری را از بین برد. مثلاً طول عمر متوسط شهروندان خود را دو برابر کرد، فقر را مانند بی‌سوادی در کشور از بین برد و تساوی حقوق زن و مرد را تحقق بخشید.^۴ بدون برنامه‌ریزی دراز مدت و تعیین اهداف ملی که برای بسیاری از شهروندان تفهیم شده و آن‌ها را بسیج کرده باشد این موفقیت‌ها مقدور نبود.

حتی بانک جهانی که مغلوب ایالات متحده آمریکا است، اخیراً طی تحقیقاتی «راز» موفقیت چین را با نمونه راه‌آهن برجسته ساخت: هماهنگی بین دولت، شرکت‌ها، بانک‌ها و علم و دانش، به کمک اعتبارهای دراز مدت برای سرمایه‌گذاری‌های درازمدت با بهره مناسب باعث امنیت برنامه‌ریزی در دراز مدت می‌شود، چون ملت از پروژه‌ها حمایت می‌کند و از این طریق استاندارسازی سهل‌تر و خطرات به حداقل می‌رسد. بانک جهانی که معمولاً به کشورهای نیازمند به وام و اعتبار در عوض برنامه «بازار آزاد بی‌نظم» را تجویز می‌کند، به ناگاه این مکانیسم ناشی از سیستم را دارای نقش کلیدی برای کسب موفقیت اعلام می‌کند. از این طریق چین توانست طی ده سال دوسوم شبکه خطوط آهن جهانی برای قطارهای مافوق سریع را ایجاد کند و امروز در رابطه با وقت‌شناسی، راحتی، سرویس و قیمت بلیط دارای بهترین سیستم راه‌آهن در جهان است. نتیجه این که مخارج ساختن یک کیلومتر خط آهن قطار پرسرعت در چین تقریباً یک سوم از مخارج آن در کشورهای قابل قیاس ارزانتر از آب در می‌آید. و به قول بانک جهانی پول در اینجا هم وقتی که بازیگران «رهبری و مسئولیت مشخص»^۵ به عهده داشته باشند باز سرعتی که می‌توان با آن زیرساخت‌های بسیار پیچیده‌ای پدید آورد، برجسته می‌گردد. بانک جهانی همین‌طور صرفه‌جویی در گاز کربنیک را نیز محاسبه کرد که قبل از هرچیز به این صورت میسر شد که سیستم راه‌آهن سریع‌السیر چین در این بین به نحو کارایی قادر گردیده تعداد زیادی از پروازها درون کشوری را جایگزین کند.

آیا صرفاً برای این که برنامه‌ای در نظر گرفته شود برنامه ریزی می‌شود؟ آیا برنامه ریزی تنها برای سرگرم کردن دیوان‌سالاری است؟ اصلاً و ابداً! به جای آن برنامه‌ریزی زنده برای بهبود کیفیت زندگی، محیط زیست و وضعیت آب و هوا انجام می‌شود.

این نمونه‌ها مانند یک منشور عناصر موفقیت‌های اجتماعی اقتصادی یک ملت و یک سیستم اجتماعی را نشان می‌دهد. ولی ما تنها قصد داریم علاقه خوانندگان را بیدار کنیم و جز این هیچ.

بخش دوم:

«اوخ! اوخ! اقتصاد و پول!»، آری ولی از نوع دیگر: اقتصاد، پول، امور مالی، فن‌آوری و ساختار عمیق اقتصاد محکم—سیاست صنعتی متحرک، کارآفرینی و

تامین اعتبار، تنظیم و آزاد سازی، دولت و بازار

جوانب یک «سیاست صنعتی پرتحرک»: نقش کنسرنها، شرکت‌های کوچک و دولت

در نمونه تحرک الکتریکی.

در مقدمه کتاب قبلاً به برداشت عمومی مسافری غربی از برخورد سبک‌بالانه و سرعت تعجب‌آور چینی‌ها در رابطه با تحول سازمانی، ساختاری و تکنیکی اشاره شد. ما در بخش سیستم اجتماعی نشان خواهیم داد که این رفتار، به درجه بالای امنیت شغلی، امنیت اجتماعی و همین‌طور اطمینان به ثبات مربوط است که سیستم اقتصادی و اجتماعی چین می‌تواند اهداف رشد و توسعه ملی خود را به مردم القاء کند. هم‌زمان با این، به اندازه کافی انعطاف پذیری برای مردم ایجاد می‌کند، که مستقلاً در مورد تطبیق با تحول سریع تصمیم گیرند.

همین‌طور برخی از کشورهای اسکاندیناوی زیر کلیدواژه **Flexicurity** (مخلوطی از انعطاف‌پذیری و امنیت) با موفقیت مکانیسم‌هایی، یعنی تلفیقی از امنیت کافی در بازار کار، درآمد و امنیت اجتماعی را به وجود آوردند با این نتیجه که یک بیکاری موقت با حقوق خوب، چشم‌انداز خوب برای ادامه تحصیلات حرفه‌ای و چشم‌انداز خوب برای ورود مجدد به بازار کار را قابل تحمل می‌کرد. این اصل در سیستم چین تکامل بیش‌تری یافت. ناامنی حیاتی امروز در چین تقریباً ریشه‌کن شده است. این وضعیت مدیون سیستم بیمه‌های اجتماعی ملی، زیر چتر حمایت شبکه ساختارهای اجتماعی (گوانشی و دان‌وای)، انتظار عموماً مثبت اغلب مردم چین در رابطه با افزایش درآمدهایشان و در آخر درک ذهنی آنان از سهم بودن در بحث و گفت‌وگو عمومی و علنی در رابطه با تعیین اهداف رشد ملی، است.

Guangxi شبکه ارتباطات خصوصی در چین است که از عملکرد آن هیچ تصمیمی بی‌تاثیر نمی‌ماند. قراردادهای رسمی و قول و قرارها در بسیاری از موارد تنها یک راهنماست که در صورت دعوا به نفع برقراری روابط گوانشی می‌توان از آن‌ها چشم‌پوشی کرد و یا از آن‌ها منحرف شد.

بعد از فامیل **Danwei** کوچکترین واحد اجتماعی در جمهوری خلق چین در دوران اولیه بود که به دنیای کار تکیه داشت. اگر شرکت‌ها خانه‌های سازمانی در اختیار کارگران خود قرار می‌دادند، در آن صورت دان‌وای توزیع و مدیریت را به عهده می‌گرفت و مسئولیت تامین اجتماعی، تامین بیمه درمانی، مدرسه و سایر مسایل اجتماعی و تامینی را به عهده داشت.

این مسایل باعث شد که چینی‌ها به شکل تعجب‌آوری ساده، سریع و منعطف با نوآوری و تحول برخورد کنند، برخلاف بسیاری از بخش‌ها در اینجا (آلمان) که در آن مردم زیر تاثیر ساختارهای نسبتاً غیرقابل انعطاف و از دست دادن سریع و مداوم مواضع اجتماعی به دست آمده به آن‌چه که تاکنون بدست آورده‌اند قناعت می‌کنند. سیستم‌های ارتباطی محلی و منطقه‌ای در ارتباط با تنظیم و ادغام رسمی ملی برای اعتماد عمومی و از این طریق آمادگی برای نوآوری و آمادگی برای جریان ورود سریع اطلاعات بین بازیگران صنعتی که منابع بین‌المللی مربوط به صنایع آن‌ها را به عنوان **Open Innovation** معرفی می‌کند، تعیین کننده است.^۱ در نتیجه در رفتار فردی نوعی «فلسفه عملی» برای آزمودن، کنار گذاشتن و فراگرفتن پدید می‌آید که به طور سیستماتیک کلیه سطوح و همین‌طور فلسفه اقتصاد و به ویژه سیاست ساختار اقتصادی چین (سیاست صنعتی) را نیز دربرمی‌گیرد. تمام فلسفه سیاسی از تعیین استانداردها برای سیاست‌های مشخص صنعتی گرفته تا مسأله مربوط به سیستم در «عالی‌ترین سطح» (ر.ش. پائین)، یعنی مسأله «راه سوسیالیسم با مشخصات چینی برای یک دوران نوین» همه به عنوان تجربی‌گرایی چینی شهرت یافته و تعریف شده است.^۲ این امر ناشی از تجربه تاریخی چین است که دارای روند تکاملی شدیداً «غیرخطی» و منقطع بوده و حاصل اهداف رسیدن به یک سیستم کاملاً نوین می‌باشد که برای آن هیچ الگوی قبلی و یا نقشه اصلی که بتوان به آن رجوع کرد وجود ندارد.

در این بین در دنیای تجارت بین‌المللی در کنار مفهوم «تجربی‌گرایی» چینی یک فرایافت دیگر یعنی **China Speed** نیز پدید آمد که مبین سرعت زیاد رشد و تکامل چین است. این مطلب نیز سبب می‌شود که حتی شرکت‌های بزرگ غربی با تکنولوژی بسیار پیشرفته مانند شرکت بوش مشاهده کنند که روز به روز نوآوری‌های بیش‌تری در شعبات آنان در چین تولید می‌گردد و به غرب منتقل می‌شود و در این بین تقریباً آن‌ها از چین بیش‌تر می‌آموزند تا برعکس.^۳

«تجربی‌گرایی چینی»: اهداف ملی، «بازار»، رام کردن و تنظیم کنسرن‌ها. آن‌کس که آزمایش می‌کند، می‌تواند مرتکب خطا شود ولی آن‌کس که آزمایش نمی‌کند، مرتکب خطا می‌شود.

به قول معروف هرکس آزمایش می‌کند و یا اساساً قدمی پیشرفته برمی‌دارد و ساختارها را تغییر می‌دهد، می‌تواند مرتکب خطا شود. آن‌کس که خطا می‌کند ولی مایوس نمی‌شود و به طور هدفمند به آزمایشات خود

ادامه می‌دهد، نهایتاً با وجود اشتباهات مرتکب شده، موفق خواهد شد. آن کس که به حل مشکلات آینده بشری نمی‌اندیشد و قصد تغییر آن را ندارد و یا نمی‌تواند آن را تغییر دهد و تنها قصد دارد ساختارهای حاکم در صنعت، در اندازه، در توزیع و در قدرت را حفظ کند (مانند دولت‌های «بزرگ» نولیبرال و محافظه کار آلمانی انواع ائتلاف‌ها بین کارتل احزاب نولیبرال) مرتکب خطای بزرگی می‌شود که در پایان حتی به نفع مشتریان و هواداران آن‌ها نیز نخواهد بود. به نظر می‌رسد که حداقل نسل جدید محصلین **Friday for Future** این امر را درک کرده‌است.



کدام ساختارها و تغییرات ساختاری برای این کار لازم است را می‌توان از سیاست ساختاری اقتصادی یک‌پارچه، سیاست نوآوری تولید و بزرگی شرکت‌های چینی، یعنی سیاست‌های مربوط به طبقه متوسط، برای شرکت‌های نوپا **Startup** و شرکت‌های کوچک و متوسط و همین‌طور سیاست‌های چین در قبال کنسرن‌های بزرگ برداشت کرد. «سیاست صنعتی» چین برپایه اصول زیر بنا گردیده است:

- تعامل بین تنظیم و آزاد سازی، یعنی در فاز مشخصی «به حال خود رها کردن» و در وقت لازم تعیین استاندار
- تضمین انتقال و جریان اطلاعات در مقابل محافظت بیش از حد از حقوق مالکیت معنوی برای کنسرن‌های بزرگ که اغلب مخرب است
- استقلال سیاسی و برتری سیاست در مقابل کنسرن‌های بزرگ.

مثلاً دولت چین اجازه می‌دهد که صنایع جدید و نوین همین‌طور نوآوری‌های شرکت‌های نوپا و شرکت‌های کوچک و متوسط طولانی‌تر فعالیت کنند تا معلوم شود کدام استاندارها عملکردی است. تازه پس از آن مرحله

تنظیم و استاندارتیزه شدن صورت می‌گیرد و از این طریق یک فرایند انتخاب کارا در بازار «تعبیه و تنظیم شده» صورت می‌گیرد.

دولت چین ظاهراً از این تنظیم کردن و رهاساختن‌ها، بسته به وضعیت جاری یک شاخه صنعتی، بسیار واقع‌گرایانه استفاده می‌کند. حتی آزاد سازی‌ها (مثلاً در صنعت هواپیمایی با از بین بردن حداکثر قیمت بلیط) نه بخاطر اعتماد کورکورانه به «بازار»، بلکه همیشه برای وضعیت و دوره کاملاً مشخصی، برپایه شاخص سودمندی آن برای منافع عمومی (یعنی هدف‌های رشد ملی) بود.^۴

راه رفتن روی طناب بین گشایش در برابر نوآوری **Open Innovation** (همین‌طور گشایش در مقابل اطلاعات، منابع، استفاده و بسط مالکیت معنوی) و تضمین حقوق‌بین‌الملل خصوصی **IPR** و دانش به ثبت رسیده، که اغلب در مالکیت کنسرن‌های بزرگ قرار دارد، بسیار دشوار است. ما بعد خواهیم دید که برنامه «چین معتبر» (**Credible China**) چه نسبت به درون و چه نسبت به خارج، یک گرایش نوین سیاسی فرهنگی اولویت‌دار چین برای بازیگران دولتی، شرکت‌ها و شهروندان است که مثلاً به این معنی است که کنسرن‌های بین‌المللی غربی دارای تعهدات و اغلب سرمایه‌گذاری‌های مشترک در چین، پتنت‌های و حقوق‌بین‌الملل خصوصی خود را به طور روشن طبق قوانین حاکم در مقابل دادگاه‌های چین تأیید و تضمین می‌کنند و در صورت سوءاستفاده از طرف شرکت‌های چینی، می‌توانند غرامت دریافت کنند (و کسانی که پتنت و یا حق انحصار شرکت‌های خارجی را مورد سوءاستفاده قرار داده‌بودند، مجازات می‌شوند).^۵

ولی ظاهراً در درون چین و بین بازیگران چینی، روال کار برعکس است.^۶ شناخت‌های جدید نیز تایید می‌کند که اعمال بسیار شدید حقوق‌بین‌الملل خصوصی، تمایل به تضعیف اثرات مثبت عوامل دیگر مانند آموزش، تامین اعتبار و مسایلی شبیه به آن‌ها را دارد.^۷ لذا خوب است که دولت‌های محلی و مرکزی چین حقوق بین‌الملل خصوصی را طوری تنظیم کنند که جریان اطلاعات به ویژه به سوی شرکت‌های نوپا و شرکت‌های کوچک و متوسط را بیش از حد محدود نکند.

حتی در منابع علم اقتصاد و روال جاری در غرب از مدتها پیش شناخته شده که نوآوری باز و نه حفظ مطلق پتنت‌ها، از نظر اقتصاد کلان موثرتر از حفاظت کامل آن‌ها است.^۸ پتنت‌ها در خزانه کنسرن‌های بزرگ اغلب به عنوان اقلام دارایی مورد استفاده قرار می‌گیرد تا **Shareholder value** تا ارزش بازار کنسرن‌ها را بالا ببرد و

اغلب از آن‌ها نه تهاجمی و نوآورانه و نه برای سرمایه‌گذاری استفاده می‌شود و تکاملی هم در آن‌ها صورت نمی‌گیرد. در دهه اخیر یک شناخت علمی، عملی و گسترده به دست آمده که پتنت و حفظ حقوق بین‌الملل خصوصی از دهه ۱۹۹۰ زیر فشار کنسرنها به ویژه انحصارهای چندجانبه **Oligopol** در رشته‌های فن‌آوری الکترونیکی از طرف دولت‌های نولیبرال در سیستم سرمایه‌داری مالی شده غربی، بسیار فراتر از سطح تولید اقتصاد کلان بوده است.

چین ظاهراً در روابط داخلی بین بازیگران چینی از «حفاظت» بیش از حد دانش (پتنت، نرم‌افزار، نمونه کالا و غیره) همین‌طور در مقابل کنسرنهای بزرگ چینی که برتری و تفوق علمی خود در مقابل شرکت‌های کوچک و متوسط و همین‌طور شرکت‌های نوپا را با مهارت حفظ می‌کنند، پرهیز می‌کند. در اینجا اولویت سیاسی «اطلاعات باید جریان داشته باشد» حاکم است، تا در اختیار کسانی قرار گیرد که می‌توانند به بهترین وجه از آن استفاده کنند و آن‌ها اغلب شرکت‌های جدید، جوان و کوچک می‌باشند.

از این رو سیستم سیاسی نیز بازار موثری ایجاد می‌کند، که در اقتصاد کلان زیر شرایط کنسرن‌های بزرگ چند جانبه نمی‌توانست سودمند عمل کند. به طور مشخص همیشه این مسأله مطرح است که حفاظت از پتنت برای دارنده امتیاز تا چه حد باید باشد و این امتیاز باید برای چه مدت مختص دارنده امتیاز باشد و یا این که دارنده امتیاز پتنت همیشه موظف به اخذ جواز است و اگر پاسخ این سؤال مثبت است، تحت کدام شرایط (و مثلاً به چه قیمت). در چین این‌طور به نظر می‌رسد که دولت و دستگاه‌های اداری از این فلسفه پیروی می‌کنند که محافظت از پتنت کنسرن‌های بزرگ به نفع شرکت‌های کوچک را باید کاهش داد و همه این‌ها مسأله قیمت مناسب جواز است.

به عنوان نمونه در این زمینه دولت چین سیاست راهبردی خود را نشان می‌دهد، به این شکل که روابط بسیار نزدیک گذشته خود با شرکت‌های بزرگ به ویژه شرکت‌های دولتی را کاهش می‌بخشد،^۹ ولی خواستار سهم مشخص آن‌ها در تکامل ملی است. سرمایه‌داران از هر نوع، هر قدر هم که از نظر اقتصادی ثروتمند و قدرتمند باشند، باید به برتری سیاست و اهداف رشد و توسعه ملی گردن نهند. این تفوق دولت مرکزی بر کنسرنهای بزرگ حتی در مورد صنایع خودروسازی (که در آلمان پرهیزه محسوب می‌شود) ظاهراً همین‌طور با سیاست مبارزه آغاز شده علیه ارتشاً زیر رهبری رئیس‌جمهور "شی جین‌پینگ" و نخست‌وزیر "لی که کیانگ" مربوط

می‌شود. دولت چین مصمم است نفوذ کنسرنهای بزرگ را بر سیاست محدود نگاه دارد.^{۱۰} این سیاست‌ها را ما در بخش‌های دیگر هم شاهد خواهیم بود و بعداً به اجمال به آن خواهیم پرداخت.

«سیاست پر تحرک صنعتی»: نمونه صنایع خودروهای برقی

می‌دانیم، چین کشوری است که در وداع با دوران موتورهای احتراق داخلی، فاصله خود را با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری افزایش می‌بخشد و تحرک الکتریکی و آلترناتیوهای رانشگر دیگر را جایگزین می‌کند. بعداً به آن خواهیم پرداخت. چین در حال حاضر دارای بیش‌ترین تعداد خودروهای الکتریکی، از جمله ۹۰٪ کلیه اتوبوس‌های الکتریکی جهان (تقریباً نیم میلیون در سطح جهان) و هم‌چنین کامیون‌ها، لیفتراک‌ها و انواع مختلف دوچرخه‌های برقی و وسائط نقلیه برقی می‌باشد. در سال ۲۰۱۷ بیش از نیمی از خودروهای برقی جهان در چین وارد بازار شد.^{۱۱} اعداد و ارقام به شکلی نمایی رو به بالا رشد می‌کند و نسبت به کشورهای سرمایه‌داری هنوز تفاوت فاحش دارد. در بزرگترین شهرهای چین دیگر ممکن نیست نمره آبی (برای خودروها با موتور احتراق داخلی) دریافت کرد. دیگر عملاً تنها نمره‌های سبز برای خودروهای برقی و ترکیبی و یا رانشگرهای آلترناتیو دیگر صادر می‌شود.

دیگر تاسیس جدید کارخانجات تولید خودرو با موتور احتراق داخلی مجاز نیست و اجازه تاسیس کارخانجات خودرو با رانشگر آلترناتیو ترجیحاً به شهرهایی داده می‌شود، که خدمات ارزنده‌ای در جهت تامین تحرک تمیز انجام داده‌اند.^{۱۲}

یک پیش‌بینی شعبه بوش (آلمانی) در چین حتی براین مبنی است که «حداکثر در ۲۰ سال آینده دیگر هیچ فرد چینی خودرو نخواهد خرید.» در این رابطه بعداً بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

علاوه براین در چین هم‌اکنون در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون دوچرخه برقی و تقریباً ۲۵۰ هزار وسیله نقلیه کم سرعت برقی سه و یا چهارچرخه (Low Speed Elektro Vehicle) LSEV، یک نفره و یا دونفره وجود دارد. ولی اکثر این خودروها در ابتدا هنوز استانداردهای اولیه لازم را تامین نمی‌کردند و از این رو اجازه نداشتند در ترافیک عمومی شرکت کنند. استفاده از این گونه وسایل نقلیه تنها در محوطه‌های خصوصی، محوطه تاسیسات و یا کارخانه‌ها، زمین‌های ورزشی و غیره مجاز بود. تعداد زیادی از شرکت‌های کوچک و متوسط در بخش تولید

دوچرخه‌های برقی روز به روز بیش‌تر از این گونه وسایل نقلیه **LSEV** برای این «بازار خاکستری» تولید می‌کردند. از نظر حقوقی آن‌ها در «بخش خاکستری» جای داشتند ولی همزمان با آن این شرکت‌ها دانش فنی لازم را به دست آوردند تا خود را تکامل بخشند. جالب توجه بود که دولت مانع این نوع تاسیسات و تولیدات نشد، با این که تعداد تولید از نظر آماری مورد بررسی و تحلیل و محصولات تولید رسماً کنترل می‌شد. تنها برخی از استان‌ها به طور انتخابی این نوع تولید را متوقف کردند.^{۱۴}

با این پیش‌زمینه در سال ۲۰۱۷ کنسرنهای خودروسازی بزرگ که در عین حال تولیدکننده بزرگ خودروهای برقی هستند به دولت مرکزی رجوع کردند و خواستار محدود کردن صنایع **LSEV** شدند، به این دلیل که آن‌ها نه تنها وسایل نقلیه «غیرقانونی» تولید می‌کنند، بلکه همین‌طور تعداد زیادی از پتنت‌های صنایع بزرگ را زیر پا می‌گذارند. با تصمیمی که در آن زمان در چین شدیداً مورد توجه عموم قرار گرفت، دولت مرکزی درخواست صنایع خودروسازی را رد کرد.^{۱۵} «تقلید» داخلی دانش به ثبت رسیده برای رانسگرهای برقی در چین به نظر دولت مرکزی تنها مسأله تعامل بین صاحبان پتنت و استفاده‌کنندگان پتنت در باره پرداخت حق امتیاز بود. در ضمن: «اطلاعات باید در جریان باشد» و حفاظت مطلق از پتنت و انحصار دانش به وسیله کنسرنهای بزرگ گزینه خوبی تلقی نمی‌شد.

در این بین دولت مرکزی چین به ارزیابی و تعیین استانداردهای صنعتی برای **LSEV** این نوع نوین از وسایل نقلیه پرداخت که از این طریق بسیاری از شرکت‌های کوچک و متوسط و تولیدات آن‌ها قانونی شد. شرکت‌هایی که قادر به رعایت استانداردها نباشند، تعطیل خواهند شد. و بدین سان از سال ۲۰۱۹ تعداد **LSEV** ها در خیابان‌ها رفته رفته بیش‌تر شد که ترافیک فردی را انعطاف‌پذیرتر کرد و از این طریق که جایگزین خودروهای بزرگ شد، مصرف انرژی را به صرفه‌تر نمود.

این «سیاست صنعتی چابک» چین دارای عناصر زیر است:

- تکامل انعطاف‌پذیر تولید به وسیله شرکت‌های کوچک و متوسط و شرکت‌های نوپا و در صورت لزوم همین‌طور به وسیله فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر موجود کنسرنهای بزرگ.
- تعیین بازارهای مورد نظر به وسیله شرکت‌های کوچک و متوسط و تاسیس شرکت‌های جدید که در ضمن این شرکت‌های کوچک و نوپای از طرف دولت‌های محلی و استانی مربوطه مورد حمایت قرار می‌گیرند.

- گشودگی جریان اطلاعات و «گشودگی» در مقابل نوآوری بین کنسرنهای بزرگ و شرکت‌های کوچک و متوسط و شرکت‌های نوپا.
- تنظیم از نظر زمانی محدود (فاز تنظیم و آزادسازی) به وسیله دولت مرکزی که به دنبال تحلیل جنگ عظیمی از اطلاعات راجع به موارد استعمال در زندگی روزمره صورت می‌گیرد.

سیاست‌های صنعتی، نوآوری و محیط زیستی یک‌پارچه

سیاست صنعتی چین در بخش صنایع خودروسازی همین‌طور نشان می‌دهد که سیاست صنعتی تنها با رشد و تکامل نوآوری و فناوری مربوط نیست و بلکه چه بخواهیم و چه نخواهیم همین‌طور سیاست فعال زیست محیطی است و در چین فعالانه به جلو رانده می‌شود. از سال ۲۰۵۰ پس از گذشت سال نمادین چین (۲۰۴۹ : ۱۰۰۰ مین سالگرد تاسیس جمهوری خلق چین) دیگر نباید هیچ وسیله نقلیه‌ای با موتور احتراق داخلی در کشور مورد استفاده قرار داشته باشد و تا آنجا حجم تولید و واردات وسایل نقلیه الکتریکی مشخص شده است مثلاً تا سال ۲۰۲۵، ۱۰٪ کلیه وسایل نقلیه وارداتی.

و هم‌اکنون از حجم وسایل نقلیه با شماره‌های آبی در چین با سرعت زیاد کاسته می‌شود.

برای صنایع خودروسازی آلمان مشکلات در پیش کم نخواهد بود. لذا جای تعجب نیست که تولیدکنندگان آلمانی خود رو، کارخانجات تولید خودروهای الکتریکی جدید را مستقیماً در چین برپا کرده‌اند، زیرا این روند ظاهراً سریع‌تر و از نظر مخارج مناسب‌تر به نظر می‌رسد تا بخواهند کارخانجات تولیدی در آلمان را برای تولید خودروی برقی آماده کنند، که به زمان بیش‌تری نیازمند است.^{۱۷}

و سرانجام توسعه و تکامل محیط زیست ایجاب می‌کند که تحقیقات در مورد حمل و نقل تنها به سطح فن‌آوری امروزی در رابطه با طرح‌های حمل و نقل الکتریکی قناعت نکند. طرح‌هایی برای حمل و نقل الکتریکی بدون استفاده از باتری در دست تکامل است. مثلاً بزرگ‌راه خورشیدی، که الکتریسته القایی به جاده منتقل می‌شود^{۱۸} و یا همین‌طور فن‌آوری هیدروژنی (سلول سوختی)^{۱۹} و یا از نظر سازماندهی و یا تکنولوژی طرح‌های دیگر حمل و نقل مثلاً جاده‌های روز به روز هوشمندتر.

در این میان یک تفاوت سیستمی منبأ مثال در دو پارادایم تحرک الکتریکی که شرکت بوش در آلمان و چین با آن روبروست، آشکار می‌گردد. در حالی که کنسرنهای خودروسازی در آلمان مجبورند «بدون حضور دولت» برنامه‌ریزی کنند، زیرا زیرساخت‌های دولتی احمق مانده و کنسرنها مجبورند خودرو الکتریکی را مانند یک سوپر کامپیوتر بسازند که شاید بتواند روزی هوشمند و مستقل در ساختارهایی که متعلق به قرن ۱۹ است به‌طور مستقل رانندگی کنند (و در بین کنسرنهای خودرو سازی سیستم‌های مختلفی به وجود می‌آیند)، چین زیرساخت‌ها را هوشمند بنا می‌کند، به طوری که خودروهای الکتریکی می‌توانند اتومات‌های ظریفی بمانند و نیازی نخواهد بود که به قلعه‌های کامپیوتری گران‌قیمت تبدیل گردند.^{۲۰}

و بدین‌سان شرکت بوش با ۶۰ هزار کارگر و کارمند چینی برتری فن‌آوری را که نمی‌تواند در غرب بیاموزد، در چین فرامی‌گیرد.^{۲۱} با در نظر گرفتن این پیش‌زمینه می‌توان این عبارت «متعصبانه» را درک کرد که چرا در ۲۰ سال آینده کسی در چین خودرو خریداری نخواهد کرد.^{۲۲} طرح‌های تحرک از نظر تکنیکی و سازمان‌دهی در چین تا آن زمان به جایی خواهد رسید که در بهترین حالت تک و توک امکانات تحرک اجاره خواهد شد. اولین نشانه‌ها برای این که چینی‌ها رفته رفته در فکر وداع با خودروهای خود با موتور احتراق داخلی هستند را می‌توان در گفت‌وگو با مردم چین دریافت.

قلب سبزه‌ها و لیبرال چپ در اروپا باید برای چنین پیشرفت سریعی تندتر بطید. و باید یاد گرفت که از چین آموخت. ولی داشتن موضع اقلیت سیاسی جا افتاده به دلیل آشنایی کافی، می‌تواند راحت باشد.

سیاست صنعتی محیط‌زیست‌محور در چین طبیعتاً با پراگویی‌های خسته‌کننده و مجادله برسر نطفه‌بندی یک سیاست سبز که اغلب در سطح باقی می‌ماند، تفاوت دارد. مثالی را از همین صنایع خودرو سازی در نظر گیریم: چین اولین کشوری است که با فاجعه محیط‌زیستی، که کامیون‌های گازوئیلی، که در کاروان‌های بی‌پایان، سپر به سپر، صدها کیلومتر باند راست بزرگ‌راه‌های آلمان را قرق می‌کنند، در حالی که در مجاور آن تعداد کمی از قطارهای باری نیمه‌خالی روی ریل‌های کهنه حرکت می‌کنند، به وجود آورده، برخورد جدی کرده است. این معضل در آلمان به خاطر قدرت کنسرن‌های خودروسازی ده‌ها سال است که از نظر سیاسی به فراموشی سپرده شده و کسی جرات طرح آن را ندارد. برعکس در چین وزارت محیط‌زیست درنگ نمی‌کند کامیون‌هایی را که با فن‌آوری متداول گازوئیلی حرکت می‌کنند ولی مقررات سخت و هدفمند در رابطه با برون فرست را که مدام

سخت‌تر می‌شود، رعایت نمی‌کنند، فوراً از گردونه خارج نمایند و وزارت‌خانه قدرت چین کاری را دارد.^{۲۳} چین اباً ندارد در خلال ۲ سال بیش از یک میلیون کامیون با فن‌آوری کهنه گازوئیلی را از گردونه خارج کند^{۲۴} و علاوه بر آن کنترل‌های دولتی را نیز تشدید نماید.



و وقتی در چین کنترل محیط زیست اعلام شود، بلافاصله پس از اعلام تبدیل به واقعیت می‌گردد: بعد از کنترل، تعطیل می‌شود و در صورت لزوم مجازات صورت می‌گیرد. به جای جروب‌های بی‌پایان سبز، باید محیط زیست را نجات داد. این امر را ما در موارد مختلف دیگر نمایش خواهیم داد. ما همین‌طور در مورد جایگزین کردن آمد و شد کشتی‌های گازوئیلی به وسیله قطارهای باری برقی بعداً سخن خواهیم گفت.

از این رو روشن است که کشور و یا سیستمی چون چین قادر است از پس وظایف پیچیده مربوطه برآید و انتقال ترافیک کامیون‌ها را به قطارهای برقی سازماندهی کند، یک وظیفه محیط زیستی دیگر که مثلاً در آلمان سال‌هاست که در مورد آن سخن می‌رود ولی عکس آن اعمال می‌گردد.

آنچه که از نظر اقتصادی در کوتاه مدت مخارجی به بار می‌آورد، در میان- و درازمدت به وسیله رانش‌های تکامل اقتصادی و ارتقاء رفاه و از آن طریق انسان‌های پرانگیزه و نوآفرین ترمیم می‌گردد.

برعکس در سرمایه‌داری مالی نولیبرال که در آن کنسرن‌های بزرگ و سرمایه‌های میلیاردی خصوصی و نهادهای بخش مالی نوعی پلوتوکراسی یا توانگر سالاری اعمال می‌کنند، چشم‌اندازی میان و یا درازمدت که عقلا نیت اشتراکی و گسترده‌ای که منافع حیاتی نسل‌های بعدی را نیز در نظر گیرد دم به دم غیرممکن‌تر می‌گردد. فشار کسب بهره‌های حداکثری در کوتاه‌ترین مدت خیلی سنگین است و در نتیجه تحقق اصلاحات و بازسازی پروژه‌های پیچیده صنعتی و زیست محیطی روز به روز ناممکن‌تر می‌گردد. کارتل احزاب نولیبرال،

دولت را طی چهار دهه غلبه ایدئولوژیکی نولیبرال به شکل پایداری کوچک و ناتوان کرده و باوجود جملات دهان‌پرکن تنها به فکر حفظ قدرت خویش است و در مورد معضلات آتی عاری از هر نوع ایده و توان است.

در کشور در حال رشد چین با شرکت‌های بزرگ منظم شده و برای دراز مدت در سیاست راهبردی توسعه ملی یک پارچه شده‌اش، حتی ممکن است عقلانیت تجاری تغییر یابد. بگذار در نمونه صنایع خودرو کمی تأمل کنیم: خودروساز اروپایی "ولو" که متعلق به چین است، اوایل ۲۰۱۹ اعلام کرد که به طور یک‌جانبه و به عنوان تنها شرکت خودروسازی این تصمیم خطرناک ولی از نظر زیست‌محیطی انقلابی را که هیچ کشوری در غرب حاضر به اجرای آن نبود، اتخاذ کرده، که در آینده تنها خودروهایی را تولید کند که دارای محدودیت سرعت حداکثر ۱۸۰ کیلومتر در ساعت خواهد بود. در وبسایت کنسرن اعلام شده بود که تا سال ۲۰۲۵ نیمی از خودروها برای فروش، برقی و یا ترکیبی خواهد بود و تا سال ۲۰۴۰ زنجیره تولید ارزش به طور کامل از نظر آب و هوا خنثی خواهد بود. روزنامه "هاندلزبلات" لب کلام سیاسی، صنعتی و زیست محیطی را این طور بیان کرد: «از زمانی که خودروسازی سوئدی "ولو" به چینی‌ها تعلق دارد، دیگر ظاهراً هیچ چیز غیرممکن نیست.»^{۲۵}

سیستم مالی و اعتباری: از بانک‌های دولتی تا سرمایه‌گذاری جمعی Crowd Funding، از شرکت‌های دولتی تا شرکت‌های نوپا، از تنظیم مجدد تا آزاد سازی - اعتبارات، سرمایه‌گذاری خطرپذیر، جذب مالی و ادغام برای توسعه ملی

در بالا اشاره کردیم که سیستم مالی چین در مقابل بحران بین‌المللی مالی مقاوم است. ظاهراً امروز حتی مقاومتر از بحران مالی بزرگ قبلی در سال ۲۰۰۸ شده است. چین دارای بدهی‌های خارجی قابل توجهی در مقابل سازمان‌های مالی که زیر نفوذ ایالات متحده آمریکا قرار دارند (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی) و یا بانک‌های وال‌استریت نیست، بلکه بدهی‌هایش به بانک‌های دولتی کشور و به ارز "رن‌مین‌بی" می‌باشد. در بالا به نرخ بدهی‌های شرکت‌ها، خانوارها، دولت مرکزی و دولت‌های منطقه‌ای اشاره کردیم. ارز ذخیره کشور تقریباً ۳ میلیارد دلار است که چین را در مقابل دستکاری‌ها از خارج مصون می‌سازد.^{۲۶} در کنار اقتصاددانان مالی

بین‌المللی مانند "م. هادسون" و یا "ج. راسموس" و دیگران حتی مقامات بلندپایه بانک‌های مرکزی و صندوق بین‌المللی نیز به این امر اذعان دارند.^{۲۷}

بخش بانکی چین عمدتاً از بانک‌های مرکزی، چهار بانک ملی سنتی بزرگ و یک سلسله از بانک‌ها دولتی جدید ویژه، اغلب برای تجارت بین‌المللی، توسعه بین‌المللی و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های جهانی در رابطه با جاده ابریشم جدید تشکیل می‌شود. (در پایین بیشتر به آن خواهیم پرداخت). این بانک‌ها یک‌پارچه شده و موظف به رعایت سیاست راهبردی توسعه ملی می‌باشند و بدین سان قبل از هرچیز به عنوان بانک‌های سرمایه‌گذاری و توسعه دولتی در داخل و خارج عمل می‌کنند. روابط خاصه چهاربانک بزرگ با شرکت‌های بزرگ دولتی در گذشته در این بین به نفع گشایش بیشتر، انعطاف بیشتر و تعهد بیشتر نسبت به تشویق و ترغیب و حمایت از شرکت‌های کوچک و متوسط از بین رفته است.^{۲۸}

بانک‌ها امروز کمک می‌کنند تا شرکت‌های بزرگ دولتی را مدرن‌تر، رقابت‌پذیرتر و از نظر سیاست راهبردی و از نظر فن‌آوری پیشرفته‌تر سازند و در واقع نیز تاکنون موفق بوده‌اند.^{۲۹} شرکت‌های صنعتی دولتی چینی مدتهاست که دیگر مانند "دویچه بان" (خط آهن آلمان) که بجای خدمت رسانی، ده‌ها سال است که خود را برای بازار بورس مشاطه می‌کند و میلیون‌ها یورو به جیب روسای گذشته و مشاورین گران قیمت آن پارو می‌کند، دیناسورهای صنعتی نیستند، بلکه در این بین در کلیه صنایع استراتژیک مهم ستون فقرات محکمی را تشکیل می‌دهند که از نظر فن‌آوری، زیرساختی و استراتژی عمومی ایمپالس‌های لازم را ارسال می‌دارند و آن‌ها را به پیش می‌رانند.^{۳۰}

بدین سان در چین یک اعتبار گسترده و سرمایه‌گذاری محور برای شرکت‌ها، به طور مشخص برای شرکت‌های کوچک و متوسط ویا تازه‌پا و کار آفرین تامین شده است. سیستم دولتی تامین مالی متعهد به رعایت اهداف توسعه ملی، بدون کمک «بازارهای مالی آزاد» هم (که در غرب عمدتاً حول محور خود می‌گردند، برای خود زندگی می‌کنند و به ضرر اقتصاد واقعی و بقیه جهان فربه‌تر می‌شوند) قادر است اعتبارات لازم را تامین کند. از این طریق به شیوه‌ای هدفمند به طور دراز مدت و کلکتیو - منطقی با صدها هزار شرکت تازه‌پا، کارآفرینی توده‌ای میسر گردید،^{۳۱} که برای بهبود ساختارهای صنعتی و توسعه نوآوری و تکامل فن‌آوری تعیین کننده بود.^{۳۲} (در پایین بیشتر به آن خواهیم پرداخت)

از این رو این طور به نظر می‌رسد که چین «اقتصاد بازار بهتری» را سازماندهی کرده است. یک سوم کلیه شرکت‌های نوپا در سطح جهان در چین ایجاد شده است، که بیش از یک میلیارد دلار سرمایه به بازار وارد می‌کنند،^{۳۳} در حالی که تعداد تاسیس شرکت‌های جدید در آلمان رو به کاهش است. اما کارآفرینی توده‌ای تنها با وجود بخش مالی و اعتباری که دارای تعهد ملی بوده، به طور دسته‌جمعی هماهنگ و یک‌پارچه شده و در خدمت اقتصاد واقعی قرار داشته باشد، مقدور است، که برای شرکت‌های نوپا به اندازه کافی امنیت اجتماعی و مالی ارایه کند.

و در عین حال با تامین اعتبارات گسترده سرمایه‌گذاری محور، سودآوری خوبی برای شرکت‌ها تامین می‌شود.^{۳۴} سیستم بانکی دولتی چین در فاز «رفرم و گشایش» از سال ۱۹۷۸ که با نرخ رشد اقتصادی شدید، شکسته شدن ساختارها و افزایش بی‌نظیر درآمدهای خصوصی رو به رو شده بود در ابتدا خود را روی شرکت‌های صنعتی دولتی متمرکز کرد. از این رو به خاطر نیاز فزاینده تامین مالی شرکت‌های خصوصی و معاملات و با پیش‌زمینه فرهنگی شبکه خانوادگی، قبیله‌ای، تعاونی و روستایی (فرهنگ گوانشی)، یک بخش اعتباردهنده بزرگ ولی غیر رسمی **P2P** (فرد به فرد) پدید آمد این بخش به خاطر انباشت عظیم ثروت و دارایی، به عنوان یک بخش مستقل از بانک به سرعت ابعاد خارق‌العاده‌ای به خود گرفت و سرآخر به خاطر سطح بالای بهره در آن زمان امکانات بسیار عالی برای خرید سهام از سوی تازه به دوران رسیده‌های ثروتمند که در ضمن قصد پنهان کردن ثروت خود در مقابل مالیات‌ها را داشتند، پدید آورد. به کمک تنظیم و کنترل شدیدتر این بخش اعتبار دهنده غیر رسمی، این گرایش نیز در سال‌های اخیر محدود شد.

این کنترل و تنظیم‌ها قبل از هرچیز به دلیل تحول بخش مالی به سوی سرویس خدماتی آنلاین که تعداد آن‌ها از سال ۲۰۱۲ به شدت رشد کرد لازم شد.^{۳۵} کلیه عرضه‌ها (از انباشت سرمایه در سطح گسترده تا اعطای اعتبار، سرمایه‌گذاری مالی و یا سوداگری) امروز همه به طور وسیع در اینترنت وجود دارد و در نتیجه روند خلق پول ناشفاف و همیشه بی‌ثبات‌کننده را نیز با خود به همراه می‌آورد. البته بخش غیررسمی و گسترده مالی در چین شمول اجتماعی بزرگ و «باسواد سازی» مالی بسیاری از خانوارها را به دنبال داشت، که شفافیت «سرمایه‌گذاری‌های جمعی» **Crowdfunding** و اعطای اعتبار محلی **P2P** (همتا به همتا و یا فرد به فرد) به خانوارها و یا شرکت‌های نوپا برپایه ساختارهای خانوادگی، قبیله‌ای و یا گوانشی را تضعیف می‌کرد. در فازی

که نرخ بهره‌ها رفته رفته پایین آمد، از ترس خانوارها و پس‌انداز برای روز مبدا کاسته شد.^{۳۶} و در آخر بخش غیررسمی مالی با نقل و انتقال‌های وحشی هرم اعتباری و اوراق بهادار و مشتقات به یک سرخوشی گسترده در زمینه سوداگری انجامید و رفته رفته به فاکتور تهدیدآمیزی برای کل ثبات اقتصادی مبدل گردید. در سال ۲۰۱۵ نهایتاً بحران بزرگی در بخش اعتبارات کوچک پدید آمد و خسارات زیادی به بسیاری از سهام‌داران کوچک وارد کرد.^{۳۷}

در ادامه، قواعد و استانداردهای کاملاً مشخصی برای این قسمت از بخش مالی تعریف شد و از ۲۰۰۰ P2P پلاتفرم اولیه رسماً ۱۸۰۰ پلاتفرم تأیید و قانونی اعلام شد.^{۳۸}

از این طریق دولت چین همان‌طور که در مورد سیاست صنعتی در بخش تحرک برقی دیدیم، با اجرای اقدامات باثبات‌کننده و تنظیم‌کننده به هیچ‌وجه فلسفه ممنوع‌سازی را دنبال نمی‌کند. فلسفه تنظیم «چالاک» در بخش مالی نیز صادق است.

ممنوعیت تنها در موارد استثنایی اعلام شد، که البته سریع و قاطع صورت گرفت. مثلاً سیستم فرار رمزارز (Cryptocurrency) (بیتکوینز) که شدیداً سوداگرانه بود سریعاً ممنوع شد. چین یکی از اولین کشورهای بود که بیتکوینز و دیگر رمزارزهای سوداگرانه را ممنوع کرد. این امر شامل «غرب وحشی» (شرق وحشی) برای استخراج بیتکوینز (Mining)، که در حاشیه برخی مناطق و شهرهای چین یعنی در اطراف شهر "اردوس" در مرز کویر که به خاطر وجود دانش فنی چین، توان رایانه‌ای سریع و ارزان و قیمت نازل برق گرانیگاه‌های جهانی ایجاد شده بود هم می‌شد.^{۳۹} فعالیت‌های استخراج در تالارهای قدیمی کارخانه‌ها در مناطق صنعتی متروکه "اردوس" نهایتاً برملا شد زیرا مصرف برق شهر به نحو غیرقابل توجهی به شدت افزایش یافته بود. سرانجام مراکزی با صدها رایانه مربوط به هم کشف شد. البته هنوز هم اعلام می‌شود که سهم چین در استخراج بیتکوینز کماکان زیاد است و حتی مجدداً افزایش می‌یابد.^{۴۰} البته در انتشارات کارشناسی هیچ نشانه‌ای برای تأیید و یا تکذیب این اطلاعات وجود ندارد.

و سرانجام به خاطر مصرف برق که همین‌طور استفاده غیرمتمرکز از بیتکوینز در بخش خصوصی، با به اصطلاح زنجیره‌های بلوکی که روز به روز به طور نمایی گسترده‌تر می‌شد، در سال ۲۰۱۹ در کنار تولید رمزارز، استفاده از آن نیز ممنوع گردید. البته این بدان معنی نبود که بانک مرکزی و دیگر بانک‌های چین خود در فکر ایجاد

یک ارز الکترونیکی ویژه با استفاده از فن آوری زنجیره‌های بلوکی پایدارتر و از طرف مرکز تضمین شده برای تراکنش‌های نبودند و آن را مانند کشورهای دیگر به اجرا در نیاوردند.

تعداد زیادی از بانک‌های صوری که در بخش مالی غیر رسمی با سرمایه‌ای معادل ۱۰ میلیارد دلار پدید آمده بود، بعضاً ممنوع شد و بعضاً رسمیت یافت و تنظیم شد^{۴۱}. بدین سان بخش قدیمی غیررسمی مالی چین روی هم رفته حفظ شد ولی شفاف گردید و با بخش رسمی مالی مربوط شد که ثبات را تشدید کرد و این بخش را کارا تر ساخت.^{۴۲}

بخش مالی خصوصی اینترنت محور روی هم رفته و البته به طور فزاینده‌ای زیر نفوذ شرکت‌های خصوصی بزرگ IT مانند **Alibaba** و **Tencent** و یا **Baidu** و دیگران قرار دارد که برای دادن اعتبار به خانوارها و شرکت‌ها در سطح وسیع و به طور جامع، پلاتفرم کارا تر و شرایط بهتری را ارائه می‌دارد که می‌تواند آن‌ها را با سیستم‌های پرداختی و ابزار دیگر آنلاینی و کاربردهای سودمندتر ترکیب کند. آن‌ها در کنار سخت‌افزار و نرم‌افزارهای بسیار پیشرفته، زیرساخت‌هایی برای پرداخت آنلاین از طریق تلفن آفریدند. این بخش هم هم اکنون بسیار رگله و تنظیم شده است.

بدین صورت پرداخت با موبایل اکنون سال‌هاست که در چین رواج یافته و شکل غالب به خود گرفته است. پول نقد حداقل در شهرهای بزرگ زیاد متداول نیست و کارت‌های اعتباری رفته رفته از مد افتاده. درآمد **WeChat** و **Alipay** ناشی از تراکنش‌های موبایل هم‌اکنون بیش از درآمد کلیه کارت‌های اعتباری جهان روی هم است. شرکت‌های کوچک و متوسط و همین‌طور خانوارها می‌توانند امور مالی خود را به شیوه کارایی از طریق **Alipay**، **Finance-App** و یا **Ant Financial** حل و فصل کنند. **Ant Financial** از طرف صدها میلیون خانوار مورد استفاده قرار می‌گیرد. این که با استفاده و تحلیل **Big Data** می‌توان از ایجاد حساب‌های مالی و یا بحران‌های مالی جلوگیری به عمل آورد، روشن و مبرهن است. (در پایین بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت). بنابراین خیلی ساده می‌توان دید که «سناریوهای پیش‌بینی شده بحران تاکنون به واقعیت نپیوسته است.»^{۴۳}

رویه‌رفته بخش مالی شدیدتر تنظیم و یک‌پارچه شده از جوانب مختلفی، نه تنها در زمینه وام و اعتبار و یا تراکنش‌های پرداختی و همین‌طور زیرساخت‌های الکترونیکی، بلکه همین‌طور در تهیه سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر از سوی بانک‌ها، بانک‌های ویژه، کنسرن‌های فن‌آوری اطلاعات و یا شبکه‌های **P2P** دارای قابلیت

توان بیش‌تری است. در نتیجه حجم سرمایه‌های خطر پذیر در خلال چند سال به سطح بخش سرمایه‌های خطرپذیر ایالات متحده آمریکا رسید^{۴۴} و در آینده نزدیک از آن برتری خواهد گرفت.

گشایش سخاوتمندانه و غیرمترقبه بخش مالی چین برای بانک‌ها و بیمه‌های خارجی در سال‌های اخیر در مقایسه با گذشته که سهم سرمایه‌های خارجی کم‌تر از ۲٪ بود و در ضمن علاقه‌ای هم به گسترش نشان نمی‌داد^{۴۵} نشان می‌دهد که برخی از آزاد سازی‌ها در چارچوب تجدید ساختاری گسترده و تنظیم مجدد بازار قابل اجراست.^{۴۶}

نظارت بر سیستم مالی چین در گذشته بسیار پخش و پراکنده بین وظیفه نظارت بانک مرکزی (Poeples Bank of China) و همین‌طور مقامات نظارتی سه بانک مجزای دیگر، بیمه‌ها و تجارت اوراق بهادار تقسیم شده بود. پیشاپیش و در خلال نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین در اکتبر ۲۰۱۷ نظارت بر سیستم مالی به طور جامع اصلاح شد و زیر نظر دولت و از نظر عملیاتی در اختیار بانک مرکزی قرار گرفت. سیستم نظارتی هم‌آهنگ شده نوین کلیه بخش مالی اکنون کمیته برای ثبات و توسعه نام گرفته است.^{۴۸} روی هم رفته از طرف ناظرین خارجی گفته می‌شود که دولت مرکزی و بانک مرکزی چین می‌توانند «بدون این که از طرف بانکداران و دیگر لایب‌گرا خنثی شوند»^{۴۹} نسبتاً مستقل عمل کنند.

براین اساس ارزش خارجی و اهمیت بین‌المللی ارز چین می‌تواند رشد یابد. اساساً این حکم صادق است که حداقل از نظر تئوری هرچه سهم اقتصاد چین در اقتصاد جهانی بیش‌تر شود، وزنه "رین مین بی" (و همین‌طور زنبیل ارزی که از طریق آن کد اقتصاد جهانی مشخص می‌گردد) در کنسرت ارزی جهانی سنگین‌تر خواهد بود. ولی در واقع ایالات متحده آمریکا تاکنون توانسته از صعود هر ارز دیگری جلوگیری کند و حقیقتاً فوق‌دولار آمریکایی در معاملات و تراکنش‌های مالی بین‌المللی هنوز وجود دارد. در واقع رژیم ارزی بین‌المللی نوینی با زنبیلی از ارزها، متناسب با سهم کشورهای مربوطه در اقتصاد جهانی لازم است. ولی با این که سهم چین در اقتصاد جهانی در این بین از مرز ۲۰٪ گذشته، تازه در سپتامبر ۲۰۱۶ "رین مین بی" در «زنبیل ارزی» صندوق بین‌المللی پول با وزن ۵٪ قرار گرفت. با این حال ارز چینی از این طریق به کاندیدی برای ارز ذخیره بین‌المللی تبدیل شد که خود به اهمیت آن می‌افزاید.

در این رابطه «جاده ابریشم نوین» دارای اهمیت زیادی است: سرمایه‌گذاری در پروژه‌ها با ارز "رین مین بی"

صورت می گیرد که گرایشاً اهمیت و ارزش "رین مین بی" را افزایش می بخشد و از این طریق "رین مین بی" به زودی دومین ارز مهم برای تراکنش ها و حفظ ذخیره ها خواهد شد (بعد از دلار و قبل از یورو).

در حقیقت دوری گرفتن بطنی از دلار در تجارت جهانی و روی آوردن به یورو و رین مین بی برای تسویه حساب های بین المللی محسوس است. همین طور «فرار» تعداد زیادی از بانک های مرکزی «به سوی طلا» و بازگرداندن ذخایر طلای خود از ایالات متحده آمریکا در این جا دارای معنای مشخصی است.^{۵۰}

آن چه که احتمالاً در سال ۲۰۰۶ رئیس جمهور عراق صدام حسین قصد داشت انجام دهد و به قیمت جانش تمام شد، یعنی عبور از دلار در صادرات نفتی عراق (او قصد داشت بیش از هرچیز تراکنش ها را از طریق یورو صورت دهد. رین مین بی هنوز به اهمیت امروزی خود دست نیافته بود) امروز به یک گرایش بین المللی تبدیل شده است. صدام حسین در آن زمان از دوران خود پیشرفته تر فکر می کرد.

مثلاً سیتی لندن از سال ۲۰۱۴ به تجارت با رین مین بی پرداخته است. اوایل سال ۲۰۱۹ حجم تجارت روزانه با رین مین بی بالغ بر ۸۰ میلیارد پوند استرلینگ بود که تنها نسبت به حجم تجارت در سال ۲۰۱۸ ۳۰٪ افزایش یافته بود. متناسب با آن سرمایه گذاری شرکت های چینی در بریتانیا بود که تقریباً معادل ۵۰ میلیارد یورو و دو برابر آن چه که در آلمان سرمایه گذاری شده بود، بود. سرمایه گذاری چین در آلمان مجدداً در حال کاهش است.^{۵۱}

علاوه بر آن ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپایی اغلب چین را مورد اتهام قرار می دهند که عمداً ارزش خارجی ارز خود "رین مین بی" را به طور «کاربردی پائین تر» نگاه می دارد. در حقیقت طی بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸ و همین طور یک بار در سال ۲۰۱۲ و بار دیگر در سال ۲۰۱۴ برنامه های محرک سیاست پولی چین ارزش خارجی "رین مین بی" را تاحدی کاهش داد. ولی بانک مرکزی چین کراراً دست به خرید حمایتی دلار برای نگاه داشتن کورس متوسط "رین مین بی" شد.^{۵۲} ولی تازه امروز در جنگ جاری اقتصادی، مالی، ارزی و فن آوری واشنگتن، چین روشنتر با قیمت ارز نازلتر واکنش نشان داد تا از صادرات خود حمایت کند و به مقابله با جنگ گمرکی ایالات متحده برخیزد.

کوشش های تردیدآمیز اواخر سال ۲۰۱۹ برای نزدیکی مجدد تغییر زیادی در این امر به وجود نیاورد و به دلیل خطر خسارات اقتصادی شدید ناشی از ویروس کرونا در سال ۲۰۲۰ سیاست ارزی فعال به عنوان بخشی از

بسته بزرگ فعال سازی اقتصادی مطمئناً کماکان حفظ شد.

فن آوری و نوآوری

آن چه که تاکنون دیده ایم

ما چندین بار در مورد دینامیک نوآوری جالب توجه چین در فن آوری مثلاً در مورد فن آوری کوانتی و یا به اصطلاح رایانه کوانتی، در پیشتازی در سرعت های پرواز در بخش های پدافندی فن آوری نظامی، در تحرک الکتریکی، رانشرهای آلترناتیو، زیرساخت های هوشمند، سیستم های پرداختی و بخش های دیگر سخن گفتیم.^{۵۳} مهندس نظامی سابق ایالات متحده و بلاگر مستقل امروزی، "فرد رید" در این مورد اظهارات تعجب آوری ارایه می دارد. او مثلاً در مورد هواپیماهایی گزارش می کند که با انرژی خورشیدی در ارتفاع ۲۰ کیلومتری زمین پرواز می کند و قادر است بلا انقطاع ماهها در هوا پرواز کند و یا در مورد قطارهای بسیار سریع السیر که برای ارتباطات زمینی سریع بین اروپا و آسیا نقش مرکزی ایفا می کند (و نسبت به هواپیما و کشتی به مراتب زیست محیطی تر است) و یا در مورد سرمایه گذاری در انرژی خورشیدی تا وابستگی به نفت به ویژه از خلیج فارس و حمل و نقل آن از تنگه هرمز و راه های دریایی دیگر که ایالات متحده خیلی ساده می تواند آن ها را بلوکه کند، را کاهش بخشد.^{۵۴}

به اصطلاح سیستم ملی نوآوری چین مثلاً در بخش فتوولتاییک با شدت و سرعت مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت.^{۵۵} این تحقیقات خصلت های خاصه و شناخته شده سیستم نوآوری را مثل ترکیبی از «به جلو راندن» طرح های دولتی و دینامیک های بازار (بازار و دولت) و یا ارتباطات محلی و رقابت بین المللی و یا سرمایه گذاری ملی دولتی برای تحقیق و توسعه و حمایت و تقویت اقتصادهای محلی را تایید کرد.^{۵۶}

و تنها با جهت گیری، تقویت و ترغیب و هماهنگ سازی فعالیت های نوآورانه متعدد خصوصی چین توانست روند جبران پایدار عقب ماندگی ها را، که در تاریخ معاصر بی نظیر است، با موفقیت پشت سر بگذارد.^{۵۷} پویش نوآوری چین با در نظر گرفتن جوانب آمار پتنت های موجود با دقت مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در سال ۲۰۱۴ چین در ارتباط با تعداد پتنت های به ثبت رسیده، با فاصله ای رشد یابنده رتبه اول نوآوری در جهان را به خود اختصاص داده بود. در این بین این کشور سالانه نیمی از کلیه پتنت ها در جهان را به خود

اختصاص داده است.^{۵۸}

از نظر تاریخی این شکوفایی ظاهراً با روشن شدن حقوق مالکیت بر اختراعات در چین از اواسط سال‌های ۲۰۰۰ ارتباط دارد،^{۵۹} که البته قبلاً نشان دادیم که حفاظت حقوق مالکیت معنوی، استفاده مشترک از اطلاعات موجود در قبال پرداخت عوارض را محدود نمی‌کرد. حقوق پتنت و حقوق سرمایه‌های معنوی در چین به مراتب از ایالات متحده آمریکا سخاوتمندانه‌تر و کم‌تر محدود کننده است.^{۶۰} اطلاعات سازمان جهانی مالکیت معنوی که در دراز مدت جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که چین در رابطه با ثبت پتنت به ویژه از سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ ایالات متحده آمریکا را پشت سر نهاده و در سال ۲۰۱۷ بیش از ۱،۴ میلیون پتنت به ثبت رسانده است (ایالات متحده تقریباً ۶۰۰ هزار و اروپا ۴۰۰ هزار پتنت)^{۶۱}

«سرعت دیوانه کننده»

"فرد رید" مهندس سابق ارتش آمریکا و بلاگر امور فن آوری نوشت: «آنچه که در مورد روندهای نوآوری چین توجه مرا به خود جلب می‌کند (...) اول سرعت دیوانه کننده آن و دوم تعداد آن‌هاست که این طور به نظر می‌رسد (...) آن‌ها می‌خواهند آمریکا را از کول خود به زمین پرتاب کنند و سوم ظاهراً مرکز توجه قرار دادن حساب شده آن‌هاست. به نظر می‌رسد که برخلاف چنگ انداختن رقابت آمیز برای کسب سود و منافع ویژه در آمریکا، الگوی خردمندانه‌ای در پس سیاست‌های آن‌ها نهفته است. (...) در حالی که دولت چین برای رفاه مردم چین کوشش می‌کند و بسیار سریع قدرت ضربتی فن آوری و صنعتی را افزایش می‌بخشد، واشنگتن دیوانه وار پول زیادی صرف تسلیحات می‌نماید. آمریکا کوشش دارد یک راه حل نظامی برای مشکلات تجارتی پیدا کند.»^{۶۲}

هوش مصنوعی «ساخت چین»: اطلاعات عظیم، تجزیه و تحلیل عظیم، حکومت عظیم

هوش مصنوعی امروزه به عنوان فن آوری کلیدی برای آینده نزدیک، یعنی برای چندین دهه آینده محسوب می‌شود. هوش مصنوعی در واقع یک «فناوری مقطعی» است که به طور برابر هم برای تحقیقات علمی و هم تولید صنعتی و یا کنترل و تشخیص از راه دور (به اصطلاح **Internet of Things**) نقش مرکزی ایفا می‌کند.

هوش مصنوعی برپایه استفاده از حجم تاکنون ناشناخته‌ای از اطلاعات (Big Data) و تحلیل اتوماتیزه، شبیه سازی و پیش بینی آنها (Machine Learning) با شیوه‌های ریاضی - آماری و غیر جبری نوین (Nonanalytic) بناگردیده است. این شیوه‌ها باید ما را به روندهای پیچیده و خواص تاکنون مختص مغز انسان (مثل انتخاب ارتباط ادراک، خاطره، شناخت الگو، تطابق مرتبط) نزدیک کند ولی در عین حال نقاط ضعف مغز انسانی در زمینه منطقی و تحلیلی و تحلیل آماری ارقام بزرگ را برطرف نماید.^{۶۳}

محدوده واقعی و حوزه‌های به کارگیری احتمالی این فناوری هنوز دقیق نشده ولی « برای اولین بار پس از انقلاب صنعتی، غرب می تواند برتری و تفوق خود در این فناوری کلیدی جهانی را از دست بدهد.»^{۶۴}

همان طور که اشاره شد هزینه‌های دولتی برای فرهنگ، وجود شرکت های نوپا و تامین سرمایه و اعتبار لازم آنها، نشانگرهای مرکزی توانایی‌های نوآورانه آینده یک ملت ولی همین طور یک صنعت، یک بخش و یا یک منطقه و همین طور یک فناوری کلیدی است. در زمینه هوش مصنوعی چین در سال ۲۰۱۷ قریب ۷،۳ میلیارد دلار برای شرکت های نوپا آماده کرد، یعنی به اندازه بقیه جهان روی هم (آمریکا ۵،۸ میلیارد و بقیه ۲ میلیارد).^{۶۵ و ۶۶} برای چین در سال ۲۰۱۶ تقریباً ۶۰۰ کار تحقیقاتی در مقایسه با ۴۴۰ کار در آمریکا در زمینه هوش مصنوعی صورت گرفت (تعداد آنها در سال ۲۰۱۳ در آمریکا تقریباً ۵۰ و در چین ۳۰ کار بود). آلمان با تقریباً ۱۰۰ کار تحقیقاتی در سال ۲۰۱۶ از آنها عقب افتاده است.^{۶۷}

بیهوده نیست که شرکت های آلمانی وقتی صحبت از ارتباط دو سیستم چین و آلمان می شود، اول از همه هوش مصنوعی را مطرح می سازند. رئیس سابق کمیسیون شرق اقتصاد آلمان، "ولفگانگ بوشله" می نویسد، چین امروز شریکی «متساوی الوجهه» در زمینه فناوری و صنعت است میلیاردها دلار برای تحقیق در امور هوش مصنوعی و برنامه‌های تحقیقاتی دولتی هزینه کرده است. گذشته از آن «امکانات مالی بی نظیر و گنجینه عظیمی از اطلاعات و تعداد بی شماری از دانشمندان برجسته» در اختیار شرکت های چینی قرار دارد.^{۶۸ و ۶۹}

کلیدواژه: بیگ داتا؛ در حقیقت نمی توان در چین کنفرانسی پیدا کرد که در آن چندین ده دانشمند از انستیتوهای بزرگ کارشناسی در آن شرکت نداشته باشند و با آرامش، صریح و شفاف در مورد تجزیه و تحلیل بیگ داتا که از نظر ملی و بین المللی مرتبط است، برای کنترل روندهای روزمره، برنامه ریزی ترافیک و مدیریت کلان شهرها، تعیین بهترین اماکن برای پارک صدها هزار دوچرخه برقی اجاره ای، مسیر تاکسی های

"اوبر"، تصمیمات میلیونها مصرف کننده در یک شهر و یک روز و بسیاری از چیزهای دیگر به بحث و گفت‌وگو نشینند.

همین طور فعالیت های تولیدی چین امروز به کمک "بیگ داتا" و تجزیه و تحلیل های کلان در سطح زمین به کمک تصاویر ماهواره ای در زمان واقعی پیش بینی می شود.^{۷۰}

این که در رسانه‌های غربی کلیدواژه **Big Data** (برای چین) فوراً با شبهه «مراقبت و کنترل و دیکتاتوری» تعبیر می شود، با در نظر گرفتن واقعیت های موجود پیچیده در این کشور ساده انگارانه و احمقانه است. تحلیل و کنترل چارچوب **Governance** جریان روزانه میلیون ها نفر بر پایه هوش مصنوعی و بیگ داتا، که بدون آن کلان شهرهای چینی عملاً مانند هر کلان شهر کابوس گونه جهان سومی دیگری فرومی پاشید، امروز برای «مدیریت کلان شهرها» اجتناب ناپذیر است.^{۷۱} بعداً باز به این موضوع خواهیم پرداخت.

حکومت **Governance** به معنی کنترل جزئیات امور فردی که در واقع عملی هم نیست، نیست، بلکه به معنی استقرار سیستم های کنترل و تنظیم است که شرایط سیستمیکی به وجود می آورد که بازیگران می توانند منعطف و با درجه ای از آزادی بر مبنای آن فعالیت های خود را تنظیم کنند. و از این طریق باید در وحدتی مانند دولت، جامعه، سازمان های خصوصی و دولتی، چارچوب و ساختارهای واحدی برای پوشی پایدار به وجود آید.^{۷۲} شهرهای هوشمند در ایالات متحده آمریکا و یا اتحادیه اروپایی نیز امروزه مقدار زیادی از عنصرهای کنترل کننده را مثلاً برای تنظیم جریان ترافیک مورد استفاده قرار می دهند.

«چین نوآور نیست»

چین در قامت یک کشور در حال پیشرفت با نیمه پائینی درآمد متوسط، توانسته خود را تا سطح کشوری با فناوری پیشرفته، با تاثیر اهرمی بی نظیری بین سطح درآمد متوسط و توان نوآوری تکنیکی و سازمانی تکامل بخشد. ما به طور کوتاه کلیدواژه‌ها برای زمینه‌هایی که در آن چین با وجود تحریم های گسترده فناوری از طرف غرب در تحقیق، تکامل و به کارگیری آن از غرب جلوافتاده اشاره می کنیم. برخی از آن‌ها در بالا ذکر شد، برخی دیگر را به طور کوتاه در پایین مطرح می کنیم: تحرک الکتریکی و رانشگرهای آلترناتیو دیگر، فن آوری خورشیدی، فناوری کوانتوم، ابررایانه، قطارهای بسیار سریع و فناوری قطارهای مگلو (الکترومغناطیسی)،

سیستم کنترل مغز-ماشین، فناوری موشک های مافوق صوت، ارتباطات الکترونیکی از راه دور 5G و 6G، باتری های بیولوژیکی، فناوری چپ AI، تحقیقات پزشکی و ژنتیکی، تحقیقات هسته ای و فناوری شتاب بخشی ذره‌ای، تحقیقات فضایی، فناوری رادیوتلسکوپی، ماده شناسی در مواد طبیعی، ساختمان سازی به کمک چاپگرهای ۳بعدی و بسیاری دیگر.^{۷۳} ولی روایت های رسمی در غرب باید به مردم خود تصویر دیگری، تصویر خصمانه ای از «چینی ها» ارایه کند: چین دارای چنان سیستم فرهنگی است که انسان را به تطبیق، تقلید، نتیجه خوب در تست های امتحانی ولی بی ابتکاری تربیت می کند. خانم "کارلی فیورینا" رئیس سابق "یولیت - پکارد" در سال ۲۰۱۵ اعلام کرد که چینی ها نمی توانند مبتکر باشند: «آنها زیاد خوش فکر و مبتکر نیستند، آنها استعداد کارآفرینی ندارند و قادر به نوآوری نیستند.»^{۷۴} همین طور در سال ۲۰۱۵ "مک کینزی" نیز در همین شاخ دمید: چین می تواند تنها نوآوری های «ساده» را اقتباس کند و محصولات را ارزانتر و تنها تا اندازه ای بهتر تولید کند؛ آنها در پیشرفت های علمی و مهندسی تنها تا حدی موفق بوده اند.^{۷۵} سرمقاله نویسی در این رابطه نوشت: «این ادعا کاملاً مزخرف است و آن هم به دلایلی زیادتر از آن که بتوانم همه آنها را در اینجا مطرح کنم.»^{۷۶} البته این امر به اندازه کافی روشن شده ولی در پائین نیز باز توضیحات بیش تری ارایه می گردد. در دراز مدت نمی توان شهروندان غربی را از این طریق در دنیای خواب و خیال نگاه داشت.

کوشی کنیم چین را بفهمیم و از آن طریق خودمان را درک کنیم: مثلاً

سرمایه گذاری دولتی برای آینده علیه وسواس صفرهای سیاه

ما زمینه های صنعتی، علمی، و مالی این موفقیت ها را مطرح کردیم. در اینجا می خواهیم عناصر یک سیاست برای پویا شدن و توسعه را تعمیم دهیم:

- سرمایه گذاری وسیع دولتی در بخش های فرهنگی، علمی و تحقیقی در رشته صنایع حد مقطعی و فناوری
- تجزیه و تحلیل و تعریف اهداف دراز مدت مناطق کاربردی
- هماهنگی، سازماندهی، ترغیب همکاری و مرتبط ساختن بازیگران در امتداد زنجیره ارزش افزوده
- دخیل کردن شرکت های کوچک و متوسط در زنجیره بین المللی ارزش افزوده

- تقویت و بسترسازی کارآفرینان نوآور (شرکت های تازه پا و شرکت های کوچک و متوسط جوان)
- تامین شرایط اعتباری (سرمایه شخصی و وامی) برای شرکت های نوپا و کوچک و متوسط و فراهم ساختن سرمایه های خطرپذیر به مقدار کافی
- استفاده از بانک های دولتی برای توانمندساختن شرکت های دولتی بزرگ در بخش های مهم برای نو سازی و سرمایه گذاری های استراتژیک.
- دخیل کردن شرکت های بزرگ خصوصی در راه تحقق بخشیدن به اهداف رشد و توسعه ملی
- تامین امکانات زیر ساختاری فیزیکی و اجتماعی بسیار بالا هم به وسیله سرمایه گذاری های مستقیم دولتی و هم متعهد کردن شرکت های بزرگ برای سرمایه گذاری در زیر ساخت ها.
- برتری اولویت های سیاسی رشد و توسعه در مقابل منافع محدود و کوتاه مدت شخصی کنسرنها. استقلال دولت از لابیگری شرکت های بزرگ.
- جا انداختن یک سیستم کنترل ضد ارتشاً
- جمع آوری بیگ داتا و تحلیل های گسترده برای بررسی، پیش بینی و کنترل چارچوب های تکامل های بخشی
- انعطاف پذیری زمانی و تاثیرگذاری متقابل آزاد سازی و تنظیم، تعیین استاندارد پس از تحلیل پوش بخشی، استفاده از انعطاف پذیری و قابلیت انتخاب یک مکانیسم بازار برای تطبیق با تنظیمها و استانداردها.

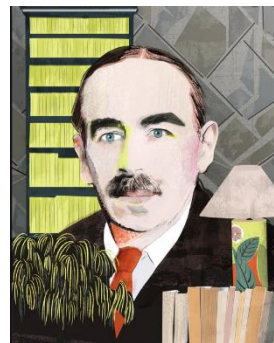
و یا به قول یک کارشناس امور چین: «بخش خصوصی باید در خدمت به کشور باشد و نه برعکس».^{۷۸}

این تصویر از صنعت، فناوری، تاسیس، نوآوری و تامین مالی را بعد بهتر ترسیم و کامل خواهیم کرد.

آلمان فدرال با سکندری رفتن بی برنامه خود به سوی آینده و از دست دادن رفاه نسل های آینده ملهم از روایت های متحجر و بد درک شده و یا اصلاً درک نشده «اقتصاد بازار آزاد» مثلاً با نمونه هوش مصنوعی برنامه متضادی را ارایه می دارد. در این نظر شرکت های محافظه کار، خدمات اقتصادی جاافتاده و منتقدین چپ همگی، هرچند هم که دلایل انتقاد آن ها از پدیده مشابه متفاوت باشد، متفق القولند. برای فناوری صنایع کلیدی قرن ۲۱ دولت ائتلاف بزرگ منفعل در برلین تازه در سال ۲۰۱۹ تکانی به خود داد و ۳ میلیارد یورو (!) بودجه

در نظر گرفت البته نه برای سال ۲۰۱۹، بلکه برای سال های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۵. ولی کمی بعد وزیر دارایی مشخص کرد که فقط ۵۰۰ میلیون یورو به طور مستقیم آماده خواهد کرد و ۵۰ میلیونی که برای سال ۲۰۱۹ در نظر گرفته شده بود فعلاً «بلوکه» خواهد بود.^{۷۹}

چه کوه نظری دردناکی! بر باد دادن آینده یک پایگاه و مرکز اقتصادی، نشان دهنده بی برنامه‌گی احمقانه یک نسل از فرضیه پردازان سیاسی نولیبرال و دیوان سالاران حزبی است که تنها آداب و رسوم متحجر حزبی خود را می شناسند. آن‌ها با سقوط نولیبرالی خود در دهه‌های اخیر هر نوع تصور از اقتصاد به عنوان یک سیستم چرخه پوشی و نه امرار معاش خصوصی یک خانوار دهاتی و همین طور نجات فعالانه آینده ملت را از دست داده اند. دانش اقتصادی اساسی و لازم فردی چون "جان ماینارد کینز" (تصویر) که توانست جهان را از بحران متمادی دهه ۱۹۳۰ نجات دهد در بین این طبقه سیاسی دیگر



وجود ندارد. سرمایه گذاری های ضروری دولتی برای آینده در بودجه دولتی به نفع "فیتیش" «صفر سیاه» ساکن (تعادل بین درآمد و مخارج) قربانی می شود و در این زمینه آقایان به ناگاه فعال شده و این جنون را حتی در قانون اساسی نیز به ثبت می‌رسانند.

با در نظر گرفتن پیش زمینه بی‌نوایی سیاسی کشور، کنسرنهای آلمانی مجبورند خود دست به کار شده و در بخش هوش مصنوعی خواهان همکاری با کنسرنهای آمریکایی و چینی شوند. مثلاً فولکس واگن با شرکت "آپولو"، یک شعبه از کنسرن اینترنتی چینی و "آئودی" و "هواوی" روی خودروهای بدون راننده کار می‌کنند.^{۸۰}

اینجا دیگر سخنی از روایت‌های مرعوب کننده و همیشه حاضر در مورد آتش افروز نوین جنگ سوم جهانی و یا «آن‌ها از اقتصاد بازار پیروی نمی‌کنند!»، «آنجا دیکتاتوری است!»، «مردم آنجا آزاد نیستند!»، «حکومت پلیسی!»، «هنگ کنگ!»، «ویغورها!»، «کرونا!»، «دیگر قواعد کلامی و تحقیق به وسیله رسانه‌های دولتی نیست. اینجا دیگر ایدئولوژی مطرح نیست، بلکه خیلی ساده مسأله بر سر آینده اقتصاد است و انسان باید همراه شرکت های محافظه کار که بخوبی اوضاع را زیر نظر دارند، بازشناسد که آنانی که خیلی میل داشتند پرسنل سیاسی کنسرنهای بزرگ باشند با داشتن صلاحیت ناکافی خود به مصداق «دوستی خاله خرسه» به ارباب رجوع

خود لطمه می زنند.

ولی ظاهراً موضوع هوش مصنوعی دارای ابعاد اجتماعی و سیاسی و همین طور سوءاستفاده احتمالی از «بیگ داتا» و «بیگ آنالایزیس» برای کنترل رفتار و هدایت و در واقع اعمال بالقوه دیکتاتوری است. البته ما بعداً به آزمایش‌های متفاوت جاری در هدایت و کنترل اجتماعی خواهیم پرداخت. البته هر دو بُعد همین طور با صنایع فناوری اطلاعاتی در ارتباط است که ما از جنبه صنعتی به طور کوتاه به آن اشاره خواهیم کرد.

با درک چین، خود را درک کنیم، نمونه فناوری اطلاعاتی: ویژگی بخش و رقابت شدت یافته گول‌های آمریکایی علیه گول‌های چینی.

صنایع اطلاعاتی و ارتباطی، تنگاتنگ و بدون مرز مشخصی با فناوری هوش مصنوعی در ارتباط است، زیرا به تولیدکننده عمده "بیگ داتا" تبدیل شده و به خاطر موقعیت پیشکسوتانه خود همین طور در تکامل «تحلیل کلان» نقش ایفا می کند و به مصرف کننده عمده آن تبدیل شده است. از این رو هر کس که از اینترنت استفاده می کند، به خاطر «ردپای» الکترونیکی که اجباراً به جای می گذارد، که ضبط و ارزیابی می گردد، نه تنها در گوگل و فیس بوک و یا آمازون و یا نسخه چینی آن‌ها علی بابا و بایدو و علی پی و یا تن سنت یا وی چت دارای یک پروفایل شخصی است.

و درست همان طور که در ایالات متحده آمریکا «۵ خواهران بزرگ» (گوگل، آبل، فیس بوک، آمازون و مایکروسافت) با سازمان جاسوسی آمریکا NSA و پنتاگون مربوط اند و اطلاعات خود را برای کنترل جهان در اختیار آن‌ها قرار می دهند، در چین هم جریان اطلاعات بین علی بابا و همکاران و آژانس‌های اطلاعاتی دولتی تضمین شده است.

اقتصاددان آمریکایی، "بابان هزنت" ^{۸۱} مثلاً با نمونه گوگل، استفاده از نظر اجتماعی سودمند و آینده محور "اطلاعات کلان" و همین طور هوش مصنوعی را ترسیم می کند، که با تحلیل‌های هوش مصنوعی قادر است، بیکاری در ایالات متحده را به صورت منطقه ای تنها به کمک تحقیقات اینترنتی و شاخصه‌های جست‌وجوی کاربران تقریباً دقیق و آن هم در زمان واقعی پیش بینی کند. اگر دولت در ایالات متحده آمریکا از نظر

اجتماعی - سیاسی توان عمل داشت، می توانست خود را روی گرانیکاهای منطقه‌ای بیکاری در پیش آماده کرده و پیشگیرانه عمل نماید.

تأمل لازم در مورد ویژگی این بخش: محصولات مادی و غیرمادی (سخت‌افزار و نرم‌افزار) صنایع فناوری اطلاعاتی حول عملیات دیجیتالی میکروالکترونیکی سازمان یافته است که فناوری شبکه‌ای نامیده می‌شود. در تصویر جهانی فردگرایانه غالب علم اقتصاد به اصطلاح «نوکلاسیک» و یا نولیبرال، مدل کالاهای رقیب حاکم است، که مالکان را مجاز می‌دارد، دیگران را از لذایذ خوب محروم کند و از این رو هرچه که دیگران کم‌تر از آن داشته باشند فواید آن برای مالکان مصرف کننده بیشتر خواهد بود. برخلاف این امروز جهان درست بر پایه فناوری شبکه‌ای حاکم حتی فراسوی فرآورده‌های اجتماعی کلکتیو واقعی پر از فرآورده‌های «اشتراکی» است. در این جا هرچه تعداد بیشتر تری از آن در دست‌رس باشد و تعداد بیشتر مصرف کننده وجود داشته باشد، که به شبکه خود تعلق دارند و با امکانات خود ارتباط برقرار می‌کنند، سودمندی فرآورده برای فرد مصرف کننده بیشتر خواهد بود. این امر **installed base** پایه نصب شده شبکه نامیده می‌شود.

از آنجا که این فناوری‌ها، فرورده‌ها و خدمات «انباشته» می‌شوند، به اصطلاح تاثرات شبکه‌ای به همراه دارند. در نتیجه رشد یک استاندارد ارتباطی تکنولوژیکی در واقع به استاندار سازی در سطح جهان می‌انجامد و تولید کننده این استاندارد را اگر مثلاً **First Mover** باشد و استاندار خود را سریعاً علیه استانداردهای رقبای بالقوه خود تحمیل نماید، گرایشاً به سوی انحصارگری سوق می‌دهد. شاید هم به قدری قدرتمند شود که از همکاری با دیگران خودداری نماید همان سیاست تجارتي که مایکروسافت تقریباً همیشه دنبال می‌کرده. این امر از نظر فناوری نشان می‌دهد که چرا ما در جهانی زندگی می‌کنیم که تحت تاثیر گروهی از انحصارهای جهانی قرار دارد که قدرت هر یک بیش‌تر از قدرت اکثر کشورها است.^{۸۲}

در دنیای صنعتی گذشته (در بهترین دوران) برای انحصارهای جهانی سهم ۹۰ درصدی از بازار جهانی (مثل سیستم مایکروسافت امروز) قابل تصور نبود. در آن زمان اگر مثلاً یک کنسرن فولاد شاید ۲۰٪ سهم بازار ملی را به خود اختصاص می‌داد، مقامات امور رقابت فوراً فعال می‌شدند. در دنیای فناوری شبکه‌ای امروزی با اثرات انبوه رشد فزاینده آنها، مفهوم تمامی ایده‌های «آزادی رقابت» و یا «آزادی بازار» را از بین می‌رود. از این رو غرب دیگر قادر نیست طرح متقاعدکننده‌ای برای «بازارهای کارا» و یا «اقتصاد بازار» آزاد که برای مرز

کشیدن با چین هنوز خود را مجری آن می‌نامد، عرضه کند. «بازارها» سریعتر از گذشته به ساختارهای قدرت و مطابق با آن به ماشین‌های توزیع از پایین به بالا تبدیل می‌شود.

البته به ندرت انحصارهای خالص یافت می‌شود. حتی مایکروسافت در بهترین ایام حیاتش یک انحصار جهانی خالص نبود. همیشه مغزهای مبتکر فراوانی وجود دارد که با مدل متن باز **Open Source** مثلاً جنبش لینوکس انحصارها را تضعیف کنند و استفاده‌کنندگان را با محصولات انحصاری «قابل تعامل» سازند. و همین‌طور کنسرن‌های رقیبی وجود دارند که با استانداردهای رقیب به همین صورت می‌توانند **Installed Bases** ایجاد کنند که حتی صرفه به مقیاس، رشد وسیع را تقریباً محقق سازند.

و بدین سان جهان صنایع فناوری اطلاعاتی و شبکه‌ای پر از جنگ‌های معمولی دینامیک و خشن در ساختارهای انحصارهای چندتایی است که در واقع همیشه نوسانات و تلاطم‌هایی در «اقتصادبازار» ره‌اشده نولیبرالی به وجود می‌آورد.

با این پیش زمینه روشن می‌شود که چرا برخورد بین سیستم‌های صعودکننده و سیستم‌های نزول‌کننده این دنیا اغلب به صورت یک جنگ فناوری حول محور نام کنسرن‌های بزرگی از دو طرف مانند آپل، فیس بوک، هواوی و **ZTS** صورت می‌گیرد.

چین: سیاست صنعتی ویژه بخشی و «اجتماعی کردن» سودها

البته مسئولین امور در چین با این واقعیات آشنا هستند و در شکل بخشیدن به صنایع فناوری اطلاعاتی، به روایت‌های بچگانه غرب در مورد «بازار» ایده‌آل و آزاد اعتماد نمی‌کنند. روند تکاملی جهان زیر سلطه غرب مدتهاست که پرده از روی احادیث کهنه برداشته و حتی در خود غرب نه نسل جوان به آن اعتقاد دارد و نه آن نیروهای جاافتاده‌ای که امروز به سیاست تنظیم مجدد صنایع بازگشته‌اند. از تجربیات غرب می‌آموزیم که «اقتصاد بازار آزاد» در یک سرمایه‌داری مالی شده نولیبرال تنها به دلیل فناوری شبکه‌ای نمی‌تواند چیز دیگری جز از تعداد کمی غول مالی - صنعتی به بار آورد که ثروت و قدرتشان بیش‌تر از اکثر کشورهای جهان است.

آن‌ها با سرمایه خود بر اقتصاد، اجتماع و سیاست حکومت می‌کنند ولی بنابر طبیعت خود کوتاه‌بین بوده دارای «عقلانیت» محدود و فردگرایانه می‌باشند. همین‌طور در محافل خاصه قدرت و الیت آن‌ها قادر نیستند عقلانیت

کلکتیو را که خیر مشترک جامعه برای نسل‌ها را در نظر داشته باشد تکامل بخشند. در نتیجه جای تعجب نیست که ایمپالس‌های دراز مدت اجتماعی و بوم‌شناختی از بطن دولت‌ها با چنین «اقتصاد بازارهای آزاد» متجبری تقریباً به طور کامل خفته بماند و دستگاه تعامل جهانی کشورها (جی ۷) ده‌ها سال تنها سرو صدای بی‌اهمیت رسانه‌ای به راه اندازد.

سیاست ساختاری و صنایع فناوری اطلاعاتی چینی راه دیگری را انتخاب کرده است و تبعات شگفت‌آور آن هم‌اکنون به واقعیت تبدیل شده است. هرکس که در چین وارد هتلی می‌شود و خواهان کد ورود به اینترنت می‌گردد با لبخند لطیف کارمند هتل روبرو خواهد شد. در آنجا نیازی به رمز وای‌فای (حافظ مالکیت خصوصی) برای فناوری‌هایی که «هزینه‌های حاشیه‌ای» آن‌ها (مخارج استفاده از واحدهای اضافه) تقریباً صفر است و استفاده از آن‌ها فارغ از این که چند کاربر در شبکه حضور دارند و چند بیت و بایت استفاده (ویا تولید) می‌کنند در واقع هزینه‌ای ایجاد نمی‌کند، نیست. در شهرهای بزرگ در چین انسان همیشه در وای‌فای حضور دارد و آن‌هم بلاانقطاع از دولتی به تجارتهای و اطاق‌های خصوصی و بالعکس.

بدین سان روشن می‌شود که نسبت به آلمان ارتباط از راه دور متحرک در کلیه بخش‌ها در چین به مراتب گسترده‌تر بنا شده است و مثل آلمان، ارتباطات از راه دور و یا خدمات پستی چهل تکه با مناطق روستایی فاقد ارتباط نیست.

در رخدادهای فروش جهانی (جمعه سیاه) و یا (روز مجردها در چین) که به وسیله "علی بابا" و یا "آمازون" و بسیاری دیگر سازماندهی می‌شود در اواخر سال ۲۰۱۷ در چین ۹۲٪ کلیه خریدها به وسیله تلفن همراه صورت گرفته بود.^{۸۳}

در یک شهر چینی کاربران تلفن همراه شبکه متراکمی از ساختارهای خدماتی، مانند امکانات شارژ و کابل شارژ و همین‌طور امکان شارژ خودروهای الکتریکی در پمپ بنزین‌ها برخوردار هستند. اینها زیرساخت‌هایی است که میلیارد ها دلار هزینه می‌کند، که عمدتاً از طرف کنسرنهای فناوری ارتباطی و کنسرنهای خودرو سازی تامین می‌شود زیرا دولت آن را مقرر کرده است. دولت شرکت‌های خصوصی را متعهد می‌کند بخشی از سود خود را برای این کار هزینه کنند تا ساختارهای مرکزی و خدمات به طور گسترده فراهم باشد.

معامله سیاسی اقتصادی با شرکت‌های بزرگ: آن‌ها باید سهم خود را برای رشد و

توسعه ملی بپردازند

«معامله سیاسی - اقتصادی» به این صورت است که مثلاً شرکت‌های فناوری ارتباطی می‌توانند به طور انفرادی ثروتمند شوند (در مورد گرایش‌های اخیر برای کاستن درآمد ابرثروتمندان در پایین اشاره خواهیم کرد) ولی برای تهیه و تامین محصولات اجتماعی (مثلاً ساختارهای زیربنایی) باید بخشی از سود خود را در اختیار جامعه قرار دهند. این بدان معنی است که مثلاً کوچکترین دهکده در چین امروز از شبکه سریع ارتباطی برخوردار شود. به عبارت دیگر می‌توان آن را اجتماعی کردن بخش‌هایی از سود که به وسیله دولت تعیین می‌شود، نامید.

"جک ما" معلم سابق و موسس و مالک "علی‌بابا" نه تنها ثروتمندترین فرد چینی و یکی از ثروتمندترین افراد، نه تنها یکی از مبتکرترین، پر ایده‌ترین و خلاق‌ترین شرکت‌های فن آوری ارتباطی در سطح جهان است، بلکه در عین حال درست‌نماینده این «معامله» سیاسی اجتماعی در چین است، که برتری سیاست را می‌پذیرد و خود را در سیاست راهبردی توسعه ملی چین ادغام می‌نماید و از آن دفاع می‌کند و حتی اباً ندارد که در فوروم اقتصاد جهانی در داووس رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا را شدیداً مورد انتقاد قرار دهد.^{۸۴}

همه جا گفته و نوشته شده که "ما" عضو حزب کمونیست چین است و چین به جمله او که هر خارجی از دوست چینی خود می‌شنود، می‌خندد. "ما" (تصویر) گفته: «من حزب را مانند مادرم دوست دارم ولی با مادرم همبستر نمی‌شوم». این



جمله مشخص می‌کند که حتی بزرگترین و ثروتمندترین سرمایه‌داران چینی حق تقدم سیاست را (اجباراً) پذیرفته‌اند، که در یک حزب سرمایه‌داران به فعالیت سیاسی نپردازند و سیاست‌های راهبردی شرکت خود را در همکاری دیالکتیک با دولت و حزب تکامل بخشند. "ما" طبیعتاً مانند بسیاری دیگر از شرکت‌های غنی و بزرگ عضو هیئت سیاست‌های راهبردی است که حزب کمونیست تاسیس کرده تا سیاست‌های راهبردی توسعه ملی را نه تنها با دولت، بلکه در سطح حزب همین‌طور با کنسرنهای بزرگ خصوصی هماهنگ کند و از تجربیات بین‌المللی آنان استفاده نموده آن‌ها را در روند توسعه و تکامل ملی ادغام نماید و آن‌ها را در مقابل اغوای امپراتوری ملل بیگانه و همین‌طور سازمان‌های جاسوسی غریب مصون دارد. سرمایه‌داران چینی درآمدهای

خوبی کسب می‌کنند و از آزادی برخوردارند و از نظر سیاسی و مالی در معاملات ملی و بین‌المللی حمایت می‌شوند اما طبیعتاً مجاز نیستند حزب سرمایه و سرمایه‌داری تاسیس کنند. در یک اقتصاد دینامیک و آزمایشی مانند چین مساعی آنان به این سو کاملاً محدود است.

ما تا حد زیادی با این ترکیب آشنا شدیم که تا کنون مانع از این شده و در آینده نیز مانع خواهد شد که چین با وجود عیب‌های کوتاه مدت و ساکن صنایع فناوری پیشرفته (به ویژه صنایع نیم‌رسانا) در مقابل صنایع ایالات متحده آمریکا، در مقابل سیاست راهبردی اقتصادی ترامپ با شکست روبرو شود ولی طی ۳ تا ۵ سال آینده این ایالات متحده آمریکا است که شکست خواهد خورد و نه چین.

همین‌طور «فاز اول معامله» که در ژانویه ۲۰۲۰ با در نظر گرفتن سال انتخابات آمریکا به پایان رسید، تنها وضعیت قبلی **Status quo ante** برای دهقانان آمریکایی را احیاً خواهد کرد و آن‌ها را در مقابل ورشکستگی‌های توده‌ای نجات خواهد داد ولی کلیه توانایی‌های ساختاری چین در ارتباط با کاراساختن فناوری در درون و در بهینه‌سازی زنجیره تولید ارزش بین‌المللی، پیروزی کاذب برای معامله‌گر را ممکن می‌سازد و شاید او (ترامپ) بتواند در پائیز ۲۰۲۰ آن را به نشانه قدرت به انتخاب کنندگان خود بفروشد، ولی ساختار توانایی‌های چین را تحت تاثیر قرار نخواهد داد.^{۸۵}

- چین دارای اقتصاد درونی باثبات، قدرت خرید قوی با یک میلیارد مصرف‌کننده «وفادار» و پولدار است.^{۸۶} این امر به اصطلاح به صرفه‌جویی به مقیاس با گرایشاً هزینه کم‌تر برای تولید قطعه برای شرکت‌های داخلی می‌انجامد که شرکت‌های دیگر قادر نیستند در اقتصادهای میهن خود بسیج کنند.

- چین توانست در کوتاه‌ترین مدت «منابع انسانی» عظیمی در بخش‌های ریاضیات، انفرماتیک، علوم مهندسی و طبیعی تربیت کند که در جهان قابل مقایسه نیست: ۴،۷ میلیون فارغ‌التحصیل در این رشته‌ها در مقابل تقریباً ۶۰۰ هزار فارغ‌التحصیل در رشته‌های مشابه در ایالات متحده آمریکا.^{۸۷} به همین دلیل چین هم‌اکنون در یک سلسله از بخش‌های فناوری، رهبری فناوری را به عهده گرفته است.

- همان‌طور که نشان داده شد، چین قادر است سیاست صنعتی عظیم و کارا و از طرف دولت هماهنگ شده‌ای را محقق سازد که به وسیله پول، اعتبار، مالیات، زیرساختارها، اقتصاد خارجی - و سیاست تقاضای مالی حمایت می‌شود و اثرات آن به طور منظم و قابل اعتماد قابل رویت است.^{۸۸} بدین سان چین تنها در سال

۲۰۱۹ در واکنش به جنگ فناوری واشنگتن، اقدامات سیاسی پولی و مالی به حجم ۶۰۰ میلیارد دلار در نظر گرفت و اقتصاد خود را بازمه برای سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی بازتر کرد.^{۸۹}

اطلاعات، جعلیات و احساسات ... حاکمیت ملی سایبری

اخبار جعلی، روانشناسی توده‌ای، نظرسازی و بازی رسانه‌ای با آرای انتخاب‌کنندگان، کنسرنهای رسانه‌ای و تفریحی جهانی عظیمی امروز به ویژه این هدف را دنبال می‌کنند که احساسات کاربران خود را تحریک کنند و بدوی‌ترین غریزه‌هایی را که در اعماق وجود انسان می‌تواند وجود داشته باشد، برانگیزانند. ترامپ پیروزی انتخاباتی خود را مدیون استفاده از حجم عظیمی از اطلاعات خریداری شده از فیس بوک و نشرده‌فمند یک جهان جعلی بود. این که چگونه ممکن شد بعد واژه کلید «Cambridge Analytica»^{۹۳} «به گردن روس‌های شرور افکنده شود» از اسرار دمکراتها در واشنگتن باقی خواهد ماند.^{۹۴}

پس جای تعجبی نیست که کشوری چون چین که از دید الگوهای برانگیختگی همیشگی و همه روزه و عمیق احساسی و ناآگاه ما دور مانده (و هرکس که از چین بازدید می‌کند فوراً و بسیار مطبوع آن را در می‌یابد) سوژه هرگونه برافروختگی و هیستری بازار مکاره رسانه‌ای و سیاسی گردد. از این رو طبیعتاً بخش فناوری اطلاعاتی چین هدف انتقادات احساسی شده غرب قرار گرفته است.

صریحاً همیشه این سؤال مطرح می‌شود که آیا «بیگ داتا»، «بیگ آنالیزیز» و «بیگ گاورننس» با «آزادی فرد» و «اصول دمکراسی» هم‌خوانی دارد؟ ولی طرح سؤال به خودی خود اختلاط پیچیده موضوعات و پدیده‌های کاملاً مختلفی را در برمی‌گیرد و ظاهراً به خاطر گفتمان اغلب شدیداً احساسی، تصحیح و تنظیم منطقی ارتباطات زیاد ممکن به نظر نمی‌رسد. به ویژه برخورد چین با «اینترنت»، با «اطلاعات»، با «آزادی فرد» و «دمکراسی» همیشه هسته تبلور محکوم‌کردن‌های بنیادی راه رشد چین است.

ولی فردی که به چین سفر می‌کند، هوشیارانه درک می‌کند که «چینی‌ها» به مراتب بهتر از یک فرد متوسط آلمانی از اوضاع جهان مطلع هستند. حتی اغلب اطلاعات آنان در مورد ما بیش از خود ما است. و علاقه آن‌ها به ما اغلب بیش‌تر از علاقه ما به آن‌ها است. مثلاً در رشته جغرافیا محصلین آن‌ها در تحقیقات پیزا از محصلین ما جلوترند. در ریاضیات، خواندن، زبان و غیره که بیش‌تر. ولی همه اینها، بدون وجود گوگل، فیس بوک،

ویکی‌پدیا چگونه ممکن است به ویژه که اطلاعات به وسیله دولت و حزب فیلتر شود؟ در هر صورت چینی‌های امروزی شباهتی با بردگان نادان نگاه داشته شده، ندارند ...

گوگل چینی همانطور که گفته شده «بایدو» نام دارد و در کنار گوگل محبوب‌ترین جست‌وجوگر در جهان است. «بایدو» نیز مانند گوگل به یک عرضه‌کننده خدمات اینترنتی گسترده تبدیل شده است با «وایبو» (به جای توئیتر) و «شیاهونگ‌شو» (به جای اینستاگرام) و غیره. چین در بخش رسانه‌های اجتماعی و دنیای اینترنتی مانند غرب دارای همه امکانات می‌باشد ولی تعداد کاربران اینترنتی آنجا معمولاً بمراتب بالاتر است. پلتفرم‌های مختلف دارای عملکردهای بیش‌تری است که بیش‌تر به هم آمیخته‌است و دارای قابلیت همکاری و ترکیب بهتری است.

هرکس که نتواند در چین از گوگل صرف‌نظر کند، مثلاً چون به عنوان خارجی «بایدو» سایت‌های مشخصی را نمایش نمی‌دهد و یا نتایج جست‌وجوگر به زبان چینی عرضه می‌شود، می‌تواند به راحتی به گوگل هنگ‌کنگ رجوع کند و یا یک شبکه خصوصی مجازی با یک رایانه خارج از چین ایجاد کند. هر فرد جوان چینی این را می‌داند و می‌تواند میهمانان خارجی را یاری دهد و آن‌ها با انبساط خاطر و آرام این کار را می‌کنند ولی عمدتاً از «بایدو» استفاده می‌کنند نه گوگل، فیس‌بوک و شرکا. در نهایت این «فایروال» چینی نیست که مانع استفاده از پلتفرم‌های غربی می‌شود، بلکه بیش‌تر عدم وجود علاقه کاربران چینی است. در هر حال نمی‌توان وضعیت را با گوش فرادادن به اخبار غرب در دوران حیات آلمان دمکراتیک مقایسه کرد.

در واقع اغلب چینی‌ها «حاکمیت سایبری» خود را تکامل بخشیده‌اند که به وضوح آنان را خودآگاه‌تر و آرام‌تر می‌کند. ما در پائین به طور نمونه به عباراتی چون «اطلاعات»، «احساسات»، «ایدئولوژی»، «آزادی»، «دمکراسی» و همین‌طور آموختن رفتار اجتماعی و بوم‌شناسی مسئولانه خواهیم پرداخت. حتی با این که برای بسیاری از مردم در در غرب شاید به سختی قابل تصور باشد ولی زندگی دیجیتالی بدون گوگل، فیس‌بوک و شرکاء عملی است. ظاهراً در غرب هنوز این طور به نظر می‌رسد که فی‌البداهه هر نوع خوشبختی در این جهان، هر نوع «آزادی» و هر نوع «دمکراسی»، (اگر دقیق‌تر بیاندیشیم)، مغایر با هر علم و دانشی برپایه ارتباط با «گوگل» بنا شده است. قدرت تخیل اغلب مردم از دیوار مجتمع گوگل/NSA فراتر نمی‌رود. ما بعد در مورد اهمیت و عملکرد اینترنت در چین در موارد مختلف سخن خواهیم گفت.

بخش سوم

«اوخ، اوخ! مالکیت دولتی!» مالکیت، کارآفرینی، اقتصاد مشترک: نوع اشکال

مالکیت و شرکتها

جبران کارآفرینی؟ «اقتصاد مشترک» بزرگ چینی

"جاستین لیفو لین" اقتصاددان ارشد و معاون بانک جهانی (۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲) و رئیس کنونی مرکز «تحقیقات ساختاری نوین» چین، سیاست راهبردی چین را برای تقویت ساختارهای عمیق اقتصادی که در بالا به آن اشاره کردیم، «رویکرد جدید ساختاری» می‌نامد.^۱

این رویکرد از جمله دارای اصل دادن و گرفتن سازمان یافته و تنظیم شده و شفاف در سطح اقتصادی است. مثلاً کنسرن‌های بزرگ فناوری اطلاعاتی نه تنها در غرب، به این دلیل بزرگ شده‌اند، زیرا پلتفرم و خدمات خود را در ابتدا بر پایه ساختارهای شبکه‌ای آماده دولتی بنا کردند که از طرف صدها هزار شرکت و یا میلیونها انسان استفاده می‌شد. برپایه چنین پلتفرم‌هایی «نوآفرینی باز» بین کنسرن‌های صنعتی بزرگ در رشته‌های خودرو، هواپیما و کشتی‌سازی می‌تواند مانند **B2B (Business to Business)** و یا **B2C (Business to Consumer)** ولی همین‌طور **C2C** (از سرچشمه به سرچشمه) فروخته و یا مبادله شود. بخش‌ها و پلتفرم‌های ویژه می‌توانستند برپایه زیرساختارهای شبکه‌ای و دسترسی به رایانه‌ها با سیستم‌های نرم‌افزاری خود در سطح گسترده منابع مثال مانند **Airbnb** و یا سیستم خدماتی حمل و نقل مسافر "اوبر" پا بگیرند. در این جاخانوارهای خصوصی خانه مسکونی و یا خودرو شخصی خود را با خانوارهای خصوصی دیگر «تقسیم» می‌کنند: پلتفرم اقتصادی به عنوان «اقتصاد شراکتی».

تحت شرایط ویژه فرهنگی و سیستمی چین این پلتفرم اقتصادی و یا اقتصاد شراکتی ظاهراً نسبت به غرب گسترده‌تر رشد کرد. به نظر می‌رسد که مرزهای بین «عرضه‌کنندگان» و «تقاضاکنندگان» کالا و یا خدمات ظاهراً غیرشفاف می‌شود و عرضه‌کننده، تقاضاکننده و مصرف‌کننده به عنوان استفاده‌کننده به تولیدکننده که

حداقل در شکل بخشیدن به محصول نقش آفرینی می‌کند، تبدیل می‌شود. و از این رو ساختارهای عرضه متعددی می‌گردد، که مثلاً در کنار سیستم تاکسی‌رانی معمولی، حمل و نقل مسافر به وسیله سیستم گسترده "اوبر" (نسخه چینی آن **Didi** که "اوبر" چین را در اختیار گرفته)، در کنار سیستم به اشتراک گذاری خودروی خصوصی و انفرادی صورت می‌گیرد.

در حالی که اشکال «به اشتراک‌گذاری» در تولید مثلاً در رابطه با نیروهای ذی‌صلاح و ماهر کار، دانش و ماشین و همین‌طور توان تولید به طور کل همیشه یک فاکتور موفقیت تراکم صنعتی محلی بود و ما در سیلیکون والی شاهد آن بودیم، امروز در چین همه‌چیز «به اشتراک» گذارده می‌شود. افراد خودرو خریداری می‌کنند تا آن را تقسیم کنند، فارغ از این که خود پشت فرمان خودرو بنشینند و یا نه. یک ثبت نام ساده کافیست. در بخش عملیاتی بقیه کارها به عهده پلتفرم‌های ویژه اینترنتی محلی و آپلیکیشن‌های موبایل آن‌ها است. استفاده از زمین، خانه و آپارتمان، سخت‌افزار فناوری اطلاعاتی و یا حتی مسایل مربوط به تعلیم و تربیت (ارایه مواد آموزشی و دانش) نیز به صورت مشابهی صورت می‌گیرد.^۲

بعضاً تفاوت ظاهری در به اشتراک‌گذاری بین چین و اروپا را می‌توان با گرایش چین به تجربی‌گرایی در امور اقتصادی توضیح داد. چینی‌ها «اول کار را انجام می‌دهند و سپس استانداردها و قواعد را مشخص می‌کنند» در حالی که اروپاییان اول قواعد و مقررات را مشخص می‌کنند (حقوقدانان به خاطر تامین و تضمین مالکیت خصوصی بایکدیگر سروکله می‌زنند) و بعد از آن دست به اقدام می‌زنند.^۳ علت این اختلاف ظاهراً تجربه‌گرایی و فرهنگ متفاوت در برخورد با مسایل مالکیت است. همین‌طور فرهنگ چین در شبکه‌سازی و به اشتراک‌گذاری نیز به عنوان دلیل نامیده می‌شود که به ادعای یکی از مدیران بلندپایه چینی شرکت بوش در ۲۰ سال آینده هیچ فرد چینی دیگر برای خود خودرو خریداری نخواهد کرد.^۴

پس آیا از طریق اقتصاد شراکتی باید منتظر سوسیالیسم به قول "شی جین‌پینگ" «با خصلت‌های چینی» بود؟ دنیای اشتراک -چنین چیزی را ما تاکنون تنها در بین درون‌گرایان **Esoterik** شاهد بودیم. به هر حال اقتصاد شراکتی گسترده در چین می‌تواند «بنیادی» برای کارآفرینی سیستمی -فردی باشد، مشابه شرکت‌های نوپای فناوری در سیاست صنعتی چابک در نوآوری‌ها و برای عرضه و استفاده، که اگر روزی آن‌ها بیشتر استانداردیزه شدند، می‌توانند باعث رانشی برای نوآوری در بخش خدمات گردند. اینجا هم باید از این فرض

حرکت کرد که پس از سال‌های «شرق وحشی»، استانداردیزه و یک دست شدن بیش‌تری صورت خواهد گرفت به طوری که آزمون یک اشتراک گسترده، با ادغام کامل اجتماعی در روند تکامل ملی صورت خواهد گرفت.

به هر حال اگر کسی بخواهد می‌تواند شواهدی برای اجتماعی شدن «از پایین» را بازشناسد. سنگ بناهایی که می‌تواند بعدها سوسیالیسم «با خصلت چینی» را که برپایه فرهنگ شبکه‌های اجتماعی (گوانشی، دان‌وای و غیره) ایجاد شده، بنا کند. در بخش سوم به این مطالب خواهیم پرداخت. ظاهراً این طور به نظر می‌رسد که «خصلت‌های چینی» در اشکال مختلف مالکیت و حقوق مالکیت بر زمین و اجسام و همین‌طور اشکال سازمانی و حقوقی شرکت‌ها ظهور می‌کند.

استفاده از زمین در چین: کارایی با وجود حقوق مالکیت فردی ناروشن

در چین زمین اساساً در مالکیت جمعی و از این طریق از نظر قانونی به دولت تعلق دارد و زیر نظر مقامات فدرال (دولت مرکزی، دولت ایالتی و دولت محلی) قرار دارد و در نتیجه مالکیت خصوصی بر خاک و زمین، طبیعت و منابع ممکن نیست. تنها زمین‌های زراعی می‌تواند به طور صوری در مالکیت روستا و یا تعاونی‌ها قرار گیرد.

لذا افراد و شرکت‌های خصوصی می‌توانند زمین را برای استفاده‌های متفاوت مثلاً ایجاد خانه‌های مسکونی و یا استفاده صنعتی برای مدت ۴۰ تا ۷۰ سال رهن کنند. معمولاً حق استفاده از زمین به وسیله خانواده‌های دهقانی برای مدت ۳۰ در نظر گرفته شده است.

پیش‌بینی علم اقتصاد نوکلاسیک-نولیبرال حاکم برای اقتصاد و اجتماعی که دارای مالکیت خصوصی قوی و حتی‌الامکان نامحدود بر زمین نیست، روشن است: چنین اقتصادی کارکرد نخواهد داشت و باید حتماً به سوی مالکیت خصوصی بر زمین، طبیعت و منابع برود و یا به شدت «ناکارا» بماند و از بین برود.^۵

البته اکنون با نمونه چین ظاهراً این فرضیه بی‌اعتبار می‌شود. چین در انقلاب بورژوازی سال ۱۹۱۱ و به ویژه پس از تاسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ اشکال مختلف مالکیت را در کنار یکدیگر به کار گرفت: تقسیم اراضی بین دهقانان بی‌زمین، یعنی مالکیت فردی بر زمین، پس از آن اشتراکی کردن و مالکیت جمعی

به انواع مختلف مانند کمون خلقی، تعاونی، جامعه روستایی، مالکیت دولتی و شهری بر زمین. و بدین سان در طول زمان نوعی «لحاف چهل تکه» از مالکیت و یا حق استفاده غیر رسمی برای بازیگران دولتی و خصوصی متعددی پدیدار شده که در سال‌های اخیر در نوشتجات واقعاً به نام «پازل»، اگر نه حتی «رمز و راز» شهرت یافته و علاقه تحقیقاتی شدیدی را به سوی خود جلب کرده است.^۷

حتی «سیستم مسئولیت خانگی» **Household Responsibility System, HRS** که از سال ۱۹۷۸ با فاز رفرم و گشایش در ابتدا محلی و آزمایشی آغاز شد و این امکان را در اختیار دهقانان نهاد مستقلاً به بازاریابی تعاونی و یا جامعه روستایی بپردازند و سپس از سال ۱۹۸۱ رسماً به اساس حقوق استفاده از زمین برای شرکت‌ها در مناطق روستایی تبدیل شد، نیز تعریف «ناروشن» حقوق مالکیت را به هیچ وجه به طور کامل از بین نبرد. مالکیت جمعی باقی ماند ولی استفاده از زمین در یک سیستم ترغیب‌کننده با امکان بازاریابی خصوصی ولی در عین حال با مسئولیت‌های مشخص در قبال زمین جای گرفت.^۸

در هر حال اصلاحات ارضی مختلف در چین به تقسیم نسبتاً برابر زمین و یا دقیقتر بگوییم تقسیم استفاده نسبتاً برابری از زمین انجامید.^۹ به دنبال تقسیم درآمد (در پایین به آن خواهیم پرداخت) نهایتاً ممکن شد تقسیم قدرت متعادل‌تر و در دراز مدت بهره‌وری اقتصادی بهتر گردد.^{۱۰} بنابراین بنابر یک شناخت اقتصادی قدیمی^{۱۱}، وقتی قرار باشد که منابع بسیج شود تا کارایی اقتصادی ارتقا یابد، تقسیم حقوق استفاده و طبیعتاً تقسیم مسئولیت‌ها تعیین‌ترکننده‌تر خواهد بود و نه حقوق مالکیت «همیشگی» و حتی‌الامکان نامحدود.

در خلال اصلاحات جدید چین به ویژه پس از سال ۲۰۱۷ و پس از گشایش بین‌المللی بیش‌تر و سیاست راهبردی «چین معتبر» **Credible China** و مدنیت قابل اعتماد (در پایین بیش‌تر به آن خواهیم پرداخت) البته امنیت فردی بیش‌تر و چرخه ساده (قابلیت فروش) حقوق استفاده از زمین بیش‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد.^{۱۲} طبق آن حقوق استفاده فردی تقویت می‌شود. ولی مالکیت دولتی، عمومی و یا جمعی (مانند روستایی، تعاونی) دست‌نخورده باقی می‌ماند.

دولتی، خصوصی و یا تعاونی، «for Profit»، «non profit»: نکثر و بیشی اشکال

شرکت‌ها در چین

از نظر تاریخی هم اشکال شرکت‌ها در چین متنوع و گوناگون بوده‌است. این ساختارهای متعدد، که معمولاً از نظر اقتصادی، اجتماعی-اقتصادی، اقتصاد نوآوری روی هم رفته مبین قدرت سیستم می‌باشد، آگاهانه حفظ شد.^{۱۳} در تحقیقات پیچیده سیستم، امر شناخته شده‌ای است که سیستم‌ها با اشکال و بازیگران ناهمگن در مقابل سیستم‌های یکدست و یک شکل شده معمولاً در مقابل شوک، مقاوم‌تر هستند، مثل بازارهای مالی آزاد شده و از این رو به شدت متمرکز انحصارهای چندجانبه بازارهای سرمایه‌داری مالی که در آن‌ها شرکت‌های کوچک و متوسط نوآور و شرکت‌های تازه‌پا دیر یا زود گرفتار وابستگی مالی و رهبری مجتمع‌های مالی بزرگ می‌شوند، حتی آن‌گاه که گه‌گاه «شرکت» و «مارک» خود را نسبت به خارج حفظ می‌کنند.

در چین در کنار شرکت‌های دولتی بزرگ کلاسیک، کنسرن‌های خصوصی بزرگی نیز فعالند، که برخی از آن‌ها شرکت‌های سابق دولتی خصوصی شده‌اند. علاوه بر آن تعداد زیادی از شرکت‌های خصوصی کوچک و متوسط نیز که بسیاری از آن‌ها در گذشته به دولت تعلق داشتند، همین‌طور تعداد بی‌شماری از شرکت‌های خصوصی نوپا، حجم وسیعی از واحدهای تولیدی تعاونی و آن‌هم نه فقط در بخش‌های کشاورزی و کلکتیوهای محلی و یا شرکت‌های به اصطلاح شهرستانی و روستایی **Township and Village Enterprises (TVE)** و در پایان تعداد زیادی از شرکت‌های غیرانتفاعی و یا اجتماعی (**Social Entrepreneurship**) موجود است. به وسیله این سیستم، ظاهراً ساختارهای شرکتی در چین قادرند در محل انعطاف‌پذیری بیش‌تری ایجاد کنند.^{۱۴}

پیش‌بینی فرضیه اقتصادی حاکم «نو کلاسیک-نولیبرال» در این جا هم این خواهد بود که تنها «کارترین‌ها»، یعنی شرکت‌های کاملاً خصوصی و سودمحور در بازار موفق خواهند بود و بقاً خواهند داشت زیرا در غیر این صورت سیستم در اثر شرکت‌های «ناکارا» از بین خواهد رفت. اینجا هم باز واقعیات چین و عملگرایی دنیوی واقعی، ساخته‌های فکری آن ایدئولوژی انتزاعی را که هنوز با مدل‌های شبه‌دقیق ولی در واقع ریاضیات ساده شده اوایل قرن ۱۹ سعی به ایجاد مشروعیت خود دارد، رد می‌کند.

همان‌طور که توضیح داده شد، شرکت‌های خصوصی نیز در چندین وجه در زنجیره تولید ارزش، شبکه‌ها، روابط (تولیدی و مالی) در صنایع بانکی، همین‌طور مقررات نهادی غیررسمی (فرهنگ‌های محلی / منطقه‌ای) و در آخر

در چارچوب مقررات رسمی دولتی جای گرفته‌اند.^{۱۵} در نتیجه نرخ حداکثری سود نه تنها شاخص منحصره، بلکه حتی گه‌گاه شاخص غالب در «ساختارهای عمیق» شرکت (روابط و ارتباطات شرکت‌ها) در چین هم نیست. اغلب نقش آفرینی در زنجیره تولید ارزش، در عملکرد نوآوری مشترک و یا در تامین خدمات در محل برای گرفتن کمک‌های مالی و اعتباری لازم تعیین‌کننده‌تر است.

به عنوان نمونه اهمیت شرکت‌های محلی و یا تعاونی‌های شهرستانی و روستایی **TVE** (رجوع شود به بالا)^{۱۶} برای اثربخشی اشکال مختلف و غیراستاندارد شرکت‌ها در دنیا و تاریخ واقعی (و نه صرفاً «کارایی» فرمال)، در رشد و صعود اقتصادی چین تعیین‌کننده بود. **TVE** از دهه ۱۹۵۰ با هدف گسترش تولیدات، خدمات و بازاریابی دهکده‌ای روستایی فراسوی سهمیه‌بندی دولتی برای تولیدتوده‌ای محصولات کشاورزی به وجود آمد. پس از آغاز دوره اصلاحات و گشایش از سال ۱۹۷۸ اغلب شرکت‌های دولتی هنوز خشک و غیرقابل انعطاف بودند و کشتی به نوآوری نداشتند. شرکتهای بزرگ دولتی در واقع دیناسورهایی بودند که تنها با خصوصی شدن و یا تهدید به خصوصی شدن و قبل از هرچیز با ایجاد امکان رسمی ورشکستگی ممکن بود برای نوآوری استراتژیک بسیج گردند. در این دوران این **TVE**ها بودند که از جمله از شانس تعدد محصول، نوآوری در فرآیند و محصول، شبکه‌سازی و بین‌المللی شدن استفاده کردند و جامعه کارآفرینی چین را متحول ساختند.

در سمت تجارت، «رفرم و گشایش» و همین‌طور نوآوری اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ (که از پایان دهه ۱۹۵۰ مقدماتش فراهم شده بود) از طرف «بخشهای روستایی» آغاز شد و نه شرکت‌های بزرگ دولتی در شهرهای بزرگ. بخش تعاونی‌های شهرستانی و روستایی از نظر تعداد، تعداد اشتغال و تولید ارزش اضافه به سرعت گسترش یافت. این بخش «راه» را به بقیه بخش‌ها (دولتی) نشان داد.

TVE از نظر ساختارهای شرکتی و مالکیتی به هیچ وجه یک دست نبود و از تعاونی و دولتی و شرکت‌های خصوصی و شرکت‌های سهامی و شرکتهای انفرادی تشکیل می‌شد. مبدأ حرکت مشترک آنها تنها اصل و نصب مشترک آنها از مناطق روستایی و جامعه‌های دهکده‌ای گذشته بود. از تعداد زیادی از آنها بعدها شرکت‌های بزرگ پدید آمد. آنها در دهه ۱۹۸۰ به اقتصاد چین کمک کردند تا به طور جامع «روی پای خویش بایستاد» و از طرف دولت به طور فزاینده‌ای مورد حمایت قرار گرفتند. در واقع این که شرکت‌های

بزرگ دولتی در بخش‌های مهم استراتژیک حفظ شدند و به شرکت‌های بین‌المللی مدرن، نوآفرین و از نظر استراتژیکی آینده‌نگری تبدیل گردیدند، مدیون شرکت‌های شهرستانی روستایی‌اند.

بخش چهارم

«فقط مردم دست به دهان و میلیاردرها!»: در آمد، توزیع و بازتوزیع به پایین: از

بین بردن فقر، افزایش دستمزدها، کاهش مالیات‌ها و فشار بر درآمد میلیاردرها

چین بزرگ‌ترین فقر توده‌ای در جهان را از بین برد!

چین اولین و تا کنون تنها کشور جهان است که هدف شماره یک هزاره سازمان ملل یعنی مبارزه با فقر، دقیق‌تر بگوییم به نیمه رساندن آن بخش از مردم که کم‌تر از یک دلار در روز درآمد دارند، را بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ نه تنها پیش از موعد تحقق بخشید، بلکه حتی «از آن جلوتر رفت». تنها بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۳ یعنی تنها طی ۳۲ سال چین توانست بیش از ۸۵۰ میلیون انسان را از ورطه فقر نجات بخشد و تعداد آنان را از ۸۷۸ به ۲۵ میلیون نفر تقلیل دهد.^۱ و در سال ۲۰۲۰ فقر مطلق در چین از بین رفت.

مرز فقری را که بانک جهانی تعیین کرده امروز بالغ بر ۱،۹۰ دلار است. اما مرز فقر آماری چین سخت‌تر تعیین شده و بالغ بر ۲،۳۰ دلار است. در اینجا چین خط فقر را درآمد نیمه پایینی درآمد متوسط تعیین کرده بود و حتی با وجود این شاخص سنگین چین در سال ۲۰۲۰ بر فقر غلبه کرد.

بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۳ روی هم رفته در سطح جهان ممکن شد ۱۰۷۴ میلیون نفر از فقر رهایی یابند. ۷۰٪ این روند مدیون روند تکاملی در چین بود.

در حالی که نرخ فقر در چین در سال ۱۹۸۱ از ۸۸،۳٪ به ۱،۹٪ در سال ۲۰۱۳ کاهش یافت (و در سال ۲۰۲۰ به صفر رسید)، حدمتوسط کاهش فقر در جهان در مدت زمان مشابه از ۴۲،۳ به ۱۰،۹٪ رسید.

در حال حاضر فقر (مطلق) در برخی از قاره‌ها مانند آفریقا و آمریکای لاتین باز در حال گسترش است. ولی با به طول انجامیدن سیاست‌های نولیبرالی ریاضتی با توقف رشد و شدت گرفتن توزیع از پایین به بالا همین‌طور اروپا و ایالات متحده آمریکا نیز با مشکل در حال گسترش فقر (نسبی)، وابستگی به کمک‌های غذایی و حتی کاهش محسوس طول عمر رو به رو است.

از این طریق چین توزیع درآمد «از پایین» را برابرتر کرد.

این موفقیت در کنار موفقیت‌های فناوری از موفقیت‌های شناخته‌شده و قابل تقدیر جمهوری خلق چین در غرب به شمار می‌رود ولی این که به طور مشخص چگونه ممکن بود ۸۵۰ میلیون انسان را طی ۳۰ سال از فقر مطلق نجات داد، احتمالاً از قدرت تصور اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها خارج است زیرا با خیرات و میراث انساندوستانه اغنیای بین فقرا و یا «کمک‌های اجتماعی» دولتی و یا زیر زور کار و کنترل و رژیم‌های تحریمی نمی‌توان به طور پایدار و با ثبات، فقر در بین صدها میلیون نفر انسان را از بین برد. این کار تنها می‌تواند با ایجاد اشتغال برای صدها میلیون نفر ممکن گردد.

۱۳ میلیون اشتغال جدید در سال، رشد و توسعه فضای روستایی و برابری درآمد

بیش‌تر

پوییش ایجاد اشتغال

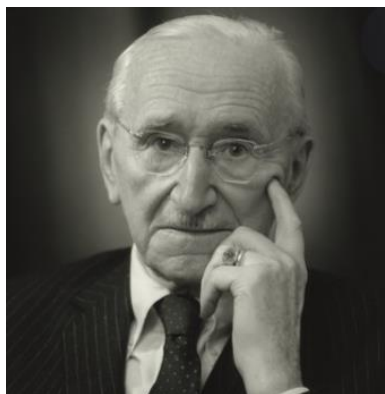
این که در پس فقرزدایی گسترده، رشد و توسعه عظیم مناطق روستایی و ایجاد اشتغال گسترده و زیرساخت‌های لازم برای آن و همین‌طور متحول ساختن سازمان‌یافته ساختارها و افزایش شدید دستمزدها برای تحریک ضربی اقتصاد داخلی و ایجاد سیستم‌های پرداخت جایگزین دستمزد (بیماری، بیکاری ...) برای جلوگیری از اضمحلال سرمایه‌های انسانی و اجتماعی، نهفته بود، در غرب آگاهی زیادی وجود ندارد. از آنجا که چین با سرعت زیاد ساختارهای صنعتی خود را متحول می‌کند و طی آن صنایع کهنه و از نظر بوم‌شناختی فاقد پایداری و اشتغال‌هایی که نیازی به تبحر و کارشناسی ندارد (ذغال‌سنگ، فولاد، تولید محصولات نازل قیمت و یا بازیافت زباله برای غرب) را بین می‌برد، لذا با یک حساب سرانگشتی می‌توان تخمین زد که چین سالانه نیازمند ایجاد حداقل ۱۱ میلیون اشتغال جدید است تا از افزایش بیکاری جلوگیری کند. ولی در واقع بین سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶ سالانه ۱۳ میلیون اشتغال پایدار و صلاحیت‌دار ایجاد شد.^۳

گرانیکاه سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها امروز مناطق روستایی است، که با نرخ رشدهای بالاتر در این بین عقب ماندگی خود نسبت به مناطق شهری را جبران می‌سازد. در مورد رشد و توسعه منطقه‌ای بعداً سخن خواهیم گفت.

خودتامینی مالی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها

این که زیرساخت‌های عمومی نه تنها از نظر اقتصادی و اجتماعی، بلکه حتی در چارچوب محدودتر سیاست مالی از طریق کسب مالیات‌ها و عوارض بیشتر در واقع خود را از نظر مالی تامین می‌کند یک شناخت اقتصادی کهنه از دهه ۱۹۴۰ است که در واقعیت نیز در چارچوب "نیودیل" در دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده آمریکا تایید شد. این حقیقت ماکرواکنومیک و چرخه اقتصادی را چین امروز نیز به اثبات رسانده است. بدهی بودجه مرکزی چین با وجود بیلیون‌ها یوآن سرمایه‌گذاری نسبت به بودجه دولت‌های نولیبرال هوادار «صرفه‌جویی» و اقتصاد ریاضتی در کشورهای سرمایه‌داری مالی، که ساختارهایشان در حقیقت در خدمت توزیع از پایین به بالا است، کم‌تر از ۵۰٪ تولید اجتماعی است.

آنچه که وزیر دارایی آلمان "کارل شیلر" SPD اواخر دهه ۱۹۶۰ می‌دانست و به کمک آن اولین چرخه بحران آلمان پس از جنگ دوم جهانی را در سال ۱۹۶۷ سال‌ها به شکل درخشنده‌ای مدیریت کرد، امروز برای وزرای دارایی ایالت‌ها و وزیر دارایی کشور، بی تفاوتی از این که به کدام حزب سیاسی تعلق داشته باشند، احتمالاً سیگنال‌های تصادفی از کهکشان‌های غریبه تعبیر



می‌شود. "جان ماینارد کینز" که یک بانکدار تحصیلکرده و مشاور دولت بود و تجربیات و شناخت‌ها و فرضیه‌ها و برنامه‌های عملی انگلستان و بخش‌هایی از اروپا و جهان را پس از بحران اقتصادی و جنگ‌های جهانی چندین بار از بدترین وضعیت‌ها نجات داد و به جای بلوکه کردن معمولی «بازار» سرمایه‌گذاری دولتی را تبلیغ می‌کرد و "کارل شیلر" از دانش او آگاهی داشت و آن را به کار بست، امروز برای وزیر دارایی نولیبرال آلمانی، حتی اگر عضو حزب سوسیال دمکرات باشد، احتمالاً فقط «خدا به ما رحم کند» معنی می‌دهد. به جای

او فردی چون "فریدریش فون هایک" (تصویر) پدرجد بازارگرایان رادیکال و نهایتاً هواداران سیستم اقتدارگرایی توزیع به نام نولیبرالیسم، که به روایتی احتمالاً نماینده خداوند در کره زمین معرفی می‌شود، نام دارد.

اول: اصلاحات ارضی

برای از بین بردن فقر و بهبود وضعیت درآمدی اقشار تهیدست و بهبود ساختاری تقسیم درآمد در چین، اصلاحات ارضی که در بالا به آن اشاره شد نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد. تقسیم تقریباً برابر زمین و «سیستم مسئولیت خانگی» HSR با امکان بازاریابی مستقل، تعاونی و یا جامعه روستایی برای دهقانان، این امکان را پدید آورد که صدهامیلیون نفر شخصاً درآمد پیدا کنند و توزیع درآمد چینی را از نظر تاریخی برای مدت طولانی بهبود بخشند. تقسیم نابرابرتر که به دنبال رشد سریع و طولانی غالباً پدید می‌آید (اثر "کوزنتز" معروف که بعداً به آن خواهیم پرداخت)^۵ در بخش‌های روستایی چین از این طریق به شکل قابل اثباتی خفیف شد.^۶

افزایش شدید حقوق‌ها و دستمزدها

ولی در چین به دنبال فقرزدایی پایا و به‌ویژه به راه افتادن مدل جدید توسعه و به دنبال «نرمالیته نوین» که به اقتصاد درونی کشور توجه بیش‌تری معطوف می‌دارد، الزماً نه تنها درآمد مشاغل آزاد در شهر و ده، بلکه همین‌طور دستمزده و حقوق‌های کارگران و کارمندان، سیستم خدمات و بیمه‌های اجتماعی با آن رشد می‌کند. جز این یک روند پایدار برای جبران ضعف‌ها و ارتقاء رشد و توسعه قابل تصور نبود. دوره دستمزدهای نازل به عنوان «فاکتور رقابت بین‌المللی» در آنسوی برتری‌های سازمانی و حجم تولیدی چین دیگر در اواخر دهه ۲۰۰۰ به پایان رسید.

در نتیجه چین اکنون مدتهاست که بزرگ‌راه توسعه و تکامل را می‌پیماید و رشد دستمزدها و حقوق‌ها از آن زمان حداقل مطابق با پیشرفت‌های کارآیی است، که کارگران و کارمندان در جوامع سرمایه‌داری مالی با قیچی بزرگ بین سطح دستمزد و رشد کارایی ده‌ها سال است که فقط خواب آن را می‌توانند ببینند.

مثلاً حدمتوسط دستمزد ساعتی کارگر چینی بین سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶ (با منظور کردن نرخ تورم) سه برابر شده و از ۱،۲۰ به ۳،۶۰ دلار افزایش یافته است (مکزیک: ۲،۱۰، تایلند: ۲،۲۰، برزیل: ۲،۷۰، هندوستان: ۰،۷۰

دلار) در همین زمان درآمد واقعی دستمزدها در سرمایه‌داری‌ها غربی ثابت مانده و یا حتی کاهش یافته بود. افزایش دستمزد واقعی تنها بین سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ در چین هر سال بین ۶،۳ تا ۸،۸ درصد بود.^۷ طی ده سال برنامه ۵ ساله ۱۲ و ۱۳ یعنی بین ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ درآمد واقعی دوبرابر شد که با یک حساب سرانگشتی معادل خدمت‌توسط سالانه ۶٪ می‌باشد.

به دنبال این وضعیت حداقل دستمزدها نیز افزایش یافته و اکنون بعضاً بیش‌تر از برخی از کشورهای حاشیه‌ای اتحادیه اروپایی می‌باشد. برخلاف کشورهای سرمایه‌داری نولیبرال این حداقل دستمزدها واقعی است و به شدت کنترل می‌شود و نقض آن شدیداً مورد مجازات قرار می‌گیرد، امری که در کشورهای غربی نوعی پرهیزه محسوب می‌شود به سادگی در چین موضوع گزارش‌دهی به وسیله مطبوعات است. در مورد حق شکایت کارگران بعداً اشاره خواهیم کرد.

به این صورت چین پس از غلبه بر فقر، توزیع درآمدها را در مرحله بعدی از طریق افزایش دستمزدها و حقوق‌های پایین و متوسط کارگران و کارمندان بهبود می‌بخشد.

و از این رو تولید نازل مزدی غرب در جست‌وجوی آلترناتیو دیگری است...

شرکت‌هایی که در گذشته از دستمزدهای نازل در چین استفاده کردند تا تولیدات کاربر و اغلب ساده خود را که صلاحیت ویژه‌ای نیاز نداشت، در چین با قیمت نازل تولید کند، اکنون از این کشور به کشورهای غرب‌گرای جنوب شرقی آسیا با دستمزدهای نازلتر مثلاً تایلند، ویتنام^۸، پاکستان، بنگلادش، میانمار، لائوس و کامبوج مهاجرت می‌کنند. شرکت‌های آلمانی هم از همین رویه پیروی می‌کنند و در این بین چین نیز در چارچوب سیاست راهبردی ارتقاء ملی کشور از این روند حمایت می‌کند. در آینده نزدیک دیگر روی فرآورده‌های پلاستیکی ارزان‌قیمت برای مصرف توده‌ای شهروندان کم درآمد غرب، مارک «ساخت چین» دیده نخواهد شد.

تسهیل مالیات و کاهش مالیات برای افراد با درآمدهای پایین و متوسط

و در آخر چین در کنار اصلاحات ارضی، فقرزدایی، افزایش حداقل دستمزدها و همین‌طور حمایت سیاسی برای افزایش دستمزدها و حقوق‌ها (در پایین بیش‌تر) همین‌طور با اصلاحات گسترده مالیاتی برای آخرین بار در سال ۲۰۱۹ وضعیت درآمد خالص توده زحمتکشان را بهبود بخشید. رفم مالیاتی اخیر مالیات بر درآمد از طرف کنگره ملی خلق در سال ۲۰۱۸ به تصویب رسید و از اول ژانویه ۲۰۱۹ به اجرا درآمد.

با این اصلاحات قانون مالیات بر درآمد برای درآمدهای ناشی از کار تسهیل گردید.^۹ برای درآمدهای پایین و متوسط ناشی از کار ۷ نرخ ثابت مالیاتی وجود دارد که همگی کاهش یافته است و در بخش دستمزدهای پایینی حتی بعضاً تا ۵۰٪ از مالیات گذشته کاهش یافته است مثلاً نرخ مالیاتی ۷٪ به ۳٪ برای درآمدهای ماهانه ۱۳۰۰ یورو و نرخ مالیاتی ۱۶٪ به ۸٪ برای درآمدهای ماهانه تا ۲۸۰۰ یورو! حداکثر نرخ مالیاتی برای درآمدهایی تا ۱۴۰۰۰ یورو در ماه بالغ بر ۲۸٪ است.

حتی درآمدهای متوسط و بالا نیز در حال حاضر با تسهیلاتی بین ۳۵ تا ۸٪ روبه‌رو هستند. در نتیجه از سال ۲۰۱۹ تعداد زیادی از مردم به مراتب کم‌تر مالیات می‌پردازند و مالیات مزد و درآمد خیلی روشن به منبع درآمد جنبی دولت تبدیل شده است. اقدامات سریع و ساده به جای "روده درازی"های نولیبرالی در مورد «کاهش مالیات»، که در واقع از جیب توده‌ها (از طریق مالیات بر دستمزدها و یا مالیات بر ارزش افزوده) تسهیلات مالیاتی برای درآمدهای مالی فراهم می‌آورد. برخلاف کشورهای سرمایه‌داری نولیبرال که فشار مالیاتی را به طور مستمر از طریق افزایش «نامحسوس» مالیات بر ارزش افزوده بالا می‌برد، مالیات بر ارزش افزوده در چین در گام‌های مختلف (۲۰۱۸ و ۲۰۱۹) کاهش داده شده است.^{۱۰}

در کشورهای سرمایه‌داری، مالیات بر درآمد (دستمزدها و حقوق‌ها) با فاصله زیاد منبع اصلی درآمدهای کشور است و مالیات بر سرمایه دارای اهمیت چندانی نیست. برعکس در چین مالیات بر شرکت به مراتب بیش‌تر از مالیات بر درآمد است که خصلت معمولی سیستم مالیاتی سوسیالیستی است و مبین تفاوت فاحشی با سرمایه‌داری نولیبرال است (رجوع کنید به قسمت سوم).

بدین سان توزیع درآمد از درآمد خالص در جهت برابری بیش‌تر بهبود می‌یابد. چین در این زمینه برعکس غرب توزیع به پایین را تقویت می‌کند و این امر در رابطه با ابعاد توزیع درآمد کاملاً مشهود است (رجوع کنید به پایین).

کاهش مالیاتی بیش‌تر (مالیات‌های مستقیم و ارزش افزوده) همان‌طور که گفته شد به عنوان اقدامات جهت اعتلای چرخه کسب و کار علیه جنگ اقتصادی و اشنگتن صورت گرفت که آخرین آن‌ها در پلنوم دوم سیزدهمین کنگره ملی خلق در ماه مارس ۲۰۱۹ تصویب شد.

ثروتمندان چینی و چگونه توزیع درآمد از «بالا» نیز برابرتر می‌کند

بلی در چین ثروتمند وجود دارد، افراد بسیار ثروتمند، حتی خیلی زیاد. تعداد میلیونرها و میلیاردرها نسبت به جهان بسیار بالا است (در سال ۲۰۱۶ بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار و بیش از یک میلیون میلیونر دلاری وجود داشت).^{۱۱} جالب توجه این که در بین ۱۰۰ زن بسیار ثروتمند جهان دوسوم چینی هستند.^{۱۲}

این امر جوانب متعددی دارد که بهتر از همه جا در چین مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. در غرب در بهترین شرایط فقط به سرزنش اخلاقی اکتفا می‌گردد ولی برای توزیع مجدد به ضرر ثروتمندان نه گامی مطلوب و نه مقدور بوده است. در این جا برخی از جوانب تحلیل‌ها و اقدامات چین را با نظری به معیار آمار کلی برابری درآمد یک جامعه، به اصطلاح ضریب چینی مورد بررسی قرار می‌دهیم.^{۱۳}

فرضیه مدل‌های اقتصادی نوکلاسیک-نولیبرالی سعی دارد تصویری از جهان ارایه دهد، که بنابر آن نابرابری شدید درآمدها (و طبیعتاً نابرابری شدید ثروت‌ها که ناشی از آن است) مشوق خوبی برای «کاراترین‌ها» است که با کوشش‌های ویژه و ایده‌های نوآورانه خود محصولات اجتماعی را افزایش می‌بخشند که در اثر مکانیسم **Trickle Down** بعد از طریق ایجاد اشتغال و افزایش درآمد نهایتاً به نفع همه خواهد بود. بنابراین جهان‌بینی،

توزیع درآمدی که نابرابر باشد، وجود ندارد.

برخلاف آن، واقعیت و برخی از فرضیه‌های اقتصادی واقعی‌تر به ما نشان می‌دهد که نابرابری شدید درآمد و ثروت به این سوگرایش دارد تا پیامدهای اقتصادی منفی سنگینی به وجود آورد زیرا منابع نوآورانه بسیاری از مردم را سترون می‌سازد و نتیجتاً خلاقیت کلی به شکل مشهودی کاهش پیدا می‌کند و توان حداکثری

ثروتمندان را کاهش می‌دهد، مازاد پول به دلیل فقدان تقاضا به طور فزاینده‌ای غیرخلاق می‌گردد و صرف سوداگری می‌شود و یا اکثراً انبار و یا انباشته گردیده و در نتیجه سرمایه به مصارف غلط و یا مصرف کالاهای تجملی و لوکس می‌گردد، ساختارهای تشریفاتی غیرمولد ایجاد می‌شود و ارتشاً و پلوتوکراسی و یا توانگرسالاری گسترش پیدا می‌کند، یاس و ناامیدی اجتماعی رواج پیدا می‌کند، اعتماد عمومی در جامعه از بین می‌رود و جامعه اقتصادی روی هم رفته به تحجر کشیده می‌شود.^{۱۴}

ما همین طور در اقتصادهایی که طی مدت طولانی به شدت رشد می‌کنند (مانند چین) یک پویش زمانی در نابرابری درآمدها می‌شناسیم، که در واقع همان "تاثیر کوزنتز" است که در بالا اشاره شد، مبنی بر این که یک جامعه اقتصادی که در ابتدا برابر است، در اثر رشد شدید با پیدایش توزیع روز به روز ناعادلانه‌تر درآمد روبه رو می‌شود که این توزیع غیرعادلانه بعد از یک تاخیر بزرگ اولیه تازه پس از مبارزه برای توزیع مجدد، رفته رفته رفع می‌شود، مشروط بر این که جامعه در فاز رشد کندتر و تلاطم کم‌تر، موفق شود سیاست‌های اجتماعی جبران و بازسازی یک جامعه رفاهی را به اجرا درآورد.^{۱۵}

درواقع چین با توزیع درآمد خود از دهه ۱۹۶۰ به طور سنتی و «سازگار با سوسیالیسم» ضریب جینی‌اش نسبت به دیگر کشورهای در حال رشد همیشه پایین‌تر و دارای توزیع درآمد برابرتری بود (۳۰٪ پایین‌تر از مثلاً برزیل و یا مکزیک)^{۱۶} بعد به دنبال پیروید رفرفم و گشایش و رشد مستمر از اواخر دهه ۱۹۸۰ به تایید آمار ضریب جینی در چین به طور محسوس بالا رفت حتی از ژاپن و کشورهای صنعتی پیشرفته دیگر برتری گرفت. در سال ۲۰۱۰ با کمی کم‌تر از ۰،۵ در مقایسه بین‌المللی نسبتاً خیلی بالا بود. برای مقایسه: کشورهای نابرابر مثلاً مثل جمهوری‌های موزفروش آمریکای جنوبی (برزیل، مکزیک و غیره) اغلب با ضریب جینی خود بین ۰،۵ تا ۰،۷ خیلی بالا قرار گرفته‌اند که مبین نابرابری اجتماعی بسیار شدید است. برعکس کشورهای سوسیال‌دمکرات گذشته نسبتاً برابر اسکاندیناوی در بهترین دوران حیات خود (۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰) و بعضاً برخی تا امروز دارای ضریب جینی ۰،۳ و کم‌تر از آن می‌باشند.

اوج نابرابری درآمدها در چین واقعاً بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ بود، که ضریب جینی چین به ۰،۴۹ رسید.^{۱۷} از این زمان ضریب نامبرده در حال نزول است و اکنون به ۰،۴۳ رسیده است. چنین حرکت «کوچک» آماری در واقع نتیجه تغییراتی در تاثیر توزیع میلیاردها ارتباطات تبدلی فردی و هزاران هزار تاثیر متقابل دیگر است

که اگر قرار باشد از نظر ماکرواقتصادی جمع شده و برابری بیش‌تری را نشان دهد باید به طور سیستماتیک «بازتنظیم» شده و به طور نهادی جاسازی شده باشد. این بدان معنی است که وقتی این تغییرات از نظر عددی بسیار کوچک در یک آمار بسیار بزرگ، به طور سیستماتیک طی سال‌های متمادی محسوس باشد، تصادفی نیست، بلکه علل آن تغییرات ساختاری مکانیسم‌های توزیع اقتصادی است. تنها اگر تمامی سیاست اقتصادی و اجتماعی چین مورد بررسی قرار گیرد، این امر موجه به نظر خواهد رسید.

ما برخی از این مکانیسم‌ها که در چین تکامل یافته و در روند تکامل جامعه‌ای «در مرحله آغازین سوسیالیسم» به کار گرفته می‌شود را مشاهده کردیم:

- رفع فقر توده‌ای میراث استعمار و ناشی از اشتباهات در مراحل اولیه تکامل
- تشویق و ترغیب مستمر افزایش مزد و حقوق به ویژه در بین افراد با درآمد کم و متوسط
- توسعه اقتصادی شدید به ویژه در مناطقی که در گذشته با فقر مطلق روبه‌رو بود، بخش‌های غربی و حاشیه‌های روستایی، به کمک توزیع فزاینده برابر اصلاحات ارضی
- اصلاح مالیات بر درآمد و کاهش شدید مالیات‌ها به ویژه برای درآمدهای پایین و متوسط.

سیاست توزیع مجدد در قبال ثروتمندان

پس از چندین سال اکنون رفته رفته پیامدهای توزیع مجدد مستقیم هویدا می‌شود که باید توزیع درآمد برابر همین‌طور «از بالا» منجر گردد^{۱۸}: به دنبال قطع‌نامه حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۳ باید در ضریب جینی ۰،۴۵، همین‌طور حداکثر درآمدها مدنظر قرار داده شود که باید ۳۰٪ کاهش می‌یافت. ما دیدیم که چگونه با تنظیم سیاست صنعتی سود کنسرنهای بزرگ بعضاً برای این کار مورد استفاده قرار گرفت تا سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها تامین شود و به جامعه کمک گردد. علاوه بر این باید مالیات‌های سنگین‌تری بر ثروت و درآمد ثروتمندترین چینی‌ها وضع می‌شود. اکنون درآمد حداکثری میلیاردرها در مرکز توجه سیاست‌های اجتماعی قرار گرفته است و به طور منظم لیست ثروتمندترین‌ها منتشر می‌شود که لیست "هورون" نام دارد و نسخه چینی لیست "فوربس" آمریکایی است. در حالی که عملکرد اجتماعی لیست فوربس در سرمایه‌داری مالی نولیبرال آنگلو ساکسونی این است که حس تحسین نسبت به «ثروتمندان و زیبارویان»، تثبیت ایدئولوژیک «upper

class و فانتازی صعود و ارتقای میلیون‌ها نفر فراموش شده و به جای مانده را برانگیزد و گرم نگاه دارد، این لیست در بین چینی‌های مخالف نابرابری، کلاً سوءظن در مورد ارتش‌های فعال از طرف افرادی که نامشان در لیست آمده را دامن می‌زند که دارای پیامدهایی است: «تقریباً نیمی از ثروتمندترین چینی‌ها در سال‌های اخیر سه‌ویژه به دلیل مالیات‌های سنگین و به دنبال مبارزه علیه ارتش‌ها - شاهد کاهش ثروت خود شدند ... تعداد قابل توجهی از افرادی که نامشان در لیست آمده بود در اثر مثبت نام آن‌ها در لیست به خاطر ارتش‌ها دستگیر گردیدند.»^{۱۹}

یکی از مشاورین ارشد دولت در امور اقتصادی، "چنزونگ‌شنگ" که در مورد «اثر کوزنتز» و همین‌طور «تابع وارون» **inverse function** توزیع زمانی درآمد در چین تحقیقات گسترده‌ای انجام داده در یک کنفرانس بین‌المللی در "تیانجین" در سال ۲۰۱۷ برای اقتصاددانان هدف نفسگیر کاهش ۳۰٪ ضریب جینی را که از نظر سیاسی آغاز شده بود، توضیح داد. همان‌طور که گفته شد کنترل و تنظیم هزاران هزار فعل و انفعال در اثرات توزیعی جمع‌شده خود به طور غیر مستقیم، هدف بسیار پیچیده‌ای بود. ضریب در نظر گرفته شده در مدت زمان متوسط قرار بود به طور موقت ۰،۳۲ باشد که امروز مبین برابری بیش‌تر از حد متوسط در سطح جهان است و تقریباً در سطح آلمان قرار دارد.^{۲۰}

از این رو چین (اگر تنها کشور نباشد) یکی از کشورهای نادر در حال رشد است که در آن ضریب جینی در دراز مدت کاهش پیدا می‌کند. از نظر تاریخی، برابری یک رمز عبور اجتماعی در چین محسوب می‌شود و چین همان‌طور که نمونه‌های دیگر نشان دادند، به نحو جامعی در حال جایگزینی هدف رشد اقتصادی برهنه به وسیله سیستم هدف چندگانه برای برابری و مشارکت است.^{۲۱} و چین با اطمینان زیاد تنها کشوری است که می‌تواند از نظر سیاسی روی چنین اهداف بزرگ و پیچیده‌ای تاثیر گذار باشد.

بخش پنجم

«همه کارگر برده‌اند!»: کار و امور اجتماعی در حرکت: حقوق کار، مبارزات کارگری، بیمه‌های اجتماعی و بهداشتی، آزادی زنان و سیاست کنترل جمعیت، کارگران مهاجر و «Hukou»، بسیج اجتماعی و مشارکت محلی

سازمان ملل متحد: «رشد بالای انسانی» چین - ابعاد متعدد به هم بافته: سیاست

اجتماعی جامع‌نگر

بخش‌های مختلف سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی چین مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که ابعاد اجتماعی آن با وجود تازگی بسیاری از اقدامات و با وجود خصلت آزمایشی و انعطاف‌پذیر تقریباً کلیه بخش‌های سیاست، روز به روز به عنوان یک تصویر کلی مشخص می‌گردد. دوگرایش کلی:

از دوازدهمین برنامه پنج‌ساله (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵) و همین‌طور از آغاز فاز «شی/لی»، یعنی از ۱۸همین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۲ و دوازدهمین کنگره ملی خلق در سال ۲۰۱۳ و همین‌طور باز از دومین دوره حکومت «شی/لی» (از سال ۲۰۱۷/۲۰۱۸) و سیزدهمین برنامه پنج‌ساله (۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰)، چین در حال تغییر و تبدیل موفقیت کل اقتصادی-اجتماعی خود از محصول اجتماعی «بازار» به معیارهای موفقیت کیفی کیفیت زندگی است. محصول اجتماعی در واقع یک محصول «اجتماعی» نیست، بلکه تنها فعالیت‌های مختلف سودمند و یا ویران‌ساز و یا مغایر هم را ارزیابی می‌کند، که در حقیقت به هیچ وجه کیفیت زندگی را حتماً ارتقا نمی‌بخشد، بلکه حتی می‌تواند آن‌ها را کاهش دهد و فقط و فقط به این دلیل که با کسب پول «دربازار» مرتبط است بسادگی جمع کند. از این رو از زمان انتقاد از محصول اجتماعی و انتقاد از رشد محصول اجتماعی در دهه ۱۹۷۰ (گزارش کلوب رم در مورد مرزهای رشد و توسعه در سال ۱۹۷۲ را به خاطر آورید) در علم و دانش، در سازمان‌های بین‌المللی توسعه و رشد، در سازمان ملل متحد، شاخصه‌ها و معیارهای دیگری برای

نمایش موفقیت تعیین شد و تکامل یافت که اغلب بر مبنای طیف گسترده‌ای از شاخصه‌های اجتماعی قرار دارد. مثلاً سازمان ملل رشد و توسعه کشورها را با شاخص توسعه انسانی (HDI) (که اکنون چین به آن استناد می‌کند) تجزیه و تحلیل می‌کند. علاوه بر آن چین به فاکتورهای کیفی موفقیت نیز تکیه می‌کند که از تحقیقات جدید در مورد خوشبختی نشأت گرفته است و موضوعات کیفی دیگری چون حاکمیت قانون و یا بسیج دموکراتیک و شراکت را بیش‌تر در مرکز رشد و توسعه بیش‌تر قرار می‌دهد.

بنابر گزارشات سازمان ملل متحد با در نظر گرفتن شاخص توسعه انسانی چین از سال ۲۰۱۰ کشوری با «توسعه انسانی بسیار بالا»^۱ است. کیفیت زندگی آن نسبت به اکثر کشورهای جهان بسیار سریع رشد می‌کند، مرگ و میر اطفال حتی پایین‌تر از برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی است در حالی که طول عمر متوسط، نرخ سوادآموزی و دسترسی به اشتغال، فرهنگ و آموزش ارتقا می‌یابد و همان‌طور که گفته شد فقر ریشه کن گردیده است. در مقابل این دستاوردها باید قلب‌های چپ و سبز در جهان در واقع به طیش درآید.

ایجاد اشتغال گسترده اساساً برای مردم کار کافی و امکان انتخاب کافی تامین می‌کند. حمایت وسیع و ادغام اجتماعی شرکت‌های نوپا تا شرکت‌های کشاورزی (مثلاً به وسیله HRS و گزینه تائو باؤ. ر.ک. به بالا) آلت‌رناتیوهای زیادی را همین‌طور برای ایجاد درآمد برای مشاغل آزاد فراهم می‌کند. افزایش شدید دستمزد و حقوق و همین‌طور کاهش مالیات به ویژه برای کارگران و کارمندان اقشار متوسط و پایین به افزایش برابری و عدالت اجتماعی می‌انجامد. حداقل دست‌مزدها هم‌اکنون بعضاً حتی بالاتر از برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی است و اجرا و رعایت آن به شدت کنترل می‌شود، و مشمول حق فردی کارگر است و در صورت عدم رعایت مجازات صورت خواهد گفت (در پایین بیشتر). مقایسه کنید در این رابطه بد نیست برنامه حقوق اجتماعی بشر سازمان ملل متحد را با روند نازل مزدی و کاهش دستمزدها در کشورهای سرمایه‌داری نولیبرالی. را مقایسه کنید.

برای تکمیل اطلاعات:

- بیمه اجتماعی سراسری
- قانون جدید استخدام که از سال ۲۰۰۸ حاکم است، که استانداردهای ILO را رعایت می‌کند و شرایط کار را فراهم می‌سازد که بعضاً در سطح تنظیمات کشور آلمان قرار دارد و کار و قانون کاری را ایجاد کرده

است که قانون و واقعیت این طور که وجه مشخصه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است به طور سیستماتیک از یکدیگر دور نمی‌شود. برعکس کارگر آلمانی، کارگران چینی می‌توانند حقوق کار خود را به طور مستقیم و انفرادی از نظر قانونی مطالبه کنند و نه پس از طی مراحل بی‌پایان و پرخرج قضایی که تازه پس از سال‌ها با سازش و پرداخت مبلغی به عنوان جبران خسارت پایان می‌پذیرد. مثلاً در مورد اخراج فرد فرض می‌شود که رابطه شغلی در این لحظه از هم پاشیده است و به این ترتیب اشتغال طبق قانون کار دیگر قابل حفظ نیست.

- تساوی حقوق زنان در مورد دستمزده و حضور در مشاغل و سطوح مدیریت
- مشکل آشنا در مورد تعداد بسیار زیاد کارگران مهاجر و سیستم ثبت‌نام اقامت آنان **Hukou** و حقوق اجتماعی محلی مربوط به آن
- رشد بسیج اجتماعی، ادغام و شراکت سیاسی محلی مردم.

از صفر به ۱,۴ میلیارد در ده سال: بیمه اجتماعی سراسری

دسترسی به تامین بهداشتی و درمانی

چین به موقع کلیه بیماری‌های واگیردار را ریشه‌کن کرد. ولی سیستم درمانی که عمدتاً بیمارستان‌محور است، مطمئناً هنوز به طور روشن زیرسطح استانداردهای تجهیزاتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری قرار دارد. با این حال تامین پزشکی به طور کلی بسیار خوب است. مثلاً در طی دهسال تعداد تخت بیمارستان‌ها دوبرابر شد و در سال ۲۰۱۵ به ۵ میلیون تخت رسید. البته در این بین سیستم فوق به وسیله سیستم پزشکی روستایی تکمیل شده است.^۲ علاوه بر این از سال ۲۰۰۹ شهروندان از بیمه درمانی عمومی که در اوایل دهه ۲۰۰۰ تاسیس شد، برخوردارند. با عضویت ۱,۴ میلیارد نفر شهروند بیمه‌شده، اکنون تمامی جمعیت کشور زیرپوشش خدمات بیمه قرار دارند. سالانه به طور متوسط ۱۰۰ میلیون نفر به عضویت بیمه درمانی درمی‌آیند. رسماً قرار بود از سال ۲۰۲۰ بیمه درمانی همه گیر شود ولی این هدف زودتر از مهلت در سال ۲۰۱۸ تحقق یافت.

نرم‌افزارهای کاربردی بهداشتی غیرتجارتی روزانه به مردم چین کمک می‌کنند تا آگاهانه سالم زندگی کنند و از طرف دیگر تشویق و ترغیب دانش پزشکی سنتی در بین مردم نیز به نوبه خود نقش ایفا می‌کند.^۳

بیمه بازنشستگی

بیمه اجتماعی فردی (بیمه بازنشستگی) در سال ۱۹۹۳ تصویب شد و از آن زمان مقدمات اجرای آن آغاز گردید. این بیمه رفرم شرکت‌ها، خصوصی‌سازی و اصلاح قانون کار را که برای آن شبکه‌های اجتماعی و تامین اجتماعی کهنه (که صرفاً وابسته به شرکت‌ها بود) تنگ و انعطاف ناپذیر بود، تکمیل کرد.^۴ ولی قانون جامع بیمه اجتماعی تازه در سال ۲۰۱۱ تصویب گردید. در بیمه بازنشستگی تا سال ۲۰۱۶ تقریباً ۹۰۰ میلیون نفر عضویت داشتند. اینجا نیز در آینده نزدیک پوشش کامل خواهد شد.

«امنیت طبقه کارگر»

لب کلام "شی جین‌پینگ" در سخنرانی خود طی کنگره حزبی در سال ۲۰۱۷ مبین محتوی اجتماعی همه چیزهایی بود که در بالا گفته شد: «امنیت چین امنیت اجتماعی طبقه کارگر است».^۵ یک چنین اعتراف اجتماعی سیاسی را مثلاً از طرف صدراعظم آلمان تصور کنید. گویی پیامی از یک سیاره دیگر است. ما بسیار به «صرفه‌جویی»، اقتصاد ریاضتی، «کمربندها را سفت‌تر ببندید»، «دمکراسی بازار محور» اولویت «اقتصاد» و توزیع از پایین به بالا عادت کرده‌ایم.

شرایط کاری در قیاس: نمونه‌ها

ما فراسوی مسأله دست‌مزدها با برخی چیزها در مورد شرایط مشخص کار آشنا شدیم. شرایط کار در چین از دهه ۲۰۰۰ به این سو در سطح گسترده در حال تغییر و تحول است.

مثلاً اعضای سندیکای کارگری آلمان پس از یک سفر علمی به چین در سال ۲۰۱۷ مجموعه‌ای از اطلاعات وسیع و لیست دقیق مقایسه شرایط کار در هر دو کشور را فراهم کردند.^۶ ولی اساساً چگونه ممکن است که فردی بخواهد بین کشوری که تا چندی پیش یک کشور فقیر در حال رشد محسوب می‌شد و یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان قیاس به عمل آورد؟ خوب، به این خاطر چون چین در مورد «امور کاری و اجتماعی» یک «تقویت‌کننده» عظیم از درآمدی متوسط و فروتنانه به کارایی گسترده اجتماعی - اقتصادی - کولوژیک تکامل بخشید و مستقلاً خود را از محلی برای تولید نازل‌مزدی «غرب» آزاد کرد و به یک قدرت اجتماعی

رهبری کنند تبدیل کرد. استدلال‌های مرعوب کننده متداول در سرمایه‌داری مالی نولیبرالی مثل «پول نداریم»، «خیلی گران است»، «برای رقابت مضر است» و از این قبیل در اینجا صادق نیست و از این رو پذیرفته نمی‌شود. فارغ از رژیم ریاضتی و حکم توزیع ثروت (از پایین به بالا) می‌توان کمر همت بست و آنچه را که درست تشخیص داده می‌شود محقق کرد.

مثلاً در رابطه با ساعات کار در هفته به تشویق و حمایت فعالانه دولت در شرکت‌های فناوری بالا هم‌اکنون چهار روز کار در هفته با حقوق کامل در حال آزمون است. ۷ ساعات کار روزانه دقیقاً به ۸ ساعت محدود شده است. قراردادهای کار موقت نسبت به آلمان، کشوری که یکی از صدراعظم‌های گذشته‌اش افتخار می‌کرد که کشورش را به شمار «بهترین» کشورهای نازل‌مزد اروپا سوق داده است با محدودیت‌های شدیدتری روبه‌رو هستند. کارگران اجاره‌ای در چین از **Equal Pay** یعنی مزد برابر برای کار مشابه برخوردار هستند. سن بازنشستگی برای مردان ۶۰ سال و برای زنان ۵۵ سال است که برای کارگران و سندیکاهای آلمانی می‌تواند تنها یک آرزوی تحقق نیافتنی بماند. «نمی‌توانیم!»، «پول نداریم!»...

و از این رو کاروان تولید ارزان غربی به راه خود ادامه می‌دهد.

در گذشته شرکت‌های بزرگ غربی به خاطر سطح نازل دستمزدها و همین‌طور قواعد سست و وارفته حفاظت از محیط زیست، سوده‌های کلانی به جیب زدند. لذا جای تعجب نبود که آن‌ها علیه این پیشرفت اجتماعی و قوانین جدید کار در چین دست به اعتراض زدند. در واقع دولت کوشا بود تا بازار کار را به سطح استانداردهای سازمان بین‌المللی کار **ILO** ارتقاء دهد، استاندارهایی که دولتهای غربی آن‌ها را به رسمیت شناخته و امضاً کرده بودند.^۸ این اعتراضات خللی برچین وارد نساخت و شکوه و شکایت در مورد از دست رفتن قابلیت رقابت بین‌المللی چین ضرری به کشور نزد، بلکه برعکس: بزرگ‌راه سوسیالیستی تکامل که درست به خاطر «پول موجود نیست!» با شکست روبه‌رو نمی‌شود، به مراتب پایدارتر و کاراتر از «جاده خاکی نولیبرالی» است.

اوایل ۲۰۱۹ کنسرن بزرگ فناوری اطلاعاتی "فوکسکان" احتمالاً زیر فشار واشنگتن از تایوان به آمریکا مهاجرت کرد. البته در ویسکانسین، یعنی درست در درون آمریکای ترامپ دستمزد کارگران محروم و فقیر هم‌اکنون پایین‌تر و استانداردهای محیط زیستی نازلتر از چین است.^۹ یعنی صعود آنجا و نزول اینجا...

نه تنها «استحقاق» برابر، بلکه شرایط مشابه کار، در آمد و تاسیس شرکت برای زنان

راه طولانی بیرون جستن چین از فئودالیسم، ویرانی استعماری و عقب‌افتادگی مثال زدنی است، زیرا قوانین کار آینده نگر و مطابق با استانداردهای سازمان بین‌المللی کار و همین‌طور واقعیت کاری مطابق با آن در عین حال راه مسیر برابری حقوق زنان در حیات کاری است.^{۱۰} برای نمونه چند نکته برجسته نمایانگر:

- چین در سطح جهان دارای بزرگترین رقم از شرکت زنان در پروسه کار است. سه چهارم کلیه زنان چینی در سنین کار شاغل به کارند و از استقلال مالی بهره‌مند می‌باشند: چین بنابر آمار گزارش جهانی جنسیت **Global Gender Report** دارای رتبه ۲۰ است (آلمان رتبه ۴۶)؛ در حوزه امکان کسب درآمد زنان، چین رتبه ۳۵ و آلمان رتبه ۴۹ را احراز کرده‌اند.^{۱۱}

- اکثر دانشجویان چینی (تقریباً ۳۰ میلیون نفر) را زنان تشکیل می‌دهند.
- یک چهارم کارآفرینان چین، زن است؛ از ۸۹ میلیارد زن خودساخته در سطح جهان ۵۱ تن چینی است؛ در هیچ کشوری از جهان زنان این چنین چون زنان چینی ثروتی کسب نکرده‌اند.^{۱۲}
- ۵۵٪ کلیه شرکت‌های اینترنتی به دست زنان تاسیس شده و رهبری می‌شود. در سطح مدیریت بخش فناوری اطلاعاتی بیش از نیمی زن می‌باشند.
- روی هم رفته بدون بحث و گفت‌وگوهای بی‌پایان و خسته‌کننده و وضع مقررات دولتی در مورد لزوم حضور «زنان در سطوح مدیریت» و یا «سهم زنان در مدیریت»، ۴۰٪ مدیران ارشد و متوسط شرکت‌های چینی را زنان تشکیل می‌دهند (۲۰۱۳)

«بدرفتاری، بی‌احترامی و سوءاستفاده از زنان» (بند ۲، قانون چین در مورد حفاظت از حقوق و منافع زنان) در واقع به شدت تعقیب و مجازات می‌گردد. دنیای مردگان ضدانسانی، بزهکارانه و پورنوگرافیک با تحقیر نامحدود زنان چون «کشورهای غربی با ارزش‌های آزاد خود» و پدیده‌ای چون "دارک نت" که تنها یک جامعه ویران شده و فاسد قادر به پدیدآوردن آن است، در چین وجود ندارد. چه کشور فقیر و اسیر و بنده‌ای! باوجود این پیش‌زمینه رابطه بین زنان و مردان در زندگی روزمره عاری از تبعیض جنسی و در نتیجه فارغ از رقابت و رنجش و دلخوری و به طور کلی بی‌مشکل و آرام است.

چین کوشی می کند در مقابله با افزایش بیش از حد جمعیت جهانی نقش خویش را

ایفا کند: از سیاست «تک فرزندی» و اثرات جنبی «سیاست دوفرزندی»

همان‌طور که در یک سلسله از بخش‌های دیگر سیاست مرکزی دیدیم (و بازهم بیش‌تر خواهیم دید)، چین در رابطه با معضل مرکزی بشر یعنی رشد بی‌حد جمعیت، به عنوان تنها کشور در جهان کوشش کرد سهم خود را در حل این معضل مشترک ادا کند و در حالی که کشورهای قابل قیاسی چون هندوستان انفجار جمعیت بی‌نظم خود را در واقع ۱:۱ به فقر، رشد بازهم بیش‌تر گرسنگی و وابستگی روزافزون به کمک‌های خارجی منتقل می‌کنند، چین حداقل راه یک آزمایش جسورانه بزرگ را در پیش گرفت.

سیاست تک‌فرزندی در سال ۱۹۸۰/۱۹۷۹ به اجرا درآمد و بعد از یک سلسله تخفیف‌ها که طی چندین سال صورت گرفت، رسماً در سال ۲۰۱۵ خاتمه یافت. کودکان دوران تک‌فرزندی امروز در سنین ۵ تا ۴۰ سال به سر می‌برند، که کل نسل جوان و متوسط را دربر می‌گیرد.

در کنار قانون تک‌فرزندی البته همیشه استثناهایی نیز وجود داشت. مثلاً زوج‌هایی که به اقلیت‌های نژادی تعلق داشتند و زوج‌هایی که در مناطق روستایی به سر می‌بردند می‌توانستند دارای دو فرزند باشند. و در سال ۲۰۰۴ این مقررات روی هم رفته خفیف‌تر شد. مثلاً در شانگهای زوج‌هایی که طلاق گرفته و مجدداً ازدواج کرده بودند، حتی اگر از ازدواج قبلی دارای یک فرزند بودند حق داشتند فرزند دیگری داشته باشند. از سال ۲۰۱۳ بازهم تخفیف‌های جدیدی اضافه شد، مثلاً زوج‌هایی که قبلاً یکی از آنها تنها فرزند خانواده بود، اجازه داشت صاحب دوفرزند شود. از سال ۲۰۱۶ سیاست تک‌فرزندی رسماً خاتمه داده شد و از آن زمان هرزوجی می‌تواند ۲ فرزند داشته باشد.

از سال ۲۰۱۸ حتی در نظر گرفته شده که سیاست (حداکثر) سه‌فرزندی به اجرا گذارده شود تا با کاهش زاد و ولد ناشی از نوسازی و ایجاد رفاه مقابله گردد.^{۱۴} نرخ رشد جمعیت در هر حال به خاطر دوره‌های طولانی‌تر تحصیلی و آموزشی و کاربرد شغلی زنان و امکانات بیش‌تر برای افزایش درآمد و مصرف به دلایل اقتصادی اجتماعی روشن کلی (مانند همه کشورهای صنعتی پیشرفته البته با درآمد سرانه سالانه بیش‌تر) کاهش یافته است از این رو دولت در نظر دارد بعضاً با ایجاد مشوق‌هایی از این گرایش جلوگیری کند. آلمان هم که جمعیتش از مدتها پیش با نرخ بسیار پایینی بازتولید می‌شود، به طوری که از جمعیتش سال به سال بیش‌تر کاسته می‌گردد،

کوشش می‌کند با منعطف کردن دوران مرخصی والدین و مشوق‌های مالی به مقابله با آن برخیزد. ولی «مدل آلمانی» ظاهراً از دهه ۱۹۶۰ خود را بیش‌تر روی مهاجرت و جلب نیروهای جوان کار که صلاحیت‌های حرفه‌ای خود را در خارج از کشور به دست آورده‌اند (ایتالیا، یونان، اسپانیا و اکنون سوریه و دیگر کشورها) متمرکز ساخته است.

در ارتباط با رشد جمعیت سیاست تک فرزندی چین موفق بود. در سال ۲۰۱۲ نرخ زاد و ولد سرانه ۱،۵۵ فرزند بود و بدین سان در سطح جهان و در بین ۲۲۴ کشور دارای رتبه ۱۸۱ بود. ۱۵ بنابر داده‌های دولت چین این آزمایش بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ تعداد زایمان‌ها را تقریباً ۳۰۰ میلیون بار کاهش داد. ولی هدف مورد نظر (۱،۲ میلیارد جمعیت) تا سال ۲۰۱۴ به دست نیامد و تقریباً ۱۵۰ میلیون نفر بیش‌تر بود.

با این حال منحنی رشد جمعیت در چین از سال ۲۰۲۲ نسبتاً با ثبات و ثابت است به ویژه که با هندوستان مقایسه شود، که انفجار جمعیتش با امکانات به مراتب کم‌تر برای حل مشکلات بی‌توقف ادامه دارد و احتمالاً طی دو سال آینده از چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان سبقت خواهد گرفت.^{۱۶}

ولی پیامدهای جنبی پیش‌بینی نشده نقش مهمی برای تقلیل و تخفیف و در پایان قطع سیاست یک فرزندی ایفا کرد که فوراً اولین واکنش‌ها و تطابق‌ها در سیاست جمعیتی چین را به دنبال داشت. در چین برنامه‌ریزی منطقی و آگاهانه تولد کودک



در واقع به وسیله مسایل دینی و یا خرافات محدود نمی‌شود و از این رو برای هر زوجی همواره جنسیت نوزاد در راه خیلی زود شناخته شده بود. ولی ظاهراً یکی از سنن کهنه در اتیک کنفسیوسی که تاکید بر توالی مذکر دارد هنوز در بین مردم بسیار قوی است به طوری که جنین مونث سقط می‌شد (در دوران اوج سقط جنین از ۱۰۰ وضع حمل، ۵۰ سقط جنین). سیاست زاد و ولد کاملاً دانش محور، بدون پیش‌داوری، باز و دنیوی در چین در ابتدا این کار را مجاز می‌شناخت ولی بعد برای مدت زمان نسبتاً طولانی تعیین جنسیت جنین را ممنوع اعلام

گرامی داشت یک‌جانبه نوزاد پسر همین‌طور باعث می‌شد که تک فرزند مذکر بیش از حد مورد محبت و مراقبت والدین و والدین بزرگ قرار گیرد.^{۱۸} از این روی نسل‌هایی از پسران (که شاهزاده نامیده می‌شدند) پدید آمد که آموزش حتی‌الامقدور خوب، امکانات کاریر، درآمد و مصرف مطلوب در گهواره خویش داشتند. پیامدهای منفی درازمدت این روند در این بین مورد شکوه و شکایت قرار می‌گیرد که به ویژه در نحوه رفتار فردگرایانه و خودمحوربینانه متجلی می‌شود. به نظر منتقدان «شاهزاده کوچولوها» اغلب دارای صلاحیت اجتماعی نسبتاً نازلی هستند. این که چین نمی‌توانست برای همیشه اینچنین وضعیتی را تحمل کند، روشن بود. در نتیجه تناسب کمی بین دختر و پسر طبیعتاً تغییر کرد. در سال ۲۰۰۹ به اذاً هر دختر، ۱،۲ پسر بدنیا آمد با این تاثیر پی‌در پی که در نسل جوان و متوسط امروز دختران دارای امتیازند و به شدت خواستگار دارند، با این نتیجه که اکنون شهبانوهای کوچولو پدید می‌آیند.

با این حال این تجربه در سیاست جمعیتی را که ۳۰ سال به طول انجامید، نمی‌توان شکست خورده دانست، بلکه سهمی در رهیافت یکی از عاجل‌ترین معضلات بشری بود. اگر آن را روی جمعیت کره زمین برون‌یابی کنیم تاثیر کمی نامبرده در بالا (۳۰۰ میلیون نفر کم‌تر جمعیت) به ۱،۵ میلیارد نفر در سطح جهان خواهیم رسید. امروز نرخ متوسط زاد و ولد در چین بیش‌تر به دلیل فاکتورهای اقتصادی اجتماعی و نه سیاست جمعیتی فعال به ۱،۶ فرزند برای هر زوج رسیده، به طوری که جمعیت آهسته‌تر کاهش پیدا می‌کند.^{۱۹}

البته سیاست تک‌فرزندی به روشنی دارای برخی از مخارج اجتماعی هم بود که امروز هویدا می‌شود. امروز باید با فردگرایی، خودپرستی، خودبینی و مصرف‌گرایی شاهزاده‌های کوچولوی در ناز و نعمت پرورش یافته دوران سیاست تک‌فرزندی مبارزه کرد و آنها را به رفتار اجتماعی و اکولوژیک و پایدارتر و مطلوب هدایت کرد. ما در بخش سوم در چشم‌اندازهای آینده به آن خواهیم پرداخت.

با این حال، پیامدهای ثانویه هم در سیاست تک‌فرزندی و هم در رفتار بازتولید اقتصادی اجتماعی می‌تواند در سیستم تامین بازنشستگی منعکس شود. نگهداشتن سن پایین بازنشستگی در چین (۶۰ سال برای مردان و ۵۵ سال برای زنان) احتمالاً در آینده نزدیک امکان‌پذیر نخواهد بود و می‌توان با اطمینان خاطر از این مبدأ حرکت کرد که هم‌اکنون چین به شدت در حال ضرب و تقسیم برای طرح و اتخاذ سیاست‌های لازم در این زمینه است.

بسیج گسترده اجتماعی: ادغام، شراکت و دمکراسی اساسی آینده

ما در بخش مقاله میهمان "دکتر رولف گفکن" (www.westendverlag.de/china) در مورد قوانین و شرایط کار در چین و همین طور توضیحات در مورد افزایش دستمزدها و حقوق‌ها، در مورد کاهش مالیاتی، بیمه‌های اجتماعی و اقدامات توزیع دیدیم که چگونه جنبش‌های اجتماعی کارگران و کارمندان معمولاً از طرف سازمان‌های حزب کمونیست چین در شرکت‌ها و کارخانجات و یا خود حزب کمونیست چین با ۹۰ میلیون عضو مورد حمایت قرار می‌گیرد و تکامل اجتماعی کشور به پیش رانده می‌شود. از این رو در هر جنبش اجتماعی کاملاً متداول است که کارگران و کارمندان حزب کمونیست چین و دولت مرکزی را حامی خود می‌دانند، در حالی که روسای شرکت‌ها اغلب «نورچشمی» دولت‌های ایالتی و ولایتی محسوب می‌شوند و آن‌ها را پشتیبان خود محسوب می‌کنند.^{۲۱}

ما از مقاله دکتر "رولف گفکن" که در اینترنت به رایگان در دسترس عموم قرار دارد آموختیم، چین اعتصاب‌پسندترین کشورهای جهان است.^{۲۲} البته اعتصابات در آنجا نه تنها کم‌تر از آلمان تحت نظارت است، بلکه موضوع اعتصابات نیز به مراتب جامع‌تر شرایط کار و زندگی مردم زحمتکش را در بر می‌گیرد. برای انواع و اقسام اهداف، مثلاً درآمد بیشتر، شرایط کاری بهتر، خدمات بیشتر بیمه اجتماعی شرکت‌ها و حتی برای فعالیت‌های سرمایه‌گذاری و نوآوری شرکت‌ها اعتصاب صورت می‌گیرد که معمولاً از طرف حزب کمونیست چین حمایت می‌شود.

بسیج اجتماعی که قبلاً ذکر شد تنها عنصرپویایی توسعه تکاملی نیست. بسیاری از منقدان چینی حتی آن را ابزاری برای افزایش توان اجرایی دولت تعبیر می‌کنند.^{۲۳} و از این طریق به رابطه بسیار نزدیک دولت و جامعه که مطمئناً یک جاده یک‌طرفه نیست، اشاره می‌کنند.

ولی موزائیکی که ما اینجا می‌بینیم نباید هارمونی و هماهنگی وانمود کند زیرا مناقشه اجتماعی میان کارگران و خبرگان سرمایه‌داری برقرار می‌ماند و مقامات محلی و ایالتی ترجیحاً طرفدار روند مدیریت «بی‌دردسر» هستند.^{۲۴} می‌توان گفت چین برای مدت محدودی یک جامعه طبقاتی با صدها میلیون کارگر و کارمند، با چندین میلیون شغل آزاد و چندین میلیون سرمایه‌دار بزرگ و کوچک باقی‌خواهد ماند و اجباراً با مبارزات

طبقاتی روبه‌رو خواهد بود. ولی همان‌طور که فیلسوف ایتالیایی دومنیکو لوسورو می‌گوید: طبقه سرمایه‌دار برسریر قدرت نشسته و قابل پیش‌بینی است که به قدرت دولتی نیز دست نخواهد یافت.

این امر می‌تواند توضیح دهد که چرا دولت چین به طور یک‌جانبه، از نظر اجتماعی محدود، از نظر ساختاری ترمزکننده، و کوتاه مدت، سمت‌گیری‌های مانع پیشرفت اجتماعی و اکولوژیک انتخاب نمی‌کند. احتمالاً درست به همین خاطر به قول "ورنر روگمر" کارگران و کارمندان چینی هم‌اکنون «بیش از سندیکاهای به اصطلاح مستقل و آزاد غرب» امتیاز کسب کرده‌اند.^{۲۵}

روی هم رفته کارگران و جامعه شدیداً بسیج شده که برای خارجیان نیز در چین به خوبی ملموس است، که هم آماده مبارزه و هم همکاری است و ظاهراً نمی‌گذارد چیزی به او تحمیل شود. ما بعداً تشریح خواهیم کرد. انظار عمومی در چین با بحث و انتقاد از طریق رسانه‌های اجتماعی و کانال‌های دیگر به بازیگر اصلی اجتماعی تبدیل شده که در تعامل شدید با سیاست است و در ارتباط با اتیک، کیفیت زندگی، محافظت از محیط زیست و برنامه‌ریزی آینده نگر حساسیت فوق‌العاده نشان می‌دهد.^{۲۶}

این درست نقطه مقابل تصویری است که رسانه‌های غربی از چین ترسیم می‌کنند: «اقتدارگرا»، «دیکتاتور»، «دولت پلیسی» و یا «زندان». یک ناظر غربی دیگر چین این تضاد را این‌گونه تفسیر می‌کند: «شهروندان چینی نسبت به شهروندان غربی در مورد این که کشورشان چگونه حکومت شود بیش‌تر صاحب اختیارند».^{۲۷} ما بعداً خواهیم دید که راه چین برای بسیج و شراکت اجتماعی به طور مشخص در سطح محلی به چه معنی است.

ولی آنچه که می‌توانیم در اینجا تمیز دهیم و یا فقط گمان کنیم باید در مقطع نهایی روی درک ما از «دمکراسی» که هنوز در قید و بند آداب و رسوم متحجر و رسمی مجلسی از نمایندگان متکبر گرفتار است، تاثیر گذارد. درک این امر که ما، یعنی توده وسیع مردم دیگر عادت کرده‌ایم پس از هر انتخاب احزاب، ائتلاف‌ها و دولت‌ها خود را مغبون احساس کنیم و دیگر ترک عادت کرده‌ایم که از سیاست، توقع تغییر و تحول مترقی داشته باشد. ما آموخته‌ایم با کمال تواضع کنج عزلت‌گزیده و در کنار خود لانه کنیم.

ولی فانتازی ما باید خود را به روی اشکال اساسی و جدید دمکراسی آینده که بدون بسیج مستقیم اجتماعی و شراکت ممکن نیست بگشاید. اگر بازهم بیش‌تر صبر کنیم که G7 و یا سازمان ملل متحد مشکلات بشری ما را حل کنند، احتمالاً بشریت پایان سده جاری را تجربه نخواهد کرد. اگر ما کماکان به پرهیزهای ناشی از یاس و

سرخوردگی گردن نهیم و از نظر فکری از قبول گشایش سرباز زنیم، در آن صورت انرژی‌ها و ایده‌های پرامید

فرزندان و نوه‌های ما، یعنی نسل «**Fridays for Future**» دیگر سترون خواهد ماند. بچه مدرسه‌ای‌های **Fridays**

for Future ظاهراً این مسأله را درک کرده‌اند. آیا این آخرین امید ما است؟

بخش ششم

«دهکده‌های دهقانی فقیر و شهرهای غول‌آسا!»: یک سطح کردن و جبران منطقه‌ای، مناطق همکاری نوین، شهرهای عظیم قابل سکونت، جنگل‌های جدید در پیرامون آسمان‌خراش‌ها و «شبکه ۳۰۰ شهر سبز»

سیاست زیرساختی، صنعتی و جمعیتی به عنوان سیاست منطقه‌ای

یکی از «بزرگ‌ترین واگرایی‌های» جهان^۱، یعنی فاصله بین شهر و ده و عقب‌ماندگی ساختاری مناطق روستایی نسبت به مناطق شهری، امروز در چین از بین می‌رود. حتا سیاست‌مداران آلمانی که ظاهراً خود گه‌گاه به چین سفر می‌کنند و در مورد چین نه فقط همیشه از راه دور قضاوت کرده و این کشور را محکوم می‌کنند، در مورد «پیشرفت‌های قابل توجهی» که در مناطق روستایی چین رخ داده گزارش می‌کنند.^۲

در این رابطه بانک‌های دولتی چین دارای اهمیت ویژه‌ای هستند که در این جا نه به عنوان دستگاه افزایش‌دهنده سود در کوتاه‌ترین مدت، بلکه به عنوان نهادهایی که به اصلاح «سرمایه صبور» Patient Capital برای برنامه‌های توسعه ملی ارایه می‌کنند و بهره‌های کوتاه‌مدت حداکثری طلب نمی‌نمایند عمل می‌کنند.

توزیع مکانی جمعیت بین شهر و روستا در واقع موضوع بی‌واسطه و اصلی سیاست دولت مرکزی است. تقریباً ۶۰٪ جمعیت باید در میان مدت در شهرها زندگی کنند. در پس این تأملات هم‌سطح کردن در آمدسرانه در ایالات مختلف (روستایی و شهری) و همین‌طور ساختارهای مکانی توانمند و پایدار است.^۳

ولی همین‌طور توزیع جمعیت بین شهرها و از این طریق سیستم کل شهری نیز امروز در معرض آزمون قرار می‌گیرد. بین شهرهای ۲۷ میلیونی و شهرهای «عقب‌مانده» کوچک با جمعیتی به طور متوسط کم‌تر از ۱ میلیون نفر از نظر سیاست توسعه و تکامل روی هم رفته ۵ سطح شهری تعریف شده وجود دارد.

مدت‌های درازی به این شکل آزمایش سرزمین صورت می‌گرفت. ولی در این بین این سیستم در چین زیاد از حد متمایز به نظر می‌رسد که تمرکز شدید جمعیت را تشویق و ترغیب می‌کند.^۴ بسیاری از شهرها در این بین خیلی بزرگ و با تمرکز بیش از حد شرکت‌های بزرگ به ویژه شرکت‌های دولتی به نظر می‌رسند.

مناطق همکاری جدید

ما در بالا در مورد منطقه دولتی غیرمتمرکز جدید و منطقه همکاری «جینگ-جین-جی» با ۱۳۰ میلیون جمعیت در ایالت "هبای" گزارش کردیم. یک برنامه‌ریزی بسیار پیچیده و ادغام شده جریان ترافیک و خدمات تامینی و زیربنایی، ساختارهای مسکونی را غیرمتمرکز ساخته و با انتقال میلیون‌ها اشتغال از بیجینگ به خارج از شهر از فشار ترافیک می‌کاهد. بیجینگ مرکز فرهنگی و فناوری می‌شود، تیان‌جین به مرکز تولید و بازرگانی و تمامی ایالت "هبای" به محل سکونت، شرکت‌ها و تولید منطقه‌ای مواد غذایی مبدل می‌گردد. قطارهای بسیار سریع مراکز را حداکثر در عرض یک ساعت به هم مربوط می‌کند و راهبندان‌های بی‌پایان و هوای آلوده به زودی زود در بیجینگ حتی در زمستان نیز به گذشته تعلق خواهد داشت. از این رو سیاست‌های شهری و منطقه‌ای در سیاست‌های محیط زیستی ادغام شده است. در سال ۲۰۱۵ اعلام شد و در سال ۲۰۱۷ انتقال مقر دولت، وزارت‌خانه‌ها، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و تا حدود ۱۲۰۰ شرکت و کارخانه صنعتی از بیجینگ به مناطق جدید آغاز گردید.

از مدتها پیش روی ساختارهای منطقه‌ای به اصطلاح چندمرکزی و از نظر عملکرد متفاوت آزمایش شده بود مثلاً با به اصطلاح مناطق اقتصادی ویژه که در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و یا «شهرهای خوشه‌ای» در کنار رود مروارید در دلتای رود یانگ‌تسه و یا دیگر پروژه‌های آزمایشی دیگر که در دهه ۱۹۹۰ تحقق یافت. با آغاز دهه ۲۰۰۰ هم‌چنین در رابطه با اصلاح سیستم "هوکو"، یک دوجین همکاری‌های منطقه‌ای جدید بین شهرها و محیط پیرامون آن‌ها که بر مبنای طرح‌ها و برنامه‌ها و بعضاً قوانین ملی تنظیم شده پدید آمد. چنین طرحی مثلاً «برنامه اکولوژیک منطقه دریایی "پویانگ" برای منطقه همکاری «یانگ‌تسه میانی» با کلان‌شهرهایی چون "وو‌هان" و "چانگ‌شا" و "نانچانگ" که کوچکتر است می‌باشد.^۵

از این طریق با پیدایش مناطق جدید همکاری، جوانب منفی محل گرایی، منطقه گرایی و فدرالیسم گرایی که ما در آلمان با آن آشنا هستیم، از بین خواهد رفت و ساختارهای کنش عمومی با ابعاد معضلات مربوطه و دامنه مکانی کالاهای جمعی که باید مدیریت گردد، با انعطاف تطابق داده خواهد شد و از این طریق از بلوک کردن متقابل شرکت‌های محلی جلوگیری به عمل خواهد آمد.

مدیریت کلان شهرها: برنامه ریزی جدید شهر و اکولوژی شهر - از «شهر هوشمند» به

«شهر خردمند»

در خلال اولین سفر من به چین برای شرکت در کنفرانسی در بیجینگ به طور تصادفی با یک همکار قدیمی انگلیسی برخورد کردم. پرسیدم: شما اینجا چه می‌کنید؟ گفت: «من در آکادمی علوم چین کار می‌کنم و در بیجینگ زندگی می‌کنم.» پرسیدم: «آیا می‌توان اینجا، در این کلان شهر زندگی کرد؟» او گفت: «حتی خیلی خوب. تصویری که شما از شهرهای چین دارید، اشتباه است. من در یک محله بسیار مطبوع در مرکز شهر زندگی می‌کنم و همسایگان و دوستان خوبی یافته‌ام.» پرسیدم: «آری ولی این ترافیک؟! مدام راه‌بندان!». او گفت: «ماشین ندارم و تنها با دوچرخه کورسی حرکت می‌کنم و هر روز به راحتی و بیش‌تر با دوچرخه با این شهر آشنا می‌شوم - بدون لزوم تحمل راه‌بندان». احساس می‌کردم که او از تعجب من لذت می‌برد. الحق، اول میبایست این امر را هضم می‌کردم ... و از این رو موضوع بحث را عوض کردم و به مورد دو سخنرانی که بعد از ظهر باید ایراد می‌کردیم، پرداختم. تازه از آن روز راه‌های عریض ویژه دوچرخه در بیجینگ مورد توجه من قرار گرفت که سخاوتمندانه و مطمئن از ترافیک خودروها جدا شده است. دوچرخه‌های کرایه‌ای در داخل شهر و در هر گوشه از خیابان موجود است.

مدیریت خوب و پایدار مناطق همکاری با بیش از ۱۰۰ میلیون نفر ولی همین‌طور همان‌طور که گفته شد، تک‌تک کلان‌شهرها با ۱۵، ۲۰ و یا ۲۵ میلیون جمعیت، نیازمند دسترسی به دانش و تحلیل کاملاً ویژه و نو، به ویژه شناخت رفتار متوسط مردم در ترافیک عمومی، رفتار آن‌ها در اوقات فراغت و یا برای خرید و تهیه لوازم زندگی، خدمت‌توسط استفاده از زمان در روز، هفته، ماه و سال، یعنی به طور کل دسترسی به Big Data است.

ولی سیاست شهری چین می تواند از کابوس کلان شهرهای سرمایه‌داری مثلاً در جنوب شرقی آسیا با رشد شدید حلبی‌آبادها، غیرقابل اداره بودن و بعضاً فقدان کیفیت زیستی^۶ جلوگیری کند.^۷ از این رو شهرهای چین به شهرهای هوشمند، با کنترل الکترونیکی ترافیک به **Smart City** متحول می‌شود که در آنها حرکت متوسط شهروندان به ثبت رسیده و برآورد می‌گردد. زیرساخت‌های سایبری لازم در تعداد زیادی از پروژه‌های تحقیقاتی بین‌رشته‌ای، برای یافتن درک زمان و مکان و رفتار متناظر انسان‌ها ادغام شده است. هدف‌های اعلام شده در جهت بهبود کیفیت زندگی، همبستگی اجتماعی و حاکمیت شهری است.^۸

همه این چیزها در چین طی جلسات بحث و گفت‌وگو، کنفرانس‌های علمی، کتب در دسترس و در مورد اقدامات کاملاً مشخص در سطح وسیع و انتقادی مطرح می‌گردد. با این حال رسانه‌های غربی ظاهراً معتقدند که حقایق چین را بهتر می‌شناسند و دقیقاً می‌دانند که در چین فقط استقرار یک دیکتاتوری نظارت کننده مورد نظر است. هر کس که با زحمت و سرانجام خود را از منقلب شدن روانی، احساسی، تلقینی «خوب-بد» روزنامه‌نگاری اعتقادی (شهرهای هوشمند ما: خوب!، شهرهای هوشمند چین: دیکتاتوری!) رها کرده باشد می‌تواند با نگاه به تکامل چین تشخیص دهد که حتی بزرگترین کلان شهر چین به خوبی سازمان یافته و خوب مدیریت می‌شوند و هیچ شباهتی با کلان شهرهای معروف جهان سوم ندارند و بلکه به نحو شگفت‌آوری شهرهای تمیز و متلون با خدمات حفاظتی متنوع و جوی نسبتاً آرام و مطبوع هستند. در مورد شناخت چهره و دیکتاتوری سایبری بعداً سخن خواهیم گفت.

ساختارهای اسکان داخلی، گروهی از برج‌ها را تشکیل می‌دهد که هریک دارای معماری و رنگ آمیزی ویژه است و با زیرساخت‌های کامل و فضای سبز وسیع بنا شده. این برج‌ها همین‌طور در مراکز شهرها، مخلوطی از واحدهای مسکونی و تجارتي را در بر می‌گیرد. پارک‌های جدید و درختان انبوه، همه‌جا ولی منظم و باسیستم. از کلیه امکانات فنی کمک گرفته می‌شود تا از تجربیات در جنگل‌داری و ایجاد فضای سبز استفاده شود. بدین سان از سال ۲۰۱۷ شبکه‌ای از شهرهای سبز متشکل از ۲۸۵ شهر در کشور پدید آمده است. به قول فیلسوف و روزنامه‌نگار "آندره ولچیک":

«شهرهای چین تمیز، سبز، اکولوژیک، پر از پارک، وسایل ورزشی برای کودکان و بزرگسالان شده است. مراکز شهرها مملو از وسائط نقلیه درجه یک (اکثراً اکولوژیک)، موزه‌ها، تالارهای کنسرت، دانشگاه‌های بسیار

عالی و مراکز بهداشتی و درمانی چشمگیر است (...). نه گدایی، نه حلبی‌آبادی و نه بی‌نوایی. (...). خارجی‌هایی که برای اولین بار از چین دیدار می‌کنند، شوکه می‌شوند. چین به مراتب غنی‌تر از ایالات متحده آمریکا و یا انگلیس به



چشم می‌رسد. (...). چین نیازی به درآمدهای ۵۰ هزاردلاری ندارد که حالش خوب باشد و از محیط زیست خود حفاظت کند و فرهنگ بزرگ را تشویق و ترغیب نماید.^۹

اصل سرمایه‌داری مالی بر مبنای سود حداکثری صنایع بانکی و مستغلاتی غربی برای هر متر مربع زمین و خاک در کوتاه‌مدت ظاهراً در چین تأثیری در این دست و دل بازی و تنوع در استفاده شهری ندارد و یا حداقل تعیین کننده نیست.

رئیس سابق شهرسازی بارسلون و معمار برجسته جهانی "دیوید گوست" که به ویژه امروز به عنوان ایده‌پرداز اکولوژیکی و انسانی کردن و لاغر کردن شهرهای بزرگ فعالیت می‌کند، به شیوه در خور نگرشی طی یک سخنرانی در مورد راه‌های ممکن عبور از شهرهای هوشمند (بر پایه هوش مصنوعی) به شهرهای خردمند (بر پایه اکولوژیک پایدار) در فوروم "تیان‌جین" در سال ۲۰۱۷ گفت: «کشوری که من در آن اکثر ایده‌های خود را تحقق یافته می‌بینم، چین است.»^{۱۰}

بسج شهری، شراکت و سوبسید یاریتی (حداکثر استقلال و مسؤلیت تا آنجا که

ممکن و با معنی است. م.): همسایگی در شهر (شه‌کو Shequ)

نسبت به شهرها با بی‌نام و نشانی حاکم در آن، مبادله و ارتباط بین همسایگان در مناطق روستایی را خیلی بهتر می‌توان سازمان داد: روستاها دارای شبکه‌های کوچکتر و بهتر و قابل کنترل‌تر است و از این رو به طور سنتی دارای سطح اعتماد عمومی بالاتری است و بدین سان به نوبه خود از وجود تعهد اجتماعی بیش‌تری برخوردار است. (البته آن روی سکه همکاری‌های نهادی می‌تواند طبیعتاً کنترل اجتماعی و سخت‌تر شدن روابط اجتماعی باشد). ولی شهر در واقع یک توده بی‌نام و نشان و بی‌ساختار بزرگ نیست. همین‌طور فضای شهری هم از نظر

فیزیکی و هم اجتماعی ساختارمند است و به بخش‌های مختلف، مراکز و محله‌های متعدد، جوامع خیابانی، همسایگی و هم‌خانه‌ای تقسیم شده است.

در چین در کنار شبکه‌های قبیله‌ای و فامیلی در کنار واحدهای سنتی کار و زندگی "دان‌وای" و شبکه‌های "گوانشی" در محل مسکونی که بسیار گسترده‌تر بود، یک سطح دیگر از سازمان‌دهی، بسیج، شراکت و توانایی عمل اجتماعی وجود داشت که زندگی همسایگی شهری نام داشت.

اشکال مدرن کمیته‌های مردمی که از آغاز تاسیس جمهوری خلق چین وجود داشت به اصلاح "شه‌کو" نام دارند. این کمیته‌ها از دهه ۱۹۹۰ "دان‌وای"ها را جایگزین شدند، که تمامی حیات کارجمعی (از جمله مصرف، وقت آزاد و تامین اجتماعی) را دربر می‌گرفت. "شه‌کو"ها در رابطه مستقیم با محل سکونت قرار دارد. و همان‌طور که در "دان‌وای"ها اعمال می‌شد، وظیفه و حقوق آن‌ها، تقبل وظایف دولتی از طریق خود سازمان‌دهی اجتماعی است.

و از این طریق پایین‌ترین سطوح دولتی در جامعه تحلیل می‌رفت که در ضمن وجه اشتراک با کشورهای سابق سوسیالیستی در اروپا داشت. مثلاً در آلمان دمکراتیک اشکال سازمانی مدنی و اجتماعی در قامت کمیته در شرکت‌ها و کارخانه‌ها سطوح پایینی صلاحیت قضایی دولتی را عهده‌دار بودند: برای بزه‌کاری کوچک و متوسط از نقش دولت کاسته شد و گرایشاً به نفع سازمان‌های اجتماعی منحل گردید. در مورد خطاکاری و یا اقدامات بزه‌کارانه در بافت شرکت و یا کارخانه، کمیته که از کارگران تشکیل شده بود حکم صادر می‌کرد. محکومیت‌ها مانند ایالات متحده آمریکا (کشوری با بیش‌ترین سهم شهروندان زندانی در جهان) معمولاً حسر و زندان نبود. محکومیت‌ها معمولاً ادامه کار و ارتباطات اجتماعی و ادغام در اجتماع را میسر می‌ساخت. از این طریق فرد محکوم قادر بود سریعتر احیاً گردد و خطر آن نمی‌رفت برای همیشه انگ خلافاکاری را با خود حمل کند و یا پس از پایان دوران زندان مجدداً به ورطه تبه‌کاری بیافتد.

امروز "شه‌کو" که در شهرهای چین مسئول کمک و مشاوره برای تنظیم خانواده، تامین اطفال، تساوی حقوق زن و مرد، افراد سالخورده، معلولین، افراد فقیر، امنیت اجتماعی، محیط زیست، فرهنگ و تعلیم و تربیت، امنیت عمومی، میانجی‌گری در مناقشات است، همین وظایف را عهده دار است.^{۱۱} آن‌ها موظفند برای افراد فقیرتر منبع درآمد جست‌وجو کنند و به مشکلات صاحب‌خانه‌ها (که شامل اکثر مردم می‌شود) رسیدگی کنند. مقامات

دولتی برای کمک و یآوری در "شه کو"ها شرکت دارند و حزب کمونیست چین به موازات آن کمیته حزبی در درون "شه کو" تاسیس کرده است.

احتمالاً در اینجا برای توسعه و تکامل راهی دنبال می‌شود، که می‌تواند به بسیج بیشتر اجتماعی، مشارکت فراآموخته، انحلال سطوح پایینی دیوان‌سالاری دولتی و در نهایت در صورت وضعیت تغییر یافته و شاید حتی صلح‌آمیزتر و آرام‌تر جهانی به دموکراسی جامع و مستقیم بیانجامد.

بخش هفتم

«آلوده کننده بزرگ محیط زیست!»: حفاظت از محیط زیست و آب و هوا: از کثافت‌پراکنی وابسته به غرب به قدرت پیشرو زیست‌محیطی - انقلاب زیست‌محیطی در همه جبهه‌ها، درخت، درخت، درخت و کاربرد «مورچه‌های جنگلی» ...

وابستگی و آزادی: از کارخانه غرب به رهایی اکولوژیک

«چین آلوده کننده درجه یک محیط زیست»، «بزرگترین برون فرست گاز کربنیک» و مطالب مشابه دیگری از دوران گذشته را می‌توان هنوز در اغلب رسانه‌های عمده غرب یافت. در حقیقت نیز چین در دوران صعود خود به رتبه اولی در جهان، روزی در سال‌های گذشته جلوتر از ایالات متحده آمریکا (۱۶٪) بزرگترین تولیدکننده گاز کربنیک در سطح جهان بود (۲۸٪ از کل برون فرست گاز کربنیک در جهان).^۱

ولی نیمی از حقیقت می‌تواند یک دروغ کامل باشد: منحنی چین در برون فرست گاز کربنیک از سال ۲۰۱۱ رو به پایین می‌رود و (البته برعکس کشورهای قابل قیاس سرمایه داری مثل هندوستان که جزء اصلی سیستم سلطه امپراتوری است و همین‌طور در مقایسه حد متوسط جهان) تولید گاز کربنیک از آن زمان دیگر بیش‌تر نشده است.^۱

این ارقام مطلق می‌تواند به دلایل مختلف در یک کشور کاهش یابد، مثلاً به دلیل صنعت زدایی و «تولید فراساحلی» گسترده مثلاً در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غرب که صنایع بازنشسته خود را به کشورهای نازل‌مزد منتقل کردند و یا به دلیل کاهش شدید رشد و کاهش مطلق تولیدات اجتماعی مثل روسیه پس از چرخش سرمایه محور خود در دهه ۱۹۹۰. ولی در مورد چین وضعیت کاملاً متفاوت بود. تولید اجتماعی شدیداً رشد یافت و در نتیجه منطقاً و ظاهراً کارایی اکولوژیک ارتقاء یافت، یعنی به کاهش تولید گاز کربنیک منجر گردید. در حالی که اینجا هنوز بهبود شدید فناوری مقدور است و با گام‌های بلند نیز تحقق پیدا می‌کند، در پایین به برون فرست سرانه نازل چین در سطح بین‌المللی خواهیم پرداخت.

برخی از محققین مدعیند که چین مسبب اصلی فاجعه اقلیمی و فروپاشی اکولوژیک آینده جهان است، چون قصد دارد ارتقا یافته و «حتماً» رشد پیدا کند و مثلاً چون دولت به زور مردم را به مصرف توده‌ای مجبور می‌سازد، چون به «مانیای سرمایه‌گذاری» مبتلاست و در آخر چون مجبور است «ظرفیت مازاد» خود را نیز «صادر» کند و سرمایه‌های خود را در کشورهای دیگر به کار اندازد.^۲ عبور از ذغال سنگ به گاز در چین هیچ تغییری به وجود نخواهد آورد. این سیستم در هرحال به یک کابوس می‌ماند و نیازمند یک انقلاب «واقعی» است.^۳ بیانیه‌هایی که گویا در یک کهکشان دیگر و یا حداقل در گذشته تهیه شده است. منبع این اظهارات در واقع تزدکترای نویسنده آن در دانشگاه کالیفرنیا لوس آنجلس متعلق به سال ۱۹۸۹ (!) است. ولی ظاهراً برای استفاده در یک چرخه بی‌پایان و انواع و اقسام نسخه‌های مختلف این ادعا که سیستم چین نمی‌تواند دوام پیدا کند، هنوز قابل استفاده به نظر می‌رسد و به اندازه کافی خوب است که بتوان مطبوعات و رسانه‌های توده‌ای را با روایت‌های مختلف تغذیه کرد که وضعیت در چین از آنچه که احتمال می‌رفت حتی وخیم تر است. ناخودآگاه این سؤال مطرح می‌شود که کی باید شناخت‌های یک رساله علمی متعلق به ۳۰ سال پیش را زیرسؤال برد و به نقد کشید بر واقعیات قرن ۲۱ انطباق داد.

البته نسبت دادن افق ادراک شخصی و چشم‌اندازهای رشد سیستم خودی به «سیستم دیگران» همیشه نقش ایفا می‌کند. منبای مثال واشنگتن ترامپ سیاست **America First** که برای همگان ویران کننده است را اعمال می‌دارد ولی بسیاری از رسانه‌های غربی مجدانه چین را متهم می‌سازند که سیاست **China First** را به اجرا در می‌آورد.^۴ زیگموند فروید از این وضعیت حتماً بسیار مشعوف می‌شد. از این رو ما در پایین به واقعیات اکولوژیک در چین امروز خواهیم پرداخت و فاکت‌های لازم را در اختیار خوانندگان قرار خواهیم داد.

اگر بخواهیم ارتباطات و فاکتورهای توضیح دهنده و چشم‌اندازهای آتی فعالیت‌های محیط زیستی کشوری را مورد بررسی قرار دهیم، باید در آغاز شاخصه‌های «ساختاری» قابل استفاده‌ای در اختیار داشته باشیم و بعد خواهیم دید که چین در برون فرست گاز کربنیک سرانه در سطح جهان دارای رتبه ۸ است که کم‌تر از نیمی از برون فرست سرانه گاز کربنیک در ایالات متحده می‌باشد. در این زمینه چین حتی عقب‌تر از آلمان و ژاپن است با این که سهم صنعتی نسبتاً بالای آن در تولید ناخالص کمی از حد متوسط جهان بالاتر است.^۵ یک کشور

کاملاً خدماتی با سهم صنعتی پایین مانند لوکزامبورگ و یا سوئیس طبیعتاً از نظر سهم برون‌فرست سرانه فارغ از وسعت و جمعیت آن از موقعیتی بهتری برخوردار است.

چین تاریخ تقریباً ۳۰ ساله تولید ارزان برای غرب با حجم بالای صنعتی، اقتصادی وابسته و خام با تولید انبوه از نظر اکولوژیکی مضر و گذشته خود به عنوان کارخانه غرب را اکنون با گام‌های بلند پشت سر نهاده و رشد صعودی سریعی در سطح کارایی اکولوژیکی کشورهای پیشرفته صنعتی به معرض نمایش گذاشته است.^۶ این روند با ثبات این پیش بینی را ممکن می‌سازد که سطح برون‌فرست چین (در اذای هر واحد تولید) طی چندین سال آینده از سطح غنی‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نازل‌تر خواهد بود.

افزایش کارایی انرژی در چین را می‌توان از جمله در این نمونه مشاهده کرد که رشد مصرف انرژی به یک سوم رشد تولید ناخالص کاهش داده شده است. از این نظر چین در زمینه مصرف انرژی نیز در طی چندین سال آینده به شکل بارزی کاراتر از کشورهای صنعتی غرب خواهد بود.^۷

مدل تجاری کشورهای صنعتی به این صورت خواهد ماند که تولید توده‌ای کالاهای ارزان قیمت و از نظر محیط زیستی مضر را به کشورهای توسعه‌نیافته منتقل نمایند تا از نظر زیست‌محیطی در «جبهه میهنی» پیشرفته به نظر رسند و شرایط زندگی سالم‌تری داشته باشند. از این رو تخمین زده می‌شود که ۳۰٪ کاهش برون‌فرست در آلمان از سال ۱۹۹۰ در اثر انتقال تولید به چین و کشورهای دیگر حاصل شده است.^۸ این هم یک نمونه دیگر در مورد «پیشگامی اکولوژیکی» آلمان!

در ضمن آلمان پس از ایالات متحده آمریکا و ژاپن، سومین کشور صادرکننده زباله در جهان است. بهتر است دیگران زباله‌های تولید و مصرف ما را بسوزانند و از این رو برون‌فرست گاز کربنیک در آلمان کاهش خواهد یافت. ولی چین از چندین سال پیش به این روند نیز خاتمه بخشیده است.

کشورهای سرمایه‌داری صنعتی بزرگ مثل اول بریتانیا و سپس ایالات متحده در خلال سیاست برون‌سپاری تقریباً صنعت‌زدایی شدند. ولی در دنیای ترامپ اکنون باید حتی صنایع تولیدی ساده نیز همراه با تجدیدنظر در ارزشیابی حفاظت از محیط زیست مجدداً به کشور بازگردانده شود. در آینده افزایش برون‌فرست در این کشور از طرف واشنگتن به نشانه موفقیت تعبیر خواهد شد.

آیا ما با این ترازنامه در حق سرمایه‌داری جفا می‌کنیم؟ خیر! سرمایه‌داری غرب که به رهبری امپریالیسم برج‌های حکومت می‌کند با شیوه جهانی کردن خود یک لحظه در این فکر نبود که تکامل اکولوژیک را در سطح جهان به پیش برد. به جای فناوری و شیوه تولیدی نوین و سازگار با محیط زیست که می‌توانست در خدمت همه باشد، آن‌ها تنها به فکر «باغچه منزل خود» هستند (به حیات خلوت آمریکا که بهتر است اصلاً نگاه نکرد). در نتیجه جهان از جمله به خاطر برون‌سپاری تولید کشورهای غنی جهان اکنون با چنین فاجعه زیست‌محیطی رو به رو شده است.

ولی در اینجا نیز چین در بین کشورهای در حال توسعه یکی از استثناهای نادر است. هرچند این کشور به عنوان یکی از فقیرترین کشورهای در حال رشد در ابتدا در بند منطق سیستم سرمایه‌داری بود و توانست با وجود فقر به خاطر ادغام اجتماعی، سازماندهی و نظم و عملکرد واحد برای مدت نسبتاً طولانی با کارایی کامل نقش کارخانه جهانی صنایع برون سپرده را ایفا کند ولی این کشور نقش حیات خلوت تولید را به طور «دیالکتیکی» با اهداف صعود رشد و توسعه ملی مجدد روشن و بهبود وضعیت زندگی شهروندانش ایفا می‌کرد. این هدف می‌بایست با نگرش فراگیری فنی، سازمانی و مدیریتی، تکامل مستمر محصولات، نوآوری در فرایند و روی هم رفته در «بزرگراه» تکامل، البته به کمک مازاد تجارت خارجی میسر می‌شد.

از این طریق چین باید روز به روز بیش‌تر غرب را مجبور می‌کرد که تنها بدترین تولیدات کثیف خود را به آن محول نکند، بلکه در تأمل و تعمق بین هزینه سبک و مناسب از یک طرف و کیفیت مرغوب و اثربخشی سازمانی از طرف دیگر و یا بین «هرچه دستگیرت شد، بردار!» و یا «خواستار مرغوبیت شو!»، روز به روز بیش‌تر به تولید با کیفیت‌تر و حتی فناوری بسیار پیشرفته‌تر نه تنها در چین، بلکه همراه چین روی آورد. و درست همین امر روز به روز بیش‌تر برای کنسرن‌های فناوری غربی محبوبیت یافت، زیرا با طبقه‌کارگری با صلاحیت، باانگیزه، خوب سازمان‌یافته، علاقمند به یادگیری و به دلیل سیستمی، قابل انعطاف روبه‌رو بود. کنسرن‌های بزرگ غربی هم ارزش این چیزها را می‌دانند و تکامل سوسیالیستی آغاز شده و کارایی سطح بالای تولید در چین بایکدیگر تضادی نداشت، بلکه حتی در دراز مدت و در سطح ملی همان‌طور که چین نشان می‌دهد مکمل یکدیگر بود.

در گذشته و حال در این روند تهمت‌های بسیاری، از جمله «سرقت فناوری» به چین نسبت داده می‌شود، با این که به ویژه در رابطه با فناوری تولیدی زیست‌محیطی تقریباً هیچ چیز به چین صادر نشد و به وسیله شرکت‌های غربی نیز در چین به کار گرفته نشد و برخی دیگر از فناوری‌های حساس که به چین صادر شد، آگاهانه کهنه و قدیمی بود از جمله صنایه هواپیماسازی چین که به دلیل تحویل فناوری کهنه تا آغاز دهه ۲۰۱۰ تقریباً دو دهه عقب‌مانده بود.

در واقع ایالات متحده آمریکا از آغاز تاسیس جمهوری خلق چین این کشور را مورد بایکوت فناوری قرار داد، به طوری که چین را طی تمامی دوران تکامل خود از تکامل مهم‌ترین دستاوردهای فناوری شاید به استثنای فناوری مصرفی محروم ساخت.^۹ از اینرو چین از زمان تاسیس و دوران انقلاب فرهنگی، که موقتاً نتوانست خود را به قطار فناوری رایانه‌ای متصل کند، هیچ نوع پتنتی به ویژه در فناوری رایانه‌ای پایه در اختیار نداشت و مجبور بود تا آنجا که ممکن بود کلیه جوازاها و پتنت‌های لازم را با قیمت گران از غرب خریداری نماید.^{۱۰} به همین دلیل چین حتی امروز یکی از بزرگترین پرداخت‌کنندگان عوارض حق استفاده از پتنت در سطح جهان است و تاکنون هیچ یک از شرکت‌های غربی آزادانه واقعاً علم و دانش پیشرفته در بخش‌های حساس صنعت را به چین صادر نکرده است (و یا اجازه نداشته صادر کند).^{۱۱} تازه از دهه ۲۰۰۰ چین توانست مجدداً خود را به مرتبت برتر فناوری-علمی هزار ساله خود و به قافله فناوری پیشرفته برساند تا از این پس در کلیه بخش‌های فناوری یکی از پیشرفته‌ترین‌ها گردد. در حال حاضر این طور به نظر می‌رسد که چین هم‌اکنون در بسیاری از بخش‌ها رهبری را عهده‌دار شده و فناوری غربی را دور می‌زند و از آن سبقت می‌گیرد.^{۱۲} جنگ جدید فناوری ایالات متحده در واقع باید صعود چین به رتبه‌اولی را در واقع در لحظه آخر مانع شود، مثلاً مانند محروم کردن دانشمندان و شرکت‌های چینی از شرکت در کنگره بین‌المللی فضانوردی ۲۰۱۹ در واشنگتن.^{۱۳} البته جنگ اقتصادی و فناوری طبیعتاً چشم‌اندازی برای رهیافت ارایه نمی‌کند و این را احتمالاً آمریکایی‌ها زودتر از دیگران درک خواهند کرد.

به هر حال سرمایه‌داری تاکنون برای ره‌ایش زیست‌محیطی هدفمند ملی به هیچ کشور در حال رشدی کمک نکرده است، با این که کشورهای چینی چون آلمان طبیعتاً با رغبت فناوری زیست‌محیطی خوبی را به فروش می‌رسانند ولی برای طراحی و تحقق بخشیدن یک «سیاست راهبردی تکامل زیست‌محیطی ملی» در کشورهای

در حال توسعه ظاهراً عزم ویا انگیزه مالی موجود نیست و در دهه‌های گذشته به همین صورت توان اجرایی دست‌جمعی لازم وجود نداشته است.

در نتیجه چین برای رهایش زیست محیطی تنها به خود اتکا داشته و این اقدام هنگامی آغاز شد که این کشور هنوز یک کشور در حال رشد با سطح بسیار نازل درآمد سرانه بود. اکنون تازه به جرگه کشورهای با درآمد سرانه متوسط ارتقا یافته است، البته هنوز در رتبه فقط هفتماد کشورهای قرار دارد. از این نظر کشور مجبور بود از نظر زیست محیطی اول تسلیم شود، تا این که به اندازه کافی درآمد، دانش، اندوخته، سرمایه‌گذاری و توانایی‌های عمل انباشت نماید تا بعد واقعاً قادر به انجام «جهش به جلو» و همان‌طور که در پایین خواهیم دید رسیدن به «قدرت جهانی نمره یک در امور زیست محیطی» گردد.

برون فرست گاز کربنیک، تنظیم، بسیج محیط و اقتصاد بازاری که می‌تواند عمل کند

بازگردیم به مسأله «قهرمان (مفروض) برون‌فرستی گاز کربنیک» گذشته. ما قبلاً در مورد شهرسازی و تکامل منطقه‌ای زیست محیطی گزارش کردیم. تمام برنامه شهرسازی و تکامل منطقه‌ای در چین امروز مقهور «سیاست سرپرستی نازل کربنی» است. منطقه‌ها، شهرهای بزرگ، شهر و ده همواره زیر جنبه به حداقل رساندن برون فرست گاز کربنیک ناشی از ترافیک طراحی می‌شود و متفاوت‌ترین بخش‌ها از بخش‌های سیاسی، تحرک (خودرو، راه‌آهن، هواپیما) تا سیاست‌های صنعتی، آمایش زمین، معماری و یا رفتار مصرفی، همه زیر نیاز برون فرست گاز کربنیک نازل طراحی می‌شود.^{۱۴}

و در این زمینه چین نشان می‌دهد که شرکت‌هایی که برپایه تنظیم سخت گاز کربنیک مجبورند در بخش‌های با کارایی بیشتر و نوآوری بیشتر سرمایه‌گذاری کنند، در میان مدت از قابلیت رقابت بیشتری برخوردار هستند.^{۱۵} علاوه بر آن آن ایالت‌ها و شهرهایی که «سیاست سرپرستی نازل کربنی» را به شدت به اجرا گذارده‌اند، دارای رشد منطقه‌ای بالاتری بوده‌اند.^{۱۶}

به این شکل اقتصاد بازار می‌تواند و باید، به مثابه یک مکانیسم تطابق‌پذیر و منعطف با آنچه که بشریت نیازمند آن است، آن را می‌طلبد و تصمیماتی که اتخاذ می‌کند، در واقع عمل کند. به این صورت چین نسبت به ائتلاف بزرگ دولتی آلمان که از ده‌ها سال پیش به این طرف در بروکسل به طور منظم از منافع کوتاه مدت سودبری

صنایع خودرو سازی آلمان دفاع کرده و کوشش می‌کند تا مانع از سختگیری بیش‌تر در استانداردهای برون‌فرستی زیست‌محیطی گردد، اقتصاد بازار را بهتر درک کرده است.

دوران اجناس بنجل پلاستیکی چینی دیگر در حال سپری شدن است. کاروان سرمایه‌داری تولید ارزان و از نظر زیست‌محیطی نامساعد برای میلیون‌ها نفر از افراد با درآمدهای ناچیز در غرب باید اکنون به خاطر دستمزدهای بالا و همین‌طور به خاطر استانداردهای زیست‌محیطی سخت‌تر راه خود را ادامه دهد. در چین دیگر برای آن‌ها جایی باقی نمانده است.

چین با موفقیت روی فناوری زیست‌محیطی به عنوان محرک رشد و کارایی حساب باز کرده است و ایالت‌ها و شهرها برای **Race-to-the-Top** بسیج شده است. و از این طریق ثابت می‌شود که «رقابت در اقتصاد بازار» به هیچ وجه نباید به **Race-to-the-Bottom** بیانجامد.^{۱۷} چین حتی این طرح را در نظر گرفته که تا اواسط قرن جاری یعنی تا سال ۲۰۵۰ با حفظ اهداف توسعه و تکامل کشور، اقتصادی عاری از مواد سوختی کربنی برقرار سازد **Zero Carbon Economy**^{۱۸} حجم برون‌فرست چین طبق برنامه تا سال ۲۰۳۰ به حداکثر خود خواهد رسید ولی همین امروز مشخص است که چین بزرگترین تولیدکننده انرژی تجدیدپذیر در سطح جهان است.

منع واردات زباله‌های غربی

همان‌طور که گفته شد، دورانی که طی آن چین حاضر بود زباله‌دانی دنیای غرب باشد سپری شده است. هرزگی‌های غرب در تولید، بسته‌بندی، مصرف و تولید زباله به درستی «شیوه‌زندگی امپریالیستی» نامیده شد.^{۱۹} و ما می‌توانیم رویای «خودآگاهی زیست‌محیطی» را در سر بپرورانیم، زیرا بخش عمده زباله قابل «بازیافت» را به کشورهای کم‌تر رشد یافته صادر می‌کنیم. ولی در آینده مجبور خواهیم بود واردکنندگان دیگری را جست‌وجو کنیم زیرا از سال ۲۰۱۸ چین دیگر زباله پلاستیکی وارد نمی‌کند. (دیگر کشورهای آسیای شرقی نیز امروز از نمونه چین پیروی می‌کنند.) این زباله اکنون در کشورهای فقیر دیگر انبار می‌شود، که جرات ندارند در مقابل آلودگی محیط خود به وسیله غرب و شیوه تولید و زندگی «تمیز» غربی ایستادگی کنند.

و در این میان برای همه اینها رشد شدید خودآگاهی زیست محیطی که چین مشوق آنست مسئول است، به این صورت که توجه زیست محیطی شهروندان را در قبال شرکت‌ها جلب و فعالیت‌ها و اعتراضات زیست محیطی عظیم را هرجا که لازم است تقویت می‌کند.^{۲۰}

خداحافظ ذغال سنگ، فوتوولتاییک، تحرک الکتریکی با و بدون باطری

قبلاً اشاره کردیم که در چین استخراج ذغال سنگ کاهش یافته و بسیاری از معادن ذغال سنگ تعطیل شده است. آری، هوا در بیجینگ تمیز است، خارش گلو خداحافظ. ما همین‌طور در رابطه با فوتوولتاییک گفتیم که چین در استفاده از آن رتبه اول در جهان را داراست. در مقایسه با آلمان تنها پشت‌بام‌های بیجینگ بیش‌تر انرژی خورشیدی تولید می‌کند. سهم انرژی تجدیدپذیر و عاری از کربن در چین به‌طور پویا رشد پیدا می‌کند.^{۲۱} در سال ۲۰۲۲ چین بنابر پیش‌بینی‌های فوروم اقتصاد جهانی WEF ۴۰٪ انرژی تمیز در سطح جهان را تولید خواهد کرد.^{۲۲}

چین بزرگترین تولیدکننده در بخش تحرک الکتریکی، از هرنوع ماشین الکتریکی تا کامیون و لیفتراک برقی است. بنزین سرب‌دار در دهه ۱۹۹۰ در عرض یک‌سال (بین تصمیم‌گیری و اجرا) ممنوع شد. استانداردهای حداقل مقرر شده برای کارایی بنزین امروز در رابطه با موتورهای احتراقی غالب سبب شده که مصرف‌ناوگان تولیدکنندگان آلمانی خودرو در چین از خود آلمان کم‌تر باشد!^{۲۳}

جای تعجب نیست که در چین بیش از نیم‌میلیون ایستگاه شارژ برای موبایل‌های برقی وجود دارد. و در سال ۲۰۱۹ کلیه تولیدکنندگان خودرو موظف بودند ۱۰٪ از تولید خودرو خود را به عنوان خودرو برقی به فروش رسانند. خریدار چینی خودرو برقی می‌تواند بین ۷۵ نوع خودرو برقی انتخاب کند. شماره خودروها که در شهرهای بزرگ قرعه‌کشی می‌شود (در بیجینگ در سال ۲۰۱۸ فقط ۱۰۰ هزار شماره ماشین جدید صادر شد) اغلب شماره‌های سبز بود که برای خودروها با نیروی محرکه آلترناتیو منظور شده است و شماره‌های آبی برای موتورهای احتراقی برای شهرهای بزرگ، دیگر صادر نمی‌شود.

بدین سان سالانه ۲۰ میلیون خودرو با موتور احتراقی از گردونه خارج می‌گردد. در همین رابطه دولت چین در سال ۲۰۱۸ تولید ۵۵۳ مدل خودرو به وسیله کنسرن‌های خودرو سازی چینی که در سرمایه‌گذاری مشترک با

کنسرنهای غربی صورت می‌گیرد را به دلیل مقدار مصرف بسیار بالا خودروها ممنوع کرد. لیست این نوع فاکت‌ها که در آلمان هریک برای خود یک جنجال نسبتاً چشم‌گیر برپا می‌کرد و به دلیل پیشرفت کند آلمان در واقع انسان را به فکر «خودکشی بطنی خودروسازان آلمانی» می‌اندازد را می‌توان ادامه داد.

در کلیه جبهه‌ها تحقیق و تکامل ادامه دارد. ما در مورد اولین قطعه آزمایشی بزرگ‌راه برای تحرک الکتریکی بی‌نیاز از باتری با پانل خورشیدی و القای الکترومغناطیسی گزارش کردیم. ما همین‌طور به نیروی محرکه آلترناتیو هیدروژن محور نیز اشاره نمودیم. طی تنها چندین سال آینده صدور خودرو با موتورهای احتراقی به چین پایان خواهد یافت و در سال ۲۰۵۰ باید این نوع خودرو در چین تنها در موزه‌ها جهت نمایش وجود داشته باشد.

در سال ۲۰۱۹ یک تصمیم استراتژیکی دولت چین در مورد فناوری تحرک آینده استرس فراوانی برای صنایع خودروسازی آلمان فراهم کرد؛ با در نظر گرفتن آن روی سکه تولید توده‌ای باتری (استخراج سخت و پر زحمت لیتیوم در سراسر جهان و مصرف برق مدام) برای تحرک الکتریکی جاافتاده که روز به روز چشم‌گیرتر می‌شود، چین قصد دارد با روی گشاده در مقابل کلیه فناوری‌ها به جلو گام بردارد.^{۲۵} از این طریق هیدروژن، القای صفحه‌های خورشیدی و فناوری‌های دیگر رسماً با تحرک الکتریکی باتری محور برابر قرار داده شده و حتی به نظر می‌رسد که سلول‌های سوختی هیدروژنی برای مسافت‌های طولانی مناسب‌تر باشد، در حالی که خودروهای الکتریکی باتری‌دار تنها برای مسافت‌های نزدیک مناسب به نظر می‌رسد. حال که صنایع خودروسازی آلمان که تازه با چشم انداز بازار فروش و همین‌طور پیش‌شرط‌های فناوری پیشرفته چین رفته رفته خود را روی تولید خودروهای الکتریکی متمرکز کرده، کارشناسان تحرک آلمانی این گام عظیم بعدی چین را «کاملاً درست» برآورد می‌کنند.^{۲۶} ولی تا چه حد صنایع خودروسازی آلمان قادر خواهد بود توان برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری و ساماندهی مجدد خود را تقویت کند تا بتواند با گام استراتژیک بعدی فناوری تحرک چین همگام گردد، سؤال جدی است که صنایع خودروسازی آلمان و رهبران سیاسی کشور در حال حاضر جوابی برای آن نیافته‌اند.

اخیراً گزارش می‌شود که چین تولید خودروهای الکتریکی خود را متحول می‌کند تا خودروهای الکتریکی ارزان قیمت با طول عمر کوتاه را کاهش بخشد و در عوض تولید با کیفیت بهتر و طول عمر بیشتر را به امید که به نوبه خود تولید بین‌المللی خودرو را مجدداً زیر فشار قرار خواهد داد.^{۲۷}

اکنون همه‌جا در صنایع، مطبوعات اقتصادی و وزارت اقتصاد همین‌طور خطاب به اتحادیه اروپایی درخواست می‌گردد که بالاخره یک سیاست صنعتی منسجم در آلمان و در سطح اتحادیه اروپایی تکامل داده شده و اتخاذ گردد. تازه در آن صورت آلمان و اتحادیه اروپایی خواهند توانست به توانایی عمل عمومی دست‌یابند که آن‌ها را به سطح برابری با چین ارتقا بخشیده و به آن‌ها امکان خواهد داد در آینده به جای تردد و دو دلی و نوسان بین شانناژ و وابستگی همه‌جانبه، روابط را بر اساس تساوی حقوق و همکاری و نه خصمانه و مناقشه‌محور با چین برقرار نمایند. ولی برای فایق آمدن بر این موانع نباید مرزهای فکری ایدئولوژیکی در کشور نمونه نولیبرالی اشمیت/کوهل/شرودر/مرکل و همین‌طور «ژن» تاریخی آلمان‌ها که همواره دشمن را در «شرق» جست‌وجو می‌کند و آن را نیز می‌یابد، کم بها دهیم.

ما همین‌طور در مورد بزرگترین و تواناترین شبکه خط آهن قطارهای تندرو جهان گزارش کردیم که با ۳۰ هزار کیلومتر تراس، سیستم **Bullet Train** که استاندارد سرعت آن‌ها در حال حاضر ۳۵۰ کیلومتر در ساعت است و سپس با نسل بعدی قطارها که اکنون به کار گرفته شده با استاندارد سرعت ۴۵۰ کیلومتر در ساعت، بیش از دوسوم شبکه قطارهای تندرو در سطح جهان را دربر می‌گیرد.

برعکس آلمان شبکه خط آهن در چین به سرعت گسترش پیدا می‌کند. استفاده از قطار بسیار مطبوع و محبوب، راحت، بدون استرس و قابل اعتماد و سریع است که سفرهای متعدد به وسیله ترافیک فردی و یا پرواز با هواپیما را جایگزین می‌کند (دقت حرکت قطارها بیش از ۹۹٪ می‌باشد).^{۲۸}

ترافیک روی ریل: یک میلیون کامیون گازوئیلی از ترافیک بیرون رانده شد

در ارتباط با تحول زیست محیطی، چین قبل از هرچیز روی برقی کردن خطوط آهن سرمایه‌گذاری کرده است و بدین سان قطارهای برقی در این بین وسیله اصلی حمل و نقل محصولات و فرآورده‌ها شده است و به ویژه در حمل و نقل کالا بین آسیا و اروپا به زودی بخشی از ترافیک کشتیرانی وحشتناک را جایگزین خواهد کرد.

انسان در چین مانند آلمان با ستون کامیون‌های آلاینده محیط زیست که سپر به سپر و آهسته در خط سمت راست بزرگ‌راه‌ها می‌خزند مواجه نمی‌شود.

اخباری که روزانه از جبهه زیست‌محیطی در چین منتشر می‌شود مبین این امر است. برای کاهش بیش‌تر برون‌فرست گاز کربنیک و دوده در ژانویه ۲۰۱۹ اعلام شد که تا آخر سال ۲۰۲۰ تقریباً یک میلیون کامیون گازوئیلی از گردونه خارج خواهد شد.^{۲۹} این مطلب را حتی برنامه اول تلویزیون آلمان که معمولاً حتی یک موی سالم بر فرق چین باقی نمی‌گذارد، گزارش داد.^{۳۰} توزیع بزرگ را طبیعتاً راه‌آهن و توزیع محلی و کوچک را کامیون‌های برقی عهده‌دار می‌شوند.^{۳۱}

«بازیافت برای سوار شدن»: ۲۰ بطری پلاستیکی در مقابل شارژر بلیط مترو و یا تلفن

همراه

چین به معنای واقعی کلام مدام با ایده‌ها و آزمایش‌های زیست‌محیطی جدیدی می‌درخشد: در ایستگاه‌های مترو بیجینگ مثلاً ۴۰۰ (در سال ۲۰۱۸) دستگاه خودکار بازیافتی نصب شده بود که بطری‌های پلاستیکی را به عنوان وسیله پرداخت برای بلیط مترو می‌پذیرفت.^{۳۲} بسته به این که چند بطری خالی تحویل داده می‌شد، انسان یک کوپن برای بلیط مترو و یا شارژر تلفن همراه و یا اجازه استفاده از شبکه تلفنی دریافت می‌کرد. این دستگاه‌های خودکار در مدارس، مناطق مسکونی و مراکز فروش نیز نصب شده است. تعداد این دستگاه‌ها به زودی بیش از ۵۰۰۰ خواهد بود و وقتی در چین گفته می‌شود «به زودی» منظور معمولاً پس فردا است و نه ۵ یا ۱۰ سال بعد.

و به این شکل شهروندان «معمولی» و نه بی‌خانمان‌ها و یا بازنشستگان فقیر که در اروپا مجبورند این کار را انجام دهند، علاقمند می‌شوند برای بازیافت جمع‌آوری کنند. مسأله برسر نحوه رفتار زیست‌محیطی توده مردم است و وقتی بتوان با جمع‌آوری و بازیافت بطری‌های خالی، بلیط مترو و یا دقایقی مکالمه پیش‌پرداخت‌شده با تلفن همراه کسب کرد، برای بسیار از مردم مثلاً محصلین مشوق بسیار جالبی است.^{۳۳}

همین‌طور که می‌بینیم این یک "دیکتاتوری" زیست‌محیطی شرارت آمیز و یک "دولت پلیسی" موزی است زیرا احتمالاً همه این کارها را فقط برای کنترل مردم انجام می‌دهد.

به درود پروازهای داخلی: به زودی قطارهای مغناطیسی با سرعت ۶۰۰ کیلومتر در

ساعت در راه خواهد بود

یکی از بزرگترین تولیدکنندگان گاز کربنیک هواپیماست. پرواز مسافت‌های کوتاه و متوسط در چین امروز امتیاز بسیار کمی نسبت به سیستم «قطارهای فشنگی» **Bullet Train** ارایه می‌کند و تفاوت زمانی چندانی ندارند. قطارهای جدید با سرعت ۴۵۰ کیلومتر در ساعت از امتیاز پروازهای داخلی در آینده بازم بیشتر خواهد کاست. فناوری قطارهای مغناطیسی در چین (مثل ژاپن) بسیار پیشرفته است. در سال ۲۰۱۹ قطار مغناطیسی جدید با ۶۰۰ کیلومتر سرعت در ساعت عرضه شد که از سال ۲۰۲۱ وارد تولید سریال خواهد شد. تاکنون خطوط نسبتاً کمی مثل خط افسانه‌ای شانگهای بین فرودگاه و مرکز شهر برای قطارهای مغناطیسی وجود دارد. خط جدید، پرواز بین بیجینگ و شانگهای را عملاً زاید خواهد ساخت: مدت زمان سفر با همه زمان‌های جنبی دیگر روی هم ۳،۵ ساعت خواهد بود. همین مسافت با هواپیما با کلیه زمان‌های جنبی آن ۴،۵ ساعت به طول می‌انجامد.^{۳۴}

این ایده را می‌توان توسعه داد. در دراز مدت پرواز با هواپیما برای مسافت‌های کوچک و متوسط داخلی مطمئناً به دوران سپری شده هیدروکربورها تعلق خواهد داشت. و الکتريسته لازم برای قطار دیگر نباید دارای منبع ذغال سنگی باشد. اگر کشوری قادر به انجام چنین کاری باشد، این کشور ظاهراً چین خواهد بود.

درخت، درخت، درخت... جنگل کاری در سطح بسیار گسترده

اگر به عنوان مسافر نوپای چین هنگام ورود به یک کلان شهر منتظر باشید که با وضعیتی چون کلان‌شهرهای چندین میلیونی بسیاری از کشورهای در حال رشد آسیای جنوب‌شرقی، آمریکای لاتین و یا آفریقا روبه رو شوید، مطمئناً به چشمان خود اعتماد نخواهید کرد، که چقدر شهرها و مناظر چین تمیز و منظم به نظر می‌رسد. در این مورد پیش از این نمونه‌هایی ارایه کرده بودیم. ما با هیچ کارتن خواب و بی‌خانمانی که مثل سانفرانسیسکو گروه در پارک‌ها و زیر پل‌ها بیتوته می‌کنند مواجه نخواهیم شد.

۶ سال پیش در اولین سفر من به پکن درختکاری بی‌شماری در امتداد بزرگ‌راه ۱۵۰ کیلومتری از بیجینگ به تیانجین بود. این درختان نسبتاً جوان در نواری به عمق ۵۰ تا ۱۰۰ متر در هر دو سوی بزرگ‌راه قرار داشت که

هر کدام در قایب از خیزران قرار گرفته بود و همه‌جا باغبانان به کار و کوشش مشغول بودند. تحقیق کردم و متوجه شدم که این درخت کاری در واقع از سال ۲۰۰۸ به مناسبت بازی‌های المپیک در بیجینگ و در عین حال سرمایه‌گذاری زیست‌محیطی پس از بحران مالی آغاز شده بود. طبق تحقیقات من معلوم شد که در منطقه بیجینگ در سال ۲۰۰۹/۲۰۰۸ یک برنامه ۶ میلیارد دلاری برای جنگل کاری به اجرا درآمده بود. چین روی هم رفته مبلغ نجومی ۸٪ تولید ناخالص ملی یعنی ۵۵۰ میلیارد دلار هزینه کرد که از آن طریق تا سال ۲۰۱۵ به لکوموتیو اقتصاد جهانی تبدیل شد و به ویژه آلمان را از بحران نجات داد که توانست در این زمان رکورد صادرات به چین را بشکند.

یک برنامه ملی برای جنگل کاری در واقع از سال ۱۹۷۸ وجود داشت. در سال ۱۹۹۸ حتی جنگل زدایی در سطح کشور ممنوع شده بود و از سال ۲۰۰۰ یک برنامه دیگر برای احیای طبیعت و تبدیل مناطق زیر کشت به جنگل آغاز گردیده بود **Grain-to-Green** ^{۳۳}

اگر با راه‌آهن سفر کنیم این امر بهتر قابل لمس می‌گردد: دهکده‌ها و مزارع در وضعیت خوب و آراسته‌ای به سر می‌برند. وضعیت «رفاه نسبی» (شی‌جین‌پینگ) در کشور واقعاً ملموس است و انسان درمی‌یابد که این رفاه نسبی به چه معنی است: نه یک رفاه ساده مادی، بلکه بیش‌تر رفاه کیفی و زمانی. مردم در دهات و در مزارع عرق نمی‌ریزند و همین‌طور سوار بر ماشین‌های عظیم کشاورزی، آن‌طور که ما در اروپا می‌بینیم نیستند. آن‌ها با آرامش کار می‌کنند و وقت دارند که با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

رفتگران خیابان، رنج‌های شهرهای سبز

همه‌جا در خیابان‌ها و بزرگ‌راه‌ها رفتگران، چه مرد و چه زن با گاری‌های خود حضور دارند. انسان اغلب آنگاه آن‌ها را می‌بیند که استراحت می‌کنند. آن‌ها در بزرگ‌راه‌ها به طور فردی مسئول چند صد متر و شاید یک کیلومتر هستند. آن‌ها گه‌گاه در خط راست بزرگ‌راه ایستاده‌اند و استراحت می‌کنند و هر راننده خود رویی طبیعتاً آن‌ها را دور می‌زنند. آن‌ها اتوریت‌های فضای عمومی خیابانند و این فکر به مغز کسی خطور نمی‌کند که محل کار آن‌ها را با زباله‌های خود کثیف کند. این مامورین شهرهای سبز و تمیز که همه‌جا حضور دارند، کمک می‌کنند تا حتی شیوه رفتار فردی و آگاهی زیست‌محیطی رانندگان خودروها را تعلیم دهند و این‌طور

که به نظر می‌رسد بسیار هم موفقند: روی هم رفته شهرهای چین تمیز و آراسته به نظر می‌رسد، آن‌ها دارای پارک‌های فراوان، فضای سبز گسترده و درختان انبوه بوده و تاثیر بسیار مثبتی از خود باقی می‌گذارد. به دنبال ساختارهای شهری غیرمتمرکز شهرهای بزرگ از هوا و نور نسبتاً خوب و کافی برخوردار است. و اگر از یک فرد چینی سؤال کنیم که با چه مجازاتی روبه رو خواهد بود اگر زباله پلاستیکی در خیابان به جای بگذارد، با ناباوری به ما خواهد نگریست و پاسخ خواهد داد که اصلاً هم چون فکری به مخیله‌اش خطور نمی‌کند.

روی چه چیزهایی حساسیت وجود دارد را می‌توان در یک گزارش تلویزیونی یک خانم روزنامه‌نگار چینی در سال ۲۰۱۵ ملاحظه کرد، که نشان می‌داد باد توده‌ای زباله بناهای متعدد در حال ساختمان را در خیابان‌ها می‌پراکند. اعتراضات در فضای مجازی وزیر امور زیست‌محیطی را مجبور کرد دو هفته بعد در مقابل دوربین می‌پراکند. اعتراضات در فضای مجازی وزیر امور زیست‌محیطی را مجبور کرد دو هفته بعد در مقابل دوربین تلویزیون‌ها قرار گیرد و یک طرح فوری اعلام کند: فضای مقابل شرکت‌ها و همین‌طور مقابل بناهای فراوان در دست ساختمان باید فوراً تخلیه شود و توده زباله از هر نوع با تورهای سبز پوشیده گردد و در غیر آن صورت، مخاطبی با جرایمی سنگینی روبرو خواهد بود و همین‌که این حرف گفته شده، فوراً محیط اطراف ساختمان‌های در حال تولید و حیاط شرکت‌ها با تورهای سبز مزین گردید.

انحراف از مطلب: بازگشت به میهن- ناتوانی محلی «سبز و سرخ»

و آن خانم روزنامه‌نگار می‌توانست به شهر من سفر کند و وضعیت رقت‌بار فضای سبز و کنار خیابان‌ها را فیلم‌برداری کند: همه جا زباله و پلاستیک، اغلب در فضای سبز و یا باغچه‌های کنار خیابان و یا ورودی و خروجی بزرگ‌راه‌ها، معمولاً آخرهای هفته، وقتی هوا خوب است و جبراً باید جشن گرفته شود و می‌گساری و جشن و سرور غلوآمیز و لجام‌گسیخته انجام گیرد. ساحل رودخانه در مرکز شهر بیش‌تر با طشتک بطری مفروش است تا چمن، بطری آجوسالم و شکسته که دیگر جای خود دارد. باقیمانده‌های عیش و عشرت آتش‌افروزی و سور و سات کبابی زیر آسمان باز که بعد همان شب زباله‌ها به رودخانه ریخته شده و از آنجا به دریای شمال جریان می‌یابد.

و بدین سان ۳۰ سال حکومت احزاب سبز و سرخ در این استان بیش از حد در مرگ دریاها نقش آفرینی می کند زیرا محموله پلاستیکی که از این طریق دائماً وارد آب رودخانه می شود، قابل اغماض نیست. آگاهی و رفتار زیست محیطی در اینجا خیلی عقب مانده است.

ولی برای سیاست محلی مسایل دیگری دارای اهمیت فوق العاده است: آن‌ها باید به سیاست جهانی بپردازند و به عنوان لایحه دوفوریتی همه احزاب، چین را محکوم کنند (مثلاً در دسامبر سال ۲۰۱۹). ایالت ما ۲۵ سال وزیرای محیط زیست «سبز» را به خود دید بدون این که آن‌ها هیچ تاثیری بر آگاهی و رفتار زیست محیطی مردم باقی گذارند.

در سرمایه داری نولیبرال عموماً محیط زیست آخرین کنام بزرگ اجتماعی کنترل نشده‌ای است که هرچند در آن حقوق جزایی وجود دارد ولی کسی آن‌ها را نمی شناسد، زیرا مانند قوانین دیگر تابلو نمی شود. عملاً هیچ نوع مقرراتی وجود ندارد چه رسد به چیزی مشابه تابلوهای راهنمایی و رانندگی و یا «صنایع امنیتی». اگر دقت کنیم، می بینیم که محیط زیست در سرمایه داری نولیبرال و برای روال کار اجتماعی و سیاسی آن سوپاپ بزرگ اجتماعی را تشکیل می دهد که هدفمند برای رفتار بی پروای فردی باز می شود به این صورت که کلیه ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های اجتماعی خود را «آزاد» می سازد. زیرا طبیعت در کوتاه مدت و به طور موضعی قادر به دفاع از خویش نیست و در نتیجه بازخورد مستقیمی در رابطه با رفتار خود وجود ندارد و سالی یک بار در بهار با چند روز نظافت طبیعت به دست دانش آموزان مدارس این طور تلقین می شود که مسأله حل شده است. نیازی به تکرار نیست که وضعیت فضاهای سبز نیز به همین صورت اسفناک است. اکولوژی شهری در واقع وجود ندارد، زیرا مدتهاست که قربانی «صرفه جویی» و «ترمز بدهی‌ها» شده است و آنجا که دیگر هیچ کس به شهر و فضای سبز آن به قدر کافی رسیدگی نمی کند، آگاهی شهر و محیط زیست انسان‌ها از بین می رود و در آنجا شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به اخلاق جامعه تبدیل می شود.

شبکه شهرهای جنگلی چین

در چین شهرهای سبز تنها در سطح ولایتی و ایالتی از نظر زیست محیطی بازسازی نمی شوند. در سال ۲۰۱۷ بنای اولین شهر جنگلی **Forest City** خالص آغاز گردید.^{۳۶} این شهر "لیوژو" در شهرستان "گوانگشی" بود. این شهر

با انرژی تجدیدپذیر تامین می‌شود و درختان آن سالانه ۱۰ هزار تن گاز کربنیک و ۵۷ تن مواد آلاینده‌های خطرناک برای آب جذب می‌کنند. طراحی این شهر به وسیله معمار شهرسازی ایتالیایی "استفانو بوئری" صورت گرفت که در ابتدا یک «دهکده» با ۳۰ هزار جمعیت بود. این ساختار با یک میلیون گیاه از ۱۰۰ نوع مختلف و ۴۰ هزار درخت سبز شد که روی هم سالانه بیش از ۹۰۰ تن اکسیژن تولید می‌کنند.



روند سبزسازی شهرها و ساختمان‌ها اساساً ادامه دارد. از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۸ بیش از ۲۰۰ شهر تقاضای برسمیت شناخته شدن رسمی به عنوان «شهر جنگلی» کرده‌اند و هم‌اکنون ۱۳۸ شهر گواهی‌نامه مربوطه را دریافت نموده‌اند و از این طریق طی ۵ سال گذشته، سالانه به طور متوسط بیش از ۱۳۰۰۰ هکتار سطح جنگلی در هریک از شهرهای نامبرده ایجاد شده است.^{۳۷} تا سال ۲۰۲۵ تقریباً ۳۰۰ شهر به عنوان «شهر جنگلی» به رسمیت شناخته خواهند شد و به خاطر تقویت متقابل در این روند به یکدیگر مرتبط خواهند بود. تا سال ۲۰۳۵ این شبکه بخش جدایی‌ناپذیری از «برنامه ملی برای چین زیباتر» خواهد بود.^{۳۸}

۱۵ درصد خاک سرزمین برای پارک ملی و به ویژه مناطق حفاظت شده و توسعه

زیست‌شناسی، به کارگیری مجدد شیوه‌های کشاورزی سنتی

چین تا آغاز سال‌های ۲۰۰۰ قریب ۱۷۵۷ منطقه طبیعی حفاظت شده ایجاد کرده بود.^{۳۹} علاوه بر آن هزاران منطقه ویژه حفاظت شده، یک سیستم از نظر علمی متفاوت حفاظت شده و توسعه بیولوژیکی، از مناطق ممنوعه ماهی‌گیری و شکار گرفته تا مناطق ممنوعه برای قطع درخت و مناطق حفاظت از آب و تا منطقه بسیار ویژه «منابع محفوظ درخت-پروتوپلاسم» که روی هم امروز ۱۱۰۰۰ ذخیرگاه طبیعی را تشکیل می‌دهد.^{۴۰} در سال ۲۰۱۶، ۱۵٪ اراضی چین (آمریکا تقریباً ۷٪) را همین مناطق حفاظت شد و توسعه زیست‌شناسی تشکیل می‌داد

که این مساحت رو به افزایش است.^{۴۱} به همین صورت مناطق جنگلی چین نیز از تقریباً ۱۷٪ در سال ۱۹۹۰ به ۲۲٪ در سال ۲۰۱۷ افزایش یافته است.^{۴۲}

شیوه‌های کشاورزی سنتی در سطح گسترده احیا شد تا وضعیت زیست‌محیطی بازهم بیشتر بهبود یابد. مثلاً در تمام منطقه جنوبی چین مجدداً پرورش سنتی ماهی در مزارع آبیاری شده برنج مجدداً آغاز شد که هم به بهبود گیاگان و هم زیآگان **Fauna & flora** کمک می‌کند و هم سموم و دفع آفات و کودهای شیمیایی را جایگزین می‌نماید.^{۴۳}

سازمان ملل متحد: چین به عنوان تنها کشور در جهان کویر را به عقب می‌نشاند و از

این طریق از بین رفتن جهانی جنگل‌ها را جبران می‌کند



چین تا چندی پیش سالانه تقریباً ۲۰۰۰ کیلومترمربع از خاک حاصلخیز خود را به کویر می‌باخت، که از طوفان‌های شن گرفته تا انتقال بیش از یک میلیون نفر، که فضای زندگیشان غیرقابل سکونت شده بود، با مخارج و هزینه سنگینی همراه بود. این معضلات بعضاً در اثر سوءاستفاده صنعتی و کشاورزی از زمین و سیستم آبیاری، خودساخته بود.

امروز چین به عنوان تنها کشور جهان توانسته کویر را که عموماً در حال گسترش است به عقب بنشاند. از آنجا که ایده دیوار چین از نظر تاریخی دارای بار مثبت است، اینجا هم مسأله به یک نکته هویت ملی تبدیل گردیده که متناسب با آن دیوار سبز چین نام گرفته است. از سال ۱۹۷۸ تنها در پیرامون کویر گوبی، یعنی عمدتاً در بخش شمال غربی چین ۷۰ میلیارد درخت کاشته شده است.^{۴۴} تا سال ۲۰۵۰ باید در منطقه‌ای به طول ۴۵۰۰ و عرض چندین صد کیلومتر تعداد آن‌ها به ۹۰ میلیارد، رسیده باشد^{۴۵} که در واقع «بزرگترین و جامع‌ترین برنامه

حفاظت طبیعت در تاریخ بشر خواهد بود»^{۴۶} و بنا بر تشخیص سازمان ملل متحد نمونه و سرمشقی برای پروژه‌های بازیابی زمین در جهان به شمار می‌رود.^{۴۷}

چین مطابق با تصمیمات حزب کمونیست باید تا سال ۲۰۵۰ حداقل ۲۵٪ از اراضی کشور (تقریباً ۲،۵ میلیون کیلومترمربع) را به فضای سبز تبدیل کرده باشد و هم اکنون عملاً ۲۳٪ زمین جنگل کاری شده است.^{۴۸} حتی **NASA** آمریکایی در سال ۲۰۱۹ تایید کرد که چین مقدم بر هندوستان «در حوضه جنگل کاری، در کره زمین نقش غالب را ایفا می‌کند»^{۴۹} و این کار با رشد سریع جنگل، بسیج مردم برای درختکاری، احیای تالاب‌ها، اصلاح زمین‌های کشاورزی **Grain to Green** و ایجاد روی‌هم رفته ۱۱ هزار ذخیرگاه طبیعی و یا طبیعت محافظت شده صورت می‌گیرد. تعداد درختان جدید نزدیک به ۱۰۰ میلیارد رسیده و حجم گازکربنیک جذب شده بسیار عظیم است، شرایط اقلیمی و بارش هم‌اکنون در ابعاد گسترده بهبود پیدا کرده و اکنون می‌توان در مناطق نامبرده سیب، میوه‌های فندق، خرما و شاه بلوط برداشت کرد.^{۵۰}

از این رو جای تعجب نیست که چین به اهداف زیست‌محیطی برنامه‌های ۵ ساله خود و همین‌طور برنامه زیست‌محیطی سازمان ملل متحد در رابطه با هوا، زمین، کیفیت آب، زباله و یا احیای رودخانه یانگ‌تسه را به طور منظم و حتی قبل از موعد تحقق می‌بخشد.^{۵۱} این یکی از آرزوهای اساسی بشریت است که منابع مثال مانند بسط و گسترش جنگل در مقابل کویر، نیازمند ده‌ها سال همکاری عظیم و پیچیده بین‌رشته‌ای، تجزیه و تحلیل، مشایعت علمی و اقدام موسسات مختلف دولتی و بازیگران خصوصی است. و همه ساله، شهروندان در چارچوب این برنامه‌ها برای کاشتن درخت بسیج می‌شوند.^{۵۲}

مثال دیگر بیابان "کوبوقی" هفتمین کویر بزرگ چین است که در نزدیکی بیجینگ قرار گرفته. این کویر یکی از مسبب اصلی طوفان‌های شدید شن بود که از زمان‌های دور همواره دامنگیر بیجینگ و شهرستان "هبای" بود. به دنبال ده‌ها سال جنگل کاری وضعیت تنظیم تحت کنترل درآمد و آرامش به منطقه بازگشت. تنها در اینجا ۳۲۰۰ کیلومتر مربع جنگل ایجاد شد و این پروژه نیز از طرف سازمان ملل متحد **UNEP** به عنوان نمونه برجسته معرفی گردید.^{۵۳}

امروز اغلب این جنگل‌ها دیگر نیازی به آبیاری ندارد و هر یک به سیستم‌های خودپایدارکننده تبدیل شده‌است. رشد و گسترش کویر از این طریق به عقب رانده شد و امروز بیش از ۲۰۰ میلیون تن شن و ماسه کم‌تر به

شهرها منتقل می‌گردد. این امر به کره و ژاپن نیز که در گذشته با آن روبه‌رو بودند نیز کمک می‌کند. مناطق مسکونی که تا به حال مورد تهدید قرار داشت، اکنون مسکونی باقی‌می‌ماند.

در حالی که به دنبال جنگل‌زدایی و سرقت منابع سالانه در سطح جهان بیش از ۱۰ میلیون هکتار جنگل از دست می‌رود و در سال ۲۰۱۹ جنگل‌های استوایی در آتش سوختند، چین سالانه ۴ میلیون هکتار جنگل نو ایجاد می‌کند که به کاهش چشمگیری از حجم گاز کربنیک اتمسفر زمین می‌انجامد.^{۵۴} NASA تایید کرد که چین (با دیدبانی از فضا) بسیار سبزتر شده‌است و پیشاپیش دیگر کشورها به سبز کردن کره زمین مشغول است. لذا به همین دلیل بشریت علاقمند است که چین بتواند با موفقیت به راه خود ادامه دهد. اکثر کشورهای جهان این واقعیت را می‌بینند و به آن ارجح می‌نهند. در واقع قلب سیاست‌مداران سبز و چپ باید به این خاطر سریع‌تر بطید، لکن با گرگ‌ها زوزه کشیدن همواره ساده‌تر بوده است.^{۵۵}

مردم، پایه‌های انقلاب اکولوژیکی چین: بسیج محیط زیست و مجازات‌های سنگین

برای شرکت‌های خاخی

انقلاب اکولوژیکی لازم مطمئناً تنها از طریق تحول شدید شیوه‌زندگی جهانی و رفتار مشخص ما با موفقیت روبه‌رو خواهد شد. و این که چگونه می‌توان انسان‌ها را برای یک چنین پروژه عظیمی جلب کرد را می‌توان در چین به خوبی شاهد بود. در آنجا کلیه بازیگران مهم، مقامات دولتی، سیاسی، حزبی و رهبران بزرگ این کشور و همین‌طور شرکت‌ها و مدیران آن و طبیعتاً خانوارهای معمولی پایبند و سهم‌شده‌اند. ما به سیستم تشویق و ترغیب کلیه بازیگران برای رفتار ایستا و آینده‌نگر اکولوژیکی به شکل سیستم اعتبارات اجتماعی بعداً اشاره خواهیم کرد.

آنچه که به عملکرد شرکت‌ها و مدیران شرکت‌ها مربوط می‌شود، معمولاً این ساکنان محلی پیرامون مناطق صنعتی هستند که در رابطه با کشف و افشای تخلفات زیست‌محیطی نقش نیروی محرکه را ایفا می‌کنند. روزنامه‌های چینی^{۵۶} امروز پر از موارد نه تنها تخلفات سیاسی (ارتشاً علناً مورد نکوهش قرار می‌گیرد، ولی به طور وسیع کاهش یافته است)^{۵۷}، بلکه همین‌طور مواردی که به ویژه ساکنان محلی، خلافاکاری‌های زیست‌محیطی شرکت‌ها را افشاً کرده‌اند می‌باشد. از مردم صراحتاً خواسته می‌شود، هشیار باشند و

آلوده‌کنندگان محیط زیست را به مقامات دولتی اطلاع دهند. روزنامه "چاینا دیلی" از یک مقام بلندپایه دولتی به این شکل نقل قول کرد: «چترهای حفاظتی برای شرکت‌هایی که باعث آلودگی محیط زیست می‌شوند باید از میان برود.»^{۵۸}

اغلب پس از چنین افشأ‌گری‌هایی بلافاصله اقدامات لازم صورت می‌گیرد: کمیسیون‌های وزارت محیط زیست و آژانس‌های آن (مرکزی، ایالتی و ولایتی) فوراً در محل حاضر می‌شوند و گزارشات را با دقت بررسی می‌کنند و در صورت لزوم مجازات تعیین کرده و تاریخ بازدید مجدد ترمیم کمبودها را برای ششماه و یا یک سال بعد تعیین می‌کنند.

گزارش کمیسیون مربوطه وزارت محیط زیست برای سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ به ۳۸ هزار سرنخ که از طرف مردم رسیده بود اشاره می‌کرد. ۵۷۰۰ شرکت مورد بررسی قرار گرفته و ۴۳۰۰ مدیر شرکت، مقام بلندپایه و افراد مسئول حزیبی مجازات شدند. مجازات‌ها اغلب ممنوعیت و یا محدودیت مسافرت و پرواز و یا محدودیت دریافت اعتبار است یعنی نه فقط مجازات نقدی که مثل آلمان بتوان خیلی ساده آن را از صندوق شرکت پرداخت، بلکه به شکلی که برای مدیران واقعاً دردناک است. در گزارش آمده بود که ۴۶۰ مدیر زندانی شدند و ۷۷ میلیون دلار جریمه صادر شد.^{۵۹} مدیران شرکت‌هایی که مقررات زیست محیطی را نقض می‌کنند، در کنار قطع اعتبارات خصوصی (برای شخص و نه شرکت) عمدتاً از مجازات دیگری نیز برخوردار می‌شوند:

- آنها برای مدت یک سال اجازه نخواهند داشت از واگن‌های درجه یک قطارهای بسیار سریع نوع **Bullet Train** استفاده کنند.

- ممنوعیت پرواز با **Business Class** برای مدت یک سال

- ممنوعیت عمومی پرواز برای یک سال

مجازات‌هایی که واقعاً برای شخص دردناک است و اگر نقض مقررات شدیدتر باشد که طبیعتاً امکان حبس تعزیری نیز وجود دارد.^{۶۰}

در ضمن همین‌طور باید اشاره کرد که بازیگران و مسئولین دولتی از سطح محلی گرفته تا سطح دولت مرکزی از سال ۲۰۱۵ می‌توانند به خاطر خطاهای زیست‌محیطی مورد مواخذه قرار گیرند و شانس ارتقاء مقام آنان وابسته

به ترانزنامه زیست‌محیطی آنان می‌باشد.^{۶۱}

سستی و وارفتگی برخوردار مقامات در رابطه با معضلات زیست محیطی آلمان را در نظر بگیرید که اصلاً برای کسی محسوس نیست که اصلاً چیزی به نام حقوق جزایی محیط زیست وجود دارد: رسوایی آلاینده‌گی صنایع خودروسازی فولکس واگن را به خاطر بیاورید.

از اقتصاد چرخه‌ای تا Blue Map

به کمک همه این اقدامات و پروژه‌های دیدنی چین در صدد است به یک «اقتصاد اکولوژیک چرخه‌ای» تبدیل شود و این ایده را درست از سال ۲۰۰۹ با وضع قانون تقویت اقتصاد چرخه‌ای بر یک محمل حقوقی سوار کرد. در نتیجه کشور حتی به قول بانگ جهانی در تکامل چرخه بسته مواد هم‌اکنون پیشرفته‌تر از اغلب کشورهای پیشرفته صنعتی است.

ونرم‌افزار کاربردی **Blue Map** اینجا چارچوب وسیع‌تری را فراهم می‌کند: یک نقشه اینتراکتیو که از سال ۲۰۰۶ کلیه آمار رسمی محیط زیست چین و ۱۰۰ هزار پروتکل کنترل محیط زیست، اطلاعات از ۳۱ استان، ۳۴۰ شهر، ۹۰۰۰ شرکت و اهمیت زیست‌محیطی آن‌ها، ۴۰ هزار گزارش در مورد خلافاکاریهای زیست‌محیطی به وسیله شرکت‌ها، اطلاعات محلی در مورد کیفیت آب، هوا و کیفیت آب و هوایی و اطلاعات دیگر قابل رویت است، که از همه آن‌ها می‌توان برای رفتار محلی استفاده کنندگان استفاده کرد.^{۶۳}

در ضمن این نرم‌افزار پژوهاک بسیار خوبی در جنبش زیست‌محیطی در سطح جهان یافت. البته کاربست آن کمی مشکل است: نه در ایالات متحده آمریکا و نه در اتحادیه اروپایی در مورد محیط زیست اطلاعاتی در دست نیست که از نظر کمی و کیفی حتی کمی قابل قیاس باشد چه رسد به این که بتواند رسماً در اختیار عموم قرار گیرد.

آموزش ساده رفتار و آگاهی اکولوژیک: نرم‌افزار کاربردی کاشت درخت Ant

Forest

همان‌طور که نشان داده شد، چین در جنگل کاری قهرمان جهان است و از این طریق قهرمان جهان در چارچوب قرارداد تغییر اقلیم پاریس (که ایالات متحده از آن خارج شد) و در چارچوب اهداف هزاره سازمان ملل متحد یا به اصطلاح سند ۲۰۳۰ یونسکو در مورد اهداف توسعه پایدار.

نرم‌افزار کاربردی پرداختی **Alipay** متعلق به کنسرن علی‌بابا که عنوان شد در این بین به «مورچه مالی»، به **Ant Financial** تبدیل شده که پرداخت‌های بیش از ۵۰۰ میلیون کاربر را تنظیم می‌کند. تا اینجا مسأله زیاد خارق‌العاده نیست. ولی "علی‌بابا" با شعبه کوچک **Ant Financial** یعنی با مورچه جنگلی **Ant Forest** نشان می‌دهد که چگونه حتی بزرگترین کنسرن **IT** و اینترنتی در چین مجبور است خود را با سیاست راهبردی ملی گاز کربنیک وفق دهد. این کنسرن به طور هدفمند روی مصرف و رفتار روزمره آگاهانه و سازگار با محیط زیست حساب باز کرده است.^{۶۴}

این نرم‌افزار کاربردی از پایان سال ۲۰۱۶ آغاز به کار کرد و در سال ۲۰۱۹ دارای بیش از ۳۰۰ میلیون کاربر به ثبت رسیده بود، که می‌تواند به خاطر رفتار سازگار خود با محیط زیست، «پوئن درختی» جمع‌آوری کنند. رفتاری که پوئن کسب می‌کند عبارت است از مثلاً:

- رفت و آمد به محل کار با پای پیاده، دوچرخه و یا اتوبوس و نه خود رو.
- پرداخت صورت‌حساب‌ها بدون کاغذ
- صرف‌نظر کردن از کیسه پلاستیکی هنگام خرید
- خریداری محصولاتی که از نظر اکولوژیکی جای پا کوچکتری به جای می‌گذارند: با یک **App** می‌توان در سوپرمارکت از تراز گاز کربنیک و ردپای اکولوژیکی تک تک محصولات مطلع شد.

پس از این که مقدار مشخصی پوئن جمع‌آوری شد، یک نهال مجازی اهدا می‌گردد که کاربر به کمک رفتار سازگار با محیط زیست باید آن را بعد از آن نیز «آبیاری» کند. پس از چندی این نو نهال مجازی به یک درخت طبیعی تبدیل می‌گردد و "علی‌بابا" و نهادهای غیردولتی آن و شرکای سازمان ملل در مناطق مشخص شده چین (اغلب در مبارزه علیه کویر) یک درخت واقعی می‌کارند.



ایده این بازی ما را به یاد "تامارگوچی" ژاپنی و یا "پوکمون" امروزی "نینتندو" می‌افکند. ولی چین نشان می‌دهد چگونه با اصول سرگرم‌کننده «علاقه به مراقبت» نه تنها می‌توان از وقت‌کشی بی‌معنی جلوگیری کرد، بلکه در اثر کاشتن در این بین ۵۵ میلیون درخت (۲۰۱۹) به ارزش ۸۰ میلیون دلار در ۵۰۷ کیلومتر مربع و جلوگیری از تولید ۱،۵ میلیون تن گاز کربنیک، وضعیت جهان را حقیقتاً بهبود بخشید.

متناسب با این App برنامه توسعه و تکامل سازمان ملل متحد UNDP به میدان آمد و پلاتفرم «آنت فارست» را نمونه معرفی کرد. در سال ۲۰۱۷ همین‌طور UNEP، برنامه اقلیمی سازمان ملل متحد همکاری با «آنت فارست» را آغاز کرد.

طبیعتاً انتقادات جدید رسانه‌های غربی را می‌توان حدس زد: همه این کارها بیش‌تر برای جمع‌آوری اطلاعات است تا کنترل و دیکتاتوری کامل‌تر صورت گیرد!

Everyday for Future

آیا جوانان چینی باید به جنبش جهانی دانش‌آموزان **Fridays for Future** بپیوندند؟ پس از همه چیزهایی که تاکنون در مورد تم «حفاظت از اقلیم و محیط زیست» دیدیم، چنین فکری پوچ و بی‌معنی به نظر می‌رسد. چین آینده اکولوژیک خود را به عنوان یک پروژه اجتماعی عمومی شکل می‌بخشد: مردم در درختکاری شرکت می‌کنند و در افشای خلاف‌کاری زیست محیطی سهیمند و به خود اجازه نمی‌دهند که محیط زیست خویش را کثیف کنند و آن هم در هر روز هفته. جوانان چین مجبور نیستند از کلاس فرار کنند تا سرانجام توجه لازم به حفاظت اقلیم و محیط زیست را جلب کنند. این توجه در چین بخشی از برنامه ملی دولت است. آن‌ها می‌توانند از میان درهای گشوده عبور کرده و همکاری کنند.

مصرف کنندگان در چین مجبور نیستند با زحمت در مورد آلترناتیوهای اکولوژیک تحقیق کنند و مبارزه کنند تا این محصولات به قفسه سوپرمارکت‌ها راه یابند. در اینجا شرکت‌های نوآور، که در درون سیاست راهبردی اکولوژیکی و زیست‌محیطی ملی ادغام شده‌اند، محصولات اکولوژیک را ارایه می‌دارند و از این رو حداقل مانند سطح آگاهی زیست‌محیطی مصرف کنندگان پیشرو و پیشرفته هستند. شرکت‌ها پرچمدار این جنبشند. مثلاً می‌توانم در قفسه محصولات به جای محصولات پلاستیکی کالایی که از مواد قابل تجزیه زیستی تشکیل شده انتخاب کنم. گاه به جای پلاستیک واقعی است. و **App** نامبرده مرا به آنجا هدایت می‌کند.^{۶۵} و چین یکی از بزرگترین وارد کنندگان مواد و محصولات زیستی‌محور است.^{۶۶}

علاوه بر آن موسسات دولتی و نهادهای غیردولتی برای افزایش آگاهی و حساسیت عمومی در امور اقلیمی، منابع طبیعی و بهداشت و تندرستی به طور منظم آگهی‌های بزرگی در مطبوعات و رسانه‌های مجازی منتشر می‌کنند تا تلنگرها و تکان‌های دیگری وارد کنند:

- گه گاه تلفن موبایل خود را به کنار نه!
- مواظب اعتیاد به بازی باش!
- پر نخور! و با فاست فود خود را فربه نکن!^{۶۷}
- سوپ لاک‌پشت نخور! حتی اگر در رستوران عرضه می‌شود. آنگاه که تقاضا از بین رود کشتن نیز پایان خواهد یافت.
- از کوسه‌ها حمایت کن و سوپ بال کوسه نخور! آنگاه که تقاضا از بین رود، کشتن نیز پایان خواهد یافت.
- پودر شاخ کرگدن نخور! غیر قانونی است. و آنگاه که از تقاضا کاسته شود کشتن نیز به پایان خواهد رسید.
- عاج فیل نخور! غیر قانونی است. ولی آنگاه که تقاضا پایان یابد کشتن نیز پایان خواهد یافت.^{۶۸}
- محصولات جانوران فلس‌دار را مطرود شمار. بشر تنها تهدید برای این جانوران در معرض خطر است و تنها بشر می‌تواند آن‌ها را نجات دهد.^{۶۹}

اغلب این **Influencer** جوانند و نشان می‌دهند رفتار مصرفی ناسازگار با محیط زیست تا چه حد **Uncool** است.

متناسب با این چین با نروژ و شیلی و کره جنوبی پیمان مشترکی برای قطب جنوب به امضا رسانده، که صید "کریل" (نوعی میگو) در این منطقه را به شدت محدود می‌کند. ^{۷۰} و در جای دیگر گزارش می‌شود، که چین با دیگر کشورها دارای فناوری اکولوژیکی پیشرفته در صدد ایجاد پارک‌های اکولوژیک است که در آن‌ها در مورد مواد طبیعی جدید برای منازل و شهرهای «صفر انرژی» تحقیق گردد. ^{۷۱} در این بین چاپگرهای ۳ بعدی قادرند به طور سریال منازل از مواد طبیعی بازتجدید شده با هزینه نسبتاً کم و کیفیت نسبتاً زیاد با مبلمان از نظر زیست‌محیطی عالی ایجاد کنند. ^{۷۲}

این لیست را می‌توان همین‌طور ادامه داد و هر هفته ما با خبرهای غافلگیرکننده جدیدی روبه‌رو خواهیم بود.

سازمان ملل متحد: چین به عنوان تنها کشور جهان، اهداف قرارداد تغییر اقلیمی

پاریس را سه سال زودتر از موعد محقق ساخت - «تمدن اکولوژیک» چین

بنابر تشخیص سازمان ملل متحد چین به اهداف خود در چارچوب قرارداد اقلیمی پاریس برای سال ۲۰۲۰ حتی سه سال زودتر، در سال ۲۰۱۷ رسید. ^{۷۳} در نتیجه می‌توان افسانه «بزرگترین آلاینده محیط زیست» در جهان را در مقوله «چشم‌پستن بر واقعیات» بایگانی کرد.

انقلاب زیست محیطی چین هم‌اکنون در قانون اساسی کشور منظور شده است و درجه بسیج دولت، ادارات دولتی، شرکت‌ها و شهروندان در زمینه بوم‌شناسی «اکولوژی» بسیار بالاست.

کشیش و فیلسوف آمریکایی "جان ب. کوب" در کتاب خود «چین و تمدن اکولوژیک» این انقلاب بوم‌شناسی را این‌طور توصیف می‌کند:

«... چین این کشور بزرگ با قدیمی‌ترین فرهنگ در جهان برپا خاست و گفت: نه! برای پیشرفت امکانات مختلفی وجود دارد. همه ما می‌توانیم از پیشرفت بهره‌مند شویم بدون این‌که سیاره خود را به آدم‌خواری

بکشیم و کاملاً نابود سازیم.» ^{۷۴}

به نظر موسس و رئیس «انستیتوی بین‌المللی تکامل و توسعه پایدار» و مشاور «شورای چین برای همکاری بین‌المللی در زمینه محیط زیست و توسعه» "آرتور هانسون" از کانادا به مناسبت کنگره سالانه شورا در پکن

در ماه نوامبر ۲۰۱۸، خواست رسیدن به تمدن اکولوژیک در واقع بسیار گسترده است. «چین سعی دارد طبیعت را در مرکز توجه قرار دهد و از این طریق رابطه بین انسان و محیط زیست را مجدداً احیا کند.»^{۷۵}

کارشناسان بین‌المللی دیگری چون "جارد دایموند"، مردم‌شناس، تاریخ‌شناس، بوم‌شناس و برنده جایزه پولیتزر که مهم‌ترین اثر علمیش به آلمانی هم ترجمه شده، «اقدامات سریع و شدید انجام شده چین در جهت حفظ محیط زیست» را تایید می‌کنند.^{۷۶}

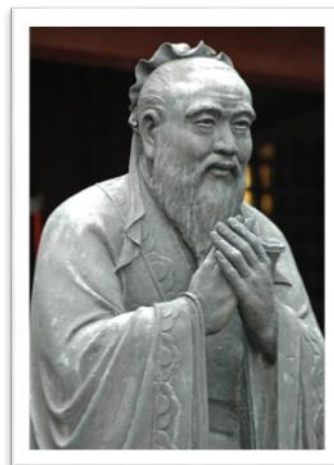
حتی نیویورک تایمز که مشهور به هواداری از چین نیست در سال ۲۰۱۸ نوشت: «۴ سال پس از اعلام جنگ به آلایندگی محیط زیست، پیروزی چین چشم‌گیر است.»^{۷۷}

خانم "جویک ام‌سویا"، معاون دبیر اول سازمان ملل متحد در ژوئن سال ۲۰۱۹ موفقیت‌های چین در مبارزه علیه آلایندگی هوا را ستود و گفت: «موفقیت چین در کاهش آلایندگی هوا در مدتی کوتاه‌تر از یک نسل باور کردنی نیست.»^{۷۸}

بخش هشتم

«کشف جدید دیکتاتوری!»: رفتار روزمره و تلنگرهای رفتاری «Nudging»: فلسفه،

مذهب، شیوه مصرف، مبارزه با ارتشاً – «چین قابل اعتماد»



فلسفه روزمره: ارزش‌های کنفوسیوسی، احترام به تفاوت‌ها، آموختن و همکاری

کردن

زیاد تعجب‌آور نیست ولی امروز در چین می‌توان شاهد احیای خودآگاهی برای فرهنگ تاریخی کشور بود. چین تاریخ جنگ‌های کشورگشایانه و بین‌المللی نمی‌شناسد. در نتیجه فلسفه و آموزه‌های ارزشی هزارساله کنفوسیوس مجدداً در خاطره‌ها زنده شده و تکامل پیدا می‌کند. اغلب این ارتباط با تاریخ کشور در خدمت جهت‌گیری عملی برای رفتار روزمره اخلاقی و سازگار با امور اجتماعی و بوم‌شناسی قرار دارد.^۱ مکتب کنفوسیوس در واقع برپایه یک جهان‌بینی کل‌نگرانه بنا شده است: جامعه به عنوان سیستم، احساس و منطق، جسم و روح، سنت و نوآوری، گذشته و آینده همگی به هم مربوط است و کلی را تشکیل می‌دهد که با یک جامعه ایده‌آل عدالت‌محور و نظم اجتماعی موزون مربوط است.

از این رو سعی در یافتن امکانات همکاری، جزو رفتار و ارزش‌های روزمره چین است: کجا می‌توان با وضعیت برد-برد روبه‌رو بود؟ کجا و چگونه می‌توانیم برای کسب منافع مشترک همکاری کنیم؟ که کوشش برای

مبادله مستمر و آموختن از دیگران نیز به آن مربوط می‌شود: چه چیز را می‌توانیم بهتر کنیم؟ چه چیز به ما توصیه می‌کنید؟

طرح چینی، در مورد هارمونی و هماهنگی، روی یک زندگی صلح‌آمیز در کنار یکدیگر و تحمل و قبول اختلافات موجود تأکید دارد و در عین حال تصورش از همکاری «نفع متقابل» است.^۲ نمونه‌ای برای جهان‌بینی عصر حاضر چین در زمینه سیاست بین‌المللی را نخست وزیر چین "لی که کیانگ" در فوروم اقتصاد جهانی در داووس در سال ۲۰۱۵ ارایه کرد:

«درجهانی مملو از تمدنهای متفاوت، لازم است که همه ما در هارمونی زندگی کنیم. تنوع فرهنگی (...). یک گنج گرانبهاست (...). فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف باید محترم شناخته شود و در هارمونی در کنار یکدیگر زندگی کند. با حفظ روابط طبیعی بین برخی که تنگاتنگ با ما همکاری می‌کنند، باید آنانی را هم که نمی‌پسندیم، محترم شماریم. اعضای جامعه بین‌المللی باید با یکدیگر همکاری کنند تا پایه‌های مشترک خود را گسترش بخشند و در عین حال تفاوت‌ها را بپذیرند و برای پیشرفت‌های برد-برد با همکاری‌های تلفیقی و به کمک آموختن متقابل کوشش کنند.»^۳

شکاکین می‌توانند اعتراض کنند که این سخنان پرطمطراق پوک و بی‌محتوی است. استعمال کلمات زیبا که مالیات ندارد. و ما در غرب به شنیدن سخنرانی‌های بی‌محتوی عادت کرده‌ایم. با این حال مطمئناً خوشحال می‌شدیم اگر سیاستمداران ما در مقابل شنوندگان بین‌المللی به جای این که مدام ادب‌آموز «دیگران» باشند و برای دیگران تکلیف تعیین کنند و یا دیگران را تهدید نمایند، حداقل یک بار از هارمونی بین‌المللی، تنوع فرهنگی و مذهبی، احترام به دگراندیشان، همکاری و آموختن متقابل سخن می‌گفتند. از آنجا که این ایده‌ها و حرف‌ها، صادقانه بگوییم، ما را متاثر ساخته و تغییر خواهند داد، بالقوه دارای این توانند که جهان را به مکان بهتری تبدیل کنند.

خوش‌بینی به آینده، مذهب و بردباری و شکیبایی مذهبی

ما در مورد آرامش چینی‌ها و در مورد سرعت و سهولت در آمادگی آنان برای تحول و نوآوری سخن گفتیم. این واقعیت ناشی از خوش‌بینی گسترده در قبال آینده است. ما در مناسبت‌های مختلف در مورد موقعیت

اجتماعی، ثبات دراز مدت تضمین شده شرایط چارچوب حیات و برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری فردی و چشم‌اندازهای شغلی اشاره کردیم.

واقعیت است: دریک مقایسه بین‌المللی شرکت تحقیقات بازار "Ipsos" در سال ۲۰۱۸، تقریباً ۹۴٪ جوانان چینی نسبت به آینده بسیار خوش‌بین بودند (در آمریکا ۶۴٪ و در آلمان ۵۶٪)، در بین بزرگسالان ۸۸٪ (در آمریکا ۵۶٪ و در آلمان ۴۷٪).

در چین عملاً کلیه ادیان بزرگ جهان، اغلب با فرقه‌های متفاوت خود وجود دارند. آن‌ها عمدتاً پلورالیستی، شکیبامحور و در صلح و صفا با یک دیگر زندگی می‌کنند. و این امر در مورد اسلام هم صدق می‌کند که در شهرهای مرکزی، مثلاً در شهر قدیمی قیصر، "شی‌آن" با مساجد و فرهنگ معاصر صلح‌آمیز اسلامی خود تصویر شهر را به طور عمده رنگ می‌بخشد.

در چین یک «دین رسمی دولتی» وجود ندارد و کلیسایی هم غالب نیست. مردم مدرن چین معمولاً زیاد مذهبی نیستند ولی رابطه واهلیده و رلاکس و عملگرایانه و دنیوی واقعی با مذهب دارند. آن‌ها دارای یک سیستم ارزشی و جهت‌گیری تاریخی و در عین حال یک سیستم اخلاقی و مدرن هستند و البته بدون اعتقاد به خرافات شدید، بدون داشتن احساس وظیفه ارشادی و بدون گرایش به این که به خاطر درگیری‌های مذهبی متقابلاً سر یکدیگر را خرد کنند، از معنویتی برخوردارند.

به همین دلیل سوءقصد‌های خونین تروریست‌های اسلامی در دهه ۱۹۹۰ چینی‌ها را غافلگیر نمود و شوکه کرد. چین از نظر فرهنگی در مقابل این اندازه از خشونت و بی‌رحمی نوین تاحدی بدون آمادگی بود، با این که بدون شک با این گونه شبه‌نظامیان اصولگرا در غالب طالبان در جنگ‌های افغانستان در دهه ۱۹۸۰ آشنایی داشت. مرزهای غربی "شین‌یانگ" در دهه ۱۹۹۰ ظاهراً تا حد زیادی زیر کنترل قرار نداشت و برای رفت و آمد تروریست‌ها نفوذپذیر بود.

در مناطق مرکزی چین از نظر تاریخی همیشه بودیسم^۵ قدیمی، «نرمال» و نسبتاً انسان‌دوست و شکیبایا غلبه داشت. از این رو اغلب معابدی که می‌توان در شهرهای تاریخی محل سکونت چینی‌های "هان" مشاهده کرد، بودایی است. و این معابد طبیعتاً باز و بی محافظ است و به نحوی هنوز «مورد استفاده» قرار دارد.

گفت‌وگو در مورد مذهب و اعتقاد با مردم چین مثلاً در بازدید از یک معبد در "تیان‌جین" پیش می‌آمد. مثلاً در معبدی با احتیاط به یک خانم سالمند چینی می‌نگریستم. بیرون از معبد با احترام از او پرسیدم «این تندیس که در مقابلش عود آتش زدید، متعلق به کیست؟ او گفت: او بودای محلی است، بودای دریانوردان. پرسیدم: آیا با دریانوردی رابطه‌ای دارید؟ او گفت: آری من به یک خانواده دریانورد تعلق دارم. گهگاه بودای محلی را زیارت می‌کنم و عود روشن می‌کنم تا دریانوردان را حفظ کند.» بعد آن زن سالخورده طوری لبخند زد گویی که می‌داند که این رفتار برای من قابل درک نیست و سپس با ملاحظت اضافه کرد: «فکر می‌کنم که شما نیاز معنوی و رفتار مرا درک می‌کنید و به آن احترام می‌گذارید.» چطور ممکن بود نکنم؟

از این رو می‌توان از یک معنویت واهلیده، بدون نیاز به ارشاد دیگران و بدون اعتقاد جنون‌آمیز سخن گفت. لذا جای تعجبی هم نیست که معابد بودایی در چین نقش مقدسات نخبه‌گرا، جدا از مردم و متفرعن که در مالکیت یک کاست از راهبان اعظم باشد را ایفا نمی‌کند، بلکه در زندگی روزمره محلی که کسب روزانه انرژی معنوی و تثبیت ارزش‌های انسانی در همزیستی صلح‌آمیز را ممکن می‌سازد، ادغام گردیده است. این نوع رفتار انسانی با معنویت و دین‌داری را انسان برای ادیان در سراسر گیتی آرزو می‌کند.

البته چین درست به عنوان «چرب‌ترین لقمه» برای استعمارگران، امپریالیست‌ها و متعصبین مذهبی، در مقابل موج جهانی افراط‌گرایان مذهبی محفوظ نیست. مثلاً در جنوب چین، از سوی کشور هند که در این بین گرایشات بسیار مذهبی و ناسیونالیستی حاکم گردیده است، موج هندوئیسم افراطی خشونت‌پرور، به سوی چین جاری شده و حتی در بین بودیست‌ها نیز، مثلاً در تبت افراطی‌گرایان خشونت‌پرور پدید آمده است.

مبارزه با ارتشاً و حکم قانون Rule of Law

به دنبال تجربیات دردناک از ترور استعماری در «قرن تحقیر» ولی همین‌طور بی‌قانونی و خودکامگی دوران «انقلاب فرهنگی»، آرزوی استقرار حکومت قانون عمیقاً در بطن وجود مردم چین ریشه دوانده است. لذا جای تعجب نیست که حکومت قانون در ادراک و گفتمان عمومی نقش غالبی ایفا می‌کند.^۶

در سال‌های اخیر دستگاه حقوقی چین دچار تحول فرهنگی بسیار عمیقی گردیده است. در ارتباط با آن از دهه ۲۰۰۰ اولین اقدامات علیه پیامدهای منفی اجتماعی و رفتاری پررود آزادسازی‌ها (اصلاحات و گشایش) از سال

۱۹۷۸ علیه ثروت‌اندوزی افراد، علیه ارتشاً و بزهکاری زیست‌محیطی آغاز شد. دبیر اول وقت حزب در سال ۲۰۰۷ خطابه دراماتیکی به جهان ارسال کرد که اگر اکنون نتوان بر معضل ارتشاً غلبه کرد، حزب و کشور از دست خواهند رفت. این خطابه احتمالاً یک جمع‌بندی واقع‌بینانه و ترمز اضطراری سیاسی بود.

ولی تازه از سال ۲۰۱۲ زیر رهبری دستگاه دیپلماسی "شی" و "لی" ظاهراً این سیاست به طور جدی اعمال گردید و آثار خود را نمایان کرد. من از سال ۲۰۱۴ این جمله را به کرات شنیدم که: ۳۰ سال فقط صحبت مبارزه با ارتشاً بود اما به ندرت اتفاقی رخ می‌داد ولی اکنون برای اولین بار متوجه می‌شویم که واقعاً تغییراتی حاصل می‌گردد.

گرانیکاه مبارزه با ارتشاً همیشه واحدهای دولتی محلی و منطقه‌ای ولی همین‌طور واحدهای حزبی، به ویژه در سطح شهر و استان بود، که با درنظر گرفتن استقلال سطوح پایینی، پیمان‌های ارتشایی بین کاربران حزبی و کارمندان بلندپایه دولتی در منطقه ایجاد شده بود. صدها سیاست‌مدار و کارفرما در دهه ۲۰۱۰ از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای از بالاترین سطوح دستگاه دیپلماسی^۷ به جرم رشوه خواری مستقیم و غیرمستقیم به زندان افتادند.

همکاران من در گفت‌وگوهای خود تایید می‌کنند برخلاف آنچه که در غرب تبلیغ می‌شود این روند بمثابة «نابود کردن رقبای درون حزبی» نبود، بلکه معمولاً موارد آشکار شده‌ای بود که سرانجام به اجرا درآمد. یک مورد را می‌توان استثناً نامید و آن مورد مشهور "بوچی‌لای" شهردار، فرماندار، وزیر و در آخر رئیس حزب سابق شهر "چونگ‌کینگ" (در نزدیکی مستقیم بیجینگ) بود که در سال ۲۰۱۲ به جرم «تخلف شدید انضباطی» و «ارتشاً» از کار برکنار و به دادگاه کشیده شد.^۸ پیش‌زمینه این واقعه ممکن بود مخالفت "بو" با گسترش عناصر اقتصاد بازار و سیاست کاربردی اقتصادی چین و در جهت بازگشت مجدد به مائو و آغاز سازوکاری برای احیای نوعی انقلاب فرهنگی بوده باشد.

بازرسی به دلیل رشوه و رشوه‌خواری و به ویژه ثروت‌اندوزی غیرقابل توجیه کاربران حزبی در این بین کاملاً علنی مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌گیرد. انتقادات مردم مورد بررسی قرار می‌گیرد و اثبات اتهامات معمولاً مجازات زندان به دنبال دارد. در ادبیات علمی در این مورد اجماع وجود دارد که این تحول فرهنگی و تداوم مبارزه علیه ارتشاً برای پدید آمدن حس عدالتخواهی و تبعیض‌گریزی مردم چین و در نتیجه برای فرهنگ

سیاسی و ثبات چین تعیین کننده است.^۹ همان‌طور که نویسنده منتقد "زانگ فان" می‌نویسد، ظاهراً از دهه ۲۰۱۰ رهبری چین توانسته کاهش نابرابری و سیاست مبارزه با ارتشاً را در جامعه مستقر سازد.^{۱۰} از آن زمان یک جنبش ضد ارتشاً واقعی به وجود آمده است.^{۱۱}

اکنون این جنبش همگون و شفاف می‌گردد و به ویژه از طریق سیاست حقوقی به دستگاه قضای ارجاع می‌گردد تا شکوه و شکایات مردم وسیله‌ای برای انتقام جویی مردم از مقامات محلی نامحبوب و یا از شرکت‌های رقیب و شبیه آن تبدیل نگردد.

از این رو دولت چین اعلام کرده که سه رشته سیاست توزیع، سیاست قضایی و سیاست مبارزه با ارتشاً که در سال‌های اخیر در فاز تجربی معمول صورت می‌گرفت اکنون شفاف، استاندارد شده و برای همیشه به عناصر سیاست، جامعه و قوه قضاییه تبدیل خواهد شد.^{۱۲}

«چین معتبر» (Credible China)

از دوره «اصلاحات و گشایش» از سال ۱۹۷۸ جمعیت چین همان‌طور که گفته شد با تغییرات گسترده و شدید ساختاری و آزادسازی عمومی، حرکت عظیم جابه‌جایی و نتیجتاً ریشه‌کن شدن اجتماعی و مکانی روبه‌رو بود. در اثر این تلاطم‌های اجتماعی از اواسط دهه ۱۹۸۰ از سطح اعتماد در بین مردم چین کاسته شد.^{۱۳} در نتیجه برای جلوگیری از به خطر افتادن راه رشد ملی باید تبعات منفی اخلاقی و رفتاری ناشی از ۲۵ سال سیاست‌های پریرود آزاد سازی مرتفع می‌شد. از این رو از اواسط دهه ۲۰۰۰ و به طور نهایی از سال ۲۰۱۲ سیاست توزیع و جبران خسارت اجتماعی، اصلاح سیستم Hukou، ایجاد بیمه‌های اجتماعی، حکومت قانون و سیاست مبارزه با ارتشاً در پیش گرفته شد. به ویژه در سال‌های اخیر ابتکارات مختلفی زیر مجموعه اهداف رشد ملی «چین قابل اعتماد» جمع‌آوری گردید.

سطح اعتماد در چین باردیگر به شدت به دنبال رسوایی معروف «شیر بچه» (ملامین) در سال ۲۰۰۸ که به مرگ ۶ نوزاد و خسارات جسمی صدها نوزاد دیگر انجامید، افت پیدا کرد. این رسوایی سوءظن مردم چین را به نحو پایداری تحت تاثیر قرار داد و حتی ۱۰ سال پس از این رسوایی در خودآگاهی و بحث‌های مردم چین تاثیرگذار بود.^{۱۴} در پایان سال ۲۰۱۸ یک مورد مرگ در اثر بیماری هاری جنجال به پا کرد.^{۱۵} از آن زمان صنایع

داروسازی و محصولاتش مورد توجه ویژه انظار عمومی و از نظر سیاسی به خصوص در ارتباط با شعار «چین معتبر» در مرکز توجه قرار دارد.^{۱۶}

در کلیه این موارد که به مصرف کنندگان آسیب وارد شد، تحقیقات رسمی به صورت کارا، علنی و شفاف بلافاصله انجام شد. مجازات مدیران بلندپایه که بعضاً آگاهانه محصولات کم‌ارزش وارد بازار کرده بودند (در مورد ملامین) شدید و حتی بیش از توقع انظار عمومی بود. در واقع این امر به عنوان یک موفقیت در دمکراسی آنلاین، یعنی شراکت گسترده مردم در بحث و گفت‌وگو در فضای مجازی و فوروم‌های آنلاین به حساب آمد.^{۱۷}

روال کار: «اعتقاد»، «اعتماد» و «اعتبار»

کلیه اقدامات حول محور «چین معتبر» آگاهانه ابعاد مختلف و ارتباطات مفهومی «اعتماد» Trust و قابلیت اعتماد **trustworthiness** را دربر می‌گرفت.^{۱۸}

در کشورهای سرمایه‌داری مثل آلمان برای تعیین قابلیت اعتبار "شوفا" مسئول است. اگر کسی نتوانست آپارتمانی را اجاره کند و یا شغلی به دست آورد، احتمالاً ناشی از ارزشیابی "شوفا" است. حداقل امروز می‌توان کنترل کرد که فرد چگونه از طرف بانک‌ها و یا بیمه‌ها ارزیابی می‌شود.

در غرب ما نه تنها در پرونده شوفا، بلکه همین‌طور با گواهینامه عدم سوءسابقه نزد پلیس، نزد بانک‌ها، ای‌بای، آمازون، پی‌پال به عنوان خریدار بعضاً به طور اساسی ارزشیابی و رتبه‌بندی می‌شویم. هرچیز و همه‌چیز، شرکت‌ها، نهادهای دولتی حتی با پیامدهای جهانی به وسیله «Big Tree» و یا «سه خواهران» یا آژانس رتبه‌بندی استاندارد و پورز S&P و یا "مودی" و فینچ آمریکایی بر مبنای قابلیت اعتبار «رتبه‌بندی» می‌شود.

اگر کسی خصوصی در یکی از سیستم‌های قریبلی گیر کند، در صورت لزوم می‌تواند همین‌طور از استفاده فیس‌بوک، گوگل، توئیتر، یوتیوب و یا ایمیل محروم گردد و اخیراً حتی می‌توان از طریق آدمن استراتورهای خصوصی و یا به اصطلاح Uploadfilter بدون این که حتی بدانیم از نظر سیاسی مرتکب کدام گناه شده‌ایم و یا کدام یک از ارتباطات ما از نظر سیاسی صحیح نبوده است، محروم شد.

لذا رتبه‌بندی و سیستم پوئن‌دهی اجتماعی در غرب «سیاسی‌زدایی» شده و خصوصی گردیده است و به عهده اولیگوپول‌های اینترنتی خصوصی محول گردیده است. از این طریق کنسرن‌های IT همین امروز رفتار و هنجارهای ارتباطی ما را کنترل می‌کنند، بدون این که اجباراً ما از آن اطلاع داشته باشیم.

و سرانجام به ویژه نابرابری درآمدها و ثروت‌ها که بر همه‌چیز غالب است، هرچند نامرئی و ناشفاف، سیستم اعتبار اجتماعی «خصوصی‌شده» در سرمایه‌داری است.^{۱۹} در اینجا تا چه حد تفاوت‌هایی با چین وجود دارد را باید دقیقتر مورد بررسی قرار دهیم.

واقعیت عریان این سانسور خصوصی‌شده جهانی این است که کنسرن‌های بزرگ IT، صرفاً به این خاطر که عقیده بیان شده آن‌ها با شیوه فکری ژئواستراتژی‌های واشنگتنی و هواداران فیس بوکی، گوگلی، توئیتری و یوتوبی آن‌ها هم‌خوانی ندارد به راحتی می‌توانند حساب اینترنتی ده‌ها هزار نفر را مسدود کنند (همان‌طور که اخیراً در به طور مجدد در کوبا، ونزوئلا و هنگ‌کنگ کردند).^{۲۰} و باز این هم واقعیت دیگری است که مثلاً توئیتر با واحدهای تبلیغاتی نظامی همکاری می‌کند.^{۲۱}

البته در این بین در غرب هم به طور فزاینده‌ای این شناخت حاصل می‌شود و مستقل از گرایش دولت به کنترل و سانسور، به طور فزاینده‌ای آمادگی گسترده‌ای برای تحقیقات در علوم اقتصادی و اجتماعی به چشم می‌خورد که هدفشان هماهنگ‌ساختن شیوه رفتار فردی و کالاهای اجتماعی و اکولوژیک است تا شاهد این نباشیم که چگونه جهان پیرامون ما رفته رفته فرومی‌پاشد. نمونه‌های رفتاری را در بالا ذکر کردیم. اقتصاددانان این را «فراآموزی اولویت‌های جدید» می‌نامند و رویکردهای سیستم کنترل رفتار روان‌شناختی که به اصطلاح «تلنگر» نامیده می‌شد، ارزش آن را داشت که چند سال پیش با جایزه نوبل در رشته اقتصاد مورد ستایش قرار گیرد.^{۲۲}

طرح سیستم کنترل رفتار روان‌شناختی دیگر امروز به عنوان «طرح سیاست جا افتاده بین‌المللی»^{۲۳} پذیرفته شده و تنها یک اختراع چینی محسوب نمی‌شود.

طبیعتاً همان‌طور که تاکنون ملاحظه کردیم، چین همیشه به شیوه خاص خود عمل می‌کند، به این معنی که اساساً روندهای متعدد، موازی و محلی را اول به صورت آزمایشی و از نظر زمانی محدود به جریان می‌افکند و گفتمان گسترده اجتماعی در آن مورد را در شبکه‌های اجتماعی مورد حمایت قرار داده و تقویت می‌کند. ما در پایین در مورد سیستم اعتباری اجتماعی بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

البته فوراً دو تفاوت بین سیستم کنترل رفتار در شرق و غرب به چشم می‌خورد. اول طرح غربی «تلنگر» ابزار فن‌سالارانه دولت و یا مقامات دولتی است که اغلب در اختیار کنسرن‌های خصوصی IT قرار می‌گیرد و یا بهتر بگوییم خصوصی سازی می‌شود، البته به طوری که کاربر ایده در هر حال به هیچ‌وجه متوجه نشود. این کار دارای این «حسن» است که بحث عمومی را به حداقل می‌رساند ولی ضررش این‌جا است که امکان سوءاستفاده تحمیقی را فراهم می‌سازد.

سیستم چینی پوئن‌های اعتباری اجتماعی، موازی کاری رویکردهای متعدد و بعضاً متفاوت محلی است. سیستم جدید مثلاً در شانگهای که **Honest Shanghai** نامیده می‌شود گرانیگاه خود را روی سیستم تفکیک بسیار متفاوت زباله قرار داده است. سیستم‌های دیگر روی شرکت در درختکاری محلی تکیه دارند و باز سیستم‌های دیگری بازدید از والدین بالاتر از ۶۰ سال را حداقل یک بار در سال انتخاب کرده‌اند.

و همواره به طور علمی و عمومی در مورد شاخص‌های مختلف بحث جدل صورت می‌گیرد:

- کدام شیوه رفتار از نظر اجتماعی و بوم‌شناسی مناسب است و باید مورد توجه قرار گیرد؟
- متناسب با پوئن‌های من چه چیز به حساب من وارد می‌شود؟
- آیا تنها جوانب مثبت و یا همین‌طور جوانب منفی مورد توجه قرار خواهد گرفت؟
- آستانه ارزشیابی کیفی (بالا، متوسط، پایین) کجا خواهد بود؟
- آیا تحریم وجود خواهد داشت؟ اگر آری، کی و به چه اندازه؟

خصلت جامع ولی در عین حال آزمایشی رویکرد چینی می‌تواند به سادگی در موارد منفرد و جداگانه‌ای غلوآمیز برخورد شود. کنترل رویکردها در مناطق و محلات جداگانه و همین‌طور تحریمات می‌تواند غلوآمیز از آب درآید که رسانه‌های غربی صرفاً این موارد را غریب می‌کنند. در مورد تصویر عمومی سیستم اعتبار اجتماعی بعداً بیش‌تر توضیح خواهیم داد.

شبکه مجازی چینی تاجه حد سانسور می‌شود؟

آری، عملاً مانند کلیه شبکه‌ها در سطح جهان که علناً یا در خفا به وسیله کنسرنهای اطلاعاتی کنترل و سانسور می‌شود، شبکه چینی نیز مورد تنظیم و سانسور قرار می‌گیرد.^{۲۴} انتشار ۳۰ مقوله مختلف رسماً در شبکه‌های چینی ممنوع است از جمله و قبل از هرچیز:

- پورنوگرافی
- تبلیغ و تشویق خشونت
- بازی‌های جنگی
- نژادپرستی
- ناسیونالیسم
- تبلیغ برای جنگ
- تبعیض بین زنان و مردان، و نژادها و اظهارات تحقیرآمیز در مورد مردم

از این رو گوگل و فیس بوک و دیگران که حاضر نیستند این محدودیت‌ها را در چین به اجرا درآورند و احتمالاً اصلاً توان آن را ندارند و همین طور هم نمی‌خواهند از دخالت‌های سیاسی واشنگتن فاصله گیرند (و شاید هم نمی‌توانند)، همراه با مشتقات خود مانند واتزآپ، یوتیوب، اینستاگرام و غیره به وسیله **Great Firewall** و یا **Great Cyber Wall** چینی مسدود می‌شوند. این گام فوراً در سیرک نمایشی غرب به عنوان اثبات سانسور و دیکتاتوری که در روایت جنگ ایدئولوژیکی طبیعتاً تنها در چین وجود دارد، تبلیغ می‌شود. این که چطور ممکن است که اطلاعات مردم چین در مورد ما به طور متوسط جامع‌تر باشد تا اطلاعات شهروندان متوسط ما در مورد چین، تاکنون هیچ‌یک از نظر نویسان و مدافعين «ارزش‌ها»ی ما را به اندیشیدن وادار نکرده است.

گفتمان در مورد درجه آزادی، محدودیت‌ها و شاخص‌های آن احتمالاً در هیچ کجا این قدر گسترده، کارشناسانه و متفاوت مانند چین نیست. بنابراین تالیفات کارشناسانه^{۲۵}، نظرات، بحث و گفت‌وگو و گرایشات در رسانه‌های اجتماعی در چین دقیقاً مورد توجه قرار می‌گیرد و «ارزشیابی» می‌شود ولی به زعم رسانه‌های غربی این روند «سانسور» نام دارد. در بحث و جدل در مورد پخش‌زننده و رعایت اخلاق در اینترنت^{۲۶} آیا مثلاً باید اجازه داد که یک دختر ۱۳ ساله در پخش‌زننده و به عنوان فردی تاثیرگذار **Influencer** در جد و جهد برای ارتقاء تعداد

هواداران خود حتی از جنسیت‌زدگی استفاده کند؟ خطر لجام‌گسیختگی اخلاقی، با در نظر گرفتن تجربیات انقلاب فرهنگی و آزادسازی نسبتاً بی‌پروای دوران «رفرم و گشایش» ظاهراً در چین بسیار بزرگ است.^{۲۷}

در چین همین‌طور در سطح وسیع از به اصطلاح "آپلودفیلتر"هایی استفاده می‌شود که باید محتویات نامطلوب را جست‌وجو کند. ولی بعد از آن در چارچوب «احیای فرهنگی» اخلاقی و رفتاری روشن و جدی در چین، جا برای زور و ورزش بین نهادهای کنترل‌کننده اینترنت و معتادین اینترنت وجود دارد. به زبان هجای چینی مثلاً می‌توان برخی تنظیمات و پاک کردن بی‌نزاکتی‌های زبانی (جنسیت‌زدگی، تبلیغ نفرت، کلمات مستهجن و یا توهین‌آمیز) را که ما در غرب به آن عادت کرده‌ایم، دور زد. مثلاً کافی است که لغات مشخص ممنوعه‌ای را به وسیله هجای مشابهی جایگزین کرد تا از فیلتر عبور نمود. مثلاً جمله ممنوعه «Cao N M» که به آلمانی «مادرت...» معنی می‌دهد (و یابه آمریکایی Motherfucker که هیچ‌آواز "رپ" «درست و حسابی» بدون آن اصلاً منتشر نمی‌شود) را می‌توان به «C o Ni M»^{۲۸} تغییر داد که به معنی «علف-لجن-اسب» است. این نوع دور زدن‌ها در حال حاضر به نوعی ورزش بین کاربران جوان اینترنت تبدیل شده است و تا حدی نیز از طرف دولت تحمل می‌شود. البته آنگاه که جوانان این نوع «شوخی»ها را در ارتباط با پورنوگرافی و تجاوز واقعی به کار بردند، با مجازات سنگینی هم روبه رو شدند.

بیاید آن را با انفجار بدون کنترل زبان نفرت و خشونت در اینترنت ما مقایسه کنید که چرخه آن روز به روز بیش‌تر به واقعیت ترور و قتل به وسیله نیروهای دست‌راستی تبدیل می‌گردد...

مطمئناً پورنوگرافی، بازی‌های جنگی، توهین و تبلیغ تنفر به هر شکل را نمی‌توان در آینده نزدیک در اینترنت «آزاد» غرب از بین برد، برعکس این‌طور به نظر می‌رسد که گویی پرورش فرهنگ نفرت، جنگ و خشونت در اینترنت رفته رفته به صورت «متشابه» به فرهنگ و سیاست روزمره غرب وارد می‌شود و روزی آن‌چه را که ما به عنوان آزادی و دمکراسی درک می‌کردیم، به طور نهایی و به شکلی قاطع نابود می‌سازد. از این سؤال بگذریم که آیا سیستم اجتماعی توانگرسالارانه و نولبیرال بحران‌ساز به چنین انحرافات حتی به عنوان سوپاپ اطمینان تثبیت حاکمیت نیاز دارد و آن‌ها را تقویت می‌کند و آن‌طور که برخی از ناظران بیان کرده‌اند، بخش‌های از خبرگان بادر نظر گرفتن نزول غرب، جامعه را به سوی نوعی سیستم خشونت‌محور و راست افراطی

چه در درون و چه در خارج هدایت می‌کند.^{۲۹}

«ارزش‌های اجتماعی و رفتار مصرفی از طریق آن‌لاین معامله می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد (...). به هم پیوستن "بیگ‌داتا" و گفتمان آن‌لاین، گذاشت و برداشت چین با ارزش‌های اجتماعی و همین‌طور مسئولیت اجتماعی مصرف‌کنندگان و مدیران شرکت‌ها (...) را به سوی جامعه آن‌لاینی که خود را تکامل می‌بخشد، تغییر خواهد داد.»^{۳۰}

تنظیم و سانسور اینترنت در سیاست و جامعه چین مدام برای تکامل بهتر «درحال تغییر و تحول» است. این امر قبل از هر چیز از خطر سوءاستفاده، اپورتونیزم و تحدید آزادی عقیده و بیان می‌کاهد و آن‌هم در روند گفتمانی که در کیفیت و شدت بی‌همتاست: نرخ شراکت در رسانه‌های اجتماعی، شرکت مردم به عنوان کاربر در توسعه بیش‌تر محصولات و نظرات انتقادی و پیشنهادات مردم در مورد لوایح مبین این امر است.^{۳۱}

فضای مجازی: بیگ داتا، هوش مصنوعی، اینترنت اشیا (IoT)، سانسور خصوصی و

یا دمکراسی بالغ آینده؟

برای جهش به یک جامعه پیشرفته و آگاه آن‌لاین در آینده، چین اول از همه نشان می‌دهد که حجم سنگینی از اطلاعات، تحلیل‌ها و ساختارهای زیربنایی هدایت، با توان تحلیل اجتماعی و فن‌آوری علمی فوق‌العاده با صدها هزار دانشمند در صدها موسسه و دانشگاه ملی، منطقه‌ای و محلی آماده کرده است. تنها از این طریق این کشور نه تنها قادر است یک پنجم جمعیت جهان را در درون یک جامعه چندفرهنگه بسیار پیچیده در کنار هم نگه دارد، بلکه در عین حال یک تحول ساختاری آینده‌نگر نیز سازماندهی کند، که در این وسعت و عمق و سرعت در جهان بی‌نظیر است.

این اصلی روشن است که جدیدترین فن‌آوری‌ها برای جمع‌آوری اطلاعات به وسیله انواع و اقسام دستگاه‌ها و برآورد گسترده اطلاعات، تجزیه و تحلیل آن‌ها و سیستم‌های هدایت کننده همین‌طور می‌تواند برای مراقبت و کنترل و آنالیزه و تحمیق و یا سرکوب افراد مورد استفاده قرار گیرد، چون کلیه کشورهای پیشرفته از امکانات فناوری مشابهی برخوردار هستند. از نظر فناوری چین نیز کاری دیگری جز آن‌که کشورهای پیشرفته می‌توانند و می‌کنند، انجام نمی‌دهد. ولی در عین حال در چین آن امکانات مالی دولتی و توان عملکرد سازمانی وجود دارد که بتوان مدرن‌ترین فناوری را همین‌طور در سطح گسترده به کار گرفت و آزمایش کرد. درست همین

توانایی‌ها است که در سرمایه‌داری نولیبرال مالی شده دیگر از نظر مالی و سازمانی در اختیار دولت و عموم قرار ندارد و از این رو دولت آن را به کنسرن‌های فناوری پیشرفته و انحصارهای چندجانبه صنایع ارتباطی محول می‌سازد. این‌طور به نظر می‌رسد که فناوری سایبری در غرب احتمالاً به این دلیل کم‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرد، چون حجم سرمایه‌گذاری‌های دولتی کم‌تر است، نه به این خاطر که در غرب بینش دمکراتیک بیش‌تر و یا خویشتن‌داری بزرگ‌تر است.

اهمیت بیگ‌داتا/هوش مصنوعی/ فضای سایبری/ و مجتمع اینترنت اشیا چینی مانند غرب از نظر سیاسی و مدیریت عملی بازهم بیش‌تر خواهد شد. مرز سوءاستفاده و سانسور و سرکوب چه این‌جا و چه آنجا نامشخص‌تر و محتمل‌تر خواهد گردید و در مورد آن‌ها هرگز نمی‌توان صرفاً از نظر فنی تصمیم گرفت. نه در غرب و نه در چین. چین نوآوری‌های تکنیک را همواره تکامل می‌بخشد و به کار می‌بندد و آن هم بسیار سریع و گسترده و معمولاً سریع‌تر و گسترده‌تر از آن‌چه که غرب قادر است ولی این روند همیشه با حفظ امکان ترمیم و تکمیل آزمون و با گفت‌وگوهای سیاسی سخت در سیاست، علم و رسانه‌های اجتماعی همراه است.

و از این طریق هم در غرب و هم در شرق این اصل روشن می‌گردد که طبق آن روزی بشریت خواهد توانست بر خطرات ناشی از بیگ‌داتا/هوش مصنوعی/ فضای سایبری/ و مجتمع اینترنت اشیا چیره گردد و در عین حال از امکانات استفاده عملی/ تکنیکی آن‌ها بهره‌مند گردد. دمکراسی‌های آینده با این معیار ارزشیابی خواهند شد که تا چه حد جامعه می‌تواند پیامدهای سودمند و زیانبخش یک فناوری را از یکدیگر تمیز داده و قبل از هرچیز تصمیم گیرد کی و تا چه حد، درست به دلایل اخلاقی و دمکراتیک ما از آن‌چه که از نظر فنی ممکن است، استفاده نکنیم.

چین در رابطه با شفافیت، بحث و گفت‌وگو، خصلت آزمایشی و قابلیت تغییر و هدایت این راه به سوی آینده که همه کشورهای صنعتی نیز باید آن را پشت سر بنهند، به روشنی پیش شرط‌های مثبتی ارائه می‌کند که به هیچ وجه بدتر از پیش شرط‌های غرب نیست.

«تلنگر» اجتماعی و پوئن اعتبار اجتماعی: غرب خوب، چین بد؟

اکنون می‌رسیم به سیستم‌های نوین اعتبار اجتماعی چین که جوانب مشخص آن در زیر نزدیک‌تر بررسی می‌شود. سیستم اعتبار اجتماعی در غرب نیز به جای این که به مشکلات و فرصت‌های مربوط به رفتار اجتماعی و اکولوژیک، که کلیه کشورهای جهان باید با آن کنار آیند ولی در غرب مانند یک پرهیزه با آن رفتار می‌شود، بپردازد و رفلکس‌وار دیکتاتوری نامیده می‌شود

حتی تعداد کمی از رسانه‌های غربی، خود متوجه تعریف تحریف‌شده خود در مورد سیستم اعتبار اجتماعی چین شده‌اند.^{۳۲} در پایین چندین فاکت غافلگیرکننده و مهم در مورد سیستم امتیاز اعتباری چین:

- در چین فقط یک سیستم اعتبار اجتماعی وجود ندارد، بلکه تعداد زیادی سیستم‌های آزمایشی محلی موجود است. دولت مرکزی در سال ۲۰۱۴ تنها یک سند کلی تصویب کرد و از سطوح دولتی غیرمتمرکز خواست تا سیستم‌های هدایت رفتار علیه ارتشاً و بزهکاری مالی و برای اعتماد مالی بیش‌تر و رفتار اجتماعی و اکولوژیک قابل قبول‌تر آماده کرده و مورد آزمایش قرار دهد. برای این کار مقررات مرکزی وجود ندارد و در واقع باید در سال ۲۰۲۰ استاندارد شود، که البته به خاطر بحث و گفت‌وگو در چین هنوز آماده نشده است. در اینجا نیز با این که در حال حاضر «فقط» تقریباً ۲۰ سیستم محلی و منطقه‌ای وجود دارد، باز فلسفه سیاست آزمایشی چینی «یک کشور، هزار سیستم» صادق است.

- البته سیزدهمین برنامه ۵ ساله برای سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ شاخص‌های رفتار مسئولانه اجتماعی در اینترنت را عملی ساخته ولی برای اجرای شاخص‌ها در سیستم امتیاز اعتباری عمدتاً روی شبکه‌های کوچک تکیه شده تا به سازوکار خودتنظیمی تولید و مصرف‌کنندگان اینترنتی اولویت داده شود.

- این سیستم‌ها در وهله اول روی افراد خصوصی متمرکز نشده‌اند، بلکه عمدتاً سیاست، مقامات دولتی، شرکت‌ها، بانک‌ها، دستگاه حقوقی و علم و دانش و آخر از همه افراد حقیقی را در نظر دارند. بدین سان آن‌ها در وهله اول به وضوح در ارتباط با سیاست‌های ضدارتشاً (سیاست، مقامات، شرکت‌ها)، سیاست‌های حقوقی (دستگاه قضایی)، سیاست بهبود شرایط کار و شرایط محیط زیست (شرکت‌ها)، بانک‌ها و سیستم‌های مالی (رتبه بندی، قابلیت اعتبار، همین‌طور برای رفتار اعتبار دهنده) و روی هم رفته سیاست «چین قابل اعتماد»، قرار دارند.

• این سیستم‌ها اغلب دارای شفافیتند و در مورد اهداف متفاوت و خصوصیت‌های کیفی سیستم‌ها به ویژه اطمینان در مورد داده‌ها، اعتبار نشانگرهای مورد استفاده، شاخصه‌هایی که وارد سیستم می‌شوند، وزنه‌هایی که معیارها با آن‌ها ترکیب می‌شوند، آستانه برای برخی رتبه‌بندی‌های خاص و مجازات برای برخی آستانه‌های خاص، همه و همه در گفتمان عمومی حضور دارد.^{۳۳}

می‌توان خلاصه کرد:

«برخلاف جاسوسی سرویس‌های مخفی تجاری (...) و بهره‌برداری از رشد وحشی آن به وسیله سازمان سیا و یا فیسبوک، چینی‌ها از این جمع‌آوری اطلاعات مطلعند و می‌توانند در هر زمان ارزشیابی خود را ملاحظه کنند.»^{۳۴} همکاران چینی من به طور صریح نشان دادند که چگونه هر کس می‌تواند مثلاً در سالن نهارخوری دانشگاه به کمک یک اتومات کوچک از تعداد پوئن‌های جمع‌آوری شده خود آگاه گردد و مثلاً با داشتن ۷۸۰ امتیاز از ۱۰۰۰ امتیاز چه کار می‌توان کرد و غیره...

در واقع گه‌گاه نیز در رسانه‌های غربی، در کنار «مجازات افراد مرفه‌الحال» (حال این مجازات به چه شکل مشخصی هم که باشد)، معیارهای قابل قبول اجتماعی مثلاً «همکاری برای کاشتن یک نهال و یا درخت» و یا «ملاقات منظم فرزندان بالغ از والدین»^{۳۵} گزارش می‌شود و گاهی نیز می‌توان حتی در رسانه‌های غربی گزارشی مانند گزارش زیر را ملاحظه کرد:

«"مولین‌مینگ" یک دهقان و روستائین (...) ۶۲ ساله با لبخندی گشاده ما را به خانه خود دعوت می‌کند و به بازدیدکنندگان سیب و آجیل تعارف می‌کند. این کارگر ساختمانی گذشته می‌گوید: «دهکده ما همیشه خوب بود ولی پس از به اجرا درآمدن سیستم وضع باز هم بهتر شد.»^{۳۶}

یک کارفرمای ۳۲ ساله می‌گوید:

«(...) من احساس می‌کنم که رفتار مردم در نیمه آخر سال گذشته بهبود یافته است.»^{۳۷}

بلی، واقعاً امروز دیگر من در پکن و یا جای دیگر با جان خود بازی نمی‌کنم که با وجود چراغ سبز پا به خیابان بگذارم، زیرا - دیگر نه مثل گذشته - هیچ راننده خودرویی به فکرش نمی‌رسد که باید ترمز کرد... اگر در سال‌های اول ملاقات من از چین در سخنرانی‌های خود در اینجا بخشی از سخنرانی خود را به رانندگان چینی

و یا رفتار دیگر مردم چین در انظار عمومی اختصاص می‌دادم، دیگر نیازی به این کار نیست چون خیلی از این رفتارها دیگر به گذشته تعلق دارد.

"آی‌وای‌وای" یک مسأله تحریک‌کننده



مدت زمان درازی است که معمار و هنرمند چینی "آی‌وای‌وای" به گرانیگاه رسانه‌های غربی در انتقاد به چین تبدیل شده است. "کریستیان ی. اشمیت" کوشش کرد تا داستان واقعی "آی‌وای‌وای" و مبارزه‌اش برای تغییر رژیم در چین را بررسی و بازبینی کند.^{۳۸} و ما اکنون می‌خواهیم نتایج تحقیقات او را به طور کوتاه ارایه کنیم. "آی" به عنوان نهاد مقاومت به کمک رسانه‌های غربی به سرعت به شهرت رسید و به القاب و عناوین مختلفی دست یافت:

- «برجسته‌ترین هنرمند چینی» (Tagesspiegel) ۱۸۳ و حتی «مهم‌ترین هنرمند جهان» (Stern) ۱۳۸
- «دشمن شماره یک چین» روزنامه بیلد ۱۳۹
- «ناجی امید بخش» و «نماد آرزوی غرب» (زوددویچه تسایتونگ) ۱۸۲ و یا «هنرمند شهید» (روزنامه تسایت) ۱۳۹

در حقیقت او مدت‌های مدیدی دارای روابط حسنه با دولت‌های محلی، دارندگان مستغلات و سرمایه‌گذاران در چین بود و به عنوان معمار به ثروتی میلیونی دست یافت.^{۳۹} از جمله او به سفارش دولت محلی، «جین‌هوآو آرکیتکچر پارک» در جنوب شانگهای را بنا کرد و مجله "اوربان" در ژانویه سال ۲۰۰۸ او را در کمال

صحت و سلامت و «کاملاً سرحال» (اشمیت) در ضیافت افتتاحیه در کنار نمایندگان دفترهای معماری بین‌المللی و همین‌طور نمایندگان دولت به تصویر کشید.^{۴۰}

در ماه آوریل سال ۲۰۱۱ "آی" به طور موقت در چین دستگیر شد که برخی از رسانه‌های غربی را بر آن داشت او را به مقام یک قهرمان آزادی‌خواه ارتقا دهند. او رسماً به دلیل فرار از زیر مالیات دستگیر شده بود. البته وقتی کسی یک پروژه چندین میلیونی را آغاز کند و بعد ورشکست شود، واقعاً می‌تواند با مشکل مالیاتی مواجه شود. به نوشته "اشمیت" داستان این‌طور بود:

پس از پایان پروژه «جین‌هوآو آرکیتکچر پارک»، پروژه «اردوس ۱۰۰» آغاز شد. همان‌طور که می‌دانیم در اواسط دهه ۲۰۱۰ شهر **Ordos** در مرز کویر در مغولستان داخلی که صنایع کهنه آن تعطیل شده بود، به طور موقت به مدینه استخراج‌کنندگان چینی «بیتکوینز» تبدیل شده بود تا این که دولت چین به این گونه فعالیت‌ها خاتمه داد. ولی قبل از آن "کای جیانگ" مولتی میلیونر و سرمایه‌گذار املاک و مستغلات این ایده را در سر می‌پروراند که در حاشیه شهر یک موزه هنری و صد ویلا هر یک به مساحت ۱۰۰۰ مترمربع با استخراج خصوصی و محل سکونت خدمه بنا کند. رئیس پروژه آقای "آی‌وای‌وای" شد که طرح کلی را آماده کرد و ۱۰۰ دفتر معماری غربی را استخدام کرد، که طرح هر ویلا را به عهده یکی از آن‌ها نهاد. نمایندگان محلی و منطقه‌ای دولت با ناوگان طلایی اتوبوس‌های مرسدس‌بنز به محل پروژه منتقل می‌شدند.^{۴۱} "الکساندر اوکس" برلینی که دارای یگ گالری هنری است برای طراحی موزه کویر بیش از سه میلیون یورو^{۴۲} دریافت کرد. هر یک از این ۱۰۰ ویلا قرار بود هریک به مبلغ ۵ میلیون دلار به فروش رسد.

ولی بعد معلوم شد که اساس کار سست بوده است.^{۴۳} "کای" دستگیر شد و به جرم مالیاتی و رشوه‌خواری در مقابل دادگاه قرار گرفت. البته از جمله او تامین‌کننده اصلی غول لبنیاتی بود که در سال ۲۰۰۸ رسوایی شیر بچه (ملامین) را ایجاد کرده بود که اعتماد مردم چین را تا به امروز هنوز به طور کامل جلب نکرده است. با این زمینه یک سری از مسئولین به زندان افتادند و بدین سان با دستگیری "کای" پروژه "آی" نیز منتفی شد و چندین ابنیه ساخته شده طعمه شن‌های شناور کویر گردید.^{۴۴}

با این حال "آی وای وای" "کای" را ستود زیرا او «قادر است منطقه شهری بنا سازد ... زیرا او یک فرد است و نه یک سیستم دولتی».^{۴۵} و اکنون دیگر تمام جهان می‌دانست که سیستم دولتی چین از ساختن منطقه شهری ناتوان است.

"آی" کمی قبل از دستگیری خود با درخواست سرنگونی دولت چین، دست به دامن رسانه‌های غربی شد. او آینده روشنی برای دولت چین پیش‌بینی نمی‌کرد: «برای این چیز ۶۰ ساله (یعنی برای سرنگونی دولت) چندین ماه وقت لازم است».^{۴۶} در این بین (در اوایل سال ۲۰۱۹) این «چیز» البته ۷۰مین سالگرد تاسیس خود را جشن گرفته بود و نشانه‌ای از زوال و فروپاشی نیز مشهود نبود.

بعدها "آی" طی مقاله‌ای در مجله آمریکایی نیوزویک، بیجینگ را «شهر یاس و سرخوردگی»، «شهر خشونت» و «کابوس دائمی» نامید.^{۴۷} یکی از نزدیکان او به نام "چن گوانگ‌چنگ" قبلاً به ایالات متحده مهاجرت کرده بود. هنگامی که او از طرف فراقسیون دمکراتها و جمهوری خواهان در کنگره دعوت شد، از دولت آمریکا خواست تا «علیه چین دست به اقدام زند».^{۴۸}

"اشمیت" اشاره می‌کند که آقای "آی" در مقابل منتقدین خود خشونت به کار می‌برد که در ویدئویی قابل رویت است. در این ویدئو می‌توان دید چگونه "آی" به یک پرفسور دانشگاه پکن حمله می‌کند و او را مضروب می‌سازد.^{۴۹} این ویدئو در اینترنت مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت، بلومبرگ به تفصیل گزارش داد برعکس رسانه‌های آلمانی مورد فوق را مسکوت گذاردند.

و حالا چرا فردی که در چین به عنوان معمار برجسته شهرت یافته در عین حال باید «مهم‌ترین هنرمند جهان» (مجله اشترن) باشد، ظاهراً نیاز به توضیح دارد، به ویژه که منتقدین هنری معتبر و از نظر بین‌المللی شناخته شده مثل تاریخ هنرشناس برلینی خانم "ژو لینگ"، مسیر هنری آقای "آی" را مورد تردید قرار داده و اشاره می‌کند که "آی" قبل از اظهارات انتقادی و ضد سیستم خود از نظر بین‌المللی اصلاً شناخته شده نبود. ولی این نوع ارزیابی‌ها در رسانه‌های غربی اگر مسکوت گذارده نشود تنها خلاصه شده بازتاب می‌یابد. در این مورد به خصوص حتی، همه چیز وارونه شد و همان‌طور که "اشمیت" استناد کرد، خانم "ژو لینگ" متهم شد که برای کارزار افترای رژیم تبلیغ می‌کند.^{۵۰}

"کریستیان اشمیت" خود جرات کرد طی مصاحبه‌ای با «یک روزنامه بزرگ از فرانکفورت» اعلام کند که به "آی" به عنوان هنرمند زیاد پربها داده می‌شود. این مصاحبه هرگز منتشر نشد.^{۵۱}

همین‌طور "هو هانرو" منتقد هنری معتبر بین‌المللی و برگزار کننده نمایشگاه صراحتاً اعلام کرد «او (وای وای) به عنوان هنرمند اصلاً جالب توجه نیست.»^{۵۲}

اشمیت به کمک نمونه‌هایی نشان می‌دهد که این انتقادات رفته رفته از میاتک فرستنده‌های تلویزیونی دولتی و از آرشیو روزنامه‌ها ناپدید می‌شود.^{۵۳}

یک ادعای متداول دیگر در مطبوعات غربی این است که "آی" به عنوان هنرمند هرگز اجازه نداشته در چین آثار خود را به نمایش بگذارد که البته اشمیت آن را ادعای بی‌پایه می‌نامد و افشاً می‌کند که خود او از نمایشگاه "آی" در چین دیدن کرده بود (اشمیت از سال ۲۰۰۵ در بیجینگ زندگی می‌کند)

البته باز در آلمان به سرعت دانشگاهی پیدا می‌شد که به این پیکر نمادین لقب پرفسوری اعطاً کند. البته این کار باید به سرعت انجام می‌شد زیرا این پیکر نمادین تاوقتی که در چین بود و حتی الامکان هنوز در بازداشت به سر می‌برد، به درد می‌خورد، زیرا به قول اشمیت همین که به غرب مهاجرت می‌کرد به یک آدم معمولی تبدیل می‌شد و جذابیت خود را از دست می‌داد.^{۵۴}

اشمیت نمونه‌های فراوان دیگری از انتقادات و منتقدین «موج آی وای وای» ارایه می‌کند که ما از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

چین سانسور می‌کند. ولی آیا ما آزادیم؟ ای وای!

پس‌نویس اوایل ۲۰۲۰: "آی وای وای" از سپتامبر ۲۰۱۹ کراراً (بار آخر در ژانویه ۲۰۲۰ در روزنامه گاردین انگلیسی) انتقاد می‌کند که جامعه و فرهنگ آلمان نا بردبار، ناشکیبا، اقتدارگرا، ضد خارجی و نازیست است.^{۵۵} اکنون او یک‌شبه در رسانه‌ها از «برجسته‌ترین هنرمند چین» و «مهم‌ترین هنرمند جهان» به یک آدم تقریباً معمولی مبدل شد: «آی وای وای، بیش از هر چیز نگران آی وای وای است.»^{۵۶}

بخش نهم

«وضعیت اقلیت‌ها و دولت پلیسی!»: سیاست چین در قبال اقلیت‌ها و ملیت‌ها:

تایوان، تبت، شین جیانگ ...

۵۶ نژاد متشکل از ۵۵ اقلیت - خودگردانی و حمایت از سیاست‌های جمعیتی

چین هزاران سال است که دارای ابعاد یک قاره بوده و از سطح بالایی از کشاورزی، تغذیه جمعیت و زیرساخت‌ها برخوردار است و از جمله کیلومترها کانال و اقتصاد آب قاره‌ای ایجاد ساخته و مدیریت نموده و یک کشور واحد برقرار داشته است. طبیعتاً نسبت به اروپا، چین از گوناگونی نژادی فراوانی برخوردار است. اگر این کشور دارای یک تاریخ قدرتمند به عنوان یک ملت بزرگ واحد نبود و امروز یک سیاست رشد و توسعه روشن و در عین حال هوشمند، از جمله یک سیاست محتاطانه، معقول و فعال در ارتباط با نژادها و اقلیت‌ها اجراء نمی‌کرد، از مدتها پیش مانند مناطق حاشیه‌ای و ارایه کننده منابع در حیطه فرمانروایی غرب به چند دوجین از کشورهای کوچک و یا شاید چندین صد گروه جنگ‌سالار که با یکدیگر در ستیز بودند، تقسیم شده بود.

چین از ۵۶ نژاد مختلف تشکیل شده است که چینی‌های "هان" بخش عمده جمعیت یعنی بیش از ۹۰٪ (۱،۲ میلیارد نفر) آن را تشکیل می‌دهند. بقیه ۵۵ نژاد طبیعتاً بسیار کوچکتر و بعضاً خلق‌ها و قبایل بسیار کوچک می‌باشند که اغلب در حاشیه مرزهای کشور چین زندگی می‌کنند. آن‌ها به عنوان اقلیت‌های نژادی به رسمیت شناخته شده‌اند و از این رو دارای وضعیت حقوقی و حقوق بین‌المللی به رسمیت شناخته شده هستند که حقوق آن‌ها از جمله حق بهرمندی از فرهنگ و ترویج زبان، تضمین شده است. بزرگترین این نژادها در چین در درون مناطق خودمختار و یا از نظر محلی محدود در استان‌های خودمختار با حقوق ویژه خودگردانی زندگی می‌کنند. در بین بزرگترین و مشهورترین اقلیت‌ها، باید از خلق "منچو" در شمال شرقی کشور با تقریباً ۱۰ میلیون جمعیت نام برد که از سال ۱۶۴۴ تا انقلاب ملی دموکراتیک ۱۹۱۱/۱۹۱۲ (تاسیس جمهوری) با سلسله "کینگ" حتی بر تمامی چین حکومت کرده بود. در اروپا اخیراً اویغورها نیز (با ۱۰ میلیون جمعیت) شهرت یافته‌اند، که

جزو خلق‌های ترک‌تبار محسوب می‌شوند که اغلب در آسیای مرکزی تا سیبری زندگی می‌کنند که با ترک‌های امروزی تا غرب پیشرفته بودند. امروز آن‌ها در چین اکثراً مسلمانند و بر عکس مثلاً منچوها در استان خودمختار "شین‌یانگ" اویغور زندگی می‌کنند. علاوه بر آن در چین تقریباً ۶ میلیون تبتی که اغلب ولی نه تنها در استان خودمختار تبت زندگی می‌کنند. مذهب سنتی آنان بودیسم است. تقریباً ۶ میلیون مغول نیز در استان خودمختار مغولستان داخلی زندگی می‌کنند.

علاوه بر این در چین به دلیل روند تاریخی عظیم مهاجرت در بخش‌های مرکزی و شمال شرقی آسیا به دلیل وجود خلق‌های عشایر گذشته و همین‌طور به دلیل گه‌گاه تعیین اختیاری مرزها، ۱،۸ میلیون کره‌ای، ۱،۵ میلیون قزاق، ۱۹۰ هزار قرقیز، ۱۵ هزار روس، ۱۱ هزار ازبک و ۳۵۰۰ تاتار در جوامع نژادی چین زندگی می‌کنند، که بعضاً به قدری کوچکند که نمی‌توان آن‌ها را رسماً اقلیت شناخته‌شده نامید. در تایوان هنوز برخی از جوامع کوچکی بومیان اقیانوس آرام زندگی می‌کنند زیرا تایوان شمال غربی‌ترین جزیره بود که دریانوردان میکرونزی (اقیانوس آرام) در آن لنگر می‌افکندند.

بسیاری از اقلیت‌های نژادی بزرگ به رسمیت شناخته شده نه تنها از خودمختاری نسبی در خود گردانی برخوردارند، بلکه همین‌طور کلیه اقلیت‌ها از نظر سیاست جمعیتی از ارجحیت برخوردار بودند و مثلاً سیاست تک‌فرزندی شامل هیچ‌یک از آنان نمی‌شدند تا از سهم آن‌ها در جمعیت کشور کاسته نشود.



«یک کشور، دو سیستم»: سیاست در قبال تایوان

تایوان پس از تاسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ همان‌طور که می‌دانیم پناهگاه نیروهای نظامی حزب بورژوا محافظه‌کار سابق، "کومین‌تانگ" شد. این حزب در سال ۱۹۱۹ در جمهوری آن زمان چین تاسیس گردید. در دهه ۱۹۲۰ که حزب کمونیست چین توانست به نفوذ خود بیافزاید، جناح راست کومین‌تانگ قدرت

را به دست گرفت و بین سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۹ زیر رهبری "چیانکای چک" (تصویر) معروف جنگ داخلی چین علیه حزب کمونیست را دامن زد که آنها هم نیروی نظامی خود، ارتش آزادی بخش خلق (ارتش سرخ) را تاسیس کردند. ارتش سرخ زیر رهبری مائوتسه دونگ در سالهای ۱۹۳۴/۱۹۳۵ «مارش طولانی» خود



را سازمان داد که از طرف ارتش دولتی به رهبری چیانکای چک، که به مقام مارشالی ارتقا یافته بود، تعقیب شده و چندین بار تحت محاصره قرار گرفت. یک بخش اصلی ارتش سرخ مجبور شد طی ۳۷۰ روز ۱۲۰۰۰ کیلومتر راه صعب‌العبور را پشت سر بگذارد و طی آن قریب ۹۰٪ افراد خود را از دست بدهد. جنگ داخلی مواضع چین در جبهه نبرد علیه ارتش تجاوزگر ژاپن را تضعیف کرد و ارتش چیانکای چک نیز به نوبه خود مردم غیرنظامی را ترور می‌کرد. سرانجام پس از پیروزی ارتش سرخ در سال ۱۹۴۹ نیروهای کومین‌تانگ به جزیره فورمز گریختند و در آنجا جمهوری چین (تایوان) را تاسیس کردند که از طرف ایالات متحده آمریکا بطور گسترده مسلح گردید.

جمهوری خلق چین هرگز تایوان را به رسمیت نشناخته و بر موضع «یک چین» به این معنی که نمی‌توان دو میهن چینی داشت، پافشاری می‌کند و از این رو تایوان به عنوان بخشی از جمهوری خلق چین انگاشته می‌گردد و باید دیر و یا زود رسماً در جمهوری خلق چین ادغام گردد. شیوه وحدت مجدد ملی فعلاً ادغام اقتصادی «عملکردی» است که روزی نزدیکی سیاسی را تسهیل سازد.^۱ از این رو مردم تایوان امروز از طرف جمهوری خلق چین به عنوان شهروند چینی شناخته می‌شوند. آنها در سفر، اقامت، خرید و معاملات پولی در چین از امتیازات فراوانی برخوردارند و گذرنامه جمهوری خلق چین را دریافت می‌کنند. "تایپه تایمز" (تایوان) در ژوئیه ۲۰۱۷ نوشت:

«دولت چین قاره با مهارت به شهروندان تایوانی رو می‌کند و دولت ما را دور می‌زند (...). و سیاست کاربردی

آن بسیار موثر است (...)^۲

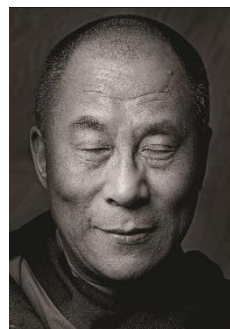
شهروندان تایوان در واقع به ندرت از امتیازات ارایه شده چشم‌پوشی می‌کنند و به هنگام ورود به جمهوری خلق چین نیز اگر در نظر داشته باشند بار دیگر به چین قاره سفر کنند، نمی‌توانند از قبول گذرنامه جمهوری خلق چین خودداری نمایند و از این امکان برای بازدید از فامیل خود و یا خرید استفاده می‌کنند.

واکنش‌های سیاسی امروزی تایوان بسیار جالب است: حزب قدیمی گومین‌تانگ که در گذشته بسیار راست و ناسیونالیست و به شدت ضد کمونیست بود و اغلب اوقات از سال ۱۹۴۹ حکومت کرده بود، به نظر می‌رسد سیاست‌های چین را در سال‌های اخیر پذیرفته و حاضر به هماهنگی شده است. در سال ۲۰۰۵ گومین‌تانگ و حزب کمونیست جمهوری خلق چین طرحی شامل ۵ بند برای توسعه و تکامل صلح‌آمیز به سوی یک ملت واحد، با «احترام کامل» حزب کمونیست چین برای سیستم اجتماعی و شیوه زندگی «هم‌وطنان تایوانی» تهیه کردند.^۳ رئیس سابق حزب گومین‌تانگ حتی به طور نمایشی در ژوئیه ۲۰۱۸ با نمایندگان دولت جمهوری خلق چین در بیجینگ ملاقات کرد و بنا بر گزارش "چاینا دیلی" و تصاویر منتشر شده این ملاقات در محیطی دوستانه صورت گرفت.^۴

ولی حزب سوسیال‌دمکرات و نولیبرال و در نتیجه به شدت ضد کمونیستی "حزب دمکراتیک پیشرفت" DDP که از سال ۲۰۱۴ حزب دولتی است، برعکس سیاست بسیار شدید ضد جمهوری خلق چین دنبال می‌کند. همین‌طور مردم تایوان نیز ظاهراً با انشقاق «چینی» و «تایوانی» روبرو هستند. در نتیجه همه چیز در حرکت است، با این حال ادغام رسمی تایوان در جمهوری خلق چین حتی با یک پیوند طولانی همزیستی مانند هنگ‌کنگ، احتمالاً با واکنش شدید ایالات متحده آمریکا روبه‌رو خواهد بود.

تبت: وداع با فئودالیسم، جامعه برده‌داری و فقر

اهمیت منطقه خودمختار تبت در چین همان‌طور که می‌دانیم یک موضوع همیشگی مورد بحث رسانه‌های غربی است. حاکم مذهبی سابق سیستم فئودالی بودایی قدیمی تبت، "دالایی لاما" (تصویر) منعکس‌کننده امیال فئودالی پر جلال و جبروت غرب است. با چند فاکت تاریخی ساده خیلی سریع می‌توان آتش‌بازی رسانه‌ای غرب با اشتیاق و علاقه پنهان آنان برای مناسبات ماقبل دمکراسی و



رژیم‌های برده‌داری "لامائیسیم" را خاموش کرد.^۵

تبت قرن‌ها بخشی از امپراتوری چین بود، پس از به استعمار کشیدن چین در قرن ۱۹، انگلیس‌ها تبت را از چین جدا کردند. به کمک انگلیس‌ها همین‌طور ۱۳ه‌مین دالایی‌لاما توانست در سال ۱۸۹۴ دستگاه اداری چین را از تبت بیرون افکند و در خلال انقلاب بورژوازی در چین (۱۹۱۱) و سپس در سال ۱۹۱۳ به طور نهایی استقلال خود از چین (و عملاً وابستگی مطلق خود به انگلیس) را اعلام کرد. این اقدام برای بریتانیا در واقع گام دیگری برای تجزیه و تکه‌تکه کردن و همین‌طور ویرانی فیزیکی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی چین بود.

زیر چتر حمایت استعمارگران انگلیسی، فئودالیسم مذهبی سیاسی توانست یک رژیم برده‌داری وحشی و عصر حجری برقرار سازد: ۱۳ه‌مین دالایی‌لاما و کاست کوچک الیگارش‌ی متشکل از لاما‌های بلند مرتبه که خاک و زمین تبت به آن‌ها تعلق داشت بر سیستمی حاکم بودند که تبت را به یکی از فقیرترین کشورهای جهان تبدیل کرده بود، در حالی که در مقرر دالایی گنج‌های طلای هنگفتی جمع‌آوری شده بود. برده‌داری و ارباب-رعیتی، فقر و گرسنگی، بی‌سوادی ۹۵ درصدی خلق (یعنی به استثنای اشراف ۱۰۰٪ بود) و فقدان هرگونه امکانات بهداشتی و پزشکی باعث می‌شد که حتی ساده‌ترین بیماری‌ها به تهدید جانی مردم تبدیل شود و همین‌طور ربایش منظم کودکان برای تامین کادر راهبین، در دستور روز قرار داشت.

۱۴ه‌مین دالایی لامای امروزی در سال ۱۹۴۰ در چهار

سالگی بر تخت حکومت نشست. «مری» دنیوی وی

"هاینریش هارر" (تصویر. نفر دوم از چپ) یک آلمانی

فاشیست بود که به SA و SS تعلق داشت. دالایی‌ها



معمولاً در انزوای مطلق از جهان واقعی، چه رسد به مردم معمولی تربیت می‌شوند و در واقع نوعی محصول مصنوعی هستند و ۱۴ه‌مین دالایی نیز مستثناً نبود. پس از انقلاب سوسیالیستی چین در سال ۱۹۴۹، در سال‌های ۱۹۵۰/۱۹۵۱ ارتش آزادی‌بخش خلق چین بدون خون‌ریزی وارد تبت شد و مرز خارجی تبت را به عنوان مرز چین تثبیت کرد. حاکم انگلیسی تبت از مقام خود خلع گردید و به جای او دالایی ۱۶ ساله زودتر از موعد به عنوان رهبر سیاسی تبت از طرف چین به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۵۱ قرارداد ۱۷ ماده‌ای جامعی برای

آزادی صلح‌آمیز تبت بین بیجینگ و لاسا، بین مائوتسه‌دونگ و ۱۴مین دالایی به امضای رسید که از جمله مقررات زیر را در بر می‌گرفت:

- برده‌داری و ارباب-رعیتی ملغاً خواهد شد
 - تبت خودمختاری کامل ملی و سرزمینی در چارچوب سیاست اقلیت‌ها و خودمختاری ملت چین دریافت خواهد کرد.
 - سیستم سیاسی موجود و ساختار رهبری سیستم لاما، مقام و کاربرد دالایی و کلیه لاماها و کارمندان مذهبی آن‌ها برقرار می‌ماند. همین‌طور پلیس تبتی تغییر نخواهد کرد
 - آزادی مذهبی تضمین می‌شود و ثروت و مالکیت صومعه‌ها بر خاک و زمین دست نخواهد خورد، صومعه‌ها درآمدهای خود را حفظ خواهند کرد.
 - زبان تبتی در هجاً و خط برقرار خواهد ماند و در چارچوب ایجاد فرهنگ برای همه تکامل بخشیده خواهد شد.
 - اصلاحات دمکراتیک و اجتماعی را تبت به مسئولیت خود به اجرا خواهد گذارد. اگر خلق خواستار اصلاحات باشد، این خواست با مشاورت رهبری بودایی پذیرفته خواهد شد.
- ۱۴مین دالایی اجازه داشت خود را نامزد نمایندگی در کنگره خلق چین نماید و او این کار را کرد و حتی به عنوان یک فرد جوان به عنوان معاون رئیس مجلس خلق چین انتخاب شد.
- البته بعضاً زمین‌داران بزرگ همراه بخش قابل توجهی از کاست مذهبی علیه لغو برده‌داری دست به شورش زدند. آن‌ها احساس کردند که خلق تبت به زودی دیگر حاضر نخواهد بود در عصر حجر نگاه‌داشته شود. در تبت اعتراضات اجتماعی و خواست اصلاحات رشد می‌کرد. از اواسط دهه ۱۹۵۰ به کمک سازمان سیا در کوه‌های نپال مخفیانه گروه‌های تروریستی مسلح ایجاد شد،^۷ که همان‌طور که ۱۴مین دالایی لاما در زندگی‌نامه خود نوشته «چندین بار توانستند خسارات سنگینی به چینی‌ها وارد کنند»^۸ البته ارتش آزادی‌بخش خلق چین بر آن‌ها چیره شد و در مقابل اصلاحات ارضی به نفع دهقانان صورت گرفت. سرانجام در سال ۱۹۵۹ کاست فئودال به طور نهایی قرار داد ۱۷ ماده‌ای را ملغاً اعلام کرد و با ثروت‌های هنگفت خود به هندوستان فرار کرد و از آن

زمان اجازه دارد در یک منطقه کوچک به عنوان یک کشور بسیار کوچک با چندصد تبتی زیر چتر حمایت یک پادگان انگلیسی بر جمعیت کوچک هندی در محل حکومت کند.

۱۴ همین دلایلی که به عنوان شریک قراردادی مائو در معاهده ۱۷

بندی و به عنوان معاون رئیس کنگره ملی خلق چین در ابتدا «شدیداً

تحت تاثیر شخصیت فوق‌العاده مائوتسه‌دونگ» قرار گرفته بود^۹ و

کسی که در سال ۱۹۵۴ به عنوان یک جوان ۱۹ ساله در کنگره ملی



خلق چین با لبان خندان با مائو در حال دست دادن بود، به نحوی از طرف کاست خود مجاب شد از پیشرفت و توسعه تبت که اکنون به حرکت درآمده بود ببرد و او هم دست به فرار زند. بقیه داستان ۱۴ همین دلایلی هم که دیگر روشن است.

«رهایی» مجدد تبت به رهبری بودیسم سیاسی فئودال، همان‌طور که امروزه در اینترنت به طور غالب و گسترده و فارغ از هرگونه ارتباط با تاریخ و وضعیت اجتماعی واقعی مردم ساده زیر سلطه آن رژیم به نمایش گذارده می‌شود و شاید مورد پسند روشنفکران غربی خوش‌دل و آرزومند مذهب، باطن‌گرا و ایزدانگوار و ستایشگر کاخ نشینی فئودالی باشد ولی برای یک ناظر بی‌طرف دیگر امروز واقع‌گرایانه به نظر نمی‌رسد.

ولی ظاهراً مانند بسیاری دیگر از هیستری‌های رسانه‌ای غرب، مخاطبین سازوکار تبتِ انحصارهای چندجانبه اینترنتی آمریکایی در بهترین شرایط، مردم کشورهای غربی هستند و نه انظار عمومی جهان و در این مورد مشخص مشکل بتوان مردم معمولی تبت که را حتی با دگرگون جلوه‌دادن تاریخ دردناک فئودالی آنها، به سوی خود جلب کرد. و در اینجا به نظر می‌رسد که آثار یک سلطه برده‌دار، مذهبی و «آسمانی» پر جلال و جبروت هنوز از بین نرفته است. نگاهی آرام از دور به وضعیت واقعی و روحی غرب مثلاً اروپا^{۱۰} از روی برخی از آرزوهای خفته و مسایل غیرمنطقی گسترده پرده برمی‌دارد و آئینه‌ای در مقابل چشمان ما قرار می‌دهد که ظاهراً به ما می‌گوید: در آینده نزدیک دیگر نمی‌توان از شما انتظار ایمپالس تاریخی جهانی داشت. به هر حال اغلب رویکردهای هیستریک و خشونت‌آمیز غرب علیه تبت و چین، ربطی با آزادی و رهایی فرهنگی و مدرن‌سازی واقعی و ارتقاء سطح رفاه تبت ندارد.^{۱۱}

از سوی دیگر مدرن سازی اجباری تبت مانند بیگانه ساختن مردم تبت با تاریخ و فرهنگ خود برای چین سودمند نیست. ولی به دنبال تاسیس خط آهن «قطار فشنگی» یعنی خط «کینگهای» که امروز لهاسا را به بیجینگ مربوط می کند، فاصله آنسوی «قاره» چین برای مردم تبت دیگر بیش از ۴۰ ساعت نیست.

اردوگاه های نادیمی در ایالت خودمختار شین یانگ؟ پاتوق جدید افراطیون

اسلام گرا علیه چین؟ تروریسم و خبرهای جعلی

این طور به نظر می رسد که مذهب و نژاد در تاریخ بشریت دو بخشی است که امروز بیش از گذشته می توان به دلخواه آن ها را به سوی افراط سوق داد تا تنش و درگیری ایجاد کرد، ملتها را به انشقاق و پراکندگی کشید، کشورها را از بین برد و جنگ برپا نمود. چماق «شماها با ما فرق دارید. پس خطری برای ما محسوب می شوید. لذا از شما می ترسیم، پس قبل از این که شما به ما حمله کنید ما جمجمه شما را خورد می کنیم» ظاهراً از دوران نئاندرتال در ژن های ما جای گرفته است و وقتی نژادها و مذاهب با «متفاوت بودن» اجین شود، این فرضیه بویژه مصداق پیدا می کند.

در تاریخ معاصر بشر که انسان دیگر تنها رفلکس وار سبانه برخوردار نمی کند، بلکه امتیازها و نکات مثبت همکاری را در نظر می گیرد (شابلونی که به وسیله نوقشر مغز ما هدایت می شود)، ایده همزیستی مسالمت آمیز، روشنگری و شکیبایی، گوناگونی و از آن طریق تاب آوری سیستم های اجتماعی که می تواند از آن ناشی شود، توانسته گهگاه با موفقیت عمل کند (مانند دو امپراتوری بزرگ ایرانیان با ایده آل های صلح دوستانه خود و اعمال شکیبایی در مقابل مذهبها).

این طور به نظر می رسد که نکاتی که در بالا یاد شد در دنیایی که با افزایش جمعیت روبه رو است و مبارزه برسر منابع که روز به روز محدودتر می گردد، در جریان است و جنگ سیستمها مدام بر استرس موجود می افزاید، در حال حاضر شانس برای اظهار وجود نداشته باشد.

ما در ابتدا مطالبی در مورد ایغورها در ایالت خودمختار شین یانگ که طی ۲۰۰۰ سال گذشته (به استثنای مدت کوتاهی) همواره بخشی از امپراتوری چین بوده، گزارش کردیم. در حال حاضر تقریباً نیمی از ایغورها مذهبی هستند که اغلب پیرو دین اسلامند. به دلیل سیاست های تحمل گرای چین در رابطه با مذهب، نژاد و اقلیتها، با

حق آزاد انتخاب مذهب و خودگردانی محلی، اسلام توانست در ایالت شین‌یانگ گسترش یابد. ولی بخشی از آن از جمله به دلیل قرن‌ها سرکوب به وسیله استعمارگران اروپایی و امپریالیست‌های آمریکایی و به موازات آن به دلیل گرایش‌ها در خاورمیانه و کشورهای عربی و همین‌طور موازی با گرایش‌های مسیحیت و مذهب‌های دیگر، سیاسی، اصولگرا و افراطی شد و به اعمال خشونت روی آورد. این واکنش در مقابل سرکوب استعماری و استثمار امپریالیستی غرب در طول قرن‌ها، که قابل پیش‌بینی بود، در غرب نوعی پرهیزه محسوب می‌گردد. در نتیجه یک روند طولانی (و هنوز تنها برای برخی روشن) که با تاسیس طالبان در افغانستان و رادیکالیزه کردن و تعلیم و آموزش و سازماندهی و تامین مالی آن‌ها از سال ۱۹۷۹ آغاز شد، پس از گذشت چند سال این خبر توجه‌انظار عمومی را جلب کرد که ۳۰۰۰ اوغور مسلمان در کنار تروریست‌های داعش و القاعده در سوریه مبارزه می‌کنند^{۱۲}. حتی صحبت از ۸۰۰۰ تا ۱۰ هزار اسلام‌گرای شبه‌نظامی بود و برخی از منابع حتی رقم تروریست‌ها را تا ۲۰ هزار نفر اعلام کردند.

بنا بر گزارشات حاصله امروز پس از شکست مهیب و بعضاً انحلال شبه‌نظامیان تروریست در سوریه، آن‌ها به عنوان گروه‌های مزدور متحرک بین خاور میانه و دور^{۱۳}، در حرکتند تا بتوانند مانند همیشه حداکثر ویرانگری به جای گذارده و برپایه آن رژیم تروریستی عصرحجری «الهی» خود را برپا سازند.

مردم در شین‌یانگ و به طور کل در چین که از دهه ۱۹۹۰ با سوءقصد‌های مکرر خونین افراطیون اوغور روبه رو شدند، ظاهراً در مقابل اشکال نوین تروریسم و خشونت خونین، مدت زیادی متحیر و بی‌دفاع بودند. حتی ممکن است که در شین‌یانگ پایه‌های اجتماعی برای افراطی‌گری و تروریسم مذهبی وجود داشته بود. ولی نهایتاً حملات در شین‌یانگ در عین حال مبین آن بود که سیاست‌های چین در مقابل اقلیت‌ها و خودمختاری، ظاهراً با هدف همزیستی مسالمت‌آمیز خلق‌ها و آزادی مذهب طبق قواعد واحد در یک کشور کثیرالمله مانند چین به نحوی عمل نکرده بود و دولت چین از حفاظت مرزهای غربی خود برای مدت نسبتاً طولانی غافل مانده بود.

بین ۱۰ تا ۲۰ هزار تروریست اوغوری در کنار داعش و دیگر تروریست‌های عصرحجری البته برای «رسانه‌های آزاد غربی» زیاد جالب نبود و درواقع مبین وضعیت جهان آن‌ها بود. این‌که تروریسم خونین در شین‌یانگ برای آن‌ها جالب نبود در هر حال کسی را متعجب نمی‌کند. هرچه باشد تروریسم در غرب به طور

اصولی محکوم نمی‌شود، بلکه همواره عملگرایانه و تاکتیکی بنا بر قدرت و یا سودمندی ژئوپولیتیکی آن ارزیابی می‌گردد. همان‌طور که رئیس جمهور آمریکا فرانکلین دلانو روزولت در مورد یک جلاذ آمریکای لاتینی، یعنی دیکتاتور نیکاراگوئه‌ای سوموزا گفت:

«او یک زن‌زاده است، ولی زنا زاده ما است.»^{۱۴}

اویغورهای اسلام‌گرا حتی اگر تروریست‌های «زن‌زاده» بودند، احتمالاً باز هم در جنگ سرد جدید علیه «چالشگر» جدید امپراتوری، یعنی قدرت شماره یک جدید به کار گرفته می‌شدند. برعکس چین متاسفانه نه یک «زن‌زاده» و نه قبل از هرچیز «یک زن‌زاده ما است». این امر برای چین یک بدبختی مضاعف است و از این رو چین نمی‌تواند انتظار سمپاتی و حتی پشتیبانی از سوی رسانه‌های عمده غرب داشته باشد.

نمی‌دانیم که آیا دولت چین در مقابل اسلام‌گرایی اویغورها واکنش به خرج داد و اگر آری این واکنش چگونه بود. اگر ما رئیس دولت چین بودیم هزاران جنگجوی «راه حق» اویغور در سوریه نمی‌توانست ما را بی‌خیال بگذارد. وزیر امورخارج خردمند سابق ایالات متحده آمریکا "هنری کیسینجر" که نسبت به آنچه که علناً می‌گوید، هم بیش‌تر می‌داند و هم بیش‌تر عمل کرده در کتاب چین خود در سال ۲۰۱۱ به «تاثیرات احتمالی» تروریسم اسلامی در ایالت شین‌یانگ اشاره کرد.^{۱۵}

واقعیت این است که یک «کشور مذهبی» جهادگرایان اویغور به نام ترکستان شرقی که از چین جدا باشد، تا حدی دارای سنت است. سازمان اویغورها در تبعید که از مدتها پیش خواستار جدایی شین‌یانگ از چین است، از بدو وجود جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ وجود دارد و حزب اسلامی ترکستان یکی از آنهاست که سوءقصد‌های فراوانی در چین صورت داده است. البته با این که سازمان جاسوسی سیا این حزب را از نظر مالی تامین می‌کند ولی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپایی آن را تروریستی طبقه‌بندی کرده‌اند.^{۱۶} این حزب در سوریه سازمانی به وجود آورده و حداقل چندصد (به نظر برخی از منابع ۴۰۰۰) قاتل حرفه‌ای (شبه نظامی) زیر پرچم خود دارد.^{۱۷} در ضمن از دهه ۱۹۷۰ مقرر اصلی «کنگره جهانی اویغورها» به مونیخ در آلمان منتقل شده و آنها نیز شین‌یانگ را ترکستان شرقی می‌نامند و خواستار جدایی آن از چین هستند. جو سازی لازم از سوی فرستنده دولتی آمریکایی رادیوی اروپای آزاد / رادیو لیبرتی که در گذشته در مونیخ و اکنون در پراگ

مستقر است، صورت می‌گیرد.^{۱۸}

البته بنابر تحقیقات ارتش آمریکا خواست این «دولت در تبعید» حداقل بدون کمک از خارج، شانس پیروزی ندارد.^{۱۹} هراقدامی هم که چین برای مبارزه با تروریسم در شین‌یانگ کرده باشد، فی‌نفسه غلط، دیکتاتوری، غیر انسانی و حکومت پلیسی نام می‌گیرد. از کارتل کنسرنهای نفتی می‌دانیم که به طور متناوب یکی پیش‌قدم می‌شود تا افزایش قیمت بعدی را به اجرا درآورد تا بقیه نیز بتوانند قیمت‌ها را بالا ببرند. در مورد انحصارهای چندجانبه رسانه‌ای نیز وضع بر همین منوال است. یکی باید افسانه‌ها را خلق کند و تنظیم‌گفتاری را جا بیاندازد و از این طریق چرخ و فلک استنادی را به راه بیاورند که در پایان هیچ‌کس نداند که این «خبر» از کجا آمده ولی همه «بدانند» که حقیقت است.

در مورد اویغورها روزنامه "تاتز" (روزنامه بورژوا لیبرالی آلمان با اتیکت «چپ و مترقی») سنگ تمام گذاشت. روزنامه در این زمینه از این امتیاز برخوردار است که دارای یک خبرنگار چینی تبار به نام "فلیکس لی" است. برای "لی" شین‌یانگ به کلی مرد و یا حداقل تقریباً مرد؛ به زعم او ناگهان بر شین‌یانگ، این «اردوگاه عظیمی تادیبی، سکوت قبرستان» حاکم شد.^{۲۰}

آن‌هم باوجود این که می‌شنویم، در شین‌یانگ تراس جاده ابریشم نوین با "ارومجی" به عنوان نقطه اصلی تقاطع حمل و نقل کالاها و در عین حال آخر خط آهن «قطار فشنگی» که ظرف ۳۰ ساعت انسان را به بیجینگ منتقل می‌سازد، در دست ساختمان است. طبیعی است که این‌همه تغییر و تحول مورد پسند همه اویغورهای سنت‌گرا نیست ولی این که در منطقه بزرگ آسیای مرکزی (و همین‌طور همسایگان غربی چین) که از نظر اقتصادی در حال رشد سریع است به سادگی اردوگاهی برای یک میلیون اویغوری (البته ارقامی تا ۳ میلیون از ۱۰ میلیون جمعیت) هم اینجا و آنجا مطرح می‌گردد) ساخته شده باشد تاحدی به هم بافته و تخیلی به نظر می‌رسد.

به هر حال یک عکس نیم‌صفحه‌ای در "تاتز" به روشنی نشان می‌داد که در شین‌یانگ وضعیت بسیار تیره و تار است و یا حداقل دایم هوای آلوده و غلیظ و زرد رنگی در آنجا حاکم است. این تصویر یا هنگام غروب آفتاب با وجود مه گرفته شده بود و یا با یک فیلتر زرد/خاکستری آماده گردیده بود. و اکنون این خبر پخش شد: «بزرگترین حسرت‌توده‌ای اقلیت‌ها در جهان». ۱ تا ۳ میلیون نفر به اردوگاه تادیبی روانه شدند و هیچ‌کس متوجه نشد. شاید به این خاطر که همه در مورد جاده ابریشم جدید سخن می‌گویند و در این مورد که ایالت‌های غربی

کشور از اینترنت سریع، زیرساختارها، تحرک برقی و درآمدهای بیش‌تر برخوردار می‌گردند. ولی به یکباره حداقل از هر ده نفر یکی به «اردوگاه تادیبی» افکنده شد.

«منبع» خبر «گزارش یک کمیسیون آمریکایی» که معلوم نبود چه کمیسینی است، اعلام شد که عملاً یک گروه کارشناسی غیررسمی بود. البته آقای «فلیکس لی» در سفر خود به شین‌یانگ نتوانسته بود این اردوگاه تادیبی را پیدا کند تا بتواند اطلاعات واقعی در اختیار خوانندگان بگذارد ولی وقتی روایت این‌طور راحت‌الهمضم باشد دیگر این چیزهای پیش‌پا افتاده زیاد مهم به نظر نمی‌رسد. حداقل سازمان عفو بین‌المللی تلویحاً می‌نویسد اردوگاه «قابل رویت» نیست.^{۲۱}

خبرنگاران باتجربه محقق و انتقادی در جست‌وجوی اسناد و مدارک قابل اعتماد این داستان را در اینترنت دنبال کردند و توانستند تضادها و ناسازگاری‌هایی را افشأ کنند. ما قبلاً بخشی از آن را نوشتیم.^{۲۲} مثلاً دو روزنامه‌نگار آلمانی اطلاعات بین‌المللی موجود را مورد بررسی قرار داده و تصویر دیگری متفاوت از آن‌چه که تلویزیون رسمی آلمان و یا روزنامه‌هایی چون «تاتز» و غیره تولید می‌کنند، ارائه نمودند.^{۲۳}

در این بین مستنداتی به شکل فیلم وجود دارد (که در آرشیو **ARD** تلویزیون رسمی آلمان قابل رویت است)^{۲۴} که سوءقصد، بمب‌گذاری‌ها و خرابکاری‌های شدید تروریست‌ها در شین‌یانگ را نمایش می‌دهد. همین‌طور ثابت شده که جهادگرایان ساختارهای دولتی در شین‌یانگ را نابود می‌کنند و قصد دارند آن را به وسیله سلطه تروریستی عصرحجری^{۲۵} جایگزین نمایند،^{۲۶} و جهنمی مانند خاور میانه، که هم‌اکنون در سوریه و عراق صدها هزار نفر از مردم آسیب دیده (چه جسمی و چه روحی) از قید آن آزاد شدند، به وجود آورند.

چین، نمایندگان دولت‌ها در سطح جهان را دعوت کرد تا از شین‌یانگ بازدید به عمل آورند، دعوتی که از طرف نمایندگان دولتی و رسانه‌ای غرب رد شد. البته تعداد زیادی از نمایندگان دولت‌هایی که خود با اسلام افراطی سروکار دارند و همین‌طور نمایندگان سازمان ملل متحد این دعوت را پذیرفتند و از محل بازدید به عمل آوردند. آن‌ها هم مانند سازمان عفو بین‌المللی اردوگاه‌های «قابل رویت» (و البته همین‌طور غیر قابل رویت) تادیبی پیدا نکردند.

موج برفروختگی در رسانه‌های غربی نوعی خبرنگاری را رواج داد که مرتکب خطاهای سنگین حرفه‌ای شد. این که این خطاها بعداً خیلی ساده آشکار می‌شد، ظاهراً موجب نگرانی کسی نمی‌شد زیرا این شناخت کهنه

رومی‌های باستان و یونانیان حاکم بود : **Audacter calumniare, semper aliquid haeret** «با وقاحت دروغ بگو، همیشه بخشی از آن پذیرفته می‌شود.»

رسانه‌های رسمی دولتی مثلاً در مورد قتل یک هنرمند اویغوری، به نام "هاییت" به وسیله دولت چین گزارش کردند، که روز بعد زنده و سرحال در ویدئویی با تاریخ روز حاضر شد و گفت که سلامت و تندرست است.^{۲۷} با این حال کسی قصد نداشت این خبر غلط را تصحیح کند و یا به خاطر تحقیقات ناکافی و ضعیف در مورد صحت خبر پوزش بطلبد.

پیگیری این خبر جعلی در مورد مرگ هنرمند ایغوری تا منبع اصلی آن اکنون در سطح جهان مدتهاست که صورت گرفته است و مختصر و مفید می‌توان آن را این طور بیان کرد:^{۲۸}

منبع خبر خانم "گای مک‌دوگال" نماینده واشنگتن در آن کمیسیون غیررسمی «کمیته سازمان ملل متحد برای مبارزه با تبعیض نژادی» بود که علاوه بر آن تنها و بدون اجازه کمیته، مصاحبه‌ای با خبرنگاری رویترز، متعلق به مولتی میلیاردر "روی بارون تامسون آو فلیت" انجام داد. این خانم شهرت دارد که از مدتها پیش مورد حمایت سوداگر مالی مشهور "جورج سوروس" قرار دارد که بنیادها و نهادهای غیر دولتی متعددی مانند جامعه باز در اختیار دارد و «انقلاب‌های رنگی» متعددی را سازماندهی کرده است. خانم "مک‌دوگال" در این مصاحبه این طور تلقین می‌کرد که وی از سوی کمیسیون (غیررسمی) سازمان ملل متحد سخن می‌گوید و از برخی از «شناخت‌های» (کمیسیون) در مورد ۲ میلیون زندانی اویغور سخن گفت. او در ضمن به دفتر نهاد غیردولتی «دیدبان حقوق بشر» در هنگ‌کنگ که در واقع به وسیله وزارت امور خارجه آمریکا و NED واشنگتن حمایت مالی می‌شود، استناد کرد. البته تکذیب رئیس کمیسیون و قبل از همه دفتر رسمی کمیسیون عالی سازمان ملل متحد امور حقوق بشر چند روز بعد بر این مبنی که هیچ نوع شناختی از این گونه در دست نیست و این اظهارات به سازمان ملل متحد مربوط نمی‌شود،^{۲۹} برای رسانه‌های غربی مهم نبود و انعکاسی پیدا نکرد.^{۳۰} این موج جعلی توانست بدون رایه سند و مدرک گسترش یابد.

علاوه بر این ثابت شد که کلیه لینک‌ها در مورد «اردوگاه‌های تادیبی برای اویغورها» به منابع سازمان ملل مربوط نمی‌شود، بلکه با منابع دولتی ایالات متحده آمریکا مرتبط است.^{۳۱}

که گاه نیز از نام افراد اپوزیسیون چینی استفاده می‌شود که در مقام نماینده نهادهای غیردولتی خشونت‌گریز معرفی می‌شوند ولی اگر اظهاراتشان دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد، مانند دانشجوی جوان هنگ‌کنگی، "وونگ" با رغبت تسخیر استعماری مجدد چین را مورد تایید قرار می‌دهند و یا به عنوان مدافع جنگ‌ها و ایجاد بازداشتگاه‌های ایالات متحده، خودی نشان می‌دهند.^{۳۲}

اگر دولت چین اراده زنده ماندن داشته باشد، که می‌توان انتظار داشت دارد، مطمئناً نباید صبر می‌کرد تا موج داعش و القاعده به طور کامل به شین‌یانگ سرازیر شود و آنجا با حامیان خود یک افغانستان، عراق، لیبی و سوریه جدید به راه افکند. ولی شیوه چین این گونه نیست که در سراسر جهان زندان‌ها و مراکز شکنجه مخفی برپا کند، بلکه رشد و توسعه و رفاه برقرار می‌سازد، یعنی شیوه ادغام اجتماعی و تکامل ملیرا دنبال می‌کند، در واقع شیوه‌ای که جامعه بورژوازی بیش از ۱۰۰ سال طبقه کارگر را به کمک ارتقاء اقتصادی آن در جامعه ادغام کرد و سرمایه‌داری اکنون مدتهاست که قادر به تحقق بخشیدن به آن نیست.

ما همین‌طور تأملات زیر دو روزنامه‌نگار محقق آلمانی در این دریای جعلیات را بسیار قابل توجه می‌دانیم: « بزه کارجلوه دادن غیر موجه یک اقلیت نژادی، به معنی پایان یک کشور کثیرالمله مانند چین خواهد بود که رشد بی‌نظیر آن نه تنها مردم را از گرسنگی نجات داده، بلکه فرهنگ، اعتماد به نفس و چشم‌انداز قابل اعتمادی برای آینده ارایه کرده است.»^{۳۳}

برعکس روزنامه‌های چینی پر است از اخبار و گزارشات مثبت در مورد گوناگونی نژادها و سنن ویژه نژادها در ایالات و ولایات^{۳۴}

به دنبال اقدامات لازم برای تامین امنیت مرزها، چین توانست سوءقصد‌ها و بمب‌گذاری‌ها را طی دو سال گذشته به صفر برساند. در کنار زیرساخت‌ها و ارتباط با پروژه جاده ابریشم در شین‌یانگ همین‌طور تعلیمات حرفه به شدت افزایش یافته که بلی، به شکل مراکزی با اقامت اجباری موقت صورت می‌گیرد. این پروژه تکامل و روشنگری (علیه افراطی‌گری مذهبی و خرافات کهنه) نام دارد و آموختن حرفه در ایده‌آل‌های بورژوازی جزو تکامل ملی و ارتقاء ملی محسوب می‌گردد.

پادشاه پروس‌ها، فردریش ویلهلم اول در کتاب‌های تاریخ ما به این دلیل مورد ستایش قرار می‌گیرد زیرا آموزش عمومی اجباری را برای کلیه نوجوانان با وجود مخالفت کارفرمایان، که قصد داشتند کودکان را را به

عنوان نیروی کار ارزان حفظ کنند و با وجود مخالفت والدین آنها که می خواستند کودکان کار کنند و درآمد حاصل کنند، تحمیل کرد. از این رو بی صرفه نیست که دقیق تر نگاه کنیم و ارزیابی های دیگر سازمان ملل متحد و دیگران را در نظر بگیریم...

بخش دهم

«امپریالیسم نوین!» نوع دیگر جهانی شدن: همکاری بین جنوب و جنوب، سازمان ملل متحد، قرارداد پاریس، سازمان شانگهای برای همکاری، جاده ابریشم نوین، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و چین به عنوان کشور جدید مهاجرتی

«من فقط می‌گویم چین، چین، چین.»^۱ با این جمله "کورت گئورگ کیسینگر"، صدراعظم وقت آلمان در سال ۱۹۶۹ در کنگره حزب مسیحی دمکرات آلمان سعی می‌کرد به ترس از «تهدید کمونیستی» دامن زند. این امر دارای سنت پرسابقه‌ای بود: اگر در امپراتوری قیصر ویلهلم «خطر زرد» نام داشت که به وسیله «شبه‌انسان‌ها» در خاور دور ایجاد می‌شد، ترس مرگ در مقابل «خطر سرخ» در سال‌های ۱۹۱۹، ۱۹۳۳ و ۱۹۴۵ به شیوه‌ای پایدار در ژن تصویر سیاسی آلمان‌ها از جهان («نیستی به از کمونیستی») تعبیه شده بود. و اگر «خطر تلفیق زرد و قرمز» با پیشرفت اقتصادی آن‌ها نیز همراه می‌شد و زنگ‌های پیدایش یک دوران جدید آسیایی را برای دراز مدت با ساختارهای از نظر تاریخی نرمال بین‌المللی به صدا در می‌آورد که دیگر واویلا! و ما اکنون درست در همین مرحله‌ایم. کورت گئورگ کیسینگر در آن زمان به چه معنی حق داشت را حتماً خودش هم نمی‌دانست. حداقل در آن زمان این‌طور روشن به نظر می‌رسید که چین به صحنه جهانی بازگشته و احتمالاً ساختارهای غالب حاکم ۱۵۰ سال گذشته را به طور پایدار به هم خواهد زد.

کمک‌های توسعه چین و همکاری جنوب-جنوب

از نظر تاریخی چین از بدو تاسیس خود در ۱ اکتبر ۱۹۴۹ خود را یک کشور عقب‌مانده (که نتیجه سلطه دیکتاتوری استعمارگران بود) می‌دانست و روابط بین‌المللی خود را با دیگر کشورهای عقب‌مانده به ویژه آفریقا تحت عنوان همکاری جنوب-جنوب برقرار کرد. البته در بدو امر جنبه رسمی کمک‌های مالی برای توسعه مطرح نبود زیرا چین به عنوان یکی از فقیرترین کشورهای عقب‌مانده جهان، هنوز خود با فقر و

گرسنگی روبه رو بود و نمی‌توانست به کمک به کشورهای دیگر بشتابد. مسأله اصلی برقراری تماس‌های سیاسی و همکاری و همبستگی با جنبش‌های آزادیبخش ملی، انقلابی و ضداستعماری، با کشورهای در حال رشد و تازه به استقلال رسیده آفریقایی و عربی و همین‌طور جنبش‌های آزادیبخش در آمریکای لاتین بود. هرچند که آن نسل از جنبش‌های رهایی‌بخش ملی دیگر به تاریخ پیوسته، لکن این‌طور به نظر می‌رسد که این سنت را چین پس از تثبیت وضعیت خود در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ مجدداً احیا کرده و امروز نیز به آن عمل می‌کند و از این‌رو امروز در آفریقا، کشورهای عربی و بعضاً در آمریکای لاتین با استقبال روبه رو می‌شود، سنتی که ظاهراً هرگز قطع نشد؛ مثلاً «فوروم همکاری آفریقا و چین» FOCAC ۱۷ سال است که ایجاد شده و همه ساله و همیشه با نتایج مشخص رشد و توسعه و سرمایه‌گذاری تشکیل می‌گردد.

اخیراً چین به‌طور رسمی در همکاری توسعه مالی از کشور کمک‌گیرنده به کشور کمک‌دهنده ارتقا یافته و در این مقام طبیعتاً بیش‌تر در آفریقا، کشورهای عربی، آسیای مرکزی و همین‌طور آمریکای جنوبی و مرکزی مورد استقبال قرار می‌گیرد و ظرف مدت کوتاهی ایالات متحده آمریکا به عنوان مهم‌ترین «کمک‌دهنده» در کشورهای در حال رشد را پشت‌سر خواهد نهاد.^۲

البته این کار، کار زیاد سنگینی هم نیست، زیرا همه کشورهای پیشرفته صنعتی نولیبرال، هزینه‌های نامطلوب و ناچیز خود برای توسعه و تکامل را که به‌طور چندجانبه مشخص شده و باید شفاف بوده و به وسیله سازمان ملل متحد کنترل و مورد بررسی قرار گیرد در هر حال کاهش می‌دهند. این مخارج در مقایسه با مخارج نظامی این کشورها (کمک‌های نظامی)، مخارج آن‌چنان سنگینی نیست. کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته (به استثنای سوئد و دانمارک) ده‌ها سال است که قول پرداخت ۰٫۷٪ تولید ناخالص ملی خود به عنوان کمک برای توسعه و تکامل کشورهای در حال رشد را که به سازمان ملل متحده داده بودند، هرگز عملی نکردند. (آلمان در سال ۲۰۱۴ تنها ۰٫۴ درصد).

استراتژی چین در رابطه با آن‌چه آنرا امروز همکاری برای توسعه می‌نامیم، در وهله اول همکاری برای توسعه به معنی متداول آن نیست. کمک‌های ناچیز کشورهای غربی برای توسعه، به ویژه با در نظر گرفتن مشکلات فزاینده اقتصادی و زیست محیطی کشورهای در حال رشد زیر شرایط نولیبرالی «جهانی شدن»، که تنها کشورهای عمده سرمایه‌داری از آن منتفع می‌شوند، در هر حال قطره کوچکی در دریا بود. «همکاری برای

توسعه» غرب به طور عینی بهبود ساختاری جهت رشد و جبران عقب‌افتادگی را در نظر نداشت، بلکه تنها التیامی بود برای پیامدهای بدتر شدن وضعیت موجود در توزیع قدرت جهانی. و هرچه این وضعیت موجود زیر سلطه نولیبرالیسم برای کشورهای در حال رشد بدتر می‌شد، به این «همکاری برای توسعه» افزوده می‌گردید.

- اول به عنوان راه‌گشا برای معاملات شرکت‌های غربی انجام وظیفه می‌کرد
 - دوم گرایشاً به جیب «خبرگان» ملی و منطقه‌ای و محلی هدایت می‌شد، که تعداد کمی از قدرتمندان را ثروتمند می‌کرد و بعد در کالاهای لوکس، سوداگری‌های وال‌استریت و در صورت لزوم تضمین و تثبیت دیکتاتورها سرمایه‌گذاری می‌شد. ولی اغلب تاثیر ساختاری مثبتی برای کشورهای نامبرده به همراه نداشت.^۳
- چین این ساختارها را که در سطح جهان جا افتاده به هم ریخته و رویکرد کاملاً متفاوتی را برای همکاری مشترک انتخاب کرده است که در پایین به آن خواهیم پرداخت. "جاستین یی‌فو لین" اقتصاددان مشهور چینی و اقتصاددان ارشد سابق بانک جهانی، رویکرد چین در زمینه رشد و توسعه مشترک را که ما آن را جهانی شدن نوین می‌نامیم^۴ با عباراتی چون «ایده‌های باز»، «رویکرد آزمایشی» و «آموختن مشترک»، که بانک و بنیاد توسعه نوین به خاطر آن تاسیس گردیده است، توصیف و تعریف می‌کند البته بعد از این که کشورهای به اصطلاح در حال رشد دیگر اعتماد خود را به نولیبرال‌های «اجماع واشنگتن» با ابزارهای مشخص خود یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول^۵ از دست دادند. در نتیجه «بی‌توجهی به اساسی‌ترین منافع کشورهای در حال رشد (که ناشی از ژئوپولیتیک جاری غرب بود) .. کاتالیزوری شد که چین را به فعالیت واداشت.»^۶
- و در واقع می‌توان گفت که آلترناتیو نوین جهانی شدن به وسیله جاده ابریشم نوین چین همین‌طور نیرویی در مقابل **Deglobalization** عملاً نوین (به معنی گسستگی قابل رویت اقتصاد جهانی و پس‌رفت تجارت جهانی به دنبال سیاست‌های انسدادی ترامپ) است، که در واقع جهانی شدن نوینی را معنی می‌دهد^۷ و همان‌طور که خواهیم دید در پس آن مطالب غیر مترقبه و نوینی خفته است.

سنت چندین ده ساله همبستگی سیاسی در تفاهم مشترک به عنوان کشور در حال رشد در مبارزه مشابه برای رشد و طبیعتاً همین‌طور کمک‌های مالی، ظاهراً همه در آفریقا، حتی بین نسل نوادگان مبارزین علیه استعمار هنوز فراموش نشده است. لذا جای تعجب نیست که چین در آفریقا در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده، به ویژه برخلاف اتهاماتی که همیشه وارد می‌شود، علاقمند دستیابی به منابع ارزان نیست، بلکه هدفش

صنعتی‌سازی این کشورها است. حتی خبرگان این کشورها که به وسیله غرب تطمیع شده‌اند نمی‌توانند در مقابل این اغوا مقاومت کنند، که زیرساخت‌های کشور آنها ارتقاء یابد و کشور از چنگ فقر رهایی پیدا کند و سرانجام به چشم‌اندازی برای جبران عقب‌افتادگی اقتصادی دست یابد.

سیاست خارجی چین: به جای کمک‌های نظامی، قراردادهای همکاری و

سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها

برخلاف ایالات متحده آمریکا که ۹۰۰ پایگاه نظامی در سطح جهان داراست، که اغلب آنها در پیرامون روسیه و چین برپا گردیده است و به طور مداوم دست به مانور و عملیات نظامی می‌زند و نقش پیش‌تازنده‌ای در مسابقه تسلیحاتی ایفا می‌کند و اغلب قراردادهای بین‌المللی در مورد تحدید تسلیحات را زیر پا می‌گذارد^۸، سیاست خارجی چین در چارچوب قراردادهای دولتی بر مبنای حقوق بین‌الملل، که عملاً فقط و فقط منافع اقتصادی را در نظر دارد و تاثیرگذاری سیاسی بر سیاست‌های کاربردی توسعه ملی را نفی می‌کند، بنا گردیده است: چین از یک طرف در مقابل مواد خام، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و خدمات و در صورت پیشرفت طرف قرار داد، در مقابل مواد خام، کالاهای صنعتی و خدمات، مواد خام، کالاهای صنعتی و خدمات ارائه می‌کند. با صنعتی‌سازی آفریقا به کمک چین، تجارت جهانی به تجارت مابین کشورهای صنعتی و درون کشورهای صنعتی مبدل می‌گردد.

تحقیقات در بین ۲۲ کشور در حال رشد نشان می‌دهند که تجارت با چین نقش چشم‌گیری در رشد صنعتی این کشورها داشته است و چین نیروی محرکه‌ای برای رشد جهان جنوب می‌باشد^۹. کمک‌های توسعه غرب هرگز چنین وضعی را ممکن نساخت.

با این پیش‌زمینه چین خویشتن‌داری شدید دیپلماسی خود در مسایل بین‌المللی را که ده‌ها سال دنبال می‌کرد دیگر اکنون به کنار نهاده و به تجارت بین‌المللی که متناسب با اهمیت کنونی کشور است، پرداخته. چین قصد دارد راه رشد خود را از طرق مسالمت‌آمیز تحقق بخشد^{۱۰} و از این رو بر مبنای ۵ اصل قدیمی همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط بین‌المللی عمل می‌کند:

- احترام متقابل به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی

- صرفنظر از اعمال خشونت
- عدم دخالت متقابل در امور داخلی کشور دیگر
- برابری حقوق کشورها فارغ از سمت گیری فرهنگی، مذهبی، سیاسی و ایدئولوژیک آنها
- همکاری به نفع بهره‌مندی متقابل.^{۱۱}

چین در سازمان‌های سازمان ملل متحد

همان طور که می‌دانیم، چین خیلی دیر یعنی تازه در سال ۱۹۷۱ به عضویت سازمان ملل متحد درآمد ولی ما در رابطه با نمونه سیاست‌های زیست محیطی و بوم‌شناسی، در رابطه با عقب‌نشاندن کویر و یا همین‌طور سیاست‌های اقلیتی (اویغورها) دیدیم چگونه چین امروز در بخش‌های مختلف توسعه و سیاست و از این طریق در تشکیلات مختلف سازمان ملل متحد (UNEP, UNDP, ...) به عنوان یکی از فعال‌ترین کشورها در تحقق بخشیدن به تصمیمات سازمان مبدل شده و از این طریق کشور جالبی برای سفر دیپلمات‌ها و نمایندگان سازمان ملل گردیده است.

مثلاً تصمیمات سازمان ملل در مورد بوم‌شناسی (قرارداد پاریس ۲۰۱۵)، که چین زودتر از مورد تحقق بخشید (به بالا رجوع کنید) و همین‌طور اهداف هزاره به طور کل مثلاً مبارزه با فقر، که چین مسئول بخش عمده کاهش فقر در جهان بود (به بالا رجوع کنید) و یا برنامه جلوگیری از رشد کویر، سیاست حقوق اقلیت‌های نژادی تا مسایل جزئی مانند مبارزه با تجارت اعضای بدن که چین توانست بزرگترین موفقیت‌ها را در این زمینه ارایه کند.^{۱۲}

لذا نمایندگان سازمان ملل بی وقفه برای دیدار از این پیشرفت‌های عظیم یکی پس از دیگری به چین سفر کردند و دیدند و ستودند.

چین از سال ۱۹۹۰ در مأموریت‌های نظامی تضمین صلح سازمان ملل متحد شرکت دارد و برای این کار ۲۵۰۰ سرباز در اختیار سازمان ملل نهاده است که عمدتاً در جنوب سودان، لیبیا، مالی و لبنان مستقر شده‌اند که گاه نیز زیر فرماندهی ایالات متحده آمریکا قرار می‌گیرند.^{۱۳} علاوه بر این چین بزرگترین تامین‌کننده مالی این مأموریت‌ها است.

از این طریق چین در سازمان ملل متحد به موقعیت و مرتبت مهمی به نفع کشورهای در حال رشد دست یافت و قطعنامه‌های که تهیه و ارایه می‌کند به طور منظم از حمایت اکثریت بزرگ اعضای سازمان ملل برخوردار است. اخیراً برای اولین بار و به طور غیرمترقبه‌ای یک فرد چینی با سرعت و به روشنی علی‌رغم مخالفت غرب به ریاست یکی از سازمان‌های سازمان ملل متحد یعنی سازمان خواربار و کشاورزی جهان FAO انتخاب شد. این اقدام مبین رابطه خوب چین با کشورهای در حال رشد بود.^{۱۴}

سمت‌گیری چین در سازمان ملل متحد امروز مانند سیاست‌های داخلی آن، روز به روز بیش‌تر روی معضلات اساسی بشریت متمرکز شده است و سازمان ملل در این بین طرح چینی «آینده مشترک برای بشریت» را کلید زده است.^{۱۵}

سازمان ملل متحد، سازمان شانگهای برای همکاری، بریکس و همکاری‌های آسیای

جنوب شرقی

البته سازمان ملل متحد برای تضمین صلح کارا تاکنون خود را بسیار ناتوان نشان داده است. این سازمان نه توانسته به شکلی کارا صلح را تضمین و از وقوع جنگ جلوگیری کند و نه توانسته مانع شود که مأموریت‌های نظامی آن به وسیله «مشتاقانی» که این مأموریت را عهده‌دار شدند آن را برای منافع ژئواستراتژیک خود مورد سوءاستفاده قرار ندهند. البته جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی در کشورهای از نظر مواد خام غنی امروز اغلب بدون تأیید سازمان ملل متحد صورت می‌گیرد. سازمان ملل همین‌طور مصون از این نیست که مثلاً به دنبال خودداری از پرداخت حق عضویت کشورها (به طور کلی و یا در ارتباط با سازمان‌های «نامطلوب») قدرت عمل خود را از دست بدهد. از این رو سازمان ملل متحد دیگر از سال‌ها پیش ضامن کارای حقوق بین‌الملل کلاسیک که از بطن تجربیات جنگ‌های جهانی پدید آمد و به مدت چهاردهه یک مرحله تاریخی نسبتاً رام شده سرمایه‌داری که در رابطه با مسائل بین‌المللی تاحدی اهلی شده بود را منعکس می‌کرد، نیست.

تجربه اصلی منفی چین در تاریخ معاصر سازمان ملل متحد در این زمینه رای ممتنع این کشور در شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه با قطعنامه ننگین شماره ۱۹۷۳ در ماه مارس سال ۲۰۱۱ در مورد دخالت (نامشخص) کشورهای «مشتاق» به لیبی بود. پس از آن این کشور که یکی از آخرین کشورهای ملی لائیک و

سکولار و مستقل عربی که البته مورد پسند غرب نبود و درآمدهای خود از فروش نفت را برای توسعه و تکامل کشورهای دیگر آفریقایی به کار می‌گرفت، از طرف کشورهای عضو ناتو با بمب به وضعیت غیرانسانی اغتشاش مطلق امروزی و خودکامگی جنگ‌سالاران گسیل داده شد. جرم قذافی که به قتل او انجامید، این بود که قصد داشت خود را از وابستگی به دلار برهاند و علاقمند به همکاری با چین شده بود و به ویژه از ثروت نفتی لیبی برای توسعه استراتژیکی شمال آفریقا استفاده می‌کرد. نتیجه‌گیری چین ساده بود: دیگر هرگز نباید چنین وضعیتی در شورای امنیت سازمان ملل برای چین پیش آید. (روسیه نیز به نتیجه‌گیری مشابه رسید.)

البته چین در سال ۱۹۹۶ ابتکار تاسیس شانگهای ۵ را آغاز کرده بود که در واقع نوعی لابی سازمان ملل متحد برای تقویت حقوق بین‌الملل کلاسیک (سازمان ملل متحد) بود. از درون این گروه در سال ۲۰۰۱ با شش کشور موسس اروپایی و آسیای مرکز عبارت از چین، روسیه، قرقیزستان، قزقستان، ازبکستان و تاجیکستان SCO تاسیس شد. هدف SCO در کنار احیای مجدد حقوق بین‌الملل، ایجاد یک سیستم جهانی چندقطبی، ممنوعیت مطلق استفاده و یا تهدید به خشونت نظامی بین خود و در روابط بین‌المللی به طور عام، عدم حمایت از تجزیه‌طلبی و افراطی‌گری و همین‌طور جست‌وجوی راه‌هایی برای همکاری برد-برد و همین‌طور تساوی حقوق و احترام متقابل به تفاوت‌های فرهنگی بود. SCO طبیعتاً دارای پایگاه‌های نظامی نبود.^{۱۶} در ماه ژوئن ۲۰۱۹ این سازمان ۱۹ همین کنگره سالانه خود را در "بیشکک"، پایتخت قرقیزستان برگزار کرد.

در سال ۲۰۱۷ دو کشور اتمی دیگر (پاکستان و هندوستان، که البته روابطشان با یکدیگر در حال حاضر متشنج است) به گروه فوق پیوستند، هرچند که رابطه هندوستان با چین هم بی‌تنش نیست. زیر رهبری دولت رادیکال و ناسیونالیست نخست وزیر هندو "نارندرا مودی" (از سال ۲۰۱۴) هندوستان خود را بیش‌تر در جایگاه وزنه مقابل چین در منطقه هند-اقیانوس آرام می‌بیند و به طور منظم همراه ایالات متحده آمریکا، ژاپن و استرالیا در اقیانوس آرام و هند دست به اجرای مانورهای نظامی می‌زند. نیروهای هندی ظاهراً در ژوئن ۲۰۱۷ وارد "سی‌کیم" تبت، یعنی خاک چین شدند.^{۱۷} واکنش رسمی چین استناد به اصول بریکس و SCO بود: «هندوستان باید تقابل نیروها در خاک چین در منطقه "دونگ‌لانگ" را به خاطر منافع خود خاتمه دهد و به منافع مشترک

بیانده شد.^{۱۸}

به هرحال **SCO** (سازمان همکاری شانگهای) با هندوستان و پاکستان بیش از نیمی از مردم جهان را تشکیل می‌دهد. ایران عضو ناظر است و قرار است به محض این که تحریم‌های سابق سازمان ملل متحد لغو شود، به عضویت رسمی این سازمان درآید. سازمان همکاری شانگهای ظاهراً در این زمینه شدیداً خود را به قطع‌نامه‌های سازمان ملل متعهد می‌داند.

گروه "بریکس" (شامل برزیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای جنوبی)، بزرگترین کشورهای درحال رشد، که در غرب از شهرت بیش‌تری برخوردار است، سمت‌گیری‌های کاملاً متفاوتی در زمینه سیاست‌های توسعه و ژئوپولیتیک ارایه می‌کند و همین‌طور هدف‌ها، راه‌ها و شیوه‌های توسعه بین کشورهای این گروه (به رهبری رئیس‌جمهور بولسونارو) و چین و هندوستان (به رهبری مودی) و آفریقای جنوبی نیز کاملاً متفاوت است. لذا می‌توان پرسید با در نظر گرفتن این پیش‌زمینه‌ها از نظر سیاست‌های جهانی گروه "بریکس" تا چه حد می‌تواند تاثیرگذار باشد؟^{۱۹} به هرحال همکاری عمل‌کردی پیشرفت می‌کند و کشورهای عضو بریکس در سال ۲۰۱۴ بانک توسعه ویژه خود به نام "بانک جدید توسعه" را تاسیس کردند و یک صندوق پول ایجاد نمودند تا جایگزین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول شود.^{۲۰} این دو نهاد تازه تاسیس امروز در یک سیستم مالی بزرگتر که پروژه‌های مربوطه به جاده ابریشم جدید را تامین می‌کند، ادغام شده‌است. و همین‌طور برای پردازش فنی پرداخت کشورهای عضو "بریکس" دیگر به سیستم آمریکایی "سوئیفت" که کراراً مورد سوءاستفاده‌های سیاسی واقع شده و برای کشورهای سوم غیرقابل اعتماد گردیده، اتکا نمی‌شود و اعضا بین خود از **SPFS** روسی استفاده می‌کنند.

با در نظر گرفتن سیاست‌های چین در رابطه با عدم دخالت در امور داخلی کشورهای مستقل و به رسمیت شناختن گوناگونی و تنوع بین کشورها، سمت‌گیری‌ها و شیوه‌های متفاوت بین کشورهای عضو بریکس مغایر یکدیگر نیست و بین شرکای بریکس می‌توان امکانات برد-برد یافت و آن را در درون پروژه جاده ابریشم نوین ادغام کرد.

اکنون ایالات متحده آمریکا «قیانوس آرام» را به منطقه مورد علاقه و شماره یک خود اعلام کرده و در حال حاضر از نظر نظامی در شرق آسیا قوی‌تر از هر زمان حضور دارد. با این حال بنا بر گزارش نهاد آمریکایی بروکینگ، چین در بین همسایگان خود حتی در کشورهای حومه دریای جنوب چین و تمامی آسیای جنوب

شرقی از جمله در کشورهای زیر نفوذ ایالات متحده که در ACEAN گرد هم آمده‌اند و همینطور در "مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای RCEP که به ابتکار چین تاسیس شد به نفوذ خود می‌افزاید.^{۲۱}

چین-روسیه: از همکاری از روی ضرورت به همکاری استراتژیک. تعادل نظامی

جدید

به دنبال رژیم تحریم‌ها و جنگ اقتصادی امپراتوری و مهم‌ترین ستون‌هایش اتحادیه اروپایی، کانادا، ژاپن و استرالیا علیه روسیه بعد از سال ۲۰۱۵ به دنبال «انقلاب نارنجی» اوکراین و کودتای مایدان و جدایی دونباس و کریمه از سوی رژیم کودتاگر کییف یک پیمان استراتژیک ویژه بین چین و روسیه ایجاد شد. چین کمک کرد تا تاثیر تحریم‌های غرب علیه روسیه به طور سریع و کارا کاسته و خنثی شود. در نتیجه روسیه توانست از نظر اقتصادی و فناوری خیلی سریع خود را تثبیت کرده و از سقوط به بحران جلوگیری کند و بلکه حتی بیش‌تر از نظر فناوری نظامی با بهترین و پیشرفته‌ترین فناوری دفاعی خود را به راس کشورهای جهان ارتقا بخشد و از این رو توانست با چین که آن‌هم به نوبه خود به پیشرفت‌های چشم‌گیری در فناوری دفاعی نایل شده بود به یک پیمان همکاری استراتژیک دست یابد.

روسیه براحتی می‌تواند منابع خود را در چین وارد بازار کند و از این رو دیگر وابسته به فروش گاز به اروپای غربی نیست و در نتیجه اتحادیه اروپایی و ایالات متحده آمریکا نمی‌توانند (مثل نورد استریم ۲) این کشور را زیر فشار قرار دهند. ارتباط ۳۰۰۰ کیلومتری گاز بین روسیه و چین به نام «نیروی سیبری»، که بزرگترین پروژه انتقال انرژی است در دسامبر سال ۲۰۱۹ به راه افتاد. بانک‌های چینی در این بین اعتبارات ویژه‌ای در اختیار بانک‌های روسیه نهادند،^{۲۲} و همین‌طور خیلی چیزهای دیگر که در خلال این پیمان استراتژیک پدید می‌آید. در ضمن با تعجب ممکن بود در لابه‌لای گزارشات کوتاهی که در مورد ۱۹ همین نشست سالانه سازمان همکاری شانگهای در ژوئن سال ۲۰۱۹ منتشر شده بود، دریافت که "شی" و "پوتین" به طور منظم و آنهم هر دو ماه یک‌بار با یکدیگر ملاقات می‌کنند. ساختارهای تجارتي استراتژیکی که تازه ایجاد شده، زنجیره‌های ارزش، پروژه‌های پژوهش و توسعه و همین‌طور همکاری‌های نظامی، اقتصادی، مالی و ارزی که «غرب» این دو کشور را به سوی آن سوق داد، را دیگر نمی‌توان به عقب برگرداند.

در بخش‌های فناوری نظامی، دو کشور در واقع به طور هموزن در کنار یکدیگر قرار گرفتند و زیر تهدید نابودی نظامی هردو به وسیله غرب با بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی در پیرامون چین و روسیه و همین‌طور با مانورهای نظامی متعدد در مرزهای چین و روسیه در خشکی و دریا و هوا این دو کشور به تکمیل استراتژیک کامل یکدیگر دست یافتند. بادر نظر گرفتن توانایی دفاعی هردو کشور در زمینه نظامی و استراتژیکی، کوشش امپریالیسم برای تحقق بخشیدن به نابودی چین و یا روسیه، در واقع به معنی خودکشی غرب و یا حتی نابودی بشریت خواهد بود.

این‌که چین در ۷۰مین سالگرد تاسیس خود برای اولین بار از یک موشک قاره‌پیما رونمایی کرد که در رابطه با سرعت و هدایت به راحتی می‌تواند واشنگتن را مورد اصابت قرار دهد، و این‌که روسیه تواناترین بمب‌افکن‌های مافوق صوت را به نمایش گذارد و نشان داد که دارای تواناترین سیستم دفاعی ضد موشکی است، که چین اخیراً کاراترین ناو هواپیمابر (دومین ناو این کشور) را رونمایی کرد، که چین، روسیه و ایران که از طرف امپراتوری مورد تهدید حیاتی قرار دارند، برای اولین بار یک مانور دریایی مشترک انجام دادند و موارد دیگری نظیر آن را باید امپراتوری به عنوان هشدار جدی تلقی کند و از ماجراجویی‌های «داغ» که دیگر نمی‌تواند از آن پیروز بیرون آید، پرهیز نماید. علاوه بر آن برخلاف اتحاد شوروی در دهه ۱۹۸۰، دیگر نه روس‌ها و نه چینی‌ها را نمی‌توان با مسابقه تسلیحاتی علیل و زمین‌گیر کرد، بلکه احتمالاً این ایالات متحده آمریکا خواهد بود که با مسابقه تسلیحاتی خود را نابود خواهد ساخت.

در حقیقت رفته رفته غرب نیز به این بینش دست یافته که ترکیب فناوری دفاعی روسیه و چین در زمینه دفاع موشکی، موشک‌های با برد متوسط و دور، موشک‌های ضدناوهای هواپیمابر، رصد به موقع بم‌افکن‌های رادارگریز **Stealth** و غیره به کیفیتی رسیده که در حال حاضر برای غرب قابل دسترسی نیست و این دو کشور در بخش‌های مافوق صوتی بسیار سر هستند. از این طریق ناوهای هواپیمابر آمریکایی که سنتاً گاوهای طلائی جنون تسلیحاتی امپراتوری در قرن ۲۰ و ۲۱ بشمار می‌رفت، از این طریق به دیناسور تسلیحاتی تبدیل شده و با وجود صرف بلیون‌ها دلار برای دست‌یافتن به فناوری هواپیماهای رادارگریز، این هواپیماها از طریق ارتباط کوانتومی چینی خیلی زود شناخته شده و باوجود تمام شکوه و عظمت نظامی - امپریالی که در گذشته وجود داشت، اکنون بسیار نرمال، آسیب‌پذیر و قابل کنترل گردیده است. امپراتوری دیگر امروز نمی‌تواند به

خود اجازه دهد ترکیب فناوری دفاعی چین و روسیه را مورد حمله قرار دهد. نظامیان بلند پایه و کنسرنهای تسلیحاتی غربی بر این امر واقفند، امید است که مراکز تصمیم‌گیری سیاسی غرب نیز از این وضعیت آگاه باشند.^{۲۳} موشکهای مافوق صوت چین تقریباً همگی دارای برد متوسط به شعاع ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومتر است و در نتیجه به آمریکا نمی‌رسند و لذا سلاح‌های تهاجمی محسوب نمی‌شوند، ولی قادرند هر نوع حمله‌ای از صدها پایگاه نظامی و یا ناو هواپیمابر در پیرامون چین دفع کنند.

بیاد داشته باشیم، وقتی در سال ۲۰۰۲ یعنی قبل از ترامپ ایالات متحده آمریکا قرارداد محدود کردن مسابقه تسلیحاتی را لغو کرد، گام اول برای تکامل نسل جدید سلاح‌ها را برداشت.^{۲۴} از این طریق مسابقه تسلیحاتی نوینی آغاز شد که از دوران جنگ به این سو بی‌سابقه بود و آمریکا امید داشت که در آن پیروز گردد تا مجدداً به تنها قدرت امپریال و حاکم جهان مبدل گردد.

ایالات متحده آمریکا و اذناش در ناتو دیگر از توان پیروزی در مسابقه تسلیحاتی جهانی برخوردار نیستند. برتری تسلیحاتی روسیه و چین امروز تضمین می‌کند که برخی از جنگ‌ها دیگر نتواند صورت گیرد. به همین دلیل امپراتوری وزنه را اکنون عمدتاً روی جنگ اقتصادی، فناوری و تحریمی نهاده است. و این که تا به حال هیچ نیاموخته است را ما در ژست ارباب جهان بودن جناب ترامپ در دسامبر سال ۲۰۱۹ مشاهده کردیم که نیروی نظامی فضایی را به عنوان بخشی از نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا معرفی کرد.

ولی همه اینها به آمریکا کمکی نخواهد کرد. و باد به غبغب افکندن دیگر کسی را که اطلاعات کسب کرده گمراه نمی‌کند. از این رو کلیه رفتار تهاجمی امپراتوری، چه اقتصادی و چه نظامی و حتی «پیروزی‌های» آن در گذشته در افغانستان، عراق، لیبی و یا اوکراین (رجوع کنید به سخنرانی جورج بوش در سال ۲۰۰۳ "مأموریت به پایان رسید")، تاکنون نتوانست از سقوط این کشور به رتبه دومی در جهان جلوگیری کند و به وضوح نشان می‌دهد که نزول کماکان ادامه خواهد داشت. احتمالاً به همین دلیل رئیس جمهور ایالات متحده دونالد ترامپ یک سلسله از اقدامات (محتاطانه بگوییم) غافلگیر کننده و یا بعضاً گیج کننده رابه عنوان مانور عقب‌نشینی ارتش آمریکا اعلام و اجرا کرد.

مانند جنگ سرد اول اکنون تعادل وحشت به دلیل شراکت استراتژیک روسیه و چین مجدداً احیا شده و البته درست مانند آن‌زمان بهتر از جنگ گرم است. بدترین وضعیت، عدم وجود تعادل وحشت به نفع امپراتوری بود.

چه ساده بود اگر این همه پیشنهادات صلح و همکاری و تعامل از طرف چین و روسیه مورد قبول واقع می‌شد. مذاکره، تعامل، همراه با عزم راسخ که دیگری را نابود نکرد، بلکه با حریف به تعادل منافع رسید. دوره بسیار کوتاهی چنین فرهنگی در روابط بین‌المللی وجود داشت. امری بسیار ساده ولی ظاهراً به سختی قابل اجرا.

چین به عنوان مبتکر جهانی شدن نوین - ابتکار یک راه - یک کمر بند: جاده ابریشم

نوین

اهمیت جهانی، توجه جهانی و تحلیل‌های مربوطه

امروز هیچ چیز در جهان مانند « شاید بلندپروازانه‌ترین پروژه زیرساختی در تاریخ بشریت »^{۲۶} این طور زیر توجه دائمی علمی و روزنامه‌نگاری^{۲۵}، تجزیه و تحلیل انستیتوهای تحقیقاتی خودی و غیرخودی متعدد و مراکز نظارتی مختلف در سطح جهان نبوده است. سخن از پروژه چینی «جاده ابریشم نوین» است که همین‌طور پروژه «یک کمر بند - یک راه» نیز نامیده می‌شود: نمی‌توان در جهان پروژه مشابهی که اینقدر جامع، اختصاصی، پردامنه و از نظر مالی محکم باشد، یافت.^{۲۷}

این ایده رسماً در سال ۲۰۱۴ پایه عرصه وجود نهاد، که اعلام و سپس آغاز شد. طی ۶ سال که از آغازش گذشت این پروژه با سرعتی ایجاز‌آفرین از ایده به واقعیت یک جهش عظیم در سطح جهان به ویژه در کشورهای درحال رشد تبدیل شد. در این بین در سطح جهان صدها پروژه به یک شبکه جهانی مبادله تجارتي، ایجاد زیرساخت‌های لازم راه‌های تجارتي و تقویت و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی شرکای پروژه «یک کمر بند - یک راه» به ویژه کشورهای در حال توسعه به طور کل در آفریقا، آمریکای لاتین، آسیای مرکزی تبدیل شده که همین‌طور شرق و جنوب اروپا را هم به هم مربوط خواهد کرد و هم اکنون از طرف کارشناسان به عنوان «عنصر کلیدی برای رشد جهانی، مبارزه علیه فقر و ثبات اقتصادی بیش‌تر» شناخته می‌شود.^{۲۸}

در پایان سال ۲۰۱۹ این «پروژه قرن»^{۲۹}، ۱۳۷ کشور و ۳۰ سازمان بین‌المللی و ۱۹۷ قرارداد بین‌المللی را در برمی‌گیرد.^{۳۰}

ما نمی‌توانیم در اینجا به جزئیات پردازیم. روزنامه‌ها، مجلات و بلاگ‌ها هر روز جزئیات و جوانب مختلف این پروژه را، چه درست و چه غلط، چه عینی و چه ذهنی منتشر می‌کنند. تصویر کلی که در این جا پدید می‌آید

بسیار گسترده و دینامیک است. آنچه که امروز در مورد «یک کمربند - یک راه» گفته می‌شود، فردا کهنه شده‌است، امری که اصولاً در مورد چین صادق است.

یکی از منابع بسیار جامع، با جزئیات فراوان و نسبتاً عینی و منصف GDP مرکز سیاست توسعه جهانی وابسته به دانشگاه بوستن در ماساچوست ایالات متحده آمریکا است که از بدو پیدایش پروژه «یک کمربند - یک راه» با خبرنامه دوهفتگی خود **China Globe Round Up** این پروژه را ثبت می‌کند و گزارشات رسانه‌ای و تحقیقات علمی را در سطح جهان ارائه می‌دارد.^{۳۱} همین‌طور دانشگاه معروف "جان هاپکینز" در واشنگتن دی. سی. این پروژه را به ویژه در آفریقا زیر نام **China Africa Research Initiative** دنبال می‌کند.^{۳۲} پروژه «یک کمربند - یک راه/ جاده نوین ابریشم» بدون شک بزرگترین برنامه سرمایه‌گذاری مرتبط در سطح جهان است، که طبیعتاً و اجباراً شفاف‌ترین کلان‌پروژه دوران اخیر که مورد تحقیق همه جانبه قرار گرفته است، می‌باشد. جالب است که در این مورد نه تنها موسسات تحقیقاتی چینی و آمریکایی، بلکه حتی بزرگترین شرکت‌های مشاورتی آمریکایی مانند "مک کینزی"، **KPMG**، **Ernst&Young** و غیره و اغلب کنسرسیوم‌های بین‌المللی متشکل از انستیتوهای چینی و آمریکایی و شرکت‌های مشاورتی دیگر این پروژه را دنبال می‌کنند. همه اینها امروز به تطابق دایمی و رشد و تکامل بیش‌تر و رشد کیفیت اجرا می‌انجامد.

طبیعتاً این طرح به دلیل عظمت و پیچیدگی خود می‌تواند به سادگی منجر به یک فاجعه مالی و یا زیست محیطی بدل گردد مثلاً اگر افزایش حجم مبادلات تجاری که با آن هم‌گام خواهد بود به ایجاد لجام‌گسیخته و بی‌ملاحظه راهروهای زیرساختی در مناطق دلبش و دست نخورده طبیعی بیانجامد. در واقع راه‌های تجارتی جدیدی از درون مناطق آسیای مرکزی و جنوب‌شرقی آسیا و آفریقا عبور خواهند کرد که تاکنون با ابعاد کیفی و کمی این‌چنینی الفت نداشتند. در نتیجه این یک مسأله مرکزی است که تامین مالی، خلاقیت و همین‌طور تاثیر بوم‌شناسی تولید، زیرساخت‌ها و سیستم‌های حمل و نقل به موقع مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و همگام با ایجاد، مورد کنترل و مدیریت قرار گرفته و بهبود یابد.

رفرم و گشایش چین ۲۰۰: همکاری با ۱۳۷ کشور و ۵ میلیارد انسان

جاده ابریشم جدید اغلب با «مارش طولانی» ارتش آزادی‌بخش چین به رهبری مائوتسه‌دونگ در سال‌های ۱۹۳۵/۱۹۳۴ مقایسه می‌شود و یک مدل جدید توسعه معرفی می‌گردد.^{۳۳} در واقع این پروژه یک مدل جدید توسعه به معنی آلترناتیوی در مقابل جهانی شدن امپریالیستی زیر سلطه جهانی مورد ادعای یک کشور است،^{۳۴} یعنی جهانی شدن کهنه، که چه از نظر بوم‌شناسی و چه اجتماعی و حتی اقتصادی و در آخر سیاسی و اخلاقی به «بن بست» رسیده که در پایان سال‌های آخر استراتژی ترامپیستی واشنگتن برای ایجاد اختلال جهانی و برای متوقف ساختن چین، حتی به **De-Globalisation** (وداع با جهانی شدن) انجامید.

پروژه «یک کمربند، یک راه» همین‌طور «گشایش چین ۲۰۰»^{۳۵} نامیده شد تا نشان داده شود که ما با چنان توان و خطرپذیری از طرف چین روبه‌رو هستیم که قابل قیاس با چرخش و خطراتی که «رفرم و گشایش» در سال ۱۹۷۸ با خود به همراه داشت است. البته گشایش بخش‌های صنعتی چین در حال حاضر، به ویژه در بخش تولید خودرو و بخش‌های مالی برای کنسرن‌ها و سرمایه‌های خارجی، حتی بدون سرمایه‌گذاری مشترک و کاهش بازهم بیش‌تر گمرک واردات که از سال ۲۰۱۸ در واکنش به جنگ اقتصادی که واشنگتن براه انداخته است و سقوط فاحش تجارت جهانی، انجام گرفته است، نسبت به پروژه «یک کمربند-یک راه»، گشایش ۲۰۰ به مراتب عمیق‌تر و خطرناک‌تر خواهد بود ولی مهم این است که این دو را مستقل از یکدیگر نبینیم.

پروژه یک کمربند-یک راه، در واقع پروژه‌ای است که باید قاره اورآسیا را به هم جوش دهد. در اینجا ترانس‌های تاریخی مختلف جاده ابریشم قدیم یعنی جاده‌های تجارتي از درون آسیای مرکزی و جنوبی از آغاز تاریخ مکتوب ما وجود داشته است. این پروژه ولی امروز بسیار فراتر از آن می‌رود و آفریقا، آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا را نیز دربر می‌گیرد و از ارتباطات در خشکی و آب تشکیل می‌شود و امروز حتی جاده‌ها آبی دریای شمال را دربر می‌گیرد و حتی ۶۰ هزار شهروند گرونلاند را نیز لحاظ می‌کند.^{۳۶}

یک نقشه اینترنتی در مورد پروژه‌های یک کمربند - یک راه را می‌توانید در www.bueso.de/neue

seidenstrasse ملاحظه کنید

پروژه یک کمربند-یک راه، تاکنون با پروژه‌ها و برنامه‌های خود بیش از ۱۳۷ کشور جهان (هاندلزبلات آلمان اوایل ۲۰۱۹ از تقریباً ۱۰۰ کشور سخن می‌گفت).^{۳۷} و تقریباً ۵ میلیارد انسان^{۳۸} یعنی بیش از نیمی از بشریت و تقریباً ۴۰٪ تولید ناخالص جهان^{۳۹} را با گرایش رشد بیش‌تر در برمی‌گیرد.

اهمیت بخش‌های منفرد جاده ابریشم همین‌طور با اهمیت تاریخی کانال سوئز مقایسه می‌شود و با اشاره به فرمول "شی" در مورد «سوسیالیسم نوین دوران ما» به عنوان کانال سوئز عصر ما نامیده می‌شود.^{۴۰} مثلاً یک ترانس «متوسط» اخیراً در ترکیه گشوده شد. ترانس دریای شمال تجارت اورآسیایی را به کلی متحول خواهد ساخت و ترانس خط آهن سریع‌السیر قطارهای باربری از میان آسیای مرکزی، مرکز چین را با دویسبورگ در آلمان و روتردام در هلند و یا هامبورگ در عرض ۷ روز (در حال حاضر ۱۱ روز) مربوط خواهد کرد.^{۴۱} ترانس‌های جدید و یا زیرمجموعه‌های دیگر برای قطار مثلاً از طریق شبه جزیره "روگن" و یا بخش‌های آسیای مرکزی در جزئیات خود تشریح شده است.^{۴۲}

قراردادهای دولتی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها به جای پرداخت فله‌ای به

خبرگان – دادن اعتبار بدون دخالت سیاسی

ابزار اصلی خیزش بین‌المللی جاده ابریشم قراردادهای رسمی شفاف بین‌المللی مطابق با قوانین بین‌المللی است. بانک‌ها و بنیادهای دولتی چین از نظر مالی در این چارچوب در وهله اول زیرساخت‌های عمومی در کشورهای شریک ولی البته در وهله دوم همین‌طور سرمایه‌گذاری‌های خصوصی شرکت‌های چینی (که در چین رسماً **outbound Foreign Direct Investment** نامیده می‌شوند) و همین‌طور سرمایه‌گذاری‌های خصوصی شرکت‌ها در کشورهای شریک را تامین می‌کنند. برنامه‌ای که در مقابل ساختارهای اغلب فاسدی که جهانی شدن قدیمی را اغلب به یک سیستم استثماری یک طرفه تبدیل کرده (مواد خام در مقابل رشوه به خبرگان ملی و محلی) و از این طریق به عدم رشد و توسعه واقعی این کشورها می‌انجامد، کاملاً متضاد است.

پول‌ها اغلب به عنوان اعتبارهای درازمدت و بازپرداخت انعطاف‌پذیر و بهره‌های نازل‌تر از «بازار» در اختیار کشورهای شریک قرار می‌گیرد.^{۴۳} نهاد "بروکینگ" آمریکایی سیاست اعتباری چین را «دوستانه» تخمین زد^{۴۴} و نهادهای دیگر آنرا «صبور» به معنی **Patient Local Capital** معرفی می‌کنند.

برخلاف کشورهای غربی و ابزارهای کارشان از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی، چین اعتبارهای خود را معمولاً نه دو جانبه، بلکه برپایه‌های دیگری از جمله برپایه کنسرسیوم که از سوی جوامع بزرگ کشورها تضمین شده در اختیار کشورها می‌نهد و از این طریق هم خطرات را کاهش می‌دهد و هم سطح بهره را پایین نگاه می‌دارد.

ولی بیش از هرچیز این اعتبارها با مقررات اقتصادی و پیش‌شرط‌های سیاسی مشروط نیست،^{۴۵} یعنی بجز کنترل ماندگار کیفی پروژه، شرط و شروطی مانند توقعات و مقررات سیاسی نولیبرال معمول صندوق بین‌المللی و بانک جهانی در مورد اقتصاد ریاضتی، خصوصی سازی، کاهش بودجه‌های اجتماعی و توزیع به ضرر عموم مردم^{۴۶} وجود ندارد. همکاری بدون هرگونه شرط و شروط سیاسی همین‌طور نیز با کشورهای اروپای مرکزی و شرقی صورت می‌گیرد که اغلب حتی عضو اتحادیه اروپایی هستند. این‌طور به نظر می‌رسد که در پروژه یک کمربند -یک راه اصول فلسفه کنفوسیوس «هماهنگی و هارمونی در تنوع» همین‌طور به واقعیت تبدیل می‌شود.^{۴۷}

تأثیرات مثبت بر اقتصاد جهانی

در بالا به برخی از تاثیرهای پروژه یک کمربند-یک راه بر اقتصاد جهانی اشاره کردیم. در مشایعت تنگاتنگ علمی این پروژه، طبیعتاً تحلیل تاثیرات آن نیز لازم است که تحلیل اثرطرفیت سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و همین‌طور سرمایه‌گذاری شرکت‌های خصوصی، تاثیر توزیع رفاه، تاثیرات بوم‌شناسی و اجتماعی و یا خیلی ساده تاثیر خالص بر حجم تجارت جهانی (بین «تولید تجارت» بین کشورهای سهام و «انتقال تجارت» به ضرر کشورهای سوم) از این قبیل است.

بدین سان محققین بانک جهانی در مورد حجم تجارت به این نتیجه رسیدند که تجارت بین ۷۱ کشور شریک در پروژه یک کمربند-یک راه در سال ۲۰۱۸ به طور خالص ۴٪ افزایش داشته،^{۴۸} که به معنی افزایش ۳ تا ۳۱٪ تجارت جهانی است. از این رو سرمایه‌گذاری چین در کشورهای سهام برخلاف خرداقتصادی معمول، به جای حجم کم‌تر با حجم بیش‌تر تجارت این کشورها همراه بوده است که از این طریق به جای سوبسید تجارت (که اغلب فرض بر آن نهاده می‌شود) آن را تقویت کرده است.^{۴۹}

آیا چین از نظر مالی بیش از توان خود عمل می‌کند؟

چین در خلال سال‌هایی که به عنوان کارخانه جهان عمل می‌کرد، ذخیره ارزی قابل توجهی به حجم حداکثر ۴ بیلیون دلار جمع‌آوری کرد. این ذخیره در طی دهه‌های اخیر در چارچوب مدل توسعه نوین اقتصاد درونی با کاهش مازاد صادراتی و افزایش فعالیت‌های مالی خارجی، کاهش پیدا کرده و به ۳ بیلیون دلار رسیده است. این پول در گذشته به طور معمول منفعل (هرچند در سال‌های گذشته تا اندازه‌ای مطمئن) در اوراق قرضه دولتی ایالات متحده آمریکا سرمایه‌گذاری می‌شد، که در واقع کسری بودجه دولت آمریکا را ترمیم می‌کرد و در واقع مورد سوداگری مالی در وال‌استریت بود.^{۵۰}

امروز این منابع گرایشاً از یک طرف کم‌تر می‌شود و از طرف دیگر به شکل دیگری و به طور فعال به کار گرفته می‌شود. به این صورت بانک مرکزی چین در واقع می‌تواند بانک‌های عمومی دولتی، بانک‌های متعدد بین‌المللی و بانک‌های چینی ویژه و همین‌طور بنیادهایی که در ارتباط با پروژه یک کمربند-یک راه قرار دارند را از نظر بانکی در سرمایه‌گذاری‌های واقعیشان کمک کنند،^{۵۱} و همین‌طور می‌تواند از این طریق ذخایر ارزی چین را مانند هر خلق پول عادی بانکی تا چندین برابر حجم اعتبار استفاده کند. رقم ۱۵ بیلیون دلار به عنوان حجم بالقوه برای پروژه یک کمربند-یک راه رسماً اعلام شد.^{۵۲} تنها بانک EXIM چین اخیراً مرز بیلیونی صدور وام را پشت‌سر نهاد.^{۵۳} ما در این جا در مورد توان مالی سخن می‌گوییم که این‌طور در گزارش‌دهی جاری به ندرت بیان می‌گردد، که هنوز به طور کامل بسیج نشده ولی در سال‌های آینده بسیج خواهد گردید. ذخایر ارزی چین از این طریق گرایشاً به جای انبار کردن اوراق کم بهره دولتی در بخش‌هایی با بهره واقعی بیش‌تری سرمایه‌گذاری خواهد شد.

ما در مورد ابعادی سخن می‌گوییم که جهان تاکنون نظیر آن را تجربه نکرده و در نتیجه هشدارهای مداوم در مورد «بدهی‌های بیش از حد» که از طرف رسانه‌های غربی با علاقه تبلیغ می‌گردد، تا حدی رنگ می‌بازد. به هر صورت در حال حاضر نشانه‌هایی در دست نیست که خیزش بین‌المللی پروژه یک کمربند-یک راه آن‌طور که در غرب پیش‌بینی می‌شود به خاطر نوعی اقدام غیرحرفه‌ای مالی به ویژه در اثر بدهی‌های بیش از حد جمهوری خلق چین فروخواهد ریخت و یا متوقف خواهد شد. همان‌طور که گفته شد سیستم و کنترل مالی بسیار حرفه‌ای که از رشد سوداگری‌های لجام‌گسیخته بین‌المللی و Leverages (اهرم‌های خطرناک از طریق بانک‌های

سرمایه‌گذاری و بانک‌های در سایه به وسیله مشتقات غیرقابل کنترل) جلوگیری می‌کند به ارز کشوری وفادار می‌ماند و علاوه بر این حاکمیت بازار بورس ملی را در دست خود نگاه می‌دارد عملاً برای همیشه قابل تثبیت است.^{۵۴}

لذا ثبات مالی در وهله اول مسأله استفاده کمی از ذخایر ارزی چین در سطوح بیلوونی نیست. ولی در عین حال مسأله تلقین این امر هم نیست که چین اکنون می‌تواند جهان را به بهشت برین تبدیل کند. صف کشورهای محتاج و علاقمند به سرمایه‌گذاری‌های چین هم اکنون بسیار طولانی است. مسأله بیش‌تر برسر شفافیت در سیستم مالی ملی و بعضاً بین‌المللی است، که به طور اشتراکی و منطقی اجرا می‌گردد.

مهم‌ترین بانک‌هایی که در پروژه یک کمربند-یک راه فعالیت می‌کنند عبارتند از :

- **Asia Infrastructure Investment Bank** که آلمان و بریتانیا نیز به عضویت آن درآمده‌اند.
- **China Development Bank**
- **New Development Bank** (بانک بریکس)
- **China EXim BANK**

علاوه بر آن یک سلسله از بنیادهای ویژه تاسیس شده، از جمله:

- بنیاد عمومی جاده ابریشم
 - بنیاد برای اقدامات در مورد بوم‌شناسی جهانی
 - بنیادی برای همکاری‌های جنوب/جنوب
 - بنیادی برای پروژه جامعه کشورهای آمریکای لاتین و دریای کرائیب
 - بنیاد ویژه برای پروژه‌ها و مناطق در آفریقا، کشورهای عربی، بنیادی برای اورآسیا و نظیر آن
- روی هم رفته تنها برای این بانک‌ها سرمایه‌هایی مورد نظرند که به بانک جهانی و بانک‌های توسعه جهانی شدن سابق برتری دارند.^{۵۶}

کمک‌هایی که کشورهای غربی به ویژه اتحادیه اروپایی اکنون در واکنش به ابتکارهای شبکه بین‌المللی چین در آسیای جنوب شرقی و یا آفریقا مثلاً در چارچوب سیاست راهبردی اتصال ارایه می‌کنند، ناچیز جلوه می‌کند و بیش از چند میلیارد نیست. (۴ میلیارد یورو در همایش اتحادیه اروپایی- آفریقا در سال ۲۰۱۷ وعده داده شد)،

که به صورت قسط تا اواسط دهه ۲۰۲۰ (در مقابل ۱۲۳ میلیارد یورو برای آسیا تا سال ۲۰۲۷)^{۵۷} و تا آنجا که مشهود بود، چشم‌انداز مشخص برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های اقتصاد واقعی و پروژه‌های زیرساختی مشخص ارایه نمی‌کرد. برای اتحادیه اروپایی به ویژه برای خانم "مرکل" و "می" (نخست‌وزیر وقت انگلیس) در سفر خود به آفریقا عمده متوقف‌ساختن موج مهاجرین و پناهجویان بود و نه کمک برای توسعه.^{۵۸}

ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۹ با یک ابتکار زیرساختی هندو-پاسیفیک زیر نام **Blue Dot** واکنش نشان داد که البته تاکنون کمک‌های مالی مشخصی دیده نشده است. این‌طور به نظر می‌رسد که به طور عمده این یک ابتکار تجارت‌محور است که به وسیله بانک‌های خصوصی اسپانسر شده است، که البته مدعی است که پروژه جاده ابریشم را از منظر پایداری و کیفی ارزشیابی خواهد کرد.^{۵۹}

«تله بدهی‌ها» برای کشورهای در حال رشد؟

یکی از انتقاد های اصلی رسانه‌ها و نویسندگان غربی، خطر «بردگی بدهی‌ها» و وابستگی غیرقابل بازگشت کشورهای شریک چین به اعتبارهای دریافتی است که دیگر نخواهند توانست آن را بازپرداخت کنند. بنابر این تز، چین کشورهای در حال رشد را با آن‌چنان بدهی‌های سنگینی به حال خودرها می‌کند که از پرداخت قسط و بهره وام ناتوان خواهند ماند و مجبور خواهند شد یک اعتبار را با گرفتن اعتبار بعدی بازپرداخت کنند و یا این که دیگر روزی صاحب زیرساخت‌های خود نخواهند ماند.^{۶۰}

این‌طور به نظر می‌رسد که واقعیت عینی تله بدهی‌های جهانی کنونی، ناشی از جهانی‌شدن کهنه و رژیم بانک جهانی و صندوق بین‌المللی در اینجا مو به مو در یک سناریوی وحشتناک آینده چینی پیش‌بینی می‌شود. برخی از مبلغین این روایت ممکن است به دام یک چنین فرافکنی روانی بیافتند،^{۶۱} و برای برخی دیگر شاید افق فانتازی در مورد «امکان رسیدن به جهانی دیگر» محو شده. خیلی ساده بگوییم، آن‌ها قادر نیستند تصور کنند که همکاری برای رشد و توسعه بدون استثمار هم ممکن است.

چین همان‌طور که در بالا گفته شد سنت نسبتاً طولانی در همبستگی با کشورهای در حال رشد دارد، بدون این‌که تاکنون مواردی از «اسارت ناشی از بدهی‌ها» پدید آمده باشد. و چین در مورد خود نیز به کرات

ثابت کرده که قادر است هرگونه «گیره اعتباری» با اعتبارگیرندگان داخلی را به کمک سیستم مالی انعطاف پذیر خود، مدیریت کند.^{۶۲}

علاوه بر آن کشورهای مربوطه در ابزارهای جدید تامین مالی بانک‌ها و بنیادهای بین‌المللی مانند **AIB** بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا و بانک بریکس، عمدتاً با داشتن حق رای سهمیند و از این طریق می‌توانند در موارد احتمالی مانع از این شوند که سیستمی از اسارت ناشی از بدهی‌ها به چین ایجاد شود. همان‌طور که گفته شد اعتبارهای چینی اغلب شفاف و برپایه چندجانبه بناگردیده است. برعکس: این‌طور به نظر می‌رسد که در طرف چینی، به مراتب اعتماد بیش‌تری به اعتبار حقوق‌بین‌الملل در رابطه با سرمایه‌گذاری‌های خصوصی و یا دولتی و همین‌طور قراردادهای در خارج و همین‌طور در پایبندی به قراردادها و یا علاقه به همکاری کشورهای شریک که به اندازه کافی به اتحادیه اروپایی و یا به کشورهای عضو ناتو تعلق دارند، یعنی از نظر راهبردی بیش‌تر به امپراتوری متمایلند، وجود دارد. تجربیات متعدد جدی با خودکامگی بین‌المللی واشنگتن، لندن و اذنباشان در اتحادیه اروپایی، استرالیا، کانادا و یا ژاپن، در غصب غیرقانونی اندوخته‌های بانکی، ذخیره‌های طلا و دیگر ثروت‌های کشورهای خارجی (مثلاً در موارد **ZTE**، هواوی و یا چاینا موبایل) و کشورهای «نامطلوب» متعدد و شرکت‌ها و افراد خصوصی آن‌ها، باید چین را در مورد سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی محتاط‌تر سازد. البته با علم به این پیش‌زمینه، می‌توان از این موضع حرکت کرد که در انتقال میلیاردهای پروژه یک کمربند-یک راه هیچ بانک آمریکایی و یا اروپایی سهم نیست.

اسناد نامبرده **GDP Center** برای پروژه یک کمربند-یک راه و بررسی‌های متعدد دیگر حاکی از مذاکرات جدید متعدد در مورد تغییر شرایط اعتباری، سرمایه‌گذاری مجدد، تمدید مهلت پرداخت و حتی بخشودگی کامل بدهی‌ها از سوی چین برای برخی از کشورهای در حال رشد می‌باشد.^{۶۳} و چین خود و کشورهای شریک را از گرفتاری در دام بدهی‌ها بسیار دور برآورد می‌کند.^{۶۴}

و سرانجام منابع اطلاعات در مورد پروژه یک کمربند-یک راه پر است از اسناد رسمی، تأملات، تحلیل‌ها و پیشنهادات برای بهبود شیوه اداره تا بتوان بدهی‌ها را قابل پرداخت نگاه داشت (در این بین برای این کار **Debt**

Sustainability Framework چارچوب پایداری بدهی‌ها بین‌المللی ایجاد شده است).^{۶۵}

بدیهی است که یک چنین مجموعه پروژه‌های پیچیده، گسترده و نوینی با متفاوت‌ترین پروژه‌ها و اشکال سرمایه‌گذاری و بانک‌ها و بنیادها و کشورهای سهام، که اغلب تجربه کافی در مدیریت حرفه‌ای پروژه‌ها را دارا نیستند، نیازمند تصحیح و ترمیم مداوم تامین مالی است و آن‌هم نه تنها در جزئیات یک اعتبار فردی مورد نیاز، بلکه در سطح یک کشور شریک احتمالاً نیازمند با اعتبارات فردی متعدد خود و در آخر در سطح حجم کلی اعتبارات، که از نظر اقتصاد کلان چین روی هم رفته قادر است طی مدت زمان مشخصی تامین کند. همین‌طور در زمینه تامین مالی و کنترل کیفیت و تاثیر پروژه‌ها،^{۶۶} و یا نیز در سرمایه‌گذاری‌های مجدد ضرور برای کشورهای دریافت‌کننده منفرد، این نشانه آرام‌بخشی است که سازمان‌های فرعی سازمان ملل متحد مانند **UNDP**، **UNEP** و یا **FAO**، روز به روز بیش‌تر سهام می‌گردند.

جاده ابریشم سبز^{۶۷}: زیر کنترل اکولوژیک

در این بین کلیه پروژه‌های جاده ابریشم تابع شاخصه‌های سنگین و سخت زیست‌محیطی و کنترل زیست‌محیطی پروژه است. به طور کلی پروژه‌های جاده ابریشم نوین، گرانیگاه ترکیب مختلف روش‌های حمل و نقل در امتداد مسیر انتقال کالا (**Modal Split**) را از حمل و نقل دریایی که بسیار کند و از نظر زیست‌محیطی بسیار مخرب است به خطوط آهن منتقل می‌کند. از این رو خطوط آهن روز به روز بیش‌تر نقل و انتقالات دریایی را که ارزان ولی کند و از نظر زیست‌محیطی مخرب بوده و بیش‌ترین سهم برون فرست در **Global Modal Split** را به خود اختصاص می‌دهد، جایگزین می‌کند. در حال حاضر ما در مورد ۵-۱۰٪ حمل و نقل دریایی که به وسیله خطوط آهن جایگزین می‌شود، سخن می‌گوییم^{۶۸}؛ ولی این گرایش شدت می‌یابد. خطوط آهن همین‌طور بعضاً ترافیک هوایی را که هرچند سریع ولی بسیار گران و در ضمن از نظر زیست‌محیطی مخرب است جایگزین می‌کند.^{۶۹}

اکنون طرح **Smart City** و یا **Wise City** همین‌طور و به ویژه در امتداد خطوط آهن بخشی از «جاده ابریشم زیست‌محیطی» است.^{۷۰} ما شهر اورومچی، پایتخت استان اویغورها را به عنوان محل تقاطع مهم قبلاً ذکر کرده بودیم.

تجزیه و تحلیل‌های بین‌المللی مشایعت کننده پروژه و نیز مکانیسم‌های هدایت‌کننده که روز به روز هوشمندتر می‌شود، در کنار کنترل فزاینده و فشرده کیفیت مثلاً در جلوگیری از تله بدهی‌ها، مبارزه با ارتشاً و ارتقاء کارآیی عمومی، گرانگاهی نیز در تقویت محیط زیست یعنی در زمینه مبارزه علیه جنگل‌زدایی، تضمین و تثبیت جنگل‌های استوایی و غیره دارد.^{۷۱} مثلاً برنامه عمران سازمان ملل متحد **UNDP** و بانک عمران چین به اتفاق یک چارچوب بین‌المللی برای استانداردهای سرمایه‌گذاری برای رشد و توسعه پایدار زیست‌محیطی آماده و منتشر کردند.^{۷۲}

چنین اطلاعاتی را در رسانه‌های غربی نه تنها باید با ذره‌بین جست‌وجو کرد، بلکه در عین حال این سؤال مطرح می‌شود که غرب که مدام چین را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد، در کلیه این مسایل مربوط به جامعه بشری و دقیقتر، در درون روندهای سازمان ملل کجاست و چه می‌کند؟ نه تنها هیچ ابتکار مشابهی از طرف غرب به چشم نمی‌خورد، برعکس، همان‌طور که ۲۵مین کنفرانس زیست‌محیطی سازمان ملل متحد در مادرید در دسامبر سال ۲۰۱۹ به شکل بسیار ناخوشایندی نشان داد ما شاهد انسداد در همه سطوح هستیم.

نمونه چین در آفریقا

همکاری تنگاتنگ چین با اکثر کشورهای آفریقایی یکی از بزرگترین انتقادات و یا بهتر بگوییم ترس رسانه‌های غربی است: «برده بدهی‌ها»، «امپریالیسم نوین»، «قدرت طلبی»، «ویرانی محیط زیست»، «تاراج منابع»، «زمین‌خواری» و غیره مجموعه روشنی از بازتاب آن‌چه که غرب از جهانی ساختن استعماری و امپریالیستی گذشته خود به عنوان وضعیت نرمال می‌شناخت، است.

همان‌طور که قبلاً گفته شد چین دارای سنت طولانی در روابط دوستانه و همبسته و نه استعماری با اغلب کشورهای آفریقایی است.^{۷۳} و ظاهراً این روابط امروز نشان می‌دهد که «چین در جبهه درست تاریخ» قرار داشت.

بین سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ شرکت‌های چینی قریب ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آفریقا داشته‌اند (**Foreign Direct Investment-FDI**). چین امروز بیش از یک سوم کلیه سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌های

زیربنایی در آفریقا را عهده دار است و محاسبه شده که سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی دولتی چین به طور عمده روی گلوگاه‌ها و انپاس‌های توسعه و تکامل **Bottlenecks** متمرکز شده است.^{۷۴}

همین‌طور تحقیقات منابع آمریکایی در مورد تعهدات چین در آفریقا دانستنی‌های بسیار جالب توجهی را برملا کرد. مثلاً شبکه پروژه چین-آفریقا، وابسته به دانشگاه جان هاپکینز به این نتیجه رسیده، که «تعهدات چین در آفریقا روی حواجی زیرساختاری متمرکز شده است.»^{۷۵}

همین‌طور بنیاد آمریکایی کارنگی به این نتیجه رسیده که تعهدات چین در قبال آفریقا به مبارزه پایا علیه فقر کمک می‌کند.^{۷۶}

شرکت مشاورتی آمریکایی "مک کنزی" که فارغ از هر نوع مهر و محبتی به سیستم و سیاست چین است در سال ۲۰۱۷ بیش از ۱۰۰۰ شرکت چینی در آفریقا (از بین روی هم رفته بیش از ۱۰ هزار شرکت چینی که در آفریقا فعالیت می‌کنند) را مورد بررسی قرار داد و سؤالاتی مطرح کرد که نهایتاً مسائل غافلگیرکننده‌ای را برملا کرد:^{۷۷}

- تقریباً ۹۰٪ شاغلین در شرکت‌های چینی در آفریقا از مردم محلی یعنی آفریقایی بودند.
- شرکت‌های چینی روی هم رفته چندین میلیون انسان آفریقایی (بادر نظر گرفتن ۱۰ هزار شرکت چینی تا ۱۰ میلیون نفر) را شاغل به کار کرده‌اند.
- دوسوم شرکت‌ها تعلیم و تربیت حرفه‌ای شاغلین آفریقایی خود را تضمین می‌کنند.
- یک سوم شرکت‌ها فن‌آوری‌های نوینی وارد کشور کرده‌اند.
- هم‌اکنون ۴۴٪ مدیران شرکت‌های چینی، آفریقایی هستند (در برخی از شرکت‌ها تا ۸۰٪).
- «شرکت‌های چینی در آفریقا ارضای حواجی بازارهای آفریقایی را دنبال می‌کنند و برای صدور تولید نمی‌کنند.»
- «۷۴٪ شرکت‌های چینی در آفریقا سرمایه‌گذاری‌هایی را صورت داده‌اند که در دراز مدت آن‌ها را با آفریقا مربوط نگه‌دارد و نه قراردادهای کوتاه مدت تجاری و ساختمانی.»

نتیجه‌گیری نهایی مک کنزی:

«روی هم رفته ما بر این عقیده‌ایم که تعهدات روزافزون چین نسبت به اقتصادها، دولت‌ها و کارآفرینان آفریقایی بسیار مثبت است.»

تحقیقات مختلف دیگری نیز به نتیجه‌گیری‌های مشابهی دست یافتند:

- تقریباً ۴۰۰ هزار آفریقایی هم‌اکنون در چین تحصیل می‌کنند و تاکنون بیش از ۱۶۰ هزار آفریقایی فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های چینی هستند.^{۷۸}
 - شرکت‌های کشاورزی چینی و کارشناسان کشاورزی چینی، کشاورزی در آفریقا را تامین و احیاء می‌کنند.
 - چین در بهترین حالت در بخش تولیدات نساجی رقابت می‌کند. ولی به غیر از آن چین در محل به ویژه محصولات تکمیل‌کننده مانند الکترونیک با قیمت‌های مناسب‌تر از کالاهای آمریکایی و اروپایی برای بازار محلی تولید می‌کند، که قدرت خرید در محل را ارتقا می‌بخشد.^{۷۹}
 - کمک‌های چین برای رشد و توسعه ODA، خودگردانی مالی در کشورهای دریافت‌کننده آفریقایی را افزایش بخشید و از این طریق مقدور ساخته تا این کشورها بودجه بخش‌های بهداشت و تندرستی و تعلیم و تربیتی را بیش‌تر کنند.^{۸۰}
 - برچسب **Made in China** برای محصولاتی که در آفریقا تولید می‌شود باید رفته رفته به وسیله برچسب **Made in Africa** جایگزین گردد.^{۸۱}
- تحقیقات آمریکایی در رابطه با «زمین‌خواری» فرضی چین **Landgrabbing** به این نتیجه می‌رسد:^{۸۲}
- زمین‌خواری چین قابل اثبات نیست. چین در بین کشورهای غیرآفریقایی که در آفریقا صاحب زمینند خیلی عقب‌تر از «زمین‌خواران بزرگ» از جمله ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر، عربستان سعودی، سنگاپور، هلند، هندوستان، مالزی ... است و در رتبه ۱۹ قرار گرفته است.
 - به جای ۶ میلیون هکتاری که در غرب ادعا می‌شود، تنها می‌توان ۲۴۰ هزار هکتار زمین در مالکیت شرکت‌های چینی را اثبات کرد.
- در ارتباط با دزدی و تاراج فرضی منابع:

- آفریقا تاکنون مهمترین شریک چین برای تامین منابع این کشور نبوده است. تجارت با آفریقا، از جمله تجارت مواد خام کم تر از ۱۰٪ تجارت خارجی چین را تشکیل می دهد.^{۸۳}
 - از این رو بخش بزرگی از سرمایه گذاری های دولتی چین در آفریقا برای استخراج منابع انجام نمی گیرد (به طور عام کم تر از ۳۰٪ صرف استخراج منابع می گردد)، بلکه مصروف بنای زیرساختها، فناوری اطلاعاتی و تعلیم و تربیت می گردد.^{۸۴}
 - اغلب سرمایه گذاری های دولتی در کشورهای از نظر منابع طبیعی فقیر مانند زامبیا و یا تانزانیا صورت می گیرد.^{۸۵}
- سرانجام وجود همه این فاکتورها است که چرا چینی ها در آفریقا محبوبند:
- تحقیقات نیابتی از سوی **Afrobarometer**^{۸۶} در ۳۶ کشور آفریقایی در سال ۲۰۱۵ نشان داد که ۶۳٪ سؤال شوندگان آفریقایی نقش سیاسی و اقتصادی چین در آفریقا را ارج می نهند و تاثیر چین بر آفریقا را مثبت ارزیابی می کنند. در کنار سرمایه گذاری در زیرساختها و برای رشد و توسعه «رفتار متفاوت بایکدیگر» (و همین طور تعامل و مذاکره از موضع برابر) علت این ارزیابی مثبت نامیده می شد.^{۸۷}
 - نمایندگی بنیاد کنراد آدناور وابسته به حزب مسیحی دمکرات (آلمان) در سنگال به همین مناسبت به مرکز گزارش داد: «چین در سنگال دارای شهرت و محبوبیت فراوان است و به خاطر کارایی و مساعی اش مورد تقدیر قرار می گیرد (...). رسانه ها در مورد حضور چین بسیار مثبت گزارش می دهند (...). برعکس جو ضد غربی روی هم رفته شدیدتر می شود.^{۸۸}
- همه جا شعار «آفریقا برمی خیزد» (**Africa on the rise**) و یا «قاره بیدار شده» قابل مشاهده است و در مورد منابع و توان های این قاره به شدت گمانه زنی می شود ولی چه کسی به آفریقا کمک می کند تا پس از ده ها سال صبر و تحمل و عقب افتادگی، پس از فاز مبارزات آزادی بخش ملی و ضد استعماری دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و سلطه جهانی شدن نولیبرالی و امپریالیستی دهه ۱۹۸۰ به بعد صنایع خود را توسعه و تکامل بخشد؟ چین!
- و این کمک ها سرجمع برای جلوگیری از مهاجرت های اقتصادی و هجوم پناهجویان در آینده بیش از آن چه که اتحادیه اروپایی انجام می دهد^{۸۹}، بهتر و کارا تر کمک می کند. فعالیت های اتحادیه اروپایی در این زمینه، بدون ایده، بدون پروژه مشخص و بیش از هرچیز با کمک مالی ناچیز فقط به دادن وعده های پوشالی و به

تشکیل کنفرانس اتحادیه اروپایی-آفریقا و قناعت به ایجاد اردوگاه‌های موقت و استمداد طلبیدن از قایق‌های پلیس لیبی محدود می‌شود. طبیعی است که انسان به عنوان وزیر آفریقایی در این کنفرانس شرکت می‌کند. ولی وزیر امور خارجه کنیا و یا نیجریه هم «قلعه اروپایی» را درک می‌کند و به خوبی می‌داند که خانم مرکل به ویژه زیر فشار داخلی باید به آفریقا سفر کند و آن‌ها می‌دانند کجا و با چه کسی خواهند توانست به پیشرفت واقعی دستیابند.

«شیوه اداره» پروژه یک کمربند-یک راه: انجمن‌ها، مشابعت تحلیلی، تصحیح و ترمیم مستمر

چین روابط بین‌المللی خود را چون ایالات متحده آمریکا به طور فزاینده‌ای دوجانبه (مثل TTIP) و با دور زدن چندجانبه‌گرایی که در چارچوب سازمان تجارت جهانی خود خلق کرده، سازماندهی نمی‌کند، بلکه بیش‌تر در پی ایجاد روابط چندجانبه در تامین مالی و سرمایه‌گذاری ولی همین‌طور در شمایل انجمن‌های همکاری و کنفرانس‌های سالانه است. بدین سان نه تنها سالیانه دوره‌های هم‌آهنگی با کشورهای شریک در پروژه یک کمربند-یک راه در آفریقا، اروپا و یا آمریکای لاتین صورت می‌گیرد، بلکه این دوره‌ها برای تمام کشورهای شریک در جهان انجام می‌شود. در آوریل ۲۰۱۹ فوروم دوم پروژه یک کمربند-یک راه در پکن صورت گرفت.^{۹۰} و مثلاً با کشورهای اروپای شرقی و مرکزی فرمات ۱+۱۶ وجود دارد که در پایین به آن اشاره خواهد شد.

در کنار مسأله تطبیق انعطاف‌پذیر مستمر سرمایه‌گذاری‌ها که در بالا مطرح شد، باید همین‌طور منتقدانه اشاره کرد که اصول چینی و بین‌المللی عدم دخالت در امور داخلی کشورها همراه با فرهنگ‌ها و ساختارهای کهنه و فاسد موجود و با کنترل بسیار ضعیف نقطه‌ای در ضمن باعث شد که استانداردهای کار و محیط زیست به خصوص در اوایل کار همیشه رعایت نشود.

تحقیقات چینی نشان داد که ۹۹٪ از ده‌هزار شرکت چینی، شرکت‌های خصوصی کوچک و متوسط بوده‌اند که صاحبان آن‌ها به اندازه کافی صلاحیت لازم برای فعالیت خارج از کشور را نداشته‌اند و استانداردهای لازم کاری و اجتماعی محلی را به اندازه کافی نمی‌شناختند و یا مورد توجه قرار نمی‌دادند.^{۹۱}

تقویت و حمایت رشد کشورهای به ویژه آفریقای برای رسیدن به سطح کشورهای صنعتی رقابت پذیر و ایجاد توان تولیدی در محل، در دراز مدت، به جای بیرون راندن سریع آن‌ها از بازار به خاطر برتری خویش و بادر نظر گرفتن تفوق تولیدی حتی شرکت‌های کوچک چینی یک اقدام آکروباتی بود که هیچ‌یک از کشورهای صنعتی غرب تاکنون حتی به آن فکر نکرده بود. مردم آفریقا برای کوتاه مدت از سوی شرکت‌های چینی با محصولات الکترونیکی ارزشمند تامین می‌شوند ولی هم‌زمان با آن تولید محصولات ارزشمند به دست نیروهای خودی نیز بنا می‌گردد.^{۹۲}

مسائل منفرد زیست‌محیطی در زمینه نفت، مس، کوبالت و استخراج طلا در کشورهای آنگولا، غنا، چاد و یا جمهوری خلق کنگو رسانه‌های غربی را پر کرد.^{۹۳} ولی این نتیجه‌گیری که پروژه یک کمربند-یک راه تنها از سرمایه‌گذاری‌های پر ضرر چینی تامین می‌شود که فشار سنگینی به اقتصاد درونی چین وارد می‌کند و از این رو دیگر چیزی نمانده و «حباب یک کمربند-یک راه» به زودی خواهد ترکید^{۹۴}، را می‌توان در این بین یکی از آرزوهای غرب دانست.

چین قواعد سرمایه‌گذاری را به دنبال این تجربه و تجربیات دیگر به طور مستمر تدقیق می‌کند^{۹۵} و سرمایه‌گذاری‌های پروژه جاده ابریشم در آفریقا را مثلاً از مدتی پیش از سوی موسسه چین-آفریقا مورد تحلیل و کنترل قرار داده است.^{۹۶}

چین در اتحادیه اروپایی

به نظر اتحادیه اروپایی حضور چین در آفریقا و همین‌طور در آمریکای لاتین^{۹۷} و جنوب شرقی آسیا (که در بالا اشاره شد)^{۹۸}، خیلی بد است. ولی حضور چین در اتحادیه اروپایی ظاهراً بسیار مناسب است تا به ترس و وحشت دامن زده و روایت «چین در قلب اتحادیه گوه فرو می‌کند»^{۹۹} را از توبره بیرون آورد.

گویی این که اتحادیه اروپایی با تولد یک اتحادیه ارزی درهم‌ریخته نولیبرال و پول‌محور بدون اتحاد اقتصادی و اجتماعی، که عاری از هرگونه دانش پایه اقتصادی است، خود به اندازه کافی انشقاق بوجود نیاورده و گوه فرو نبرده است.

گویی این که اتحادیه اروپایی بدنبال صدور دستورها و مقررات سیاسی اجتماعی و مالی اقتدارگرایانه برای کشورهای ضعیف عضو، مثلاً رفتار متکبرانه گروه «ترویکا» در یونان و یا اعلام سیاست «اتحادیه اروپایی با دو سرعت حرکت» و یا «اتحادیه اروپایی شمالی» علیه «اتحادیه اروپایی جنوبی»، خودداری از اجرای مکانیسم‌های حداقل برای تعدیل از سوی آلمان به اندازه کافی یک پارچگی خود را از دست نداده است.

و اکنون کشورهای فراموش شده در اتحادیه اروپایی در اروپای میانه، جنوبی و شرقی و حاشیه‌ای، بدون توانایی اقتصادی، بدون عملکرد ستادهای مرکزی و یا مرکزیت، زیر سلطه کنسرنهای آلمانی قرار گرفته و خیلی بدیهی شرکت‌های بزرگی مثل تله کام یونان و یا فرودگاه‌های یونان (فراپورت) و یا صنایع خودروسازی کشورهای اروپای شرقی همه به مالکیت آنها درآمده است.

در آلمان نیز وضع برهمن منوال است. شرق (خودی) فارغ از این که ما در طول ۳۰ سال آینده چقدر مالیات همبستگی پردازیم و چقدر برای تعمیر ساختارهای شهری و روستایی، بزرگ‌راه‌ها و یا جاده‌ها شرق هزینه کنیم، نمی‌تواند عقب‌افتادگی ساختاری خود را جبران کند. مسئولین سیاسی در برلین در مقابل فاجعه ناشی از ۴۰ سال تعصب نئولیبرالی در آلمان و اتحادیه اروپایی قرار گرفته‌اند.

و در این شرایط چین ظاهر می‌شود و به جای پول بنیادهای زیرساختی اتحادیه اروپایی، که اغلب در مرداب فساد و ارتشاً ناپدید می‌شود، پیشنهاد همکاری درازمدت با حقوق متساوی، قراردادهای شفاف در چارچوب قوانین بین‌المللی، اعتبارهای درازمدت جالب، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، ایجاد اشتغال با رشد اقتصادی واقعی با چشم‌انداز «ارتقاء» فراموش‌شدگان و امید تکامل آنها می‌کند. و به این صورت از جمله:

- جاده خارج شهری از شرق به غرب در مقدونیه ساخته می‌شود^{۱۰۰}
- سیستم حمل و نقل عمومی در اسکوپیه تکامل می‌یابد
- شبکه برق یونانی **ADMIE** (با ۲۴٪ سهم چینی) نوسازی و ترمیم می‌شود
- در صربستان کارخانه ذوب آهن و نیروگاه‌های دمایی ساخته می‌شود
- خط آهن قطارهای سریع‌السیر بین بوداپست و بلگراد ساخته می‌شود
- بندر از کارافتاده پیرئوس (که ترویکای اتحادیه اروپایی یونان را مجبور به خصوصی سازی آن کرد، و هیچ سرمایه‌گذار غربی حاضر به همکاری نشد) از طرف شرکت چینی **COSCO** خریداری شد (۵۱٪ سهم) و

پس از سرمایه‌گذاری سنگین (حداقل ۴ میلیارد دلار) و نوسازی اکنون با موفقیت مورد بهره‌برداری است. امروز پیرووس بزرگترین بندر حمل و نقل کانتینری در دریای مدیترانه شده که حمل بار و همین‌طور افزایش اشتغال چندین برابر شده و تمامی منطقه را احیاً نموده و بزودی اولین ارتباط سریع بین بندر و آتن نیز برقرار خواهد شد.^{۱۰۱}

این لیست را می‌توان در کشورهای اصلی اتحادیه اروپایی نیز ادامه داد:

- بندر ایتالیایی "تریست" و "جنوآ" به عنوان ایستگاه آخر جاده ابریشم نوین گسترش داده شد.^{۱۰۲}
- بندر داخلی دویسبورگ یکی از نقاط تقاطع جاده ابریشم نوین در اروپا گسترش داده شد و می‌تواند در هفته بیش از ۲۰۰ قطار کانتینری چینی،^{۱۰۳} که بیش از ۱۱۰۰۰ کیلومتر پشت سر می‌گذارند^{۱۰۴} و در این بین نیز مملو از کالا بازمی‌گردند (و انشالله بزودی جایگزین کشتی‌های کانتینری وحشتناک شوند^{۱۰۵})
- که حتی "دویچه باهن" که زیر رژیم نولیبیرالی در حمل و نقل بار دیگر به صرفه کار نمی‌کرد^{۱۰۶} نیز به دنبال این تحول حیات تازه‌ای پیدا کرد.^{۱۰۷}

چین و شرکت‌های چینی بین سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸ تقریباً ۳۸۰ میلیارد دلار چه خصوصی و چه دولتی در اروپا (همین‌طور فراسوی اروپا) سرمایه‌گذاری کردند. حتی بنیاد "برتلزمان" اخیراً طی تحقیقاتی از ترس و وحشت معمول در اتحادیه اروپایی در مقابل سرمایه‌گذاری‌های چینی با این استدلال کاست، که کشورهای غربی در سطح بین‌المللی روی هم نسبت به چین بیش‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند، هرچند به گونه‌ای دیگر و شاید کم‌تر هدفمند و کارا.^{۱۰۸}

کمیسیون اتحادیه اروپایی و شورای وزرای دیوان سالار همان واکنشی را نشان داد، که پیش‌بینی می‌شد. تدافعی، اقتدارجویانه و پرتکبر. مثلاً دستگاه بورکراسی اتحادیه اروپایی به خاطر دادن سفارش مستقل برای ایجاد خط آهن قطارهای سریع‌السیر بوداپست-بلغراد به چین، مجارستان را به دادگاه ارجاع کرد.

بدین سان پروژه یکدست کردن که در عمل ناتوان، و «واگرا» و لجام‌گسیخته و از نظر سیاسی-اداری به کجراهه رفته از آب درآمده بود، از نظر سیاسی محل کار رهبران اتحادیه شد. ناگهان یونان از محکوم کردن چین در سازمان ملل متحد به خاطر مسایل حقوق بشر که همه‌ساله و با وحدت نظر اتحادیه اروپایی صورت می‌گرفت و از مراسم قدیمی و مرسوم بشمار می‌رفت، خودداری کرد که به نوعی «شکستن پرهیزه» بود.^{۱۰۹}

پرتغال و مجارستان کراراً از امضای منشور متزورانه و نمایشی اتحادیه اروپایی علیه چین خودداری کردند.^{۱۱۰} و به عنوان اولین کشور G7 ایتالیا در سال ۲۰۱۹ سرکشانه به پروژه یک کمربند-یک راه ملحق شد. طبیعتاً فشار روی این کشورها افزایش پیدا می‌کند و «اولین کشورهای اروپای شرقی شکوه کردند که اتحادیه اروپایی قصد دارد آن‌ها را نسبت به چین بیگانه سازد.»^{۱۱۱}

همان‌طور که گفته شد اکنون چین و کشورهای اروپای میانه و شرقی و همین‌طور جنوب اروپا که در پروژه «یک کمربند-یک راه» شرکت دارند در چارچوب «۱۶+۱» (که اغلب این ۱۶ کشور، کشورهای اتحادیه اروپایی هستند) سازمان‌یافته‌اند و به طور منظم سالانه گردهم جمع می‌شوند و سرمایه‌گذاری‌ها را هماهنگ می‌کنند. یونان در سال ۲۰۱۹ نیز به آن‌ها پیوست (اکنون ۱۷ کشور) و ایتالیا نیز احتمالاً به آن‌ها خواهد پیوست. هفتمین همایش فرمات ۱۶+۱ در سال ۲۰۱۸ در صوفیه صورت گرفت که ۲۰ پروژه^{۱۱۲} جدید با خود به همراه داشت. هشتمین همایش در سال ۲۰۱۹ در دوبروونیک بود.

فرمات ۱۶+۱ چند بُعدی و «آسیایی-متحرک» و نه خشک و رسمی و «اروپایی-مکانیکی» است و چندجانبه‌گرایی انعطاف‌پذیر و دوجانبه‌گرایی^{۱۱۳} را با یکدیگر ترکیب می‌کند، چیزی که ظاهراً شرکای اروپایی در مقایسه با ساختارهای یک‌دست‌کننده رسمی اتحادیه اروپایی از آن قدردانی می‌کنند.

و در پایان حتی سوئیس سربزیر، محافظه‌کار، ثروتمند و بی‌طرف که برده دستگاه بوروکراسی اعمال فشار مالی بروکسل نیست نیز علاقمندی خود را برای شرکت در پروژه «یک کمربند-یک راه» اعلام کرد.^{۱۱۴}

پروژه "یک کمربند-یک راه" احتمالاً یکی از دلایل ترس و وحشت برای کسانی است که با زیباترین جملات از اروپا دفاع می‌کنند ولی منافع واقعی اورآسیایی اروپا را زیر پا می‌گذارند و «یک‌دست ساختن اروپا» را همیشه تنها به عنوان منافع قدرت جزئی خویش در برابر ضعیف‌ترها، علیه «حیات خلوت خود»، علیه «تنبل‌های» جنوب و شرق، علیه همکاری‌های کارا و همین‌طور متعادل، درک کرده‌اند.

حالا در واقع چه کسی در اتحادیه اروپایی برای جبران عقب‌افتادگی کشورهای حاشیه‌ای و برای همگرایی واقعی و از این طریق باثبات‌سازی دراز مدت اتحادیه کوشش می‌کند؟ نخست‌وزیر چین "لی که کیانگ" در همایش اتحادیه اروپایی و چین در سال ۲۰۱۹ لب کلام را بیان کرد: همکاری چین با کشورهای اروپا مرکزی و شرقی

«برای رشد و توسعه متعادل در درون اتحادیه اروپایی بسیار سودمند است و به نزدیکی و یک‌پارچگی اتحادیه اروپایی کمک می‌کند (...)^{۱۱۵} و پس از آن برای شرکت در همایش ۱۶+۱ به دوبروونیک سفر کرد.

چین در آلمان

ما به کمک یک سلسله از نمونه‌ها نشان دادیم چگونه ورق فناوری اکنون برگشته است. در آینده کنسرن‌های آلمانی روز به روز بیش‌تر از دانش فناوری چین بهره‌مند خواهند شد. ما در مورد نمونه کنسرن بوش در چین گزارش کردیم. وحشت‌پراکنی که در رابطه با «سرمایه‌گذاری‌های خارجی» چین ODI یا OFDI در اتحادیه اروپایی از طرف منابع دولتی و رسانه‌های مربوطه صورت می‌گیرد دیگر اثر ندارد و گذشته‌نگر است و مانند اغلب موارد به دلایل ایدئولوژیکی و یا شاید همین‌طور به دلیل درماندگی، علیه منافع اقتصاد خود آن‌ها عمل می‌کند و به نحوی دیگر با زمان مطابقت ندارد و عملاً ضد منطق است.

ولی با این حال آن‌ها توانستند سبب شوند که سرمایه‌گذاری خارجی چین در سال ۲۰۱۹ در آلمان به طور روشنی کاهش یابد ولی در عوض در انگستان دوبرابر شود. موارد مشخص مثل "آیکسترون"، "کوکا"، "۵۰ هرتز" و یا "لایفلد متال اسپینینگ" بعضاً با زور دولت، یعنی مغایر با «اقتصاد بازار» ممنوع شد.^{۱۱۶} فراکسیون سیاسی «ترانس‌آتلانتیکرها» که خود را در سال‌های اخیر از نو سازماندهی کرده (گابریل وزیر امور خارجه سابق آلمان، ماس، وزیر امور خارجه کنونی، یونکر رئیس سابق کمیسیون اتحادیه اروپایی) ... و همین‌طور وزیر اقتصاد کنونی آلمان (آلتمایر) با سرعت ابزار حمایت‌گرایی جدیدی برای محدود کردن سرمایه‌گذاری‌های چینی فراهم کردند و نوعی کنترل مدرن سرمایه‌داری و ناسیونالیستی در صورت فروش بیش از ۱۰٪ ارزش شرکت ایجاد کردند.^{۱۱۷}

همان‌طور که بحث شد، از واکنش فی‌البداهه حمایت‌گرانه می‌تواند بعدها یک سیاست صنعتی منطقی و فعال و خلاق و ساختار محور رشد یابد که باز از آن ظرفیت عملکرد اشتراکی و دولتی برخوردار باشد که با چین در مورد همکاری‌های برد-برد در جبهه‌های وسیع و با حقوق متساوی به تعامل بنشیند و همکاری کند. البته پیش‌شرط آن یک نگرش اساسی باز، خودآگاه، آینده‌نگر، حلال مشکلات و علاقمند به همکاری است.

فاکت‌های سرمایه‌گذاری چین در آلمان به اندازه کافی روشن‌گرانه است:

• در سال ۲۰۱۸ در حالی که در آلمان تنها ۲۰۰۰ شرکت چینی فعالیت می‌کرد در چین تقریباً ۸۰۰۰ شرکت آلمانی با سرمایه‌ایی معادل تقریباً ۶۰ میلیارد یورو وجود داشت.^{۱۱۸} در سال ۲۰۱۶ حجم سرمایه‌گذاری‌های چین در آلمان تقریباً ۱۰ میلیارد یورو بود. (در سال ۲۰۱۸ تقریباً ۱۱ میلیارد یورو).^{۱۱۹} این رقم اکنون به ۲۵ میلیارد یورو رسیده است ولی با این حال تنها یک درصد سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در آلمان را تشکیل می‌دهد تا چندی پیش حجم سرمایه‌گذاری‌های آلمان و همین‌طور اتحادیه اروپایی در چین چندین برابر سرمایه‌گذاری‌های چین در اروپا بود.^{۱۲۰} این رقم از سال ۲۰۱۸ رفته رفته به سوی تعادل پیش‌رفت. سهم شرکت‌های چینی از شرکت‌هایی که در بازار بورس آلمان به ثبت رسیده، کم‌تر از ۳٪ است، برعکس سهم ایالات متحده آمریکا بالغ بر تقریباً ۳۵٪ می‌باشد یعنی تقریباً ده برابر چین.^{۱۲۱} (تنها سرمایه‌گذاران آسیایی - پاسیفیکی روی هم ۳،۵٪ سهام بازار بورس آلمان (داکس) را در اختیار دارند. «سرمایه‌گذاران چینی برخلاف جوسازی‌ها و هشدارهای رسانه‌ای (... نقش بسیار کوچکی ایفا می‌کنند.»^{۱۲۲}

• در نتیجه تمرکز حواس آلمان‌ها و استفاده از ابزار دخالت اتحادیه اروپایی علیه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم چین همان‌طور که دیدیم فاقد دلایل عینی است و تنها به دلایل ایدئولوژیکی و حاصل برداشت‌های عمیق غریزی «مبارزه برای بقا» علیه «شرق» است. در بین ترانس‌آتلانتیک‌های دوآتشه مانند وزیر اقتصاد گذشته آلمان "زیگمار گابریل" (سوسیال دمکرات) «شرق کمونیستی» طبیعتاً دشمن مجسم است زیرا این خصومت در بین سوسیال‌دمکرات‌ها حداقل از سال ۱۹۱۸ بیش از بسیاری از «بورژواها» در ژن آن‌ها نشسته است.

• تاثیر اقتصاد واقعی وجود شرکت‌های چینی که اغلب تولیدکننده و سرمایه‌گذار واقعی هستند، اساساً بیش‌تر از سرمایه‌گذاری با انگیزه‌های سوداگرانه بانک‌های سرمایه‌گذاری، هج‌فوندها و شرکت‌های سهامی خصوصی آمریکایی است، که اغلب فقط شرکت‌ها را تکه‌تکه می‌کنند تا بتوانند سودآورترین بخش‌های آن را به فروش رسانند، که از نظر اشتغال زایی کاملاً منفی عمل می‌کند. و مطابق با آن ارزیابی منابعی که از وضعیت انجمن‌های بازرگانی آلمانی باخبرند، مثبت از آب در می‌آید. مثلاً رئیس شرکت "فویت" و رئیس کمیسیون آسیا-پاسیفیک اقتصاد آلمان، "هوبرت لینهارت" می‌گوید: «شرکت‌های آلمانی که از طرف شرکت‌های چینی خریداری شده‌اند همگی از وضعیت خوبی برخوردارند.»^{۱۲۳}

مطابق با آن جامعه آلمانی دفاع از دارندگان اوراق بهادار **DSW** وزیراقتصاد سابق آقای "زیگمار گابریل" را مورد انتقاد قرار می‌داد که در مورد "آکسیترون" در مقابل درخواست ایالات متحده فوراً فعال شده و بدون اتلاف وقت و از صراط مستقیم به عنوان «نایب‌السلطنه منافع اقتصادی ایالات متحده آمریکا»^{۱۲۴} وارد عمل شد. در اینجا آمریکا مسأله منافع امنیتی را مطرح می‌کرد.

در رابطه با "کوکا" از عضو هیات رئیسه اتحادیه صنایع آلمان، "یورگن هره‌ئوس" (گروه هره‌ئوس) نقل قول می‌شود: «اگر کوکا برای آلمان این قدر مهم بود، باید چند کنسرن آلمانی و یا اروپایی قبلاً سعی می‌کردند بخش بیش‌تری از آن را برای خود تضمین کنند (...). من یک سلسله از شرکت‌هایی را می‌شناسم که چینی‌ها در آن سهم شدند. من تاکنون نگرانی‌هایی که قبلاً بیان می‌شد را ندیده‌ام. برعکس. نگاه کنید به تصاحب "پوتزماستر" (پمپ بتن). شرکت زیر رهبری چین به خوبی رشد می‌کند.»^{۱۲۵}

و "هوبرت لینهارد" نیز باز به شکل مشابه می‌گوید: «ترس از این که چینی‌ها تنها به دنبال **Knowhow** هستند، حقیقت پیدا نکرد، بلکه برعکس: سرمایه‌گذاران چینی در بسیاری از موارد احساس مسئولیت و دوراندیشی خود را به نمایش گذاردند.»^{۱۲۶}

و از موضع شاغلین حتی گفته می‌شد: «شوراهای کارگری در آلمان در این بین خوشحالند وقتی که به جای «ملخ‌های آمریکایی» سرمایه‌گذاران چینی وارد آلمان شوند.»^{۱۲۷}

• به طوری که تحقیقات موسسه **ifo** از مونیخ در سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد «شرکت‌های جمهوری خلق چین به عنوان سرمایه‌گذار بیش از کشورهای دیگر، شرکت‌های مقروض کشورهای دیگر را به عهده می‌گیرند. (...). نرخ بدهی شرکت‌ها به طور متوسط ۵،۶٪ بیش‌تر و سوددهی متوسط این شرکت‌ها در زمان عهددارشدن تقریباً صفر بوده است، در صورتی که سرمایه‌گذاران دیگر بیش‌تر خود را روی شرکت‌های سوددهنده متمرکز می‌کنند. (...). رجحان شرکت‌ها با بدهی‌های زیاد و کم سودده را (...). می‌توان با افق سرمایه‌گذاری دراز مدت و یا تامین مالی بهتر به وسیله بانک‌های دولتی چین توضیح داد.»^{۱۲۸}. این تحقیقات نشان می‌دهد:

شرکت‌های چینی اغلب حتی شرکت‌های آلمانی با بدهی‌های زیاد و سوددهی کم را نیز خریداری می‌کنند. این شرکت‌ها نسبت به کشورهای دیگر به عنوان خریدار پول بیش‌تری نمی‌پردازند و این‌طور که اغلب ادعا می‌شود از طرف دولت چین برای خریدهای استراتژیک سوبسید نمی‌شوند.

شرکت‌هایی که از طرف سرمایه‌گذاران چینی خریداری می‌شوند حتی اغلب دارای رشد نازل خلاقیت سرمایه ولی در عوض رشد بیش‌تر دستمزدها هستند.^{۱۲۹}

بدین سان اغلب تنها این سرمایه‌گذاران چینی بودند که اساساً آمادگی داشتند و می‌توانستند اصولاً مشابه بندر پیرئوس، شرکت‌های آلمانی را خریداری کنند و آن‌ها را نجات دهند، نوسازی کنند، به طور دراز مدت در آن‌ها سرمایه‌گذاری کنند و آن‌ها را پابرجا نگاه دارند. و سرمایه‌گذاری‌های چین در صنایع همان‌طور که گفته شد تقریباً همیشه در جهت تامین، تثبیت و ارتقاء شرکت آلمانی مربوطه بوده است. شرکت‌های چینی معمولاً اباً ندارند که شرکت‌های آلمانی با سرمایه‌های ناچیز با لزوم سرمایه‌گذاری‌های هنگفت دراز مدت را که کسی در غرب حاضر به خریداری آن نبود را خریداری کنند، زیرا چون شرکت‌های چینی در سیستم اقتصاد چین ادغام شده‌اند و معمولاً دراز مدت برنامه‌ریزی می‌کنند و شرکت آلمانی خود را در دراز مدت به عنوان فناوری مکمل توانایی‌های خود بنا می‌سازند. صنعت آلمان سرنوشت بهتری از این که شریک علاقمندی پیدا کند که علاقمند به فناوری بوده و قادر باشد برای درازمدت فعالیت و سرمایه‌گذاری کند، نمی‌تواند داشته باشد.^{۱۳۰}

سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی چین به طور کل: به جای دزدی فن‌آوری، انتقال

فن‌آوری متقابل – وداع با سرمایه‌گذاری «نابخردانه»

و بدین سان ورق افسانه‌های «سرقت فناوری» برگشت و به دادن و گرفتن مبدل گردید و در این روند، غرب در آینده نزدیک در بخش رشدیابنده‌ای از تحقیق و تکامل چین حتی بیش‌تر سود خواهد برد تا برعکس.^{۱۳۱} ما در اینجا نمونه‌های مختلفی را نشان دادیم که در آن کشورهای غربی از سبقت چین بهره‌مند شدند. چین در این میان خود را از وجهه **Copypat** (کپی‌برداری) آزاد کرده است و در ضمن «کپی کردن» چه در چین و یا هر کشور در حال رشد دیگری هرگز این قدر ساده نبوده، زیرا همان‌طور که کراراً ذکر شد همیشه توانایی برای یادگیری خود، نیازمند «ظرفیت جذب» است.

به هر حال چین به صادرکننده نوآوری مبدل گردیده است و می‌تواند امروز در همکاری با کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه‌داری به شکلی ایده‌آل به نوآوری جهانی که مورد استفاده مشترک قرارگیرد تحقق بخشد، درست همان‌طور که همکاری با «کشورهای در حال رشد جهان سوم» و کشورهای شریک در پروژه جاده

ابریشم نوین با سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین **ODI** در آن‌ها نه تنها به صنعتی کردن این کشورها کمک می‌کند، بلکه بنابر تحقیقات بین‌المللی همین‌طور مشوق و حامی کیفیت نهادی آن‌ها به سوی مدرن‌سازی و توسعه پایدار می‌گردد.^{۱۳۳} اینجا صحبت بر سر مثلاً اجرای مدنیت و حکومت قانون (**Rule of Law**) و ظرفیت نظارتی برای عملکرد در این کشورها است، یعنی کیفیت‌هایی که غرب تاکنون با ده‌ها سال «کمک‌های توسعه» خود نه علاقه‌ای به تقویت و حمایت آن‌ها داشته و نه اصلاً قادر به انجام آن بوده است.

سرمایه‌گذاری‌های خصوصی خارجی چین **oFDI** از کنگره ۱۹ حزب کمونیست جمهوری خلق چین در اکتبر ۲۰۱۷ زیر تصحیح محتوایی قرار دارد که هم به نفع چین و هم به نفع کشور مقصد است و می‌تواند به بهبود روابط با کشورهای مقصد کمک کند: سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین **FDI** باید فقط برای انتقال متقابل فناوری، برای نوسازی و آموزش مشترک در بخش‌هایی از فناوری صورت گیرد که از یک طرف چین کمبودهایی را تشخیص داده و از طرف دیگر در بخش‌هایی با سرمایه‌گذاری‌های سنگین می‌تواند دانش فنی خود از بخش‌های دیگر را به کار گیرد.

به همین دلیل سبد سهام و یا پورتوفولیو چین برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی در حال حاضر تغییر ساختاری تجربه می‌کند و به معنی وداع با سرمایه‌گذاری‌های سوداگرانه، بی‌اندازه خطرناک و ایدئولوژی زده و «غیرمنطقی» است. دولت مرکزی چین علیه سرمایه‌گذاری‌های «ناخردانه» و «خطرناک» خارجی شرکت‌های چینی عمل می‌کند. برای نمونه منظور خریداری تنها مستغلات، هتل، کلوب‌های فوتبال، سینماهای زنجیره‌ای، استودیوهای هالیوودی، شرکت‌های رسانه‌ای و یا شرکت‌ها در بخش‌های تفریحات و سرگرمی^{۱۳۴}، و همین‌طور ابزار مالی مطلقاً سوداگرانه مانند اوراق مشتقات پیچیده به اصطلاح **Securities** است. مثلاً گزارش داده شد که انجمن سرمایه‌گذاری چینی **HNA** ۲۶٪ سهام خود از گروه هتل هیلتون را به فروش رساند و همین‌طور سهم خود از دویچه‌بانک را نیز کاهش بخشید.^{۱۳۵} برای این کار در چین حتی افت بورس شرکت‌هایی که مجبور می‌شوند از چنین فعالیت‌های عقب‌نشینی کنند، متقبل می‌گردد.^{۱۳۶}

روند سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین در بخش‌های «غیرمنطقی»، «ناخردانه»، سوداگرانه و ایدئولوژی زده را که هم‌اکنون کاهش یافته، به افزایش آن در بخش‌های سرمایه‌گذاری «منطقی» و خلاق صنعتی خواهد انجامید.^{۱۳۷} سبدهای خارجی چین از این طریق بهتر خواهد شد و شرکت‌های چینی خود را در غرب از سرمایه‌گذاری در

بخش‌های نمادین، از نظر ایدئولوژیکی مرتبط و در نتیجه بالقوه تنش‌زا (به ویژه شرکت‌های رسانه‌ای) عقب خواهند کشید، که خود باعث خواهد شد تنش با کشورهای مقصد در مورد سرمایه‌گذاری‌های چینی کاهش یابد.^{۱۳۸}

آیا چین امپریالیستی است؟

در ارتباط با این اتهام فوق که در غرب بسیار محبوب است و حتی از طرف روشنفکران لیبرال-چپ نیز مشتاقانه پذیرفته می‌شود، باید یادآور شد که بین‌المللی شدن سرمایه‌گذاری‌های چینی هم در بخش زیرساخت‌های عمومی و هم در شرکت‌های خصوصی بدون هیچ بعد نظامی همراه و یا تهدیدی صورت می‌گیرد، واقعیتی که نمی‌توان اهمیت آن را همین‌طور برای روایت امپریالیسم به اندازه کافی بالا ارزیابی کرد. طبق معیار بالا چین در آفریقا باید روشن شده باشد که فعالیت‌های خارجی چین از نظر اقتصادی کاملاً متفاوت است و به وسیله اهداف و مکانیسم‌های دیگری، که مغایر با آنچه که ما از امپریالیسم می‌شناسیم است، هدایت می‌شود.^{۱۳۹} سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین ظاهراً در اثر اضافه تولید سرمایه تحمیل نشده که اکنون باید به زور در خارج در جست‌وجوی امکانات سرمایه‌گذاری با بهره بالا باشد تا حداکثر سود را تضمین کند. بهره خصوصی چینی می‌تواند برعکس در هر زمان تغییر داده شود. آن‌ها تنظیم شده و همان‌طور که در بخش‌های مختلف نشان دادیم تابع تقدم سیاسی است. از این رو سرمایه‌های خصوصی چین در خارج از کشور باید در صورت لزوم مطیع اصولی باشد و در اموال عمومی و زیر ساختارهای شریک گردد، سرمایه‌گذاری کند، در محل اشتغال زایی کند و تعلیم دهد. نمونه احتراز از سرمایه‌گذاری در بخش‌های «غیرمنطقی» و غیرمولد در تایید این امر است.

بهره‌های چینی متغیرهای وابسته است و نه متغیرهای آزاد. متغیرهای آزاد تصمیمات سیاسی در مورد شکل بخشیدن مشخص روابط بین‌المللی به معنی همکاری بین‌المللی برای تکامل و توسعه درازمدت ملی است. اگر قرار شد یک کشور آفریقایی تحت شرایط دوستانه و قراردادهای رسمی دولتی تقویت و از نظر اقتصادی توسعه داده شود باید شرکت خصوصی چینی از آن تبعیت کند و نمی‌تواند سیاست خارجی خود را به اجرا درآورد تا سود خصوصی خود را حداکثری کند که بعد «سیاست» مجبور شود خود را با آن تطبیق دهد و از آن پیروی

کند. برعکس حضور دولت چین در خارج برای این هم نیست که راه را (در صورت لزوم حتی به زور اسلحه) برای بازیگران خود باز کند.

یک سلسله از تحلیلگران منتقد در سطح جهان با این نظر موافقت. مثلاً "علی قدری" از **London School of Economics** بر این عقیده است که چین یک امپراتوری نیست و امپریالیستی عمل نمی کند و این نظر را تنها مخلوق فکر روشنفکران غربی می داند که اغلب شبه افراطی، طیف عظیم مناقشات و مباحثات در مورد راه رشد چینی را در نظر نمی گیرند ولی در عوض تجاوزات امپریالیسم واقعی را «دمکراتیک» و «انساندوستانه» معرفی می کنند و فقط مبلغ «سوسیالیسم ناب و دیگر هیچ» هستند.^{۱۴۰}

قدرت امروزی چین جنبش جهانی برای استقلال ملی را تقویت می کند. افزایش امکانات بیش تر عرضه اعتبار و وام از سوی چین قدرت تقاضا را تقویت می کند و آزادی انتخاب کشورهای در حال رشد در مقابل کشورهای صنعتی کار کشته را بیش تر می کند.

"قدری" پیش تر می رود و می گوید چین مبین یک چرخش تمدنی در روابط بین المللی است که بشریت از مدتها در انتظار آن نشسته و علاوه بر آن بدون هرنوع تهدید نظامی و عملیات جنگی در کشورهای دیگر در این راه پیش می رود. و جنگ ها و تجاوزات ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپایی در خاور میانه، در اوکراین، کریمه، دریای سیاه، افغانستان و غیره همگی در نهایت برای اخلال در بنای پروژه جاده ابریشم نوین صورت می گیرد.

همین طور مرکز **GDP** دانشگاه بوستون فرضیه «امپریالیسم» را در رابطه با جاده ابریشم مورد بررسی قرار داد و به این نتیجه جالب توجه رسید که پروژه یک کمربند-یک راه در واقع یک وسیله ژئوپولیتیکی نیست. این پروژه بیش تر اقتصادی و نه سیاسی محور است و نسبت به برنامه های ایالات متحده آمریکا «کم تر ژئوپولیتیکی» است.^{۱۴۱}

ما در رابطه با پروژه یک کمربند-یک راه و همین طور سرمایه گذاری های خارجی چین بیش تر با تکاملی بدون جبر سیستماتیک برای مصرف مازاد سرمایه تولید شده به کمک صدور سرمایه رو به رو هستیم و از این طریق گزینه «تکامل و توسعه بدون دخالت خارجی» میسر می گردد.^{۱۴۲} و یا از دهان یک بانکدار عملگرا: «چین نه

مثل آمریکا به خاطر تغییر رژیم، بلکه به خاطر تحقق بخشیدن به پروژه‌های اقتصادی شهرت پیدا کرده است»^{۱۴۳}

چین به عنوان یک کشور مهاجرتی نوین

در این رابطه در خاتمه یک جنبه ویژه که با در نظر گرفتن رشد و تکاملی که در بالا به آن پرداخته شد، تا چندی پیش باعث تعجب می‌شد ولی اکنون دیگر کسی را غافلگیر نمی‌کند. در این بین اکنون صدها هزار جوان آفریقایی ولی نه تنها آن‌ها در چین تحصیل می‌کنند. من به عنوان استاد دانشگاه آلمانی که ده‌ها سال دانشجویان خود را برای یک زمستر و یا یک سال به ایالات متحده اعزام می‌کرد، بدون این که دقیقاً بدانم که این «چرخش ارزشی» کی و چگونه صورت گرفت، دیدم که چین روزی برای دانشجویان آلمانی که قصد تحصیل در خارج از آلمان را داشتند، ناگهان «حضور» یافته و تبدیل به گزینه‌ای بسیار جالب شده بود.

در حقیقت چین امروز یک کشور مهاجرتی است. نه تنها بسیاری از مردم چینی تبار بسیار پرصلاحیت به ویژه از ایالات متحده آمریکا (در این بین به خاطر امکانات شغلی بهتر و شاید به خاطر رشد جو بدینی نسبت به آن‌ها در آمریکا) دوباره به سرزمین آبا و اجدادی خود بازمی‌گردند، بلکه همین‌طور صدها هزار جوان از کشورهای در حال رشد از قاره‌های مختلف در چین به تحصیل اشتغال دارند. ولی هم اکنون در چین در کنار اقامت‌های موقت دانشجویی، «جوامع» آفریقائی فراوانی نیز پدید آمده است. در اینجا سخن از کارگران با اجازه اقامت طولانی و یا دائم است و طبق نمونه ایالات متحده آمریکا، چین هم برای اقامت و اجازه کار دائم «گرین کارد» صادر می‌کند. دینامیک رشد اقتصادی چین از یک طرف و رشد منفی جمعیت‌شناسی از طرف دیگر این اقدام را ممکن و ضروری می‌سازد و علاوه بر همه اینها چین در این بین از کلیه کشورهای جهان پناهنده می‌پذیرد.

با این که از نظر آماری چین در قیاس با کشورهای دیگر دنیا، کشوری با درآمد سرانه متوسط محسوب می‌شود ولی توانسته در زمینه فناوری، اشتغال‌زایی، زیست محیطی و رفاهی شرایطی فراهم کند که به مرکز جاذبه جهانی برای مهاجرین تبدیل شود.

یک مرکز بسیار قدیمی ولی مجدداً نو در جهان (انشالله یک جهان چندقطبی) خود را به روی ما می‌گشاید تا بیاییم، ببینیم، بیاموزیم، درک کنیم و مثل دوران "هانزا" تعامل و همکاری کنیم. ما اگر بتوانیم این خواص بسیار خوب و سنن همزیستی بین‌المللی بین مردم را دوباره احیاء کنیم، شانس آن را خواهیم داشت که پایان قرن جاری را در شرایطی تقریباً انسانی تجربه کنیم.

قسمت سوم

«It`s the System, stupid!»

رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا کلینتون گویا به خاطر شعار "It`s the economy, stupid!" در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۱۹۹۲ بر حریش، جورج بوش پدر که فاتح جنگ کویت/عراق و نامزد مقبول ریاست جمهوری محسوب می‌شد پیروز شد. او خیلی ساده و همه فهم گفته بود: «مسأله بر سر اقتصاد است، احمق!». ما در اینجا به کسی توهین نمی‌کنیم ولی در عوض ساده و همه فهم اعلام می‌کنیم: «مسأله بر سر سیستم است، آقا!»

بخش اول

پروژه‌های فراوان ساختمانی، مدول‌های فراوان: «موزائیک» و «سیستم» - معجونی

شدیداً متحرک

بگذار تصویر و یا موزائیک را کامل کنیم و یا به زبان روان‌شناختی، «پیکر» پدیده‌های انفرادی متعدد را درک کنیم، معنی و ارتباطات و چشم‌انداز آتی آن‌ها را بشناسیم.

تشخیص واقعیت اول خیلی ساده به نظر می‌رسد ولی در عین حال نشانه‌های یک سیستم پیچیده را در خود دارد، «سیستمی» که بیش از مجموعه‌ای از قطعات، عناصر، اجزأ و ابعاد آن است. در درون این سیستم انواع و اقسام چیزهای غیرخطی، مدخل‌های مختلف به هنگام پیدایش و در ادامه تکامل، که در خلال آن «تکان‌هایی» ایجاد می‌شود و احتمالاً چیزی پدید می‌آید و یا درهم فرو می‌ریزد، وجود دارد. حتی اگر ما کاملاً مکانیکی به قطعات به هم چسبانده (مانند لگو) بیاندیشیم: تنها آنگاه که تعداد کافی از قطعات درست به هم وصل شده باشد، تازه می‌توانیم بشناسیم که ساختار چه چیز را نمایش می‌دهد. بعد می‌توانیم اجزأ و قطعات ساختار را یکی بعد از

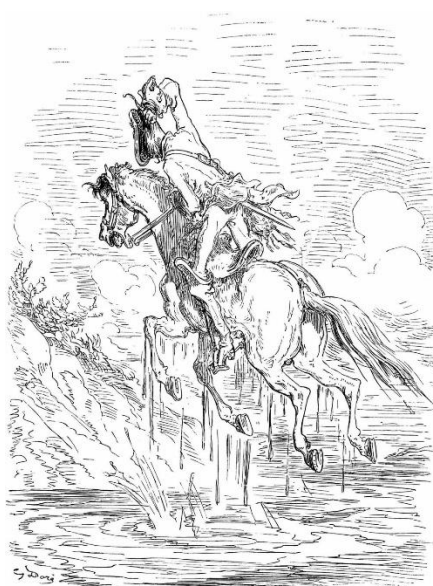
دیگری از بدنه جدا کنیم و لی هنوز ساختار کلی را هنوز در مقابل چشمان خود خواهیم داشت. ولی بعد تنها جدا کردن یک قطعه بیش تر می تواند باعث ریزش کل ساختار گردد و ما دیگر موزائیک، تصویر، شکل، «سیستم» و یا معنی و مفهومی نخواهیم دید و آنچه باقی می ماند تنها «اغتشاش» است.

لذا پس از ۱۰ بخش پر از فاکت های بعضاً تعجب آور باید بپرسیم سیستم «چین» چه می تواند باشد؟ آیا چیزی هست؟ آیا رابطه ای وجود دارد؟ آیا با وجود غریبه بودن، هدفی، معنی یا چیزی که قابل درک باشد وجود دارد؟

بخش دوم

«همه چیز کمونیستی!»: آیا این چه «سیستمی» است؟ «کمونیستی» و یا «اقتصاد بازار سوسیالیستی»؟ آیا «توربوکاپیتالیسم» است و یا «دیکتاتوری» و یا چه؟ باید در این درهم‌ریختگی مفهومی نظم ایجاد کرد.

چین امروزی، که از نظر جغرافیایی یکی از بزرگترین کشورها با طولانی‌ترین و با ثبات‌ترین فرهنگ‌های پیشرفته جهان است، دارای واقعاً چه نوع «سیستمی» است؟ چه سیستمی است که انبوهی از دانش بشری را خلق کرده و با وجود تاریخ معاصر بسیار پرتلاطم خود بین ویرانی و اضمحلال از سوی قدرت‌های خارجی، فقر توده‌ای و قحطی و گرسنگی در اواخر دهه ۱۹۵۰، پس از بایکوت بین‌المللی و ایجاد موانع بین‌المللی دیگر از سوی امپراتوری غالب، پس از شبه جنگ‌ها و تلاطمات داخلی، شورش‌های تغییر رژیم (تین‌آنمن)، جنگ‌های جهانی نیابتی در مرزهای خود (ویتنام) سرانجام این قدرت و شفافیت روحی را پیدا کرد تقریباً در سال‌های ۱۹۷۸ خود را از نو خلق کند، خطرات و شانس‌های حیاتی را پذیرا شود، خود را در مقابل تنش و تحول شدید قرار دهد و به اتکای خود، خود را از ورطه فقر و عقب‌ماندگی بیرون کشد و از سال‌های ۲۰۰۰ به این سو باردیگر خویشتن را از نو کشف کند و از راه‌هایی که هنوز هیچ کشور دیگری نرفته به سوی آینده‌ای ناشناخته گام بردارد؟



آنچه که یک فرد به تنهایی قادر نیست، مگر این که "بارون مونس هاوزن" باشد، یعنی به دست خود خود را از باتلاق بیرون کشد، یک «سیستم» با توانایی‌های مدور فزاینده خود قادر خواهد بود.

این کشور که هزاران سال نمره یک در جهان بود و باز به نمره یک در جهان مبدل شده، و ظاهراً هر روز از نو خود را تکامل می‌بخشد و می‌تواند به سرعت ساختارهای نوین پدید آورد و بخش بزرگی از جهان را بیدار سازد و به حرکت درآورده و تکان دهد و با این که مصممانه به راه خود ادامه می‌دهد، با این حال به شکل تعجب آوری فروتن و متواضع بماند واقعاً چگونه سیستمی است؟

به این خاطر ما دربالا مقدار زیادی فاکت، اطلاعات و تأملات شخصی و ارزیابی جمع‌آوری کردیم. ما «ساختارهای عمیق» سیستم را در مهمترین بخش‌های تکامل و عرصه‌های سیاسی مورد بررسی قرار دادیم و در نتیجه می‌توانیم در پایان به بررسی کوتاه‌تر و خلاصه‌تر بسنده کنیم.

تاکنون صدها نویسنده کوشش کرده‌اند این سیستم را در «یک جمله» بیان کنند ولی هریک از ۱۰۰۰ نویسنده، ۱۰۰۱ پاسخ پیدا کرده است.

در نتیجه چین امروز

- آیا سرمایه‌داری است؟ و شاید حتی «سرمایه‌داری دوآتشه و یا توربو کاپیتالیسم» است (بگذریم از این که توربو کاپیتالیسم دیگر چه نوعش است)؟ شاید «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» است (که مارکسیست‌ها در دهه ۱۹۸۰ سرمایه‌داری را تعریف می‌کردند)؟ و آیا چین اکنون به یک مرکز سرمایه‌داری نوین در جهان صعود کرده است؟^۱

- آیا یک سرمایه‌داری «کمونیستی» و یا سرمایه‌داری که به وسیله کمونیست‌ها رهبری می‌شود (و نسبت به سرمایه‌داری‌های غربی از هر نظر بهتر است) است؟^۲ و یا شاید اصلاً یک نوع ویژه: «کاپیتالیسم چینی» است؟^۳

- شاید خیلی ساده فقط یک «دیکتاتوری» حزبی (و ترجیحاً مزین به صفاتی چون «یکه‌تاز»، «اقتدارگرا»، «خودکامه»)

- شاید اصلاً یک «چینیسم» است؟^۴

- یا یک «اقتصاد بازار سوسیالیستی»؟

- یا یک «سوسیالیسم اقتصاد بازاری»
- و یا اصلاً سوسیالیستی است، هرچند هم در مرحله اولیه با «خصیلت‌های چینی»؟
- و یا چیز کاملاً متفاوت دیگری مثلاً «راه سوم»؟ یک «سیستم مخلوط»، مرکب از عناصر سوسیالیستی و سرمایه‌داری با حقوق برابر؟^۵

سرمایه‌داری؟

اگر سرمایه‌داری سیستمی است که از جمله هدفش با به کار گرفتن سرمایه، کسب و تضمین سود حداکثری، استثمار نیروی کار، انباشت سرمایه در رقابت سرمایه‌های منفرد می‌باشد و نهادها، احزاب، سیاست و دیوان‌سالاری دولتی آن از این منطق پیروی می‌کنند که این سود حداکثری را در درون و بیرون تضمین کنند، در آن صورت چین همان‌طور که در بالا دیدیم یک سرمایه‌داری واقعاً خوب نیست.

قبل از این در بخش‌های مختلف دیدیم که سرمایه‌داران چینی کاملاً تنظیم شده‌اند و تابع مقررات سیاست غالب هستند و باید به اهداف توسعه ملی گردن نهند، در امور اجتماعی سهم شوند، رشد سریع دستمزدها، خدمات بیمه درمانی و اجتماعی، بهبود شرایط کار را که سیاست خواستار آن است، پذیرا گردند و فناوری‌های خود را در صورت لزوم با دیگران تقسیم کنند، با یک سیاست راهبردی مترقی زیست محیطی همکاری کنند، بخشی از سودهای خود را صرف توسعه زیرساخت‌ها نمایند و از سرمایه‌گذاری‌های «غیرمنطقی» و «ناپخردانه» (که به تعداد زیاد وجود دارد) برای کسب سودهای حداکثری خودداری کنند و به جای آن خود را در اختیار اهداف همکاری برای رشد و توسعه قرار دهند، به جای استثمار کشورها به نحو احسن، در سطح جهان بیش‌تر در بخش‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که در چارچوب سیاست‌های راهبردی چین در زمینه همکاری‌های بین‌المللی می‌گنجد و همین‌طور از سرمایه‌گذاری ایدئولوژی محور در زمینه‌های رسانه‌ای و تفریحی غرب خودداری کنند حتی اگر به قیمت از دست دادن سود آن‌ها باشد.

و غنی‌ترین سرمایه‌داران امروز باید به سیاست راهبردی توزیع مجدد درآمد گردن نهند که هدفش تعدیل بیش‌تر توزیع درآمد است.

البته آن‌ها تحت این شرایط خوب ادغام شده و مرتبط می‌شوند و در روند تکامل نوآوری بسیار سریع و دانش و تحقیق ملی شرکت دارند و برای پروژه‌های مورد نظر خود اعتبار مطمئن با شرایط بسیار مناسب دریافت می‌کنند و مدام عرصه‌های جدید و خوب برای سرمایه‌گذاری و توسعه به روی آنان گشوده می‌شود و با این حال صاحبان این شرکت‌ها می‌توانند هنوز شخصاً بسیار ثروتمند شوند که در واقع می‌توان از یک سرمایه‌داری ایده‌آل نام برد.

ولی سرمایه‌داری واقعی همیشه به شکل دیگری بوده است. همین‌طور سرمایه‌داری کلاسیک هرگز نتوانسته عقلانیت دراز مدت و سیستماتیک را با برقراری تعادل اجتماعی، انباشت با ثبات، زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی خوب و در صورت لزوم مقابله با منافع فردی سرمایه‌های بزرگ و سازمان‌های مربوطه آن‌ها (کارتل‌ها و اتحادیه‌ها) برای حفظ و توسعه به اجرا درآورد، زیرا دولت هم در دراز مدت زیاد منطقی و بی‌طرف عمل نمی‌کرده است. منطق حفظ در دراز مدت همیشه در مقابل ساختارهای قدرت با شکست روبه رو شده و کلاً منافع کوتاه مدت فردی را غالب ساخته است.

این امر برای سرمایه‌داری نولیبرال در حال زوال چهل سال اخیر که عملاً سلطه توانگرسالاران ۰،۱ درصد بالای جامعه را تحمیل کرده بود، بیش‌تر صدق می‌کند. در ارتباط با ابعاد گروه‌های انفرادی سرمایه مالی-صنعتی که دولت در دولت به وجود آورده و در سطح بین‌المللی بزرگتر از اغلب کشورها شده، برتری درازمدت سیاست منطقی در مقابل نرخ سود و یا طرح‌های دراز مدت توسعه ملی تقریباً غیر ممکن شده است. در این بین حداقلی از عقلانیت دولتی مشترک، که به نفع توان بهره‌وری و بقای تمام سیستم، مجبور خواهد بود برخی از کنسرن‌ها و یا صنایع را منضبط سازد، به نفع سودهای حداکثری و امکانات سرمایه‌گذاری ۰،۱ درصد جامعه نیز باد هوا شد. مانند کلیه امپراتوری‌های در حال زوال در تاریخ ما شاهد اشکال تامین مالی خصوصی سیاستمداران و سیاست و خصوصی‌سازی بخش بزرگی از دولت هستیم. در مورد کشورهای دیگر، رسانه‌های ما از ارتشاً به عنوان سیستم گزارش می‌کردند ...

لذا سرمایه‌داری به عنوان سیستم، ظاهراً آن‌طور که معرف حضور ماست، در چین وجود ندارد. حتی در هیچ بخشی به عنوان خصلت غالب در سیستم چینی مشهود نیست، با این‌که ظاهراً هم سرمایه‌خصوصی، هم سرمایه‌دار، هم بهره‌خصوصی و هم مصرف سرمایه و انباشت سرمایه و حتی ارزش افزوده ناشی از مصرف

نیروی کارگ وجود دارد. ظاهراً همه اینها ابزار تکامل و توسعه نیروهای مولده به نفع رشد و توسعه دراز مدت ملی و اجتماعی است. به طور عموم چین را سرمایه‌داری نامیدن ما را سریعاً به جهتی کاملاً خطا هدایت خواهد کرد.

و اگر «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» حتی همکاری تنگاتنگ بین دولت و بزرگترین انحصارهای چندجانبه برای تضمین بهره حداکثری این کنسرنها باشد که در واقع به معنی ابزار دست قراردادن دولت از سوی الیگارش‌هاست، باز به هیچ وجه چین در این کشور نمی‌گنجد، زیرا در چین اغلب بزرگترین و از نظر راهبردی مهم‌ترین شرکت‌ها دولتی هستند. بعد مرکز توجه مسأله رقابت با شرکت‌های خصوصی است تا آن‌ها تنبل و دیوان سالار نشوند و به الیگارش‌ی و مراکز قدرت سیاسی مبدل نگردند. اگر این شرکت‌ها نتوانند این کار را عملی کنند، با خونسردی کامل ورشکستگی آن‌ها اینجا و آنجا پذیرفته می‌شود. لذا در چین هیچ کس و هیچ چیز **Too big to fail** نیست و هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند توقع کمک و نجات از مالیات‌دهندگان داشته باشد.

فشار رقابت و نوآوری حتی برای شرکت‌های بزرگ دولتی از طریق تشویق و تقویت شرکت‌های کوچک و متوسط و هم‌چنین میلیون‌ها شرکت و شرکت‌های درون‌گذارده **Spin offs** صورت می‌گیرد که به طور دائمی مستقل از کنسرنها و از طریق سازماندهی یک روند نوآوری باز در سطح جامعه عمل می‌کنند و آن‌هم با تقریباً ۱۰ میلیون دانشجوی علوم طبیعی و مهندسی.

در نتیجه فضای حفاظتی دولتی ویژه برای کنسرن‌های بزرگ و برای آن‌هایی که **Too big to Fail** نام گرفته‌اند اصلاً موجود نیست. کنسرن‌های بزرگ خصوصی که یا با شکست روبه‌رو شده‌اند و یا به ارتش‌آلوده گشته‌اند نه تنها ممکن است ورشکسته شوند، بلکه می‌توانند به همین صورت نیز دولتی شوند. و حتی صاحبان انحصارهای چندجانبه با سرمایه‌های سنگین نیز ممکن از پشت میله‌های زندان سردرآورند، در حالی که در جامعه نولیبرالیسم به ندرت دادستانی علیه بزه‌کاری‌های انحصارهای چندجانبه کمر همت می‌بندد. **Closed Shops** برای انحصارهای چندجانبه؟ (شرکت‌هایی که فعالیت سندیکا در آن ممنوع است)، کارتل گازوئیل؟ کارتل فولاد؟ کارتل سیمان؟ صنایع خودروسازی مورد حفاظت و حمایت دولت؟ خیر! در چین نسیم تحول ساختاری، نوآوری، رشد و توسعه ملی و همین‌طور افزایش درآمد برای توده وسیع مردم از لای درزهای کنسرنها در حال وزیدن است. و سرمایه‌داری انحصاری دولتی ظاهراً به نوع دیگری رفتار می‌کند.

بلی، اقتصاد بازاری که به عنوان ابزار دراز مدت توسعه و رشد نیروهای مولده لازم است و ما در بالا بکرات شاهد آن بودیم. اقتصاد بازار زیر سلطه یک سیستم سرمایه‌داری، به سرعت فاسد و منحرف شده و به اولیگوپول‌ها (انحصار چندتایی) و نهایتاً سیستم قدرت الیگارش‌ی تبدیل می‌گردد. در سیستم چینی این اجازه به بازار داده نمی‌شود. در چین بازار وسیله تابعی است و مستقل و به خودی خود عمل نمی‌کند. او باید خود را تطابق دهد در غیر این صورت می‌تواند سریعاً به وسیله مکانیسم‌های دیگری که سیستم در اختیار دارد، جایگزین گردد. دولت و جامعه نباید خود را با بازار وفق دهند، بلکه برعکس بازار باید خود را با دولت و جامعه تطابق دهد.

آیا چین «توربوکاپیتالیسم» است؟ «توربو»؟ به نحوی و با در نظر گرفتن سرعت تحول ساختاری و ضرب و میزانی که سیاست برای اقتصاد تعیین کرده، بلی. در واقع این آن پدیده‌ای است که نمایندگان فرضیه توربوکاپیتالیسم چینی قصد دارند بیان کنند و چیزی که حکام غربی را عصبی می‌سازد. چین می‌تواند به کمک سیستم خود کارهایی مانند سرعت، قدرت انطباق و یا هم‌چنین تعیین توسعه تدریجی به طور کل انجام دهد که سرمایه‌داری، اگر رشد کند، قادر به انجام سریع آن نخواهد بود، زیرا منحرف شده و تغییر شکل یافته و توان خود را از دست داده و از یک سیستم از نظر تاریخی مترقی به یک سیستم قدرت ترمزکننده مبدل گردیده است. در نتیجه «توربو» می‌تواند یک جنبه کاملاً درست باشد ولی چون سرمایه‌داری نیست در نتیجه نمی‌تواند توربوکاپیتالیسم باشد، حتی با این که و شاید درست به این خاطر که چین پتانسیل‌های توربو سابق اقتصاد بازار سرمایه‌داری را «حفظ» کرد و تکامل بخشید.

لذا روی هم رفته این برسرمایه‌داری نیست که چین را می‌تازاند، بلکه چین است که سوار بر ببر سرمایه‌داری گردیده است، اما به عنوان بازاری که به شدت تنظیم گشته و به «وسیله» تبدیل شده و در خدمت جمهوری خلق قرار گرفته و این طور هم به نظر نمی‌رسد که روزی اجازه خواهد داد باز به سرمایه‌داری که ما می‌شناسیم تبدیل گردد. به همین صورت ما نمی‌توانیم خصلت چین را «اقتصاد بازار» تعریف کنیم، ولی جمله زیر به اندازه کافی لب کلام را بیان می‌کند: «غرب باید تحمل این نوع اقتصاد بازار را بیاموزد.»^۶

«دیکتاتوری»؟ «حکومت به کمک شبکه روابط خصوصی»؟ «اقتصاد گوانشی»؟

آن‌هایی که چین را سرمایه‌داری محسوب می‌کنند ولی مدافع سرمایه‌داری هستند اغلب همان کسانی هستند که چین را دیکتاتوری می‌نامند. ولی در بین کلاسیک‌های لیبرالیسم کهنه و حتی نولیبرالیست‌ها و سرمایه‌داری می‌شنویم که «اقتصاد بازار» ضامن دمکراسی سیاسی است. مطلعین در اینجا تفاوت قایل می‌شوند: اقتصاد بازار ایده آل کلاسیک اصل، در قرن ۱۸ که از شرکت‌های کوچک و متوسط و طبقه متوسط و بدون انحصارهای چند جانبه و کارتل قدرت اقتصادی سیاسی و رسانه‌ای آن‌ها تشکیل می‌شد، می‌توانست دمکراسی سیاسی را تقویت کند و نه سرمایه‌داری. برعکس سرمایه‌داری درست به خاطر تجربیات رژیم ترور سرمایه‌داری دیکتاتوری نازی‌ها، هم‌چنین و درست به همین خاطر بین لیبرال‌های بعدی به خوبی با دیکتاتوری سیاسی همخوانی دارد. این مسأله را به اصطلاح "اوردولیبرال"‌های حزب مسیحی دمکرات در اولین برنامه خود پس از جنگ دوم جهانی (برنامه آهلن ۱۹۴۷) فرموله کرده بودند. (اوردولیبرال: لیبرال‌هایی که اقتصاد بازاری را دنبال می‌کردند که در آن دولت چارچوب رقابت‌ها و آزادی شهروندان در بازار را تنظیم می‌کرد. م.)

حال ما دیدیم که چگونه چین بازارها را به حرکت در می‌آورد، تنظیم می‌کند، انعطاف‌پذیر و نوآور می‌سازد، تقویت می‌کند و برای رشد و توسعه ملی به کار می‌گیرد که هیچ یک از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که خود را اقتصاد بازار می‌نامند و در آن‌ها بازارها واقعاً روز به روز بیش‌تر زیر سلطه تعداد کمی از انحصارهای چندجانبه قرار می‌گیرد و درآمد، ثروت و مواضع قدرت آن‌ها زیر هر شرایطی تامین می‌شود، نمی‌توانند خود را با آن مقایسه کنند. مصادره کردن؟ ملی کردن؟ و یا به ورشکستگی کشاندن؟ به زندان افکندن و یا در صورت ارتشاً و یا با جنایت در مقابل محیط زیست از دریافت اعتبار محروم کردن؟ اصلاً چنین خبرهایی نیست. الزامات سیاسی برای بازارها هست، که بازارها را در چین انعطاف‌پذیر، نوآور، کارا و سودمند می‌سازد و ما از زمان "نیودیل" آمریکایی و فاز کوتاه کینزیسم آلمانی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ دیگر در سرمایه‌داری واقعاً موجود ندیده‌ایم.

پس آیا چین یک اقتصاد بازار نوین قرن ۲۱ و با این حال یک دیکتاتوری است؟ این دو حتی از دید منتقدان چین هم با هم نمی‌خواند. قشر متوسط و کار و تجارت در چین شکوفاست و سیاست خواستار آن است: در واقع «جامعه‌ای از قشر متوسط» به معنی درآمد متوسط برای میلیون‌ها نفر از افراد با مشاغل آزاد و شرکت‌های

کوچک و متوسط. و به خاطر اقتصاد بازار آن اثری هم از فروپاشی سیستم و قشر متوسط و میلیون‌ها شرکت جدید به چشم نمی‌خورد. آیا چین یک دیکتاتوری سیاسی است؟ و آیا در آنجا آزادی بیان وجود ندارد؟ دیدیم که جامعه چین برپایه ساختارهای شبکه‌ای بنا شده است (خانواده و قبیله و جامعه روستایی و شبکه روابط شخصی شغلی (گوانشی) و شبکه‌های قدیمی‌تر مربوط به محل کار (دان‌وای) و یا شبکه‌های مدرن همسایگی (شه‌کو) و طبیعتاً در ماورای آن‌ها شبکه‌های دیجیتال اجتماعی). و بدین‌سان دیدیم که چگونه از این طریق بسیج فوق‌العاده اجتماعی و شراکت سیاسی در سطوح سکونت و شغل و سیاست و به طور کل در مسایل عام سیاسی تقویت و ترویج شد.^۷

حتی گفته شد که سیستم چینی با «اتصال‌های» گسترده اجتماعی و فیزیکی، یک سیستم «حکومت به کمک شبکه‌ها» است^۸، که توصیف بسیار خوبی است.

برخی دیگر خصلت اصلی سیستم چینی را این‌طور بیان کردند که پایه اقتصاد خرد آن «اقتصاد گوانشی» است که برخی حتی آن را مثل سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی، یک شیوه تولید مخصوص به خود می‌دانند.^۹ و تاکید می‌شود که حتی گروه‌های حزبی در درون شرکت‌ها، نیروهای محرکه تعیین‌کننده برای سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه و برای رفتار نوآوری مشارکتی و بسیج اجتماعی لازم و نتایج بهتر شرکت هستند.^{۱۰} یک خصلت اصلی دیگر که به خاطر «چشم‌انداز خرد» آن مطمئناً برای تعریف جامع «سیستم» چینی و بیان لب‌مطلب کافی نیست.

در هر حال آن‌چه که یکی از کارشناسان امور چین در سندیکای صنایع فلز آلمان می‌گوید، می‌تواند معتبر باشد: «توصیف غرب از رهبری کنونی (...) چین به عنوان یک دیکتاتور از بالا، نا حقی در مورد این روند پیچیده تعامل برای رهبری و هدایت چین (...) است.»^{۱۱}

چینی‌ها در موارد فراوانی از مبارزات کارگران چه در رابطه با درگیری‌های توسعه شهری، چه کنش‌های اجتماعی-سیاسی، رسوایی "ملامین" و غوغاهای مختلف در فضای مجازی در رابطه با رسوایی‌های زیست محیطی، شکایت از شرکت‌هایی که مرتکب خطا‌کاری‌های زیست محیطی می‌شوند تا ده‌ها هزار پیشنهاد دیگر در مورد طرح قوانین و همین‌طور «پلیکیشن درخت» نشان می‌دهند که خواستار شراکت هستند و نمی‌گذارند که کسی حقشان را پایمال کند.^{۱۲} و اغلب «حزب» آن‌ها را تقویت می‌کند. علاقه به بحث و گفت‌وگو و انگیزه

برای بسیج آنان نیز به همین صورت زیاد است. این وضعیت طبیعتاً ظرفیت‌هایی را پدید می‌آورد و همان طور که در بالا کراراً ترسیم کردیم در آخر خط این که کدام یک از دو سیستم (سرمایه‌داری در حال زوال و یا «سیستم» چینی) خواهد توانست دمکراسی اساسی بهتری را برای آینده تکامل بخشد، دیگر مشخص نیست و آن هم نه تنها به دلیل سیستم امتیازات اجتماعی که اغلب به طور آشکار مورد بحث قرار می‌گیرد.

ایا چین دیکتاتوری است؟ اگر از قانون اساسی جمهوری خلق چین و یا برنامه حزب کمونیست خلق چین سؤال کنیم، پاسخ صریحاً مثبت خواهد بود. بلی دیکتاتوری است و آن‌هم «دیکتاتوری خلق». دیکتاتوری بر که؟ بر سرمایه‌داران؟ «جک ما» خواهد گفت: بلی! دولت چیزهای زیادی را به من دیکته می‌کند، ولی با این حال من حزب را مثل مادرم دوست دارم. یعنی: به حزب احترام می‌گذارم. شاید در ایالات متحده آمریکا ثروتمندتر بودم، با این حال من با ثروتم در چین می‌مانم، زیرا اینجا می‌توانم کارهای بیش‌تری انجام دهم. از «تائوبائو» و «آنت فاینانشل» گرفته تا درختکاری عظیم و گسترده از طریق آپلیکیشن درخت «آنت فارست».

شرکت‌های مافوق ثروتمند نیز می‌توانند ایده‌آلهایی داشته باشند و بخواهند در ساختن دنیایی بهتر سهم باشند و ظاهراً در سیستم چین، چنین امکاناتی بیش‌تر فراهم است و از این رو مولتی‌میلیارد معروف چینی «جک ما» و سرمایه‌داران دیگر عضو یک محفل مشاورتی حزب کمونیست چین هستند. البته او این شانس را ندارد که با سرمایه‌داران دیگر به عنوان حزب برای احیای جامعه سرمایه‌داری فعالیت کند.^{۱۳}

البته در سیستم چینی در صورت فساد و ارتشأ، تداوم سرمایه‌گذاری‌های «غیرمنطقی» در خارج از کشور و یا سوءاستفاه از سرمایه و قدرت، اقدامات کلاسیک دیکتاتوری مثل «مصادره» و یا «ملی‌کردن» و گاه فروش اجباری و یا نهادن کارخانه در اختیار کارگران، ابزار متداولی است. تنها در سال ۲۰۱۸ بیش از ۱۰ گروه از شرکت‌های خصوصی مجبور شدند شرکت‌های خود را به شرکت‌های دولتی بفروشند.^{۱۴} پس از اولین موج مبارزه علیه ارتشأ در چین از سال ۲۰۰۷ و شدیدتر از سال ۲۰۱۲ این‌طور به نظر می‌رسد که دولت امروز مصمم‌تر و بهتر عمل می‌کند تا از رانت‌خواهی شرکت‌های بزرگ جلوگیری کند و «قدرت شرکت‌ها» را محدود سازد.^{۱۵}

آنچه که گفته شد چه سنخیتی با آزادی‌های فردی دارد؟ در این مورد قبلاً اشاره کردیم که مثلاً یکی از همکاران چینی من که در بیجینگ و شانگهای تدریس می‌کند، می‌تواند دولت خود را مورد انتقاد قرار دهد و از

طرف دانشجویان مورد تشویق قرار گیرد ولی روز بعد هم به عنوان مشاور با دولت جلسه مشترک داشته باشد. این که او قادر به چنین کاری است، شاید به دلیل شهرت نسبی او باشد. یک ناظر باهوش سیستم‌های آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال روزی تفاوت سیستم‌ها را در رابطه با آزادی عقیده برای «انسان معمولی» به درستی با این استعاره توصیف کرد: در سوسیالیسم آلمان دمکراتیک اجازه داشتی به ریست و یا رئیس کارخانه بگویی: «تو آدم خیلی کثیفی هستی» اتفاقی نمی‌افتاد ولی اگر می‌گفتی «هونکر آدم خیلی کثیفی است» جایت در زندان بود. در آلمان فدرال می‌توانی بگویی: «خانم مرکل آدم کثیفی است» و اتفاقی نخواهد افتاد ولی اگر این حرف را به ریست بگویی، روز بعد از کار بیکار خواهی بود. این استعاره ارزیابی اجتماعی و مکانیسم‌های حاکمیت مربوطه را در سیستم‌های متضاد نشان می‌دهد. دمکراسی - دیکتاتوری؟ چه کسی - برای چه کسی؟

لذا «آزادی»، «آزادی عقیده»، «دمکراسی»، «دیکتاتوری»... همه اینها بسیار نسبی است و به عنوان عبارت فله‌ای بدون رابطه مشخص با واقعیت، در واقع تنها یک سلاح همه منظوره در جنگ‌های ایدئولوژیکی است. کدام حقوق و آزادی‌ها و حقوق و آزادی‌های چه کسانی بهتر است و کدام یک مهم‌تر است؟ حقوق مردم در محل کار و یا مردم در بازار و یا حقوق صاحبان جراید و رسانه‌ها و یا حقوق سرمایه‌داران که می‌توانند کارآفرینی کنند و یا کارگران را اخراج نمایند، آزادی برای فحاشی و بی‌حرمتی در اینترنت و یا در میدان فوتبال؟ «آزادی» به طور کلی و یا آزادی‌های مشخص؟ فقط آزادی عقیده خصوصی و یا تمامی کاتالوگ حقوق بشر سازمان ملل متحد؟ چه چیز سیستم‌ها و ساختارهای عمیق «آزادی‌های» شما را تشکیل می‌دهد؟ حقوق و وظایف؛ حقوق یک نفر به معنای محدود کردن حقوق دیگران است... مسأله سیستم به طور انتزاعی تعیین نمی‌شود، بلکه کاملاً مشخص با طرح سؤال‌های مشخص معین می‌گردد.

اگر از زاویه دیگر بنگریم: من چینی‌ها را در زندگی روزمره، مانند تحقیقاتی که در بالا اشاره شد در مقایسه با ساختارهای روزمره بین‌المللی، نسبتاً آسوده‌خاطر، دارای اعتماد به نفس، خوش‌بین، مطلع و بسیار «مغرور» می‌بینم که شدیداً علاقمند بحث و گفت‌وگو برای پیشرفت هستند. آنها می‌بینند که چگونه ارتشاً از بین می‌رود، برابری بیش‌تری تحقق می‌یابد و حکومت قانون راه خود را می‌گشاید، در حالی که در جاهای دیگر انحطاط بیش‌تر می‌شود. امروز وقتی رئیس جمهوری می‌گوید: «قدرت باید در قفس نهادها محدود شود.»

(شی جین پینگ)^{۱۶} آن‌ها باور دارند. ولی همه اینها در مورد «سیستم» و یا در مورد سیستم‌های موجود در جهان به ما چه چیز می‌گوید؟

«در آسیا، نتیجه کار تعیین کننده است»

دودلی و تردید در مورد دمکراسی خود و ارزش‌های خود در غرب شدت می‌یابد. «دمکراسی ما» اصلاً چه بود و چه هست؟ در این مورد مجله "ویرتشافتزوخه" در ژانویه ۲۰۲۰ یک مصاحبه تاریخی با کارشناس علوم سیاسی "پاراج خان" از سنگاپور منتشر کرد.^{۱۷} او برای «غربی‌ها»، ارزش‌های فرهنگی و سیاسی «فرهنگ‌های آسیایی» را معرفی کرد. دمکراسی در مقابل فن‌سالاری؟ این چیزها در آسیا «به این سادگی نیست». مردم با شدت و به طور دایم در جریانند و از دولت خود نتایج مشخص طلب می‌کنند. دمکراسی حزبی و انتخاباتی مانند مدل‌های غربی؟ شیوه‌های بهتری وجود دارد تا بتوان حواجیج و خواست‌های مردم را دریافت. و «رهبران آسیایی محبوب‌تر از دولتمردان در اروپا و آمریکا و آفریقا هستند». دولت‌های عملگرا به نظر آسیایی‌ها ضامن رفاه‌اند. «آن‌ها به فاکت‌ها تکیه می‌کنند و نه به دگم‌های سیاسی. آن‌ها با برنامه، با سیاست‌های راهبردی و خردمندانه عمل می‌کنند.» آیا راه هدف است؟ آری این جمله کهنه باطن‌گرایان به نظر می‌رسد که از آسیا سرچشمه گرفته باشد. بلی این امر نیز صادق است ولی نه تنها این امر و راه دمکراسی حزبی و نمایندگی در غرب دیگر بسیاری را قانع نمی‌کند و در اکثریت بقیه کشورهای جهان که حتی بیش‌تر.

و چین؟

«چین خواستار دسترسی به منابع خارجی است. چین مستعمره نمی‌خواهد و قصد کشورگشایی ندارد، بلکه می‌خواهد درون خود را تقویت کند. چین نومرکانتیلیستی رفتار می‌کند و لی از حد خود تجاوز نمی‌کند و این کار را با پروژه نوین جاده ابریشم در وهله اول با اهداف تدافعی دنبال می‌کند. چین قصد دارد زنجیره تامین خود را گسترش بخشد.»

وقتی نگاه می‌کنیم و چشمان خود را می‌مالیم، درک می‌کنیم چگونه ناگهان چشم‌اندازها و ارزش‌های خودمحوربینانه و غربی - سرمایه‌داری تغییر کرده است ... و ظاهراً فقط بدتر نشده. و چین به این صورت نوین

که برای اروپائیان هنوز بسیار ناشناخته است، بسیار عملگرایانه و در عین حال «کمونیستی» عمل می‌کند.
Food for thought همه، مطالبی که باید به آن‌ها اندیشید...^{۱۸}

«رهبری کمونیستی»؟

به طور یقین حزب کمونیست چین ۱۰۰۰ بار در مرز توانایی‌های خود قرار گرفته بود. بر سر دوراهی‌های حیاتی خود و جمهوری خلق چین به طور کل. از مارش طولانی تا تاسیس جمهوری خلق چین، از جهش بزرگ به پیش تا تجربه دوران قحطی، از انقلاب فرهنگی تا گام متهورانه «رفرم و گشایش»، از میدان تین‌آن‌من تا عضویت در سازمان تجارت جهانی، از بایکوت فناوری غرب تا تبدیل شدن به کشور رتبه اول در فناوری، از مبارزه شدید علیه ارتش و تزکیه واقعاً حیاتی خود تا انقلاب کارآفرینی و بنیانگذاری، از انقلاب زیست محیطی تا ابتکار جاده ابریشم نوین. برای به عضویت درآمدن در سازمان تجارت جهانی، غرب برخلاف گذشته مثلاً در مورد ژاپن، کره جنوبی و تایوان که همگی از دوران گذار سازگاری برخوردار بودند، یکی از ابزارهای بزرگ فشار را به کار گرفت و چین را مجبور کرد فوراً دروازه‌های خود را به سوی سرمایه‌گذاران خارجی (آمریکایی) بگشاید.

چالش‌های اخیر مبارزه، علیه فعالیت‌های اقتصادی مستاصلانه امپریالیسم و هم‌پیمانانش در اروپا، ژاپن، استرالیا و هندوستان در سطح جهان، علیه تهدیدهای حیاتی نظامی آن‌ها، علیه تهدیدات اسلام اصولگرا و همین‌طور علیه حمله ویروس کرونا است ... چین بدین منظور که ببر سرمایه‌داری از او سواری نگیرد باید سوار بر ببر سرمایه‌داری شود و لذا همان‌طور که گفته شد در لبه پرتگاه حرکت می‌کند.

این حزب با ۹۰ میلیون عضو احتمالاً یکی از قدیمی‌ترین و از نظر تاریخی باتجربه‌ترین احزاب در جهان است، که ظاهراً همیشه دارای آن ظرفیت فکری درونی بوده که تجربیات خود را مورد نقد قرار داده و رفتار خود را از نو تنظیم کند. همین‌طور این حزب ظاهراً چندین بار در تاریخ، خود را از نو تعریف کرده بدون این‌که هرگز «آماج بزرگ» خود را که سوسیالیسمی در رفاه و در سطح بالای فرهنگی و زیست‌محیطی است، به کنار نهد. و بدین سان ظاهراً امروز هنوز دارای آن‌چنان قدرتی است که این کشور بزرگ را از نظر ارضی، نژادی و سطوح مختلف سیاسی (ناحیه‌ای، ایالتی، ملی، بین‌المللی) منسجم نگاه دارد و بادر نظر گرفتن همه چیزهایی که از

استاد دانشگاه گرفته تا راننده تاکسی در چین می‌گویند این حزب با مبارزه باورمند خود علیه ارتشاً امروز نسبت به ۱۵ سال پیش دارای جذبه به مراتب بیش‌تری شده است.

برای سیستمی که این‌طور کارا نشان می‌دهد که بازارها چگونه می‌توانند باشند، که کارآفرینی، طبقه متوسط و شرکت‌های کوچک و متوسط و فناوری پیشرفته را تقویت می‌کند، «رهبری کمونیستی» چه معنی می‌دهد؟ این‌طور به نظر می‌رسد که آنجا، متفاوت از آنچه که ما با شیوه فکری اروپامحوری خود می‌اندیشیم چیزی دیگر در شرف تکوین است و ما در این کتاب درست دل به همین ماجراجویی فکری بستیم.

و اگر بخواهیم از شاهد دیگری برای تایید این «رهبری کمونیستی» نقل قول کنیم، می‌توانیم به رئیس سابق اتحادیه صنایع آلمان آقای «کیمپف» رجوع کنیم که اقتصاد «گوانشی» که در بالا ذکر شد را درک کرده بود و البته از موضع دیگری ارزشیابی می‌کرد: در چین رهبری سیاسی قدرت خود را گسترش می‌بخشد. این واقعیت که حزب کمونیست «پیروان خود را در شرکت‌ها می‌گمارد» و بر تصمیمات شرکت‌ها اعمال نفوذ می‌کند او و اعضای اتحادیه او را بسیار هراسانده بود.^{۱۹}

دلیلی برای خوشحالی از ضرر دیگران وجود ندارد، برعکس باید بازهم و بازهم به استقبال دیگران رفت، ترس و خصومت را در تعارض منافع از میان برداشت، راه حل‌هایی برای مصالحه یافت و نگذاشت که اعتماد متقابل به کلی از بین برود. اروپا می‌تواند از دانش اندوخته چین بهره‌برد. شرکت‌ها اغلب این امر را درک کرده‌اند و اکنون به عهده سیاست است که امکانات همکاری را در اثر خصومت‌های فزاینده ایدئولوژیک و نظامی از بین نبرد. ناظرین براین عقیده‌اند که چین همراه روسیه و دیگر کشورهای مربوط به جاده ابریشم احتمالاً قادر به حیات است ولی ما بدون چین با مشکلات عظیمی روبه‌رو خواهیم بود.

«باخصلت چینی» و یا «چینی»؟

خوشبختانه کسی ادعا نکرده که راه چینی و سیستم چین یک محصول صادراتی است که برای همه جوامع معتبر است. حتی حزب کمونیست و دولت چین چنین ادعایی ندارند به طوری که حتی در برخی از انتشارات جهان غرب نیز مورد تقدیر قرار می‌گیرد.^{۲۰}

«خوشبخت کردن جبری» امپریالیستی دیگر کشورها، چه از طرف امپریالیست‌های کهنه و چه نولبرال‌های جدید و همین‌طور چپ‌های «انساندوست»، همیشه ویژه شیوه تفکر اروپامحور بوده است. چین از این نوع عمومی ساختن‌های زیرجلکی که اروپایی‌های خود برترین و امپریالیسم خیلی ساده همیشه خود را در پس آن پنهان می‌کنند، بریده است.

این امر را چین، حزبش، دولتش و مردمانش درک کرده و درونی ساخته‌اند که این سیستم تنها در مورد ما صدق می‌کند. این سیستم تنها یک راه است و برپایه تاریخ ما و تجربیات ما بنا شده است. چین مدل خود را صادر نمی‌کند. سیستم این کشور مانند هرچیز دیگری که در چین مورد آزمایش قرار می‌گیرد، تنها با «ویژگی‌های چینی» عمل می‌کند.

مثلاً برپایه تاریخ ۲۰۰۰ ساله یک دولت منطقی برنامه‌ریزی شده رسمی و برپایه ساختارهای شبکه‌ای ویژه چین که مدرن سازی شده و ظرفیت عظیمی برای همکاری و نوآوری به وجود آورده و بر مبنای ایده حفاظت در مقابل هر نوع تهاجم، یعنی بر مبنای اهمیت «دیوارهای بزرگ» ولی همین‌طور بر مبنای این شناخت که دیگر هیچ‌گاه مانند زمانی که بدنبال ویران‌ساختن عمدی ناوگان بزرگ اژدها رخ داده بود، در مقابل جهان منزوی نگردد.

البته همه این‌ها «چینی» نیست یعنی نه به این معنی که آنقدر «چینی» باشد که نتوانیم آن را درک کنیم. برعکس، ما می‌توانیم چین را و همین‌طور سیستم چین را درک کنیم زیرا با این که خصلت‌های چینی دارد ولی به هیچ وجه «چینی» به معنی خودمحریبینی و درون‌گرایی و یا غیرقابل درک از خارج و نامفهوم نیست.

یک سیستم «مختلط»؟

از یک طرف حزب کمونیست و از طرف دیگر کارآفرینان، بازارهای بسیار انعطاف‌پذیر و خیل شرکت‌های تازه تاسیس. اگر این یک سیستم «مختلط» نیست، پس چیست؟...

از زمان دنگ‌سیائوپینگ در رسانه‌های آلمانی فرمول «مختلط» برای اقتصادبازار سوسیالیستی استعمال می‌شود. آیا واقعاً "دنگ" درست تعبیر شده بود، نمی‌دانم. می‌توانم متصور شوم که منظور او در واقع «سوسیالیسم اقتصاد بازاری» بوده است. ولی از زمان "تیتو" «سوسیالیسم اقتصاد بازاری» در بین روشنفکران غربی بسیار محبوبیت

داشت و پس از جنگ دوم جهانی «مدل یوگسلاوی» به قدری خوب جا افتاده بود، که به نظر می‌رسید می‌توان این عبارت را در مورد چین نیز به کار برد.

ولی درست همین یوگسلاوی «خودگردان کارگری» پس از جنگ نشان داد که یک «اقتصاد مختلط» که در صورت ایده‌آل از امتزاج «متساوی‌الحقوق» عناصر سوسیالیستی با برنامه‌ریزی مرکزی و عناصر سرمایه‌داری با اقتصاد بازاری، تشکیل شده باشد، آمیزه ناسازگار و در نتیجه بی‌ثباتی خواهد بود که باید دیر و یا زود به یک سو بغلطد.

ولی چین به شکل تعجب‌آوری با ثبات کامل به راه خود در جهت نوآوری تکنیکی، رشد درآمد و افزایش رفاه، حفظ رادیکال اقلیم و محیط زیست و گسترش بین‌المللی ارتباطات، و همین‌طور دینامیک شدید در اقتصاد بازار زیر اشکال قدرتمند برنامه‌ریزی دولتی، تلون مالکیت‌ها، اقتصاد رشد یابنده اشتراکی و بسیج اجتماعی، ادامه می‌دهد. شاید این وضعیت احتمالاً برای بسیاری از مردم یک مخلوط درهم و برهم وحشی به نظر رسد، ولی این که این تنوع و پیچیدگی به طور سیستماتیک عمل می‌کند، در اینجا نیازی به اثبات نیست.

به هر حال «مختلط» آری ولی در جمع «اقتصاد بازار»، نه و در نتیجه «اقتصاد بازار سوسیالیستی» هم نه. در بهترین حالات «سوسیالیسم اقتصاد بازاری» و یا همان‌طور که گفته شد سوسیالیسمی با بازار. هیچ‌یک از خصلت‌های سیستم که در بالا به آن اشاره شد، همین‌طور هیچ‌نوع از «مخلوط‌های» ساده شده قادر نخواهد بود توضیح دهد که چین چگونه در این مدت طولانی توانست با ثبات بماند و با وجود کلیه فشارها از خارج عقب‌ماندگی خود را جبران کند و وضعیت خود را تثبیت سازد.^{۲۱}

بخش سوم

«نمی‌شناسم، نمی‌دانم، نمی‌خواهم!» یک سیستم نوین سوسیالیستی برای قرن ۲۱.

مهم برای تو و تو ... و برای من: متفاوت از آنچه اعتقاد داشتیم، متفاوت از هر آنچه

می‌شناختیم و متفاوت از آنچه می‌شنویم ...

باز چند نکته

بیباید برخی از پدیده‌های قابل توجه سیستم چینی را مجدداً مرور کنیم و سرخ‌های نهایی در مورد مسأله سیستم را مورد توجه قرار دهیم:

- شرکت‌ها به انواع مختلف در نهادهای دولتی ادغام شده‌اند.^۱ سودهای آنان مشمول تقدم سیاست است و در درون سیستم آن‌ها بیش‌تر متغیرهای وابسته تا متغیرهای آزادند. بخشی از سودهای آنان برای تحقیق و توسعه بیش‌تر، ساختمان زیرساخت‌ها، تامین مشاعات طبیعی و افزایش سطح دستمزدها و ارتقاء خدمات بیمه‌های اجتماعی مصرف می‌گردد.^۲

- رشد و توسعه چین «با تجدید سازماندهی مداوم رابطه دولت و اقتصاد خصوصی» مربوط است و در آنجا «دولت نقش خود در بخش‌های صنعتی مهم و بخش‌های مالی را به طوری فزاینده «پررنگ‌تر می‌کند».^۳

- در آنجا یک «هماهنگی و اجتماعی شدن سرمایه‌گذاری‌ها» و هم‌چنین «اشکال جدید و پیشرفته‌تری از برنامه‌ریزی اقتصادی وجود دارد».^۴

- بخش‌های صنعتی و خدماتی استراتژیکی در تملک دولت قرار دارد. اهدای وام و اعتبار زیر کنترل دولت است.

- اشکال تملک (نه اشکال مالکیت، بلکه فقط اشکال رهن) متنوع و قابل انعطاف و به قول برخی‌ها حتی

«Fuzzy» (درهم و برهم) است.^۵ مجموعه مختلف حقوق و وظایفی که می‌تواند «مالکیت زمین» را تشکیل

دهد می‌تواند مالکیت فردی، مالکیت توسعه شهری، مالکیت شرکت از طریق تعاونی‌ها، مالکیت روستا و یا

مالکیت خانوارهای دهقانی HRS که قبلاً توضیح داده شد باشد.^۶ اشکال عمومی و خصوصی مالکیت به اشکال

انعطاف‌پذیری تداخل پیدا می‌کند ولی در موارد مشخص هر کدام به طور قراردادی کاملاً مشخص تعیین شده است.

• همین‌طور اشکال شرکت‌ها نیز متنوع و متغیر است که آنهم قبلاً نشان داده شد. شرکت‌ها با اشکال زیر با «سیستم» مخلوط می‌شوند: شرکت‌هایی که در مالکیت دولت قرار دارد، شرکت‌هایی که در مالکیت اشتراکی است، تعاونی‌ها، شرکت‌های مختلط، شرکت‌های مشابه شرکت‌های سهامی، شرکت‌های منفرد و مستقل و شرکت‌هایی که با مشارکت خارجی فعالیت دارد.^۷ و از سال ۲۰۱۳ همین‌طور سرمایه‌گذاری خصوصی در شرکت‌های دولتی نیز مجاز اعلام شده است.^۸

• ما در مورد توسعه اشکال مختلف اقتصاد شراکتی چینی، همین‌طور در بخش‌های خصوصی P2P و یا C2C نیز قبلاً صحبت کردیم، که نشانگر رونداجماعی کردن از پایین است.

• سیاست راهبردی توزیع مجدد مثلاً از طریق تسهیل شدید مالیاتی برای درآمدهای پایین و متوسط و استفاده بیش‌تر از اقشار و طبقات بسیار توانمند نقش مهمی ایفا می‌کند.

• ما همین‌طور در مورد بسیج اجتماعی بسیار گسترده، سهم کردن در تصمیمات و فعال سازی در عرصه‌های مختلف کار و زندگی قبلاً سخن گفتیم.

• با تفکر سیستماتیک، کوشش برای رسیدن به هارمونی اجتماعی و تعادل منافع، کوشش در جهت همکاری، پذیرفتن تنوع، علاقه به ارتباط و فراآموزی، کنجکاو بودن در مورد چیزهای غریب و ناشناخته، آرامش همین‌طور در روابط بین زن و مرد، گشاده‌رویی و استرس‌زدایی، همه و همه نشان از پیدایش یک جامعه نوین همین‌طور فلسفه زندگی و رفتار روزمره دارد. به دلیل امنیت اجتماعی اساسی، چشم‌انداز افزایش درآمد و امید بیش از حد به آینده، سبکبالی و آسوده‌خیالی بزرگی در چین حاکم گردیده است. اغلب مردم چین علناً بیزاری خود را از نابرابری نشان می‌دهند. مصرف‌نمایشی و فخرفروشی ثروت عمدتاً مردود شناخته می‌شود.

• در زندگی عمومی نشانی از فقر، محرومیت و به حاشیه رانده و منزوی شدن وجود ندارد.

• مازاد سرمایه نباید به خاطر تولید سود حداکثری صادر گردد از این رو سرمایه‌گذاری‌های خارجی چین نقش دیگری در کشورهای در حال پیشرفت ایفا می‌کند و نباید به کمک ارتش امنیت آن‌ها را فراهم ساخت.

• برای چین دکتترین ضربه اول اتمی^۹ بی‌معنی است. این طور به نظر می‌رسد که چین سیستمی خودکفا و پیشرو است.^{۱۰}

• اکنون می‌خواهیم این لیست را با این سخن "شی" در کنگره به پایان رسانیم. «امنیت طبقه کارگر هسته مرکزی امنیت ملی است»، که ما آن را به عنوان نشانگر محتوای اصلی اجتماعی سیستم بیان کردیم.

و به این صورت وجود، دینامیک و کارایی بازارها در سیستم چینی را می‌توان درک

کرد - «نیروهای مولده» و «مناسبات تولید»

و از این طریق به ویژه رابطه «سیستمیک» بازار و دولت در سیستم چینی را می‌توان درک کرد. چین فاز عمده تکامل سرمایه‌داری از یک کشور عقب‌افتاده به یک کشور توسعه‌یافته پیشرو و در حال حاضر رتبه اول را عمدتاً بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۲ یعنی کم‌تر از ۳۵ سال پشت‌سر نهاد که البته کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری صنعتی بدون فشار قابل‌قیاس از خارج برای آن بیش از ۲۰۰ سال زمان نیاز داشتند. بازار در چین با تمام بعضاً جلوه‌های هنوز موثر و آشکار منفی آن، طوری بسیج شد که نظیرش را در جهان نمی‌توان یافت. بازار مانند کلیه کشورهای سرمایه‌داری ابزار و وسیله مرکزی در تکامل و توسعه نیروهای مولده بود. بدون رشد و تکامل نیروهای مولده، ممکن نبود مناسبات تولید در سوسیالیسم به طور رسمی و سیاسی موجود به سوسیالیسمی قابل توجه با رشد رفاه همگان و جبران مافات در رشد ملی تکامل یابد.

ولی آن‌همه نوآوری، کارآفرینی و بسیج اجتماعی که ممکن شد به طور پایدار در چارچوب امکانات سوسیالیستی از بازارها به دست آورد، کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه‌داری توانستند تنها در فاز کوتاه صعود خود و سپس طی دو دهه بازسازی پس از جنگ جهانی دوم به دست آورند.

شبهه آن‌چه را که چین توانسته با وجود درآمد سرانه پایین در رفاه چندبعدی، در فناوری، در امور زیست‌محیطی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی به دست آورد، در تاریخ بی‌نظیر است. به قول معاون رئیس دانشگاه پکن، این امر که «اقتصاد بازار زیر نظر مستقیم دولت بسیار کارا عمل می‌کند»^{۱۱} ظاهراً ثابت شده است. از این رو می‌بینیم که اگر تمام توسعه و تکامل ملی مجبور نباشد در وهله اول از سوراخ سوزن سود حداکثری سرمایه عبور کند در آن صورت تحت مناسبات تولیدی مربوطه، نیروهای مولده قادر به چه تکامل عظیمی خواهد بود.

چنین توسعه و تکاملی در نیروهای مولده در سرمایه‌داری که ما می‌شناسیم، دیگر ممکن نیست. و همین‌طور هرگز چنین توسعه و تکاملی نه در «دیکتاتوری کمونیستی» ممکن است و نه در «اقتصاد بازار سوسیالیستی» و نه در هیچ سیستم «مخلوط» دیگری، چه رسد به «سیستم چینیسیم». هرکس که چنین خصلت‌های به اصطلاح عمده‌ای در سیستم چینی اختراع می‌کند، مانع شناخت واقعیات می‌شود.

از این رو "ایکه کوپف"، اقتصاددان تعبیر چین را که خود را در فاز آغاز سوسیالیسم اعلام می‌کند درست می‌داند و استدلال می‌کند که مرحله اولیه سوسیالیسم که چین آن را تا سال ۲۰۴۹ طراحی و تاکنون با موفقیت به پیش‌برده است را می‌توان با رفرماسیون تاریخی مانند رفرماسیون بورژوا - پروتستان قرن ۱۶ میلادی مقایسه کرد که در واقع «یک مرحله گذار به نوع تمدن پیشرفته‌تری» خواهد بود.^{۱۲}

و سرمایه‌داران چینی؟

فیلسوف مارکسیست، "دومنیکو لوسوردو" مطلب را می‌شکافد و می‌گوید که مسأله تعیین خصلت سیستم به عنوان «سوسیالیسم» به کمک قدرت سیاسی تعریف می‌شود و «مبارزه طبقاتی درونی» (البته نه مبارزه طبقاتی «خارجی») در چین فعلاً مشخص شده است. سرمایه‌داران چینی از نظر سیاسی کاملاً و از نظر اقتصادی بعضاً خلع ید شده‌اند. آن‌ها توان این که قدرت اقتصادی خود را به قدرت سیاسی تبدیل کنند از دست داده‌اند و مجبورند به اهداف توسعه و تکامل ملی و سوسیالیستی گردن بنهند، تنظیمات و مقررات را بپذیرند و به اجرا درآورند و می‌توانند به طور محدود سودهای انحصاری تولید کنند. طبقه کارگر مثلاً از صاحبان کارخانجات و شرکت‌ها می‌خواهد که بخش مشخصی از سود شرکت را در توسعه و تکامل فناوری سرمایه‌گذاری کنند.^{۱۳}

سوسیالیسم در چین - یک آزمون

به طور خلاصه باید گفت که پس از این که به سؤالات آزمایشی در بالا پاسخ داده شد و در واقع آن‌ها را رد کرد، چه چیز باعث می‌شود که توصیف «مرحله اولیه سوسیالیسم» را قابل قبول‌تر کند:

- عدم وجود مالکیت خصوصی بر زمین، طبیعت و معادن

- یک بخش تولیدی بزرگ و مدرن دولتی با چشم‌انداز استراتژیک به عنوان «نیروی محرکه» (و بعضاً رقیب) بخش خصوصی
 - به همین صورت یک بخش بزرگ و مدرن مالی، اعتباری، مستقل با اهداف استراتژیک و از نظر سیاست‌های پولی حفاظت شده در برابر سوداگران بین‌المللی
 - سرمایه‌داران چینی دسترسی سازمان‌یافته به قدرت سیاسی ندارند
 - طبقه کارگر از نظر سیاسی تقویت می‌شود و در خواست‌های صنفی خود و شرکت در تصمیم‌گیری‌ها از نظر سیاسی حمایت و سازماندهی می‌شود.
 - بسیج عمومی و سهم کردن در تصمیم‌گیری در سطح محل کار و محل سکونت
 - اهمیت سیاسی سنگین در روند اراده‌سازی در رسانه‌های اجتماعی
 - توزیع مجدد و سیاست‌های مالیاتی مناسب با آن
 - اجتماعی کردن و به «اشتراک‌گذاری» زیرساخت‌های اطلاعات از راه دور و خدمات از راه دور، کلیه اطلاعات و جریان باز اطلاعات
 - اقتصاد «به اشتراک‌گذاری» فیزیکی **Sharing** گسترده و رشدیابنده
 - زیست‌محیطی ساختن وسیع کلیه بخش‌های ملی و بین‌المللی فعالیت و توسعه
 - تنظیم و هدایت سودمندی اقتصاد واقعی سرمایه‌گذاری‌ها و علیه سرمایه‌گذاری‌های «غیرمنطقی»، سوداگران و یا ایدئولوژی محور
 - گفت‌وگو عمومی در باره رفتار و اخلاق مسئولانه اجتماعی و زیست محیطی
- در «مراحل اول سوسیالیسم» ... سوسیالیسمی که ما هنوز نمی‌شناسیم ... ولی آن سوسیالیسم قدیمی اروپا محور نیست
- و حالا می‌رسیم به جایی که چین رسماً اعلام کرده است یعنی به «مراحل اولیه سوسیالیسم با خصلت‌های چینی».

به این معنی شاید بتوان از یک سیستم «مختلط»، با اشکال مختلف مالکیت، با اشکال کاملاً متفاوت شرکت‌ها و اشکال مختلف راه‌حل برای سازمان‌دهی تولید و با بازارهایی که دولت در چارچوب مشخصی برنامه‌ریزی کرده، سخن گفت.

در مقابل دیدگان ما مدل کاملاً کارایی پدیدآمده که هم در مقابل سرمایه‌داری مالی نولیبرالی در حال افول و هم در مقابل طرح کهنه سوسیالیسم اروپا محور که عمدتاً دولتی و **top down** (از بالا به پایین) سازماندهی شده بود و از نظر تاریخی امکان چندانی در اختیار نداشت تا خود را بیش‌تر تکامل بخشد و از این طریق البته تحت نامطلوب‌ترین شرایط خارجی، دیوان‌سالارانه و غیرقابل انعطاف منقرض شد و نتوانست توده مردم را بسیج نماید، بلکه منفعل ساخته و نهایتاً به دنبال مسابقه تسلیحاتی - مالی به طور نهایی از طرف غرب توانست بدنام شده و به پرهیزه مبدل گردد.

برعکس چین امروزی، مدل سوسیالیسم دولتی اروپا محور عاری از ایده صدور نبود. اینجا هم باز چین از تاریخ آموخت.

برخی از ناظرین در غرب این به چالش طلبیدن جدید سیستم را دیگر تنها در رشد جذابیت چین در کشورهای در حال رشد نمی‌بینند، بلکه رشد این جذابیت را همین‌طور در کشورهای اصلی غرب نیز شهادت می‌دهند.^{۱۴} و در این میان به طور فزاینده‌ای اهمیت چین در تامین صلح و امنیت و همین‌طور پیشرفت در زمینه‌های فناوری، اجتماعی و زیست‌محیطی در جهان را به رسمیت می‌شناسند.

چین امروز قادر است بدنام کردن و پرهیزه نمودن هر نوع ایده سوسیالیسم واقعی را که ده‌ها سال صورت گرفته بود، در هم شکنند، به ویژه چون نشان داد که سوسیالیسم در قرن ۲۱ دیگر یک سیستم منجمد و دیوان‌سالار فقیر نیست، بلکه در این رابطه حتی از سرمایه‌داری واقعاً موجود پیشی گرفته و می‌تواند چشم‌اندازهای انسانی را توسعه بخشد.

بخش چهارم

و در آخر، بلی، یک تعمق انتقادی: بخش‌های مشکل‌دار و چشم‌اندازهای آن

مجازات و حکم اعدام

بیاید به جای یک نماینده رسانه که در هر حال پیشاپیش می‌داند که چین یک سیستم دیکتاتوری و «عوضی» است، موضع یک ناظر خارجی ساده و بی‌اطلاع را اتخاذ کنیم. در آن صورت می‌توانیم مثلاً سؤال کنیم: چین چه نیازی به حکم اعدام دارد؟ آیا نمی‌توان آن را لایق امپراتوری دانست؟ دوران اشغالگری‌های خونین از سوی اروپا، ایالات متحده و ژاپن، دوران جنگ‌های خونین داخلی علیه مزدوران چپ‌اولگر کومین‌تانگ مدتهاست که به پایان رسیده است. ثبات چین امروز از هر زمان دیگری بیشتر است. تبعات بد و خونین انقلاب فرهنگی و بحران‌هایی که براندازان خشن دامن می‌زدند دیگر در دوران تهاجم تعلیم و تربیتی (حتی برای جهادگرایان) و همین‌طور در دوران تهاجم زیرساختاری نیازی به حکم اعدام نیست.

اگر از یک فرد چینی در مورد «حکم اعدام» سؤال کنید، از اخلاق کنفوسیوسی سخن خواهد گفت که از سه هزار سال پیش تاکنون یک فرد قاتل همیشه اعدام می‌شده است. ولی در این محل نیز می‌توان از نظر اخلاقی رشد کرد. اگر کسی در چین نظر مرا جويا می‌شد، توصیه می‌کردم که حکم اعدام لغو شود آن هم به دلیل امنیت بیشتری که فراهم شده و همین‌طور به دلایل اخلاقی. شاید نسبت به کسی که دست اندر کار است، آن‌کس که اطلاع زیادی ندارد و در این زمینه پایبند قید و بندی نیست بتواند ایمپالس درستی را ارائه کند.

مجازات‌ها در چین، در آینه مطبوعات ما همواره سخت و غیرعادلانه منعکس می‌گردد. در واقع ما به طور کلی هیچ اطلاعی در مورد قوانین جزایی و قضاوت در چین نداریم، به‌ویژه اکنون که جهت‌گیری جدید استراتژیک قوه قضاییه براساس مدل «چین قابل اعتماد» و زیر شرایط سیستم اعتباری اجتماعی تغییر یافته است. قبلاً گفتیم که امروزه در چین تحریم‌ها و مجازات مدیران، کارمندان، سیاستمداران و افراد عادی در رابطه با ارتشاً و خلاف‌های مالی و زیست محیطی چگونه در اشکال نو، خاص، انعطاف‌پذیر و موثر از جمله محروم کردن از دریافت اعتبار، جلوگیری از سفر با هواپیما و یا استفاده از قطارهای سریع و السیر و درجه یک تغییر یافته است و هیچ مدیری نمی‌تواند تاوان آزادی خود را سریع و بی‌دردسر از صندوق شرکت بپردازد.

ولی همین‌طور اعاده حیثیت نیز با سرعت و پایدار ممکن است، زیرا لکه ننگ زندان بردامن متهم ننشسته و فرد متهم با تجربه زندان نمی‌تواند به طور قطعی به ورطه بزه‌کاری بغلند.

باز هم استدلال یک فرد بی‌اطلاع و خارج از گود: تبعات فاز «شرق وحشی» اوایل پریود «رفرم و گشایش» سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۷ و حداکثر ۲۰۱۲ با رشد وحشی ارتشاً، بزه‌کاری، کلاه‌برداری‌های اینترنتی، اعتباری و مالی و رفتارهای مخرب زیست‌محیطی که در ده سال گذشته چندین هزار نفر (از جمله مقامات دولتی و حزبی فاسد) که از نظر اخلاقی و اجتماعی به جامعه لطمه زدند، را روانه زندان کرد، دیگر از بین رفته و یا زیر کنترل قرار گرفته است و از این رو می‌توان لگام را کمی سست کرد.

مضاف بر آن، آیا می‌توان گرانیگاه سیستم‌پوئی کنترل رفتار را روی مشوق‌های مثبت قرار داد و مشوق‌های تادیبی منفی برای نجات و تامین قدرت پایداری محیط زیست و اجتماع را رفته رفته از میان برداشت؟ مثل شیوه آپلیکیشن درخت با مشوق‌های مثبت که به شکل ساده‌ای آینده را در کلیه سطوح زیست‌محیطی و اجتماعی تامین می‌کند.

چرخه مدرن‌سازی درازمدت

هیچ کشوری در جهان مانند چین در چندین دهه اخیر سرمایه‌گذاری نکرده است. زیرساخت‌ها، ابنیه، شرکت‌ها، کارخانجات، سیستم‌های فناوری، همگی در ابتدای چرخه عمر طولانی محصول خود هستند. یک جمهوری بسیار مدرن بازساخت‌های نو و مدرن در عرض ۳۵ سال گذشته. ما در مورد وضعیت شهرها و مقایسه کلان‌شهرها در شرق و غرب قبلاً گزارش کردیم.

روزی ایالات متحده آمریکا نیز چنین بود و امروز این کشور از مایه زیرساختاری که در دهه ۱۹۳۰ به برکت "نیودیل" به دست آورده بود ارتزاق می‌کند.

هیچ کشوری تاکنون نتوانسته به طور سیستماتیک در دراز مدت چرخه عمر ده‌ها ساله ابنیه‌ها و زیرساخت‌ها و یا فناوری‌های پایه مرکزی مربوط به دوران صعود خود را با دوراندیشی، جایگزین کند و سپس آن را آن چنان مدیریت کند که برای مدت طولانی ثابت بماند بدون این که دچار «موج‌های طولانی» معمول که پژواکی از سرمایه‌گذاری‌های اولیه است، گردد. اگر فازهای رکود چرخه‌های طولانی با فازهای رکود چرخه‌های کوتاه

و متوسط کسب و کار ترکیب گردد، وضعیت برای کشور مورد نظر بسیار خطرناک خواهد شد و بحران می‌تواند بسیار عظیم و مهیب گردد.

سیستم چین مطلقاً قادر است با چرخه‌های اقتصادی کسب و کار مقابله کند و یا مانع از آن شود. چین در گذشته توانست این امر را به اثبات رساند. بحران می‌تواند مثلاً مانند جنگ اقتصادی ترامپ از خارج تحمیل شود ولی در این زمینه نیز چین از نظر ساختاری خود را روز به روز بیش‌تر تجهیز کرده و همان‌طور که قبلاً استدلال کردیم در واقع مصونیت یافته است. اما تاکنون کشوری نتوانسته برای این که روزی به یک «کشور صنعتی قدیمی» تبدیل نشود، از یک چرخه درازمدت نوسازی جلوگیری کند، و اکنون ایالات متحده آمریکا که روزی چراغ راهنمای غرب بود در اثر عدم سرمایه‌گذاری طی ده‌ها سال اخیر و در اثر کهنه شدن بیش از حد سهام سرمایه با آن دست به گریبان است.^۱

چین در آینده بسیار نزدیک مجبور است به معضل چرخه سرمایه‌گذاری پاسخ دهد و کسی نمی‌تواند چیز جدیدی به موسسات تحقیقاتی چینی و مقامات مسئول دولتی عرضه کند. چرخه بازسازی‌های عظیم در ۳۰ تا ۵۰ سال آینده قابل پیش‌بینی است. آیا ممکن خواهد بود ساختار زمانی سرمایه‌گذاری‌ها در بنا و زیربنا به موقع و به طور متناسب طی دهه‌های آتی انجام گیرد؟ اگر کشوری قادر باشد از روند فرسودگی و زوال دراز مدت جلوگیری کند و ساختار زمانی سهام سرمایه و یا ارزش اسمی سهام را ثابت نگهدارد فقط چین خواهد بود.

حفاظت از محیط زیست و قدرت هسته‌ای

انتقال انرژی در چین نه تنها وجود دارد، بلکه با سرعت در مقابل چشمان ما به پیش می‌تازد. خورشید به جای ذغال سنگ، استفاده از گاز، البته به طور گذرا. همین‌طور نفت و بنزین برای تامین تحرک نیز در آینده نزدیکی به کنار نهاده خواهد شد. ولی نیروگاه اتمی به عنوان جایگزین؟ برای کوتاه مدت و یا دراز مدت؟ ظاهراً قدرت اتمی گسترده تر می‌شود و از نظر فناوری تکامل می‌یابد. نیروگاه‌های کوچک هسته‌ای به اندازه یک کانتینر برای روستاهای غرب کشور جهت شتاب بخشیدن به توسعه روستایی؟

قدرت اتمی هرگز ویژگی تکنیکی خود را از دست نخواهد داد که در صورت بروز نقص فنی نمی‌توان برد موثر آن را با توان‌های انسانی نه فردی و نه اجتماعی قابل کنترل نگاه داشت. بردموثر زمانی این فناوری (نیمه

عمر تشعشع) حتی بیش تر از حافظه کلکتیو بشری و دوران‌های تاریخی قابل درک است، هرچند هم که از نظر سیستمی و فناوری ریسک آن به حداقل رسیده باشد.

پس ظاهراً آلترناتیوی در مقابل کاهش مصرف انرژی به ویژه به وسیله تکامل و توسعه حمل و نقل جمعی به جای حمل و نقل فردی وجود ندارد. وب‌اینارز (سمینارها اینترنتی) به جای تحرک فیزیکی، هیدروژن، خورشید، باد و امواج آب، انرژی‌های تجدیدپذیر بجای دنیای کهنه انرژی و در آخر کاهش جمعیت به جای انفجار جمعیت در سطح جهان.

بنابر همه چیزهایی که در مورد چین گزارش کردیم می‌توان از این مبدأ حرکت کرد که همه این‌ها در چین شناخته شده و در مورد آن‌ها آگاهی موجود است و در دستور روز برنامه ۵ ساله بعدی قرار دارد.

رشد جمعیت پس از فاز تک‌فرزندی

ما در بالا در مورد فاز تک‌فرزندی نوشتیم و پیامدهای آن را مورد بحث قرار دادیم. در واقع این تنها کوشش مربوط یک کشور در تاریخ بشری بود تا سهم خود را در حل معضل انفجار جمعیت در سطح جهان ایفا کند، قبل از آن که قوانین طبیعت عمل کند و میلیون‌ها نفر را به دنبال بحران‌های ناشی از فاجعه‌های طبیعی و اضافه جمعیت منطقه‌ای نابود سازد. اگرچه این طور به نظر می‌رسد که ما در حال به استقبال رفتن چنین وضعیتی هستیم.

هیچ کشور جز چین ظرفیت کافی برای سیاست جمعیتی دوراندیشانه را به نمایش نگذاشته البته اگر از توزیع قرص ضدحاملگی بین افراد فقیر در هندوستان و آفریقا و آمریکای لاتین بگذریم.

آیا سیاست تک‌فرزندی اشتباه بود؟ این اقدام، تغییر ساختاری شدیدی در جمعیت چین به وجود آورد و به سالخوردگی جمعیت کمک کرد. ولی این مشکل از خارج با ترس و وحشت وارونه جلوه داده می‌شود. جمعیتی که به طور متوسط سالخورده است می‌تواند جامعه و اقتصادی بسیار زنده داشته باشد. در این جامعه علم و دانش فراوانی اندوخته شده که تا سنین پیری همین‌طور برای اقتصاد نیز قابل استفاده است. کارکردن و بازنشستگی باید به عنوان سیستم‌های انعطاف‌ناپذیر و خشک در فکر ما از بین برود. و مردمان سالخورده به قول

"ج.م. کینز" در عین حال همیشه «مصرف کنندگان سازنده» هستند و اگر منزوی نگردند و به کنار نهاده نشوند در اقتصاد فناوری اطلاعاتی حتی «توصرف کننده» (تولید کننده/مصرف کننده) فعالند.

از این منظر معضل جمعیت در چین به دنبال اجرای سیاست تک‌فرزندی کوچکتر و از نظر کمی متفاوت از آن چیزی است که در غرب معرفی می‌شود. و لازم است که چین به سیاست کاهش جمعیت ادامه دهد، حتی آن‌گاه که یک سلسله از تغییر ساختارها در اقتصاد و در جامعه، فناوری و زیر ساختارها لازم باشد. ولی چین تاکنون از کدام انقلاب ساختاری عمیقی خودداری کرده است؟

تضعیف «طبیعی» (و در واقع از نظر فرهنگی تعیین شده) کاهش جمعیت به دنبال افزایش بهره‌وری کار، افزایش درآمدها و همین‌طور تغییر راه‌های ترقی شغلی و تنظیم خانواده به هیچ وجه فاجعه‌ای برای چین محسوب نمی‌شود، بلکه بالقوه حتی یک فاکتور مثبت است که می‌تواند برای کاهش جمعیت از آن بهره‌برداری کرد. در نتیجه چین باید در آینده بین سیاست یک، دو و یا سه‌فرزندی، سن بازنشستگی و مهاجرت سازمان یافته تعادل برقرار کند تا بتواند بدون مواجهه با اختلالات بزرگ اقتصادی، اجتماعی و یا فرهنگی مردمش جمعیت خود را کاهش دهد. و از این طریق چین الگوی سیاست‌های جمعیتی برای باقی‌جهان در مانده و متحیر خواهد شد. و مثل همیشه سازمان ملل کمک خواهد کرد و خواهد آموخت.

تله قشر متوسط

در بالا نشان دادیم که به دلایل رشد و توسعه، تمرکز روی بازارهای درونی، جبران عقب‌افتادگی‌ها در مورد رفاه عام و توزیع عادلانه‌تر، چین به طور مستمر سطح دستمزدها را به شکل فوق‌العاده‌ای افزایش بخشیده است. به دنبال پیشرفت‌های فناوری رشد کارایی نیز در چین بسیار بالاست و برای حفظ آن نیز به شدت کار صورت می‌گیرد اما در ضمن تضمینی هم وجود ندارد که بتوان دائماً آن را بیش از حد افزایش درآمدها نگاه داشت. اگر در دراز مدت چنین اتفاقی صورت گیرد، همان‌طور که نشان دادیم این کشور رشدیابنده با تله معروف قشر متوسط **Middle-Income-Trap** روبه‌رو خواهد شد. بسیاری از کشورهای نولیبرال، با ساختارهای الیگارشی مانند برزیل، آفریقای جنوبی، اندونزی، فیلیپین، ترکیه (و شاید روسیه) بعضاً ده‌ها سال است که در این دام گرفتارند.^۲ تنها تعداد کمی از کشورها مانند کره جنوبی و یا تایوان توانستند برای مدت زیادی از این دام رهایی پیدا کنند.

آیا چین می‌تواند از «دام جامعه قشر متوسط»، عقب‌ماندگی در افزایش بهره‌وری و توانایی نوآوری در مقابل افزایش درآمد مردم زحمتکش، از دست دادن مزایای اصلی در رابطه با افزایش بیش از حد درآمدها که نهایتاً منجر به رکود و «اسارت» در درون سطح متوسط درآمد می‌شود، رهایی یابد؟

در خلال برنامه پنج‌ساله جاری ضعف عمومی رشد محصولات اجتماعی زیر ۶٪ کاملاً منظور شده است و همین‌طور تغییر ساختاری از تولیدات صنعتی دارای رشد شدید به جامعه خدماتی با شدت رشد کم‌تر به شکلی هدفمند دنبال می‌شود. از این رو کارشناسانی چون "استفن روچ" استاد دانشگاه "ییل" می‌گویند: «چین از افتادن به دام درآمدهای متوسط، حذر می‌کند. (...) و تا آنجا که این تغییر، نتیجه موردنظر برای آرایش مجدد استراتژیک چین باشد، کاهش رشد بسیار کم‌تر مورد نگرانی خواهد بود.»^۳

ولی مسأله تعیین‌کننده، ترغیب «رشد شدید» و همین‌طور رشد بهره‌وری خواهد ماند. "روچ" با در نظر گرفتن «سرمایه‌های انسانی» خوب تربیت‌شده و نوسازی شدید و همین‌طور سرمایه‌گذاری فعال در سهام سرمایه در مورد آینده چین بسیار خوش‌بین است.

برخی دیگر مبارزه را پایان‌یافته نمی‌دانند: «چگونه چین از دام قشر متوسط خواهد رست، احتمالاً یکی از بزرگترین مشکلات سیاستمداران و اقتصاددانان رشد و توسعه است.»^۴

دام قشر متوسط (*)، که کشورهای بزرگ آمریکای لاتین گرفتار آن شدند، اخیراً بیش‌تر مشکل وابستگی اقتصادی این کشورها پس از تحمیل سیاست‌های نولیبرالی با نرخ بهره‌های بیش از حد و ارزش‌گذاری بیش از حد ارز محلی تحلیل و تعبیر شده است.^۵ از این رو چین دارای شانس بسیار خوبی است که در دام قشر متوسط گرفتار نشود.

(* (افراد ثروتمند صاحب امکاناتی هستند که درآمد ایجاد می‌کند بدون آن که آن‌ها مجبور باشند برای کسب آن کار کنند. تفاوت آن با طبقه متوسط این است که طبقه متوسط برای کسب درآمد باید کار کند. هزینه زندگی نسبت به درآمد گران است و برای تامین مالی آن به درآمد نیاز دارد. قشر متوسط برای تامین هزینه زندگی به دنبال پول می‌دود و این وضعیت «دام قشر متوسط نام گرفته است. م.)

مصرف‌گرایی، جهان‌بینی قشر متوسط و خبره‌گرایی

البته همه این چیزها مسأله افزایش بهره‌دهی نیست، بلکه همین‌طور مسأله اجتماعی، فرهنگی و روانی و روابط انسان‌ها نسبت به رشد و به ویژه درآمد و مصرف آن‌هاست، که می‌توان آن را مسأله مصرف‌گرایی، که ما قبلاً مورد بحث قرار دادیم و همین‌طور کوشش در جهت ارتقاء فردی و رسیدن به قشر متوسط و وعده‌های سیاسی مربوط به آن تلقی کرد. همه اینها را نمی‌توان به صورت خودرو به حال خود نهاد، زیرا جهان یک چنین اقتصاد مصرفی متناسب با شیوه کشورهای غربی (شیوه زندگی امپراتوری) با ۱،۳ میلیارد نفر جمعیت را نمی‌تواند تحمل کند.

لذا دیر و یا زود مسأله رشد دستمزدها و درآمدها مطرح خواهد شد و متغیری بین رشد گسترده محصول اجتماعی، رشد بهره‌وری، مصرف و رشد پس‌انداز، آموزش و سرمایه‌گذاری در انواع خواهد بود.

با رویای ارتقاء و رسیدن به قشر متوسط، اغلب در رابطه با تحصیلات و آموزش و تحصیل فرزندان نگرش‌های خبره‌گرایانه رشد می‌یابد. مشکل نگرش خبره‌گرایانه در چین از مهد کودک تا مسأله رتبه‌بندی مقایسه‌ای دانشگاه‌ها با شاخص‌های آمریکایی مسأله گسترده‌ای است که نمی‌خواهیم در اینجا به آن بپردازیم.

ولی دیدیم که چگونه چین با این مسأله مدل‌های ذهنی در مغز و رویا و آرزوهای شهروندان خود برخورد می‌کند. چین تاکنون اولین کشوری که در این زمینه نیز فعالانه عمل می‌کند. مسأله بر سر وداع بطئی از خودرو فردی با سوخت احتراقی و روی هم رفته الگوهای مصرفی تا شاخص‌های موفقیت و ارزش‌های زندگی است.

مسأله برسر محیط زیست، عدالت، خوشبختی و رویاهای ملی و اجتماعی از یک «سرزمین متمدن و زیبا» (شی) و همان‌طور که نشان دادیم توزیع مجدد برای تخفیف **Rat race** (رقابت جنون‌آمیز) که در سرمایه‌داری متداول است و برای جا انداختن شیوه‌های رفتاری جدیدی در رابطه با محصولات مشترک اجتماعی و زیست‌محیطی است. در اینجا می‌توان نقش اخلاق نوکنفوسیونیستی را مشاهده کرد. اگر بخواهیم آن را روی شخص "شی" منعکس کنیم، می‌توان گفت «شی جین‌پینگ هویت جدیدی به کشور بخشید.»^۶

این تعریف رئیس انستیتوگوتته سابق در بیجینگ در واقع مصرف‌گرایی، جهان‌بینی قشر متوسط و تحول ارزش‌ها را در نظر دارد، و به زبان "شی جین‌پینگ": «ما یک زندگی لوکس و اسراف‌ی نمی‌خواهیم. ما خواستار

زندگی خوب برای همه هستیم.»^۷

... از طرقی که برای ما هنوز ناشناخته است

چین همان‌طور که دیدیم در راه‌های گام می‌گذارد که بشر تا کنون در آن پا نگذاشته است. این کشور یک آزمون بزرگ و تعداد زیادی آزمون‌های کوچک سازمان می‌دهد، تجربیات خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، می‌آموزد و تغییر می‌دهد و در صورت لزوم خیلی سریع تغییر می‌دهد. این کشور سهم قابل توجهی برای تولید محصولات اجتماعی زیست‌محیطی جهانی داراست که در سطح بین‌المللی (ولی متأسفانه نه در غرب) شناخته شده و مورد تقدیر قرار گرفته.

حاکمیت ملی و تمامیت ارزی، ثبات، تداوم، با برنامه‌گی، شمول اجتماعی و بسیج به درون و همکاری گسترده با خارج همه چیزهای والا و حیاتی است، که تنها در مورد چین صدق نمی‌کند.

از این رو خوب است که نظاره کنیم و درک کنیم و بیاموزیم که آینده چگونه می‌تواند باشد تا برای خود روشن کنیم که آینده ما چگونه باید باشد. ظاهراً تکبر سنتی اروپا محور کاملاً زاید به نظر می‌رسد و به جای آن تواضع در انتقاد از خارج و همکاری و آموختن مشترک از و با چین بیش‌تر ضروری به نظر می‌رسد.

چین برخلاف غرب، به عنوان کشوری که بالقوه می‌تواند تریبئات همه این دایره‌هایی که امروز همه کشورها در مقابل آن قرار گرفته‌اند (رفاه، ثبات، شمول، توزیع عادلانه و تامین اکولوژیک کره زمین) را حل کند و رویاهای بشری را تحقق بخشد، ظاهراً برگ‌های برنده خوبی در دست دارد.

ولی هیچ‌گاه ۲۰٪ جمعیت کره زمین نمی‌تواند ۸۰٪ جمعیت را به دنبال خود بسیج کند. چین به تنهایی حتی شاید با شکست روبه‌رو شود. این امر را چین شناخته و از این رو با ایده‌ها و شبکه‌های نوین خود در جهان حرکت می‌کند. با ۵ میلیارد انسان در عزمیت یک‌کمربند- یک راه ممکن است بتوان بخشی از آن چه که فرزندان **Friday for Future** ما به خاطر آن به خیابان می‌روند را نجات داد.

ولی فارغ از این که غرب کدام راه را انتخاب کند و تا چه حد دشمنی و انسداد سیستم‌های بین‌المللی ادامه داشته باشد، کشور رتبه یک باید به راه خود ادامه دهد و جهان را هدایت کند. کارشناس ارشد اقتصادی بانک جدید توسعه (بریکس بانک) و استاد دانشگاه معتبر "تسینگ‌هوآ" در پکن این را بزرگ‌ترین چالش را برای چین می‌شناسد:

«پکن باید بیاموزد در زمانی رهبری را عهده‌دار شود که ایالات متحده معشوش و پارانوئید شده. برای این کار باید در زمانی که در درون برخی اصلاحات صورت می‌گیرد و حفاظت از محیط زیست به پیش برده می‌شود حملات برخی از سیاست‌مداران آمریکایی را تحمل کند (...). قیل و قال را نادیده گرفته و به کار خود ادامه دهد»^۱

همبستگی نقادانه؟ آری، البته.

هنگام تحقیقات خود به طور تصادفی در وب‌سایت یک گروه کوچک کمونیستی آلمانی مقاله آموزنده طولانی در مورد چین یافتیم که در پایان از این جمله طراوت‌بخش استفاده کرده بود:

«چین سوسیالیستی در این مبارزه (برای سوسیالیسم) نسبت به کنارگودنشینان غرغرو و بی‌میل که منتظر «خیز بعدی» نشسته‌اند، واقعاً مستحق اجر بیش‌تری است، زیرا این مبارزه در مقابل چشمان ما صورت می‌گیرد و برای منافع شخصی خود ما هم که شده مستحق سمپاتی و حمایت و همبستگی بین‌المللی است.»^۲

ظاهراً فراخوانی از سوی چپ‌ها برای چپ‌ها. فراخوان من نیز مشابه آن است شاید کم‌تر حزن‌انگیز، بلکه بیش‌تر فراخوان یک عملگرای پیر که ۱۰ سال خارج از دانشگاه به «توسعه اقتصادی» اشتغال داشته و هر روز با کارآفرینان گفت‌وگوهای محرمانه داشته و فکر می‌کند که می‌داند که کارآفرینان قادر به چه کارهایی هستند و از عهده چه کارهایی بر نمی‌آیند و می‌داند که «بازار» قادر به چه کاری هست و چه کاری را نمی‌تواند انجام دهد و همین‌طور سرمایه‌داری مالی شده نولیبرال قادر به چه کاری است و به ویژه از انجام کدام کار ناتوان است. این فراخوانی خطاب به کارشناسان، فناوران، مهندسين، برنامه‌ریزان، شرکت‌های متوسط، ارائه‌دهندگان خدمات مستقل و همین‌طور مدیران کنسرنها و همکاران دانشمند عمل‌گرا که همه را طی پروازهای خود به چین و از چین، در بالابرها و لابی هتل‌ها و در قطارهای آلمان ملاقات کردم ولی همین‌طور فراخوانی خطاب به دانشجویان و دانش‌آموزان و معلمین آنها و به همه همسایگان است:

چین واقعاً مستحق چیزی بیش‌تر از بی‌اعتنائی، سازوکارهای جعلی، تحقیر و دشمنی است. حق این کشور است که شناخته و درک شود. همین‌طور به خاطر منافع خود ما، راه‌هایی را که انتخاب می‌کند و می‌آزماید، راه‌هایی

را که تاکنون هیچکس نرفته است و در این راه خطرهایی را به جان می‌خرد و دچار اشتباهاتی می‌شود و آن اشتباهات را تصحیح می‌کند و بدین صورت طبیعتاً مستحق همبستگی نقادانه است.